

ناگفته های ارگ

پوهاند محمد اسماعیل یون



Ketabton.com

ترجمه به زبان دری: مصطفی عمرزی

به نام آفریده کار بی همتا

ناگفته های ارگ

(حکومت در حاکمیت حامد کرزی)

محمد اسماعیل یون

ترجمه ی مصطفی عمرزی

۱۳۹۸ شمسی

مشخصات کتاب

نام: ناگفته های ارگ
(حکومت در حاکمیت حامد کرزی)
نویسنده: محمد اسماعیل یون
مترجم: مصطفی عمرزی
زبان: دری افغانی
تایپ و دیزاین: م.ع
شمار صفحات: ۴۳۰
نوبت چاپ: دوم - ۱۳۹۸ ش
چاپ اول: دانش خپرندویه ټولنه - ۱۳۹۶ ش
تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

حق نشر محفوظ است!

اهداء:

به رهروان راستين
اسلاميت، افغانيت و انسانيت!

در این کتاب:

- ۱- ناگفته های ارگ (مقدمه ی چاپ دوم)..... ۱
- ۲- پشت صحنه های سیاست (مقدمه ی چاپ اول)..... ۷
- ۳- آینه ی واقعیت ها و تاریخ زنده..... ۱۱

فصل اول

- ۴- نیاز و نگرانی نگارش این اثر..... ۱۴
- ۵- بیاید ارگ را بشناسیم!..... ۱۶
- ۶- کوتی باغچه..... ۱۸
- ۷- حرمسرا..... ۱۹
- ۸- کاخ دلکشا..... ۲۱
- ۹- کاخ گلخانه..... ۲۱
- ۱۰- کاخ سلامخانه..... ۲۳

فصل دوم

- ۱۱- معرفی حامد کرزی..... ۲۶
- ۱۲- وظیفه در ننگرهار..... ۲۹
- ۱۳- لویه جرگه ی اضطراری..... ۳۱
- ۱۴- سمت منشی جرگه و نخستین دیدار با حامد کرزی..... ۳۲
- ۱۵- پروسه ی قانونی اساسی..... ۳۴

فصل سوم

- ۱۶- ارتباطات..... ۳۳
- ۱۷- لویه جرگه ی قانون اساسی و گسترش روابط..... ۳۶
- ۱۸- «ولایات؟!» پنجشیر و دایکندی..... ۳۸

فصل چهارم

- ۱۹- انتخابات ریاست جمهوری..... ۴۹
- ۲۰- نخستین انتخابات ریاست جمهوری..... ۵۰
- ۲۱- فعالیت های رسانه یی..... ۵۹
- ۲۲- مشوره های سیاسی..... ۶۲

۲۳- ۳۱۵..... ۶۴

۲۴- تغییر و تبدیل مسوولان..... ۶۷

۲۵- جمعه خان همدرد و جمعه خان اسک..... ۶۹

فصل پنجم

۲۶- وظیفه ی دولتی..... ۷۲

۲۷- شورای امنیت به سخن آمد؟!..... ۷۶

۲۸- چالش ها و مخالفت ها..... ۷۷

فصل ششم

۲۹- دفتر شورای امنیت..... ۷۹

۳۰- جلسه ی جبهه ی متحد در تخار..... ۸۰

۳۱- امید های زیاد و کار های کم..... ۸۲

فصل هفتم

۳۲- شخصیت های موثر ارگ..... ۸۳

۳۳- انجنیر محمد ابراهیم سپین زاده..... ۸۳

۳۴- داکتر زلمی رسول..... ۸۷

۳۵- دکتور رنگین دادفر سپنتا..... ۸۹

۳۶- شیدا محمد ابدالی..... ۹۲

۳۷- عبدالحکیم نورزی..... ۹۴

۳۸- محمد ضیاء صالحی..... ۹۷

۳۹- عبدالله پوپل..... ۹۹

۴۰- سیلاب خون!..... ۱۰۱

۴۱- ملک قریشی..... ۱۰۲

۴۲- با این تیم؟!..... ۱۰۲

۴۳- سرور ثبات..... ۱۰۳

۴۴- «تو، می پذیری؟»..... ۱۰۴

۴۵- جمیل بهرامی..... ۱۰۵

۴۶- انجنیر رحمت الله نبیل..... ۱۰۶

- ۴۷- مقربان دفتر رییس جمهور..... ۱۰۹
- ۴۸- سید جواد طیب..... ۱۰۹
- ۴۹- جاوید لودین..... ۱۱۰
- ۵۰- محمد عمر داوودزی..... ۱۱۱
- ۵۱- کشیده گی با امریکا و انتخابات ریاست جمهوری..... ۱۱۳
- ۵۲- آه و ناله ی داوودزی..... ۱۱۵
- ۵۳- رنگ قلم با پول امریکا!..... ۱۱۸
- ۵۴- کریم خرم..... ۱۲۱
- ۵۵- یوسف نورستانی..... ۱۲۴
- ۵۶- سید فضل اکبر پاچا..... ۱۲۴
- ۵۷- کریم رحیمی..... ۱۲۵
- ۵۸- همایون حمیدزاده..... ۱۲۶
- ۵۹- وحید عمر..... ۱۲۸
- ۶۰- ایمل فیضی..... ۱۲۹
- ۶۱- صبغت الله سنجر..... ۱۳۰
- ۶۲- مجریان اداره ی امور..... ۱۳۲
- ۶۳- یوسف اعتبار..... ۱۳۲
- ۶۴- داکتر فاروق وردگ..... ۱۳۶
- ۶۵- دکتور صادق مدبر..... ۱۳۹
- ۶۶- شش و نیم درجن مشاور..... ۱۴۴
- ۶۷- سرمحقق زلمی هیوادل..... ۱۴۷
- ۶۸- اسدالله وفا..... ۱۵۲
- ۶۹- تاج محمد ایوبی..... ۱۵۳
- ۷۰- پوهاند نعمت الله شهرانی..... ۱۵۴
- ۷۱- از دیگر چهره های مطرح سیاست و ارگ..... ۱۵۶
- ۷۲- محمد قسیم فهیم..... ۱۵۶
- ۷۳- مدعیان جهادی..... ۲۴۶

- ۷۴- محمد قسیم فهیم..... ۲۴۶
- ۷۵- استاد کریم خلیلی..... ۲۴۷
- ۷۶- احمد ضیاء مسعود..... ۲۵۴
- ۷۷- رهبران جهادی..... ۲۵۹
- ۷۸- استاد برهان الدین ربانی..... ۲۶۰
- ۷۹- حضرت صبغت الله مجددی..... ۲۶۲
- ۸۰- استاد عبدالرب رسول سیاف..... ۲۶۵
- ۸۱- پیر سید احمد گیلانی..... ۲۶۸
- ۸۲- شیخ محمد آصف محسنی..... ۲۶۹
- ۸۳- استاد محمد اکبری..... ۲۷۲
- ۸۴- حاجی محمد محقق..... ۲۷۳

فصل هشتم

- ۸۵- ملاقات های ویژه با رئیس جمهور..... ۲۷۸
- ۸۶- دومین انتخابات ریاست جمهوری..... ۲۷۹
- ۸۷- خطرات پارلمان نو..... ۲۸۲
- ۸۸- جرگه ی ملی مشورتی صلح و ظهور دوباره ی تنظیم -
سالاران..... ۲۹۴
- ۸۹- یک نامه ی تلخ و شیرین..... ۲۹۵
- ۹۰- پیام یک طالب..... ۳۰۳
- ۹۱- طالبان و وضعیت کنونی جنگ..... ۳۰۵
- ۹۲- امریکایی یا شجاعی؟..... ۳۰۹
- ۹۳- اکثریت با کفایت..... ۳۱۳

فصل نهم

- ۹۴- چند توطئه ی قتل رئیس جمهور کرزی..... ۳۱۶

فصل دهم

- ۹۵- کشش یک بزرگ پکتیا و واکنش رئیس جمهور..... ۳۲۰
- ۹۶- فریاد یک بزرگ بادغیس..... ۳۲۳

۹۷- رئیس جمهور، اهل رسانه ها و یک خواش..... ۳۲۵

فصل یازدهم

۹۸- قانونی و مهارت های لفظی اش..... ۳۲۹

۹۹- قهر بسم الله خان..... ۳۳۴

۱۰۰- مانور های رهبری مارشال..... ۳۳۶

۱۰۱- «مارشال» و سگ..... ۳۳۸

۱۰۲- ژست های امرالله صالح..... ۳۳۹

۱۰۳- چکر دولتی آقای «چکری»..... ۳۴۳

۱۰۴- شرم ربانی!..... ۳۴۶

۱۰۵- آب گرمکن شورای علما..... ۳۴۷

۱۰۶- افغانستان سیاه و سفید..... ۳۴۹

۱۰۷- در امنیت ملی، کی - چه قدر است؟..... ۳۵۱

۱۰۸- سوء استفاده از فرصت ها..... ۳۵۴

فصل دوازدهم

۱۰۹- مسوولان رئیس جمهور کرزی..... ۳۶۵

۱۱۰- سترجنرال رحیم وردگ..... ۳۶۵

۱۱۱- سترجنرال بسم الله محمدی..... ۳۶۷

۱۱۲- تاج محمد وردگ..... ۳۶۸

۱۱۳- علی احمد جلالی..... ۳۷۰

۱۱۴- محمد حنیف اتمر..... ۳۷۲

۱۱۵- سید حسین انوری..... ۳۷۳

۱۱۶- ویس برمک..... ۳۷۴

۱۱۷- محمد اسماعیل خان..... ۳۷۵

۱۱۸- دکتور محمد اشرف غنی احمدزی..... ۳۷۹

۱۱۹- سید مصطفی کاظمی..... ۳۸۱

۱۲۰- هدایت امین ارسلا..... ۳۸۲

۱۲۱- دکتور سید انورالحق احدی..... ۳۸۲

- ۱۲۲- دکتور حضرت عمر زاخيلوال..... ۳۸۴
- ۱۲۳- داکتر عبدالله عبدالله..... ۳۸۵
- ۱۲۴- ضرار احمد مقبل عثمانی..... ۳۸۷
- ۱۲۵- آيت الله سرور دانش..... ۳۹۰
- ۱۲۶- حبيب الله غالب..... ۳۹۱
- ۱۲۷- سيد مخدوم رهين..... ۳۹۲

فصل سيزدهم

- ۱۲۸- کاستی های حکومت کرزی..... ۳۹۴
- ۱۲۹- ناامنی..... ۳۹۴
- ۱۳۰- فساد اداری..... ۳۹۵
- ۱۳۱- غصب زمین..... ۳۹۵
- ۱۳۲- امتيازات غير قانونی، نبود تناسب کدري و اداری..... ۳۹۶

فصل چهاردهم

- ۱۳۳- دست آورد های حکومت کرزی..... ۴۱۶

فصل پانزدهم

- ۱۳۴- اسلامیت و افغانيت را نجات دهيد!..... ۴۲۱

فصل شانزدهم

- ۱۳۵- یادآوری..... ۴۲۴
- ۱۳۶- معرفی مترجم..... ۴۲۶

ناگفته های ارگ

(مقدمه ی چاپ دوم)

استقبال افغان ها از کتاب «ناگفته های ارگ»، برگردان دری آن را به چاپ دوم رساند. در واقع ناگفته های زیاد دیگر نیز باقی مانده اند که تا زمان جرات اخلاقی کسانی که از «پشت صحنه های سیاست» می دانند، انتظار داریم در نوبت صبر مردم، به بر شیرین (تخلیق) اما واقعیت های تلخ دیگر برسند که هر کدام نمایانگر معضلاتی اند که چه گونه شماری که در مقدرات مردم، سهم یافته بودند، خدمت و خیانت کرده اند.

تا جایی که من می دانم آثار دیگری نیز در راه اند که امیدوارم صاحبان آن ها با درک ارزش روشنگری های مقید به زمان، تاخیر نکنند.

بهترین آثار روشنگر، امثالی اند که با بیداری مردم، جلو افراد و اشخاصی را می گیرند که با کتمان حقایق، فقط استفاده می کنند. احاطه ی مردم ما پیرامون زشتی ها و آلوده گی های مسوولانی که هرچند با وجاهت پُست های دولتی و ظاهر آراسته، خودنمایی می کنند، اما شبیه فسادپیشه گان حزبی و تنظیمی که در سال های اخیر بسیار سعی کردند حتی با کشف حجاب زنان و دختران شان که در مثال فاطمه/ دختر ملا برهان الدین ربانی، به نمایش سینه های نیمه برهنه و دامن کوتاه رسید، از دور نو نیز استفاده کنند.

خوشبختانه درک مردم ما از گذشته، جلو وقاحت ها و قباحات هایی را می گیرد که اهل فساد حتی با نمایش اروتیک نوامیس شان سعی می کنند مردم را اغفال کنند.

اصطلاح «گروهک شباد»، حداقل در وصف بخشی از فسادپیشه گان سیاسی در افغانستان، بیش از همه، کرکتر های کتاب «ناگفته های ارگ» را معرفی می کند.

یک گروهک مجهول الهویت (شعوبیه) که هزار سال پس از غیابت تاریخی در ارتجاع اول سقوی زاده شد و در امتداد آن در سقوی دوم، به گند تاریخ مبدل می شود، با خیانت وطن فروشی از همراهی با شوروی تا آستان بوسی امریکایی در ۱۸ سال اخیر، به انحصاراتی رو آورده است که اگر در کتاب «ناگفته های ارگک» نخوانیم، هنوز هم تعداد بی شماری وجود دارند که جرات اخلاقی ندارند آن چه را بگویند که بایسته بود در ۱۸ سال اخیر در نقد «گروهک شید»، بیش از همه می گفتیم.

در حکومت داکتر غنی، سهم فراریان کولابی به ۷۰ درصد رسیده است (ریاست اجرائیه). بدتر از همه، افزون بر انحصارات وحشتناک دولتی، بی اعتبار ساختن و جاهت تاریخی و بین المللی افغانستان، آن قدر خشم آور و ناراحت کننده است که نمی توان برای آن حدی قایل شد.

در زمان تصدی صلاح الدین ربانی یا این چموش ملا برهان الدین ربانی مشهور به چترالی، مدیریت صفحات فیس بوکی «ما افغان نیستیم!» از وزارت خارجه ی افغانستان، لعنت کل مردم ما را متوجه کسانی ساخت که در عقب نیروهای خارجی از سورخ های خود بیرون آمدند، به قدرت رسیدند، انحصار کردند، میلیونر و میلیاردر شدند، امریکایی و اروپایی می شوند، درحالی که با جایداد ها و زمین های بی شمار از وجاهت افغانستان و افغان استفاده می کنند، به دشمنان قسم خورده ی پشتون ها، تغییر قیافه داده اند.

داعیه ی خر-آسان بازی ها و فارسی بازی های مذموم به نام قبالة جات جدید، یک گروهک را به خیانت هایی واداشته که برای رسیدن به تمام انواع حرام، حتی از بدترین دهن گنده گی ها به اقوام افغانستان نیز خودداری نمی کنند. این همه که در سایه ی نیروهای خارجی واقع می

شدند، اما گروهک مزبور را هرگز سر عقل نیاورد که «زمستان می گذرد و رو سیاهی اش به ذغال می ماند!»

فکر کنید مردمی که در تار و پود فرهنگ منحنط آریایی، خراسانی و فارسی شان ترک ستیزی به نام پان ترکیست به شاهنامه ی فردوسی کثیف می رسد، اسلام ستیزی شان به نام عربی ستیزی، فصل های دیگر کتاب آن مجوس منفور است که هزار سال پیش برای ترکان مداحی می کرد و دهن گنده گی های شان با صدها امثال و حکم، جزو هرزه سرایی های روزگار ما هستند و در تجربه ی سیاسی، جز سقوی گری نزاده اند، با فحاشی به نام نقد، بر همه می تازند تا ما را حیران بسازند که در کاسه ی آن داعیه ی ستمی، افرون بر آن چه شمردم، غیر از ولگردان خیرخانه و سرای شمالی در داخل و خارج، چه دارند که این همه مقروض شان باشیم؟! چند جلد کتاب مبتذل چاپ ایران را که با جعلیات، اصالت فارسی تراشیده اند، نقد کنید و کنار بگذارید، بعد بی هیچ نیاز نگرش، معلوم می شود مدعی ترین مردم، حقیرترین، نادارترین و بی چاره ترین هایی هستند که در فقر فرهنگی و سیاسی، غیر از همان سامان هزار سال پیش، به چیزی نمی رسند. البته منظورم از سامان، اصطلاح اراذل و اوباش خودشان نیست که وقتی مزاق/ مزاح های غیر اخلاقی می کنند، از جهاز تناسلی، مثال می آورند.

تعدادی از موتلفان هزاره، اوزبیک، پشه یی، نورستانی، بلوچ و عرب پشتون های در راس قدرت، پس از ورود به ارگ، زود متوجه ناگفته هایی شدند که در بیرون، چیز دیگر بروز می دادند.

باری در واکنش به استخدام غیر تاجکان در وزارت داخله، آقای سرور دانش به اوباشی پاسخ گفت که با انحصار و به گند کشیدن سیستم، مظلوم نمایی می کردند. این حقیقت که یک دسته از شوونیستان تاجک - جدا از کُل این اقلیت قومی - که اخوانی و الحادی دارند، ضمن انحصار کامل قدرت و روسپی گری های نوع عبداللطیف پدرام

که روی کل سیاهکاران تاریخ افغانستان را سیاه کرده اند، سعی می کنند با کتمان خیانت ها و فرهنگ سخیف خودشان که هر بند و هر سطرش ضد ترکی، ضد عربی، ضد هزاره گی، ضد اسلامی و خلاصه ضد کل اقوام افغانستان است، ضمن دزدی هویت ها به نام فارسی زبان و تعمیم نام قباله جاتی که به نام خر-آسانی علم کرده اند تا افغانستان را با ۳۰ زبان و ۵۰ قوم، به نفع خودشان مصادره کنند، با بازی های ماهرانه، دیگران را بر ضد پشتون ها تحریک می کنند که گویا مردمی مشکل ساز استند که در واقع در حضور تاریخی آنان در سه سده ی پسین، تمام دار و ندار مصرفی کشور شکل گرفت، اما اکثر آن ها در دو ارتجاع سقوی آسیب دیدند و نابود شدند.

ناگفته های زیادی باقی مانده اند که پرده از روی خیانت هایی برخواهند داشت که با آن چه استاد یون جرات اخلاقی کرده و گفته، آشکار می کنند شوونیستان تاجک که حالا با نام های الحادی، اخوانی، ستمی، جمعیتی و شورای نظاری نیز مشهور اند، هرگز از چشم فعالان هزاره، ترک، عرب، بلوچ، پشه یی، نورستانی، هندو و امثالی پنهان نمی مانند که مدعیان ستم ملی با پایین ترین ظرفیت قومی، سهم شان را به زور خارجی، بالا کشیده اند، اما در کشوری که از ارگ تا وجاهت بین المللی افغانستان، همه و همه مدیون پشتون هاست، اقوام را بر ضد ما تحریک می کنند تا همانند اوباش ملحد که پس از هفت ثور در میراث تاریخی امیر عبدالرحمن خان(ارگ)، شبیه خر-آسانی های ما «عرعر» می کردند تا صدای «هورا»ی شان جهانی شود. آنان خیلی غافل اند و نمی دانند که اقوام افغانستان، خیلی وقت است که دشمنان اصلی خود(ستمیان) را می شناسند.

اگر اشتباهات تکنوکراتان و دالرخوران دوتابعیته ی پشتون نبودند که در برابر انحصار کامل و وقیح یک گروهک قومی، خاموشی اختیار کرده اند، اما اندک آن را به حامیان جنرال دوستم، خلیلی یا محقق نمی

دهند، اتحاد با مجریان سقوی دوم که افزون بر عمق تاریخی در ارتجاع سقوی اول نیز با کشتار و توهین خاصتاً هزاره گان و ترکان، عداوت تاریخی شعوبه را نمایش داده بودند، ناممکن است.

آبا و اجداد ستمیان، هزار سال قبل با خلق شاهنامه، اساسات ضد ترکی، ضد عربی و ضد اسلامی را برجا گذاشته اند تا دودمان شان هزار سال بعد با خطاب پان ترکیست، پان مغولیت و پان پشتونیت، اما از یاد ببرند مردم ما به گروهکی که غلام کُل تاریخ بوده اند (مداح و گدا)، ارزشی قایل نمی شوند؛ هرچند با حمایت کل دنیا باشد.

ما می دانیم که امروزه فعالان سیاسی و فرهنگی ترک، عرب، هزاره و بقیه، ستیز و قیحانه ی ستمی گری با اصطلاحات پان ترکیست، پان عربیت و پان مغولیت را خوب می شاسند، اما اگر ناچار می شوند با آنان دم بزنند، در کتاب استاد یون بخوانید که چه قدر از پشتون های بی کفایت ما مسبب آن شده اند.

من حالم بد می شود که می بینیم هنوز هم بخشی از اخوانیسم و الحادیسم قومی ما یکی با تاریخ شبه جزیره ی عربستان و دیگری با پان فارسیسم، غیر مستقیم، ستمی گری را تقویت می کنند.

یک پای به لب گور رسیده ی نالایق، در هر فرصت شروح تاریخی، استدلال می کند که وقتی نام ایران را برای آن کشور، جهانی ساختند، گویا بزرگان ما عقل نداشتند که اجازه دادند. علنی و باطنی بر امثال این زاغان لعنت فرستاده ام که شما عقل ندارید! در حالی که معلوم نیست افتخار ایرانی واقعاً چیست؟ به دشمنان ما دست آویز می سازند تا به نام افتخارات کذایی، افغانستان، نام سبج یا به اصطلاح ناقلین بخارا، قباله ای را تعویض کنند که وقتی تعویض شد، معلوم می شود صاحب خانه کیست؟ بدتر از همه با گند «پارسی پوهنه» و کُره های شان با اوصاف زبان فاخر و پالوده ی فارسی، دل پشتون ستیز هایی را خوش می سازند که اگر چند جلد کتاب جعلی فارسی را نداشتند، معلوم بود

از چند سال قبل خود را عادت می دادند با میراث تاریخی و فرهنگی دو سقوی، هرگز از جایگاه احترام قومی برخوردار نخواهند شد؛ زیرا اگر منطق خودشان در نقد پشتون ها را به کار ببریم که «چه کرده اند؟»، معلوم است که هویت قومی بچه ی سقو، ربانی و مسعود، هیچ کس را به خود جلب نمی کند. به این دلیل که اگر درس نخوانند و آموزش نینند، بدتر از انگل هایی هستند که برای چند پول، حاضر اند به خودشان نیز تجاوز کنند.

چه قدر جای افسوس است که خائنان ملی را قهرمانان ملی ساخته اند و برای ارتجاع سقوی، فرهنگ سازی می کنند تا در مشروعیت جا افتاده گی یک گروهک قومی، خوب بخورند. لطفاً ناگفته ها را بگوید!^۱

مصطفی عمرزی

۱۳۹۸/۱/۴ ش

کابل - افغانستان

۱- ناگفته نماند که با وجود استقبال داخلی و خارجی از ترجمه ی دری کتاب «ناگفته های ارگ»، بعضی ملاحظات ی بیشتر بر صورت تخنیکی چاپ اول این اثر نیز وارد آمدند که بی جا نیستند. مثلاً استفاده ی غیر ضروری و تکراری از تصاویر افراد و اشخاصی که کاملاً شناخته شده بودند. برجسته سازی فونت / خط و فواصلی که کتاب را بی نهایت و بی ضرورت حجیم می سازند. آن ها بالای قیمت چاپ اول این کتاب، تاثیر گذاشتند (گران = ۱۰۰۰ افغانی) تا با قطور شدن، چنانی که انتظار داشتیم، فروش - سریع نباشد.

در چاپ دوم کتاب «ناگفته های ارگ» با تصحیحات به جا، تخنیکی و تلخیص، از اضافات بی مورد کاسته ایم. این کاهش، بی کمترین صدمه به محتوای اساسی، بیشتر شامل تصاویر تکراری و اضافی، بزرگ نمایی فونت و فاصله می شود. م.ع

پُشت صحنه های سیاست

(مقدمه ی چاپ اول)

کلیشه ی «دست آورد های رسانه یی و آزادی بیان»، محتویاتی به تفصیل ۱۶ سال از کارنامه ی دولتمداران افغانستان نیز دارد. برخورد مردم با مجریانی که در مقدرات دخیل شدند، تنوع و انبوه پرداخته هایی را محرز می کند که در تمام ابعاد نقد منعکس شده اند. در واقع بخش عمده ی بحث سیاسی در افغانستان، مختص ارگ نشینان بوده است. از حواریون تا مصاحبان و حلقات خاص، پس از تجربه ی داخل ارگ، روایت ها و گفته هایی دارند که هر کدام با گرایش ها و پیشینه ی سیاسی، می توانند تفاسیر منحصر به خود را تعریف کنند.

کتاب «ناگفته های ارگ»، خواننده را از همان آغاز متوجه می کند «پُشت صحنه ی سیاست» در حصار ارگ، با چه اقلامی نوشته شده است. شانس یگ گروه بازنده (جبهه ی ضد طالبان) و بخت افتیده ی برنده (طالبان) در واژگونه شدن رویداد ها، ارگ را در محور جناح هایی در گیر می کند که همه یکسره در عقب نیرو های جامعه ی جهانی جان گرفته بودند.

«پُشت صحنه ها» در کتاب «ناگفته های ارگ» در واقع روایتی ست که نویسنده با معرفی بازیگران سیاسی، اما در سراپای کتاب، کوشیده است با منطق «چه کسی چه قدر بود؟»، تفهیم کند کسانی که در مقدرات مملکت دخیل شدند، کی بودند و چی کردند؟

ارزش کتاب «ناگفته های ارگ» در جوی که بازیگران ناکام سیاسی، اما دنبال فرصت اند، به این فهم کمک می کند که مدیریت جریان سیاسی، با آزموده هایی که فرصت ها را هدر دادند، قبول خطایی ست که در فضای نارضایتی از جریان نو (حاکمیت غنی)، مردم را آسیب خواهد زد.

پُشت صحنه هایی که در کتاب «ناگفته های ارگ» ترسیم می شوند، شرح حال مردمانی ست که در شرایط تحمیلی با ماهیت مختلف در سیستمی درگیر می شوند که اگر فاجعه ی آن میراث مانده است، بازیگران آن، فرصت طلبانی بیش نیستند که از ضعف های نظام کنونی سود می برند.

شرح حال افراد دخیل در زمانی که نویسنده از نزدیک با فضای ارگ آشنا بود، در تقسیم قدرت و صلاحیت ها، قلم او را سمت داده است با روایت بحث، مصاحبه، تقابل و تلاش برای تقسیم قدرت، تفهیم کند تصویری که مردم از این محور(ارگ) دارند، در بیش از ده سالی که شاهد بوده است، نه همانی ست که می پنداشتیم.

ضعف ها، سلايق، معاملات، ناگزیری ها و انحصار قدرت و امتیازات مجریان ارگ در زمانی که در مقدرات مردم دخیل بودند، به ناهمگونی ها و ناهنجاری هایی می کشانند که حاصل آن بسط سیستم غیر متوازن، وابسته و متمایل به تبعیص و انحصار شد.

شرح حال بازیگران داخل و نزدیک به ارگ، بخش بزرگی از کتاب «ناگفته های ارگ» را در بر گرفته است. من فکر می کنم نویسنده با معرفی مجریان، هدف دیگر نیز داشته است. وزن اجتماعی، سیاسی، تحصیلی، مردمی بودن و در محاسبه ی خارجی، توضیح او از کسانی ست که از رییس جمهور تا مجموعه ی بزرگ در راس امور، هر کدام ظرفیت هایی شمرده می شوند که در نبود و نبود الزامیت مجریان نظام، خواننده را کمک می کنند تا بداند دولت افغانستان به ویژه در حاکمیت کمرزی، چه کرد و در چه قاصر آمد؟

کتاب «ناگفته های ارگ»، پُشت صحنه هایی از نظامی را آشکار می سازد که با توجیه آزادی های بیان و رسانه، تقریباً از سوژه ها و بهانه های دست اول برای رنگ پردازی بوده اند و مورد مکتوم ندارند، اما

هیچ کس به درستی نمی داند که در حصار ارگ، در خلوت ها، در شخصیات و در سلاطین، چه کرده اند؟

نویسنده ی این کتاب، با قبول ریسک آسیب های اجتماعی، سیاسی و آزرده گی کسانی که می شناسد و در این کتاب، در نقش مثبت و منفی ظاهر می شوند، ارزشمندی روشنگری را بیشتر کرده است.

کتاب «ناگفته های ارگ»، پشت صحنه هایی از بازی هایی ست که تقریباً به جرات می توان گفت، هرگز جزو اخبار دست آورد های رسانه یی و آزادی بیان دولتمداران، قرار نگرفته اند.

خدا کند با روشنگری این کتاب، قبول نفس مسئله ی آزادی های بیان و رسانه، مردمانی را نرنجاند که از پشت صحنه ها، هیچ نگفته اند. آنان به آزادی های بیان و رسانه افتخار می کردند. بنا بر این در این کتاب، از این مزیت، کاملاً سود بُرده شده است. نویسنده که تعهد اخلاقی، ملی و مردمی دارد، خطوط سرخ ملاحظه و مصلحت را عبور می کند و با شرح ماجرای مجریانی که کی بودند و چه کردند؟ به گونه ای پیام می دهد سرمایه گذاری روی افرادی که خوب و بد بودند، در آینده ی سیاسی، چه قدر جواز دارد؟

اکثر شخصیت های محوری این کتاب، کسانی که روایت را می سازند، زنده اند. تلاش های تضعیف حاکمیت با موضع گیری های سلیقه یی و همسو با منافع شخصی، کوشش هایی ست که بخش عمده ی آن از سوی آزمون شده گان حاکمیت قبلی، صورت می گیرند.

در این کتاب، روایتی از پشت صحنه هایی می خوانیم که اخبار اندک آن ها در مقوله ی دست آورد های رسانه یی و بیانی دولتمردان قبلی و کنونی وجود دارد. آنان ظاهراً به آن چه گفته اند تن داده اند، اما هرگز اجازه نداند مفاد روشنگری ها روی عملکرد، مشی، سلاطین، معاملات و خودکامه گی های شان اثر بگذارد.

ترجمه ی دری افغانی این کتاب، تجربه ی من از یازدهمین ترجمه ی کتاب های استاد یون است. استاد، فعال فرهنگی و سیاسی ست. او از تبیین واقعیت ها واهمه ندارد. بنا بر این «ایسم» سیاسی اش بهانه می سازد اگر فرصت طلبان، به این نام به شعور مردم می تازند، کمک به بسط افکار ملی، بهترین عمل جهت حمایت از مواضع بزرگ ملی و اسلامی ماست.

مصطفی عمرزی

۱۳۹۶/۱/۱۱ش

کابل - افغانستان

آینه ی واقعیت ها و تاریخ زنده

«ناگفته های ارگ»، از سوی پوهاند محمد اسمعیل یون، نویسنده ی توانا و نام آشنا، رهبر و مبارز سیاسی، صاحب فکر ملی و استاد پوهنتون کابل، نوشته شده است. این مجموعه، بیشترین دربرگیرنده ی حقایق و ناگفته های همه جانبه و معلومات داخل ارگ است. در این اثر، بیشتر از آن مسایل و رویداد هایی یادآوری شده که در رسانه ها نبودند و از منظر دید مردم، دور مانده اند.

چنان چه استاد یون در آغاز کتابش یادآوری کرده است، هدفش از اخذ وظیفه در ارگ، این بود تا جریان های داخل آن را ثبت و به حیث تاریخ زنده به نسل آینده، گسیل کند.

استاد یون، قبل از ورود به ارگ، به صفت یک نویسنده و سیاستگر ماهر، پیرامون نقش چاپلوسان دربار های افغانستان و کشور های دیگر، از طریق مطالعه ی آثار مختلف، آگاهی داشت. بر اساس این نگرش، هر آن چه را که به راس قدرت نزدیک می شد، به دقت ثبت کرده است.

هدف اصلی این کتاب، بیان واقعیت های گذشته است. مطالعه ی کتاب، خواننده را با واقعیت های عینی مواجه می سازد. در این کتاب، یک نشانه ی هتک حرمت افراد هم دیده نمی شود. برعکس آن چه در داخل ارگ و هرم قدرت می گذرد، که چه کسانی چه کرده اند و چه گونه کرده اند؟ تصویر می شود. مزیت دیگر این کتاب در این است که از روند تاریخی اعمار ارگ، نیاز ها و بعضی از رویداد های تاریخی آن جا یادآوری می کند. این بخش، دارای پیام ویژه ای به خواننده گان است.

استاد یون در این کتاب، راجع به بعضی از مسایل، تحلیل هایی دارد که مستقیماً از طریق نشست ها، بحث های تلویزیونی و نگارش ها، به

رییس جمهور کرزی رسانده است. در کنار این، پیرامون پی آمد های مثبت و منفی آن ها نیز معلومات همه جانبه و مفید را می گنجاند. در این کتاب، راجع به کشور های همسایه، جنگسالاران داخلی، به ویژه فشار ها و خواسته های غیر قانونی ائتلاف شمال بر رییس جمهور کرزی و گردن نهادن او، معلومات تفصیلی و مستند ارائه می شوند. تقسیم غیر قانونی منطقه ی شیرپور کابل و در این میان، نقش جنگسالاران بزرگ، با اسناد دقیق تصویر می شوند. در این کتاب، بیان صریح واقعیت های تلخ، جرات ملی و اخلاقی نویسنده را ثابت می سازد.

ثبت و یادآوری اخبار افراد نزدیک به رییس جمهور و یادآوری آن ها در موقعیت های مناسب، بر ارزش، دقت و اهمیت کتاب دلالت می کند. مثلاً اخباری از مقام عالی دفتر ریاست جمهوری، محمد عمر داوودزی:

«رییس صاحب با امریکا جدل می کند. در حالی که پول رنگ قلم من نیز از پول امریکا است...» به این معنی که بعضی از سلوک کرزی، متناسب با واقعیت های عینی نبودند.

در این کتاب، بالای بعضی از شخصیت های درون و بیرون ارگ، رهبران با نفوذ و چهره ها و تاثیر شان روی رییس جمهور، بحث های عمیق، صورت گرفته اند.

چنان چه استاد یون، هفت سال را در دفتر شورای امنیت، به حیث رییس امور فرهنگی می ماند، از راز ها و ناگفته هایی آگاهی دارد که در حاکمیت حامد کرزی گذشته اند.

استاد یون به حیث نویسنده و پژوهشگر حرفه یی، از آغاز وظیفه تا پایان، اخبار و واقعیت های پنهان حاکمیت کرزی را یادداشت کرده است. او آن ها را همزمان می نگارد که بالاخره کتاب «ناگفته های ارگ»، ماحصل شان می شود.

این اثر، طی دوازده سال نوشته شده است. حاکمیت چهارده ساله ی حامد کرزی را به خوبی آشکارایی می دهد. کتاب، بر اساس معیار های علمی نوشته شده است. شامل «۱۹» فصل می باشد. هر کدام عناوین جداگانه دارند.

چنان چه قبلاً یادآوری کرده بودم، در این اثر، واضح می شود که جنگسالاران، چه گونه از کرزی، باج می گرفتند.

این کتاب، انباشته از اسناد و مدارک است. بعضی اخبار و چشم دید های عینی نویسنده نیز وجود دارند. ضمناً مسایل را با اسناد موثق، تشریح می کند.

استاد یون، به منابع دست اول، دوم، سوم و معلومات زیادی دسترسی داشته است. بنا بر این در این کتاب، مسایلی تشریح شده اند که ممکن شمار زیاد خواننده گان، بار اول با آن ها مواجه شوند.

استاد یون، صاحب تفکر ملی می باشد. نویسنده ی آرمانگرا، عملگرا و سیاستگر مبارز است. دارای چنان ویژه گی های مستعد رهبری ست که در بسیاری از سیاستگران دیگر وجود ندارد. وی هم نویسنده است و هم سیاستگر. به آن چه می گوید، عمل می کند. فقط نظر نمی دهد و آن را بر دیگران حواله نمی کند. او بی سنجش، داخل سیاست نمی شود. ایده و خط مستقیم ملی را تعقیب می کند. مبارزه ی سی ساله و ملی اش، اثبات خوب نگارش ماست. استاد با صدای رسا در راستای منافع ملی، افغانیت، اسلامیت و انسانیت، عملاً قرار دارد و پیشگام نیز می ماند.

با احترام

شیر علم امله وال

جلال آباد - افغانستان

فصل اول

نیاز و نگرانی نگارش این اثر

(مقدمه)

انگیزه و نیاز به نوشتن این اثر را با یک جمله ی آرمانی آغاز می کنم: حقیقت این بود که نمی خواستم در حکومت وظیفه بگیرم، اما نیت و اراده به خاطر تبیین تا در یک پُست مهم حکومتی، اجرای وظیفه کنم، اندیشه می سازد.

دوستم انجنیر اکرام که زمانی در جلال آباد رییس موسسه ی «دبلیو. اف. پی» بود، برایم گفته بود: «میان تعاریف قدرت و حاکمیت، یکی هم این است: هر قدر به منابع اصلی حاکمیت نزدیک باشی، توانت زیاد می باشد.» این جمله در ذهنم حک شده بود. می گفتم اگر وظیفه بگیرم، باید در دفتر رییس جمهور باشد تا به حکومت و سرمنشه ی آن، نزدیک باشم.

در گذشته، پیرامون دربار های مختلف، قصه ها و افسانه هایی را شنیده بودم. اخبار پنهان و آشکار دربار ها بسیار جالب بودند؛ هرچند در زمان خود نیز بروز نکنند، اما جالب می مانند.

یادداشت های کاتب هزاره، «سلطان»- اثر ماکیاولی، «بیان سلطنت کابل» از الفنستن و در این اواخر، آثار مختلفی را مرور کرده بودم. بسیاری به گونه ای بیانگر حالات دربار بودند.

در مورد نگارش این کتاب با خود می گفتم اگر مفاد دیگری هم نداشته باشد، این مزیت را دارد که در باب اوضاع دربار، یک اثر ویژه خواهم نوشت. از همان زمان، نیت خلقش را داشتم، اما مصروفیت های روتین، جمع آوری ارقام و بعداً ثبت و حفظ آن ها نیز کار آسان و عاری از خطر هم نبودند.

دقت در ارقام، بسیار مهم بود. آن ها زمان به زمان متغیر می شدند، اما باز هم می کوشیدم یادداشت هایی بگیرم.

طبیعی ست که خلق چنین آثاری عوارض جانبی دارد. بعضی آزرده می شوند و بعضی خرسند. به ویژه بازیگرانی که زنده اند و اکنون هم توان انجام فعالیت های مختلف سیاسی و اجتماعی را دارند. متن چنین آثاری، اگر موافق مزاج شان نباشد، واکنش نشان می دهند.

واضح است که در این کتاب، روی واقعیت های ملی و قومی افغانستان، بسیار پیچیده ام. در واقع آن ها همان گونه گذشته اند؛ ورنه چیزی نوشته نمی شد.

خدا کند در آینده، سیاستگران و خدمتگاران قابلی نصیب ملت افغان شوند. دربار، خدمتگار ملت باشد و توده ها، محافظان و شاكران دربار. دربار از چاپلوسان و ملت از جنایتكاران، رهایی یابند. به امید رسیدن به آن روز، به خاطر مطالعه ی این کتاب، از شما دعوت می کنم.

با احترام

خدمتگار تان

محمد اسماعیل یون

بیا بید ارگ را بشناسیم!

در افغانستان، کاخ ریاست جمهوری یا ارگ، برای هیچ کسی ناآشنا نیست. وقتی نامی از آن ببرند، اندیشه ی مرگ، پُر شتاب با آن تداعی می شود؛ حتی اثری به نام «ارگ و مرگ» هم نگاشته شده است. به این معنی که ارگ ما، قصه های زنده گی و مرگ دارد. از تاریخ ارگ، به مقایسه ی لذت و جاذبه، بیشتر بوی خون می آید. این جا، جایی نیست تا در امثال کاخ های شاهی بریتانیا، بلژیک، دنمارک یا کشور های دیگر، سنگ کوچکی هم به آن ها نرسیده باشد. در این جا، تنازع بقا، تکدر آفریده است. به زور تسخیر می شود و با زور ترک می کنند. راجع به ارگ، هر چه بنویسند، بدون شک با ماضی، رنگ می گیرد؛ اندیشه از آن می گذرد و تصویرش تداعی می شود.

این که در کشور های دیگر، کاخ شاهی، ارگ، عمارت یا دفتر کار شاهان و سران دول از کدام مسیر ها گذشته اند، چه عمق و سطح دارند؟ به رویداد ها و تواریخ همان کشور ها مرتبط است، اما معمولاً می توان گفت اکثر دربار ها و کاخ های سلطنتی، نسبت به تکلف، بیشتر روز ها و شب های خوش داشته اند.

دربار، نزاکت ها و سلوک ویژه دارد. زبان آن جا، لباس و برخورد با رفتار معمولی - اجتماعی مردم، متفاوت استند؛ اما کاخ شاهی افغانستان که به نام «ارگ» یاد می شود، تلخی های زیادی را نیز پشت سر می گذراند. یعنی خوشی هایش بیش از تلخی هایش نیستند. از روزی که ارگ اعمار شده، کلمه ی «مرگ»، همراه آن است.

به خاطر این که اشتیاق خواننده گان محترم را جهت معلومات در مورد ارگ، بیشتر ساخته باشم، پیش از این که روی متن این کتاب، مکث کنم، خوب است ارگ را مختصراً معرفی کنیم:

عامل بنای ارگ افغانستان با یک تاریخ مرگبار ماضی، پیوند دارد. وقتی انگلیس ها در دو جنگ بزرگ با افغانان، شکست خوردند و

افسران بسیار بلندپایه ی شان کشته شدند، به خاطر انتقام، «بالاحصار» و بازار مشهور «چهارچته» را آتش زدند.

در اواخر جنگ دوم افغان و انگلیس، وقتی عبدالرحمن خان با «۱۰۰ هزار» مجاهد، داخل کابل می شود، بالاحصار، تخریب شده بود. جایی برای اقامت حاکم وجود نداشت. بنا بر این، امیر - مدتی را در «باغ علی مردان» و «علی آباد» سپری می کند.

تاریخ موثق تهداب گذاری ارگ کابل - افغانستان، سال «۱۳۰۰ هـ.ق» است. امیر عبدالرحمن خان، به پسر بزرگش، سردار حبیب الله خان، وظیفه می سپارد به خاطر اعمار ارگ، انجیران ماهر را دعوت کند. او این کار را می کند. امیر، امور اعمار ارگ را نظارت می کرد. نخستین تعمیر آن در «۱۳۰۴ هـ.ق» تکمیل شد که به نام «کوتی باغچه» نامیده می شود. بعداً تعمیر مرکزی، کاخ سلامخانه، گنبد نقاره خانه، بازار و کوتوالی، چاونی شاهی یا قرارگاه، رساله ی شاهی، حمام شاهی، دفتر مستوفی الممالک، جاده ی مقابل کاخ سلامخانه و تاسیسات دیگر آن بنا می شوند. تمام آن ها در یک فرمان امیر عبدالرحمن خان به نام «دارالسلطنه مبارک ارگ» یاد شده اند. بعداً به نام «ارگ کابل» نیز مشهور می شوند.

ساخت کامل ارگ، «۳۰» طول می کشد. انجیران افغان و خارجی، روی آن کار می کنند. تعداد کل کارگرانی که در ارگ کار کرده اند، به «۱۰۰ هزار» تن می رسد.

امیر، علاقه مند مهندسی و معماری بود. بعضی از تعمیر ها را خود طراحی کرده است. وی در تاریخ «تاج التورایخ» می نویسد: «تمام اماکن من در جا هایی بنا شده اند که مناظر زیبا دارند. آن ها در موقعیت های شاد و هوای معتدل قرار دارند. در اطراف بنا های من، باغ ها و گلستان ها موجود اند. آن ها طوری ساخته شده اند که هوای آن ها در سردی و گرمی، برعکس می باشد. بنای اتاق ها چنان است که

در بهاران، گل ها و در تابستان ها، برگ های مختلف و رنگین بیرون، از آن ها به چشم می خورند. در شب های مهتابی، بیشتر نمای دل انگیز دارند.»

ارگ در سلسله ی اعمار، دارای بنا های مختلف می شود. زیبایی و درخشش بیشتر می شوند. خوب است مختصراً به بعضی از بنا های مهم آن، اشاره کنم:

۱- کوتی باغچه:

نخستین بنای داخلی ارگ است. در دو طبقه در سیصد متر مربع به شکل دایره یی اعمار شده است. دارای «۱۵» اتاق خورد، متوسط و بزرگ می باشد. در نظام شاهی، سردار عبدالولی خان تا نزدیکی های کودتاه محمد داوود خان در آن جا زنده گی می کرد. داخل آن شبیه مهندسی بیرونی، دایره یی ست. سقف و برنده اش به زیبایی میناتوری شده اند. در طبقه ی دوم، اتاق های کوچک و زیبا ساخته اند. در تمام جوانب، دارای کلکین می باشد.

کار اعمار این تعمیر در سال «۱۳۰۴ هـ.ق»، تکمیل می شود. در اتاق کوچک شرقی طبقه ی دوم کوتی باغچه، «موی مبارک» هم وجود داشت. گفته می شود موی حضرت محمد(ص) پیامبر بزرگ اسلام بود. بعضی از کارمندان گذشته ی ارگ می گویند آن مو در جنگ های تنظیمی مفقود شد.

از بخشی از کوتی باغچه، زمانی به گونه ی موزیم نیز استفاده می شد. در سال «۱۳۰۳ شمسی»، آثار موزیم کابل از باغ بالا به ارگ شاهی منتقل می شوند و شش سال در کوتی باغچه می مانند.

کوتی باغچه، شبیه سایر بنا های ارگ، تاریخ عیش و عشرت، جنگ و نفرت دارد. وقتی در سلطنت اعلی حضرت محمد نادر خان، حرمسرا را ترمیم می کردند، او در کوتی باغچه زنده گی می کرد. همین گونه مارشال شاه ولی خان در برنده ی بخش شمالی طبقه ی دوم کوتی باغچه می

زیست.

پس از شهادت اعلی حضرت محمد نادر خان، جنازه اش را به کوتی باغچه می آوردند. تختش را در میان درختان میدان کوتی باغچه گذاشته اند. در آن جا قطراتی از خون او نیز می چکند. بعداً جای آن را مشخص می سازند و مورد احترام بود.

زمانی از کوتی باغچه، به حیث زندان ارگ نیز کار گرفته می شد. اسدالله سراج که در امارت حبیب الله کلکانی، زندانی ارگ بود، در کتاب خود «رویداد های مهم زنده گی اعلی حضرت محمد نادر شاه شهید» می نویسد: «محمد نعیم خان و من، نزد عایله ی ما به کوتی باغچه، در قسمتی که دواخانه ی ارگ واقع بود، آمدم. تمام متعلقین را صحت و عافیت یافتیم. ساعتی بعد، هم اطاقیان ما را نیز آن جا آوردند و در عمارتی که مقابل دواخانه واقع شده بود، جا دادند.»

پس از کودتای محمد داوود خان، جنرال سردار عبدالولی، زیر زینه های طبقه ی دوم کوتی باغچه، حبس بود. همین گونه، حفیظ الله امین، نور محمد تره کی را در طبقه ی اول کوتی باغچه که اکنون در آن جا ماشین مرکز گرمی گذاشته شده است، محبوس کرده بود. بعداً او را در همان جا به قتل می رسانند.



۲- حرمسرا:

یک بنای مهم دیگر ارگ است. عقب مسجد آن، موقعیت دارد. حرمسرا، محل اقامت خاص پادشاه است. این بنا، دو طبقه دارد. هر دو در احاطه ی چهار دیواری بلند، قرار می گیرند. حرمسرا، دارای هفت اتاق خورد و بزرگ، دوی خانه، خیاطخانه، تالار بزرگ سینما، برنده و زیرزمینی وسیع می باشد. حرمسرا پس از کودتای هفت ثور تا هشت ثور، محل بود و باش فامیل های حکام نبود. خانواده های بزرگان طالبان نیز هرگز به این جا نیامده اند.

پس از سقوط نظام طالبان تا زمانی که اداره ی موقت ایجاد می شود، استاد برهان الدین ربانی، نزدیک دو ماه در حرمسرا مقیم بود، اما همان زمان به اثر فشار زیاد محمد یونس قانونی، محمد قسیم فهیم و داکتر عبدالله عبدالله، ناگزیر حرمسرا را ترک می کند.

در آغاز حاکمیت کرزی، حرمسرا- دوباره به شاه پیشین، اعلی حضرت شاه محمد ظاهر، سپرده می شود. ایشان تا پایان زنده گی خود در آن زنده گی می کرد. او در همین محل وفات یافت و جنازه اش از همین محل برداشته می شود. پس از وی، دامادش «سردار ولی» نیز در این محل زنده گی می کرد. او نیز در همین محل وفات یافت و جنازه اش از همین محل برداشته می شود. پس از مرگ سردار ولی، حرمسرا در اختیار اعضای خانواده ی شاهی باقی می ماند.



۳- کاخ دلکشا:

همچنان در شمار ساختمان های قدیمی ارگ، شمرده می شود. در زمان حاکمیت امیر حبیب الله خان، تکمیل شده است. در سنبه ی سال «۱۲۹۵ شمسی» تهداب گذاری و در سال «۱۲۹۵ شمسی» در همان ماه رسماً گشایش می یابد.

گفته می شود ماکت آهنی کاخ دلکشا را از هندوستان بالای فیلان آورده بودند. هر اتاق دلکشا، دارای «۲۰» متر ارتفاع و «۹ متر» عرض می باشد. این بنا در مساحت «۶۰۰ متر مربع» زمین، ساخته شده است. کاخ دلکشا، شاهد بسیاری از رویداد های سیاسی افغانستان است. شاه امان الله به خاطر جلوگیری از خون ریزی بیشتر، در همین کاخ از سلطنت دست می کشد و مستعفی می شود. در جنگ های مختلف، زیان های زیادی به این محل، وارد شده اند.



۴- کاخ گلخانه:

کاخ گلخانه نیز از جمله ی اماکن مهم ارگ است. این مکان در شمال غرب قلعه ی ارگ در سلطنت اعلی حضرت شاه محمد ظاهر به شکل نو ساخته می شود. گفته شده در گذشته در آن، گل ها را نگه داری می کردند. بیشتر گلخانه بود؛ اما یک نواسه ی اعلی حضرت شاه محمد ظاهر می

گوید آن جا فقط شیشه خانه بود. بنا بر این گلخانه می نامند. بعداً در زمان اعلی حضرت شاه محمد ظاهر، کاخی در آن محل ساخته می شود و نام قدیمی را بر آن می گذارند.

گلخانه در طبقه ی اول، دارای یک سالن بزرگ طعام خوری، اتاق های ویدیو کنفرانس، انتظار، بررسی و یک دفتر ریزرف است. رییس جمهور، هرازگاهی از آن ها کار می گیرد. همین گونه در طبقه ی دوم، دارای یک سالن کلان جهت جلسه ی کابینه و یک سالن نسبتاً کوچک می باشد که سالن بزرگ به آن راه دارد. حامد کرزی، رییس جمهور کنونی، گاهی صبحانه را در این محل، صرف می کند. ضمناً مجالس نسبتاً کوچک را هم دایر می کند. اکثراً سخنرانی دو هفته یی رادیویی خود را در همین جا ثبت می کند که بعداً از رادیو افغانستان، پخش می شود.

در کاخ گلخانه، دفتر رییس جمهور، اتاق استراحت، دو اتاق برای ملاقات خاص و دفاتر سکرتریت وجود دارند. از دفتر رییس جمهور، راهی به حرمسرا نیز منتهی می شود. اعلی حضرت شاه محمد ظاهر در زمان سلطنت خود از آن استفاده می کرد.

در گذشته در این کاخ، دفتر رسمی شاه قرار داشت. اکثر دید و بازدید هایش در آن انجام می یافتند. کاخ گلخانه، اکنون نیز دفتر رییس جمهور است. جلسه ی شورای وزیران در همین محل برگزار می شود. همچنان بعضی از جلسات کوچک و دیدار ها هم در این مکان، صورت می گیرند.

کاخ گلخانه، شاهد رویداد های بسیار خونین است. سردار محمد داوود، نخستین رییس جمهور افغانستان در کودتای هفت ثور، در این مکان به شهادت می رسد. وقتی کودتای ثور آغاز می شود، داوود خان با وزیران، مجلس داشت.

هنگام حاکمیت حزب دیموکراتیک خلق، به اثر اختلافات ذاتی حفیظ

الله امین و نور محمد تره کی، داوود ترون، شخص بسیار نزدیک به امین در زینه ی کاخ گلخانه، کشته می شود. هنگام جنگ های تنظیمی، مخالفان حکومت برهان الدین ربانی، نخست این کاخ را نشانه می گرفتند. در آن زمان، چند راکت در مقابل کاخ گلخانه اصابت کرده اند. علایم انفجارات روی دیوار ها، اکنون نیز جنگ های آنان را تداعی می کنند.



۵- کاخ سلامخانه:

این کاخ تاریخی، بیرون از حصار ارگ، به سبک قدیم ساخته شده و دارای یک طبقه است. در این مکان، نخستین بار جلسه ی شورای ملی برگزار می شود. وجه تسمیه ی آن بیشتر به خاطر سلام مردم در مراسم برپایی جشن ها و اعیاد بود.

کاخ سلامخانه، «۱۲۰ متر» طول، «۴۰ متر» عرض و «۲۰ متر» ارتفاع دارد. زمانی گنجایش «۱۰۰۰ تن» را داشت. داخل این کاخ با تصاویر رهبران ملی افغانستان، مزین شده است. دیوار هایش با خشت - به اندازه ی یک متر و نیم - اعمار شده اند.

در کنار سلامخانه، یک چایخانه ی کوچک، محل توزیع طعام و تشناب ها موقعیت دارد. در زمان اعلی حضرت محمد نادر خان، نخستین شورای ملی افغانستان در «۱۳۰۹ هـ ش» در این محل تدویر می

شود.

در سلامخانه، چند لویه جرگه هم صورت گرفته اند. حالا در این مکان، مراسم تحلیف رییس جمهور و ملاقات او با مردم صورت می گیرند.

وقتی رهبران کشور های خارجی به افغانستان بیایند و رییس جمهور، توجهی بیشتر به آنان مبذول کند، در سلامخانه مهمانی می دهد. گفته می شود هنگام جنگ های تنظیمی، به اثر اختلافات نهان استاد برهان الدین ربانی و احمد شاه مسعود، انفجار بزرگی را در سلامخانه، سازماندهی می کنند. در آن زمان، استاد برهان الدین ربانی با تمثیل ریاست جمهوری، به احمد شاه مسعود، تفهیم می کرد که گویا فقط قوماندانی شبیه قوماندانان دیگر، چون تورن اسماعیل است و همه با او می باشند.

احمد شاه مسعود مصروف نبرد با حکمتیار، قوه ی محرکه ی ماشین جنگی ربانی، شمرده می شد. او در نظام تنظیمی، حرف اول را حق خود می دانست. بنا بر این در حصار شمالی سلامخانه، مقدار زیاد مهمات و مواد منفجره را ذخیره کرده بود. هنگام اختلافات با استاد ربانی، این مهمات را منفجر کرده اند. در تاریخ ارگ، این انفجار به قدری بزرگ و مخرب بود که سابقه ندارد.

ساحه ی تخریب شده ی سلامخانه تا آخرین روز های حاکمیت حامد کرزی نیز ترمیم نشد. اکنون- تا نوشتن این سطور- همچنان با یک پرده ی سبز مستور است و فاجعه ی گذشته اش را تداعی می کند.

کاخ های ستور، نمبر یک، نمبر دو، سنگی، چهار چنار، اداری، آرشیف، مسجد ارگ و برج ها هم از دیگر بنا های اساسی ارگ، شمرده می شوند. جهت تفصیل بیشتر، به کتاب مهم «دیروز و امروز ارگ» و آثار مرتبط مراجعه شود.



فصل دوم

معرفی حامد کرزی

تا وقتی کسی را به درستی شناسیم، قضاوت کامل در باره اش آسان نیست. زمانی می توانیم کسی را به درستی بشناسیم که با او کار کنیم.

حامد کرزی در نهم قوس ۱۳۳۶ شمسی در روستای «کرز» ولایت کندهار، به دنیا آمده است. آموزش های اولیه و متوسطه را در مکتب محمود هوتکی کابل و ثانوی را در مکاتب سیدجمال الدین افغان و حبیبیه به سر می رساند.

کرزی در سال «۱۹۷۶م» به هند می رود. در پوهنتون «هماجال» در شهر شمله، شامل فاکولته ی ارتباطات بین المللی و علوم سیاسی می شود و سند ماستری را به دست می آورد.

من با نام حامد کرزی در پشاور آشنا شدم. هنگام نظام طالبان بود. همانند سایر افغانان، زنده گی نیمه هجرت را سپری می کردم. همچنان گاهی در کابل و گاهی در پشاور به سر می بردم. در پشاور به دفتر آقای پروفیسور رسول امین می رفتم. آن جا «انجمن نویسندگان افغانستان آزاد» نامیده می شد. بعداً به «مرکز مطالعات افغانستان» تغییر نام داده می شود. دارای یک هفته نامه به نام «وفا» بود. آقای سرمحقق زلمی هیوادل، مسوولیت مدیریت آن را بر عهده داشت.

تکنوکراتان و سرشناسان مختلف می آمدند. کسانی که نمی آمدند، اسمای شان یاد می شد. با نام عبدالاحد خان کرزی، پدر حامد کرزی از قبل بسیار آشنا بودم.

عبدالاحد کرزی در دوران اعلی حضرت شاه محمد ظاهر در ۱۳۴۸ش نماینده ی مردم کندهار در شورای ملی و معاون این نهاد بود. به عبدالاحد خان کرزی بسیار احترام داشتم؛ زیرا در حکومت جنجالی استاد ربانی، کرسی وزارت اقوام و قبایل را به رضایت ترک می کند. او خود را از حکومت دور، اما به مردم نزدیک می سازد.

عبدالاحد خان کرزی در زمامداری طالبان در کویته از سوی اشخاص نامعلوم به قتل می رسد، اما محبوبیتش بین مردم، بیشتر می شود. از حامد کرزی همین قدر می دانستم که فرزند مرحوم عبدالاحد خان کرزی است و تحصیل کرده ی هند می باشد. بعضی او را بهتر می شناختند. پیرامون شخصیتش، سخنان خوب و بد می گفتند. از کسی شنیده بودم که می گفت کرزی بسیار بی جرات است. نمی تواند تصمیم بگیرد؛ اما هیچ کس نمی دانست روزی مرغ سعادت بر شانه ی حامد کرزی می نشیند.

وقتی مُعضل طالبان و امریکایی ها به جنگ منجر شد، تعداد زیاد افغانان ملی گرا نگران بودند که مبدا به اثر تصادم طالبان و امریکایی ها، اتحاد سابق شمال، بار دیگر به قدرت برسد و باعث درد سر کل افغانان و پشتون ها شوند. یگانه کسی که در آن زمان به او امید بسته می شد، قوماندان عبدالحق بود.

قوماندان عبدالحق که در زمان جهاد، دارای نام نیک و پیوند قومی با پشتون ها بود، برای غرب قابل قبول بود و هم در جنگ های داخلی نقشی نداشت. او در آن زمان در پشاور، دفتر و فعالیت سیاسی داشت. اگر راست بگویم من هم جهت جلوگیری از سلطه ی ائتلاف شمال، به مرحوم حاجی عبدالحق، امید بسته بودم.

بالاخره خبر رسید که «قومندان عبدالحق از سوی طالبان کشته شد.» این حقیقت بسیار باعث رنجم شد. آرزویی را که همانند سایر افغانان در دل داشتم، به یاس مبدل می سازد.

قتل عبدالحق در هنگامه ای رونما می شود که جنگ، روز تا روز گرم تر می شد و شب ها و روز های نظام طالبان کوتاه تر. آینده، معلوم نبود، اما چیزی که وضاحت داشت، سقوط نظام طالبان و حاکمیت احتمالی مخالفان شان بود.

کودکانم در کابل بودند. همان زمان به کابل برگشتم. سه - چهار روز

بعد، نظام طالبان سقوط می کند. ملیشه های ائتلاف شمال، وارد کابل شدند. سه روز دیگر هم در کابل ماندم. بعداً با کودکانم به پشاور رفتم. مدت بعد، کنفرانس بن هم در آلمان تدویر می شود. اعلام می کنند یک اداره ای موقت، به وجود می آید. ریاست آن را آقای حامد کرزی بر دوش خواهد داشت.

من که در گذشته از کم جراتی حامد کرزی، شنیده بودم و اعضای زورسالار و مسلح ائتلاف شمال را به چشم می دیدم، در دل می گفتم: او، نجات دهنده نیست. خداوند، خیر وطن را پیش آورد. همزمان، موسسات خارجی و پول های گزافی به افغانستان سرازیر می شدند. در پشاور، علاوه بر کارهای قبلی فرهنگی و حق الزحمه، در یک آژانس خبری که جدیداً فعالیت برای افغانستان را شروع کرده بود نیز وظیفه به دست آورده بودم. ماهانه «۲۵۰۰۰ هزار» کلداری پاکستانی، معاش می پرداختند. سهولت داشت. زنده گی ام را از نوعیاری کرده بودم. چون امرار حیات در کابل به اثر حضور ائتلاف شمال، آسان معلوم نمی شد، همانند سایر افغانان، زنده گی موقت در پشاور را مناسب و غنیمت می شمردم.

وظیفه در نگرهار

هنوز دو ماه را در پشاور، سپری نکرده بودم که کاوون کاکر و دوستش جاوید به دفتر ما آمدند. با کاوون کاکر از قبل می شناختم. پدرش پوهاند محمد حسن کاکر، دانشمند بزرگ و برای تمام افغانان، شخصیت قابل قدر است. به دفتر ما آمدند و گفتند: «عقب شما آمده ایم. بی هیچ عذری باید با ما بیایید.» کاوون کاکر گفت: «من، نماینده ی سازمان ملل متحد استم. مسوولیت ولایات شرقی را به من سپرده اند. باید با ما بیایی! در آن جا دفتری به خاطر لویه جرگه ی اضطراری، ایجاد می شود. با من می روی و مشاور من می شوی. کارها را مشترکاً پیش می بریم.» به کاکر صاحب گفتم: اداره ی موقت، حرفی بیش نیست. کرزی صاحب، هیچ صلاحیتی ندارد. تمام قدرت با ائتلاف شمال است. همین امروز نوشته کرده ام. با چنین اداره ای هرگز کار نمی کنم. کاوون کاکر گفت: اگر می خواهید کار کنید، عملاً وارد شوید. از شکایت و نوشته، چیزی درست نمی شود. این که شکایت کنیم و دیگران کار کنند، فرجی رونما نمی شود. بیایید عملاً ادارات و جاها را اشغال کنید!

بخشی طولانی کردیم. در پایان، منطق کاوون کاکر، چیره می شود. به من قناعت داد. با وجودی که همسرم موافق نبود و می گفت: در آن جا چه گل ها را به آب می دهی؟ ائتلاف شمال، تو را کجا به کار و زنده گی خواهند گذاشت! فرزندان کوچک داری. این جا خوب است. در آن جا باز دچار جنجال ها می شوی...؛ اما من می گفتم: نه، حتماً می روم. اثاثه را بار زدیم و به جلال آباد آمدم.

پس از چند روز، به سختی یک خانه ی کرایه ی یافتیم. زنده گی را بسیار با دشواری و در دمای سوزنده، آغاز کردیم. چند روز بعد، کاوون کاکر به جای پُست مشاوریت، مرا مسوول انتخاباتی ولایات شرقی لویه جرگه ی اضطراری، گماشت. یک کار بسیار پُر دغدغه ی مردمی بود. نمی خواستم بر عهده بگیرم، اما به اجبار، تحمیل کردند. تقریباً دو ماه دوام آورد. انتخابات

را به خوبی و اطمینان، برگزار کردیم. نسبت به سایر نقاط کشور، با هزینه ی اندک و شفافیت، خوب تر بود. دفتر مرکزی سازمان ملل متحد (یوناما) در کابل، از دفتر ولایات شرقی، کاملاً راضی بود. از آن مثال می زد.

از ولایات شرقی، «۱۷۴» تن را به لویه جرگه ی اضطراری، معرفی کردیم. «۱۱» کرسی را به قبایل اختصاص دادیم. افراد متخصص هم شامل برگزیده گان ما بودند.

«پوهاند محمد حسن کاکر، داکتر حضرت عمر زاخیلوال و من محمد اسماعیل یون» به نماینده گی از افراد آگاه، به خاطر عضویت لویه جرگه، انتخاب شدیم.

البته گزینش افغانان آگاه و متخصص در ننگرهار از سوی یوناما و از دفتر کابل که پوهاند عبدالعزیز و سید امین مجاهد، اعضای آن بودند، از طریق یک میکانیسم اداری انجام می شد.

لویه جرگه ی اضطراری

در ۲۱ جوزای ۱۳۸۱ شمسی، لویه جرگه ی اضطراری در خیمه ی لویه جرگه در پلی تخنیک کابل که برای همین منظور به گونه ی ویژه ایجاد شده بود، دایر شد. این محل بعداً به خیمه ی لویه جرگه، مسمی می شود. از تمام افغانستان نزدیک به «۱۶۰۰» تن نماینده در آن اشتراک کرده بودند.

نخست برای اعضای جرگه، یک رهنمود ویژه داده می شود، اما بعداً سخن از قانون و رهنمود می گذرد. افراد موثر دولتی، والی ها و دیگر اعضای انتصابی هم شامل جرگه می شوند.

وقتی به جرگه رفتیم و کارت عضویت را به دست آوردم، با بعضی از نماینده گان پکتیا، کندهار و بعضی از وکلای ولایات شمال به گونه ی جداگانه و جمعی دیدار کردم. معرفتی حاصل شد و هم طرح ها و توطئه های ائتلاف شمال و سایر عناصر ضد وطن را تشریح می کنم. از سخنان من حمایت کردند و گفتند اگر حرفی بود، از قبل ما را در جریان بگذار! ما آماده استیم. سخن هیئت رهبری لویه جرگه مطرح شد. به من گفتند باید نامزد پُستی باشی! خودم را در سمت منشی اول، نامزد کردم. اکثریت، رای دادند. آرای من حتی از معاون دوم لویه جرگه نیز بیشتر بود. تا آن زمان، نه آقای حامد کرزی و نه هم اکثر شخصیت های مطرح را می شناختم. برعکس از طریق رسانه ها، اکثر اعضای ائتلاف شمال را می شناختم. آنان از پُست، انتخاب و موقوفه، خرسند نبودند؛ اما چنان چه ستم انتخابی بود، بنا بر این زور شان نمی رسید. با وجودی که نماینده گان خود را معرفی کرده بودند، به استثنای محمد اسماعیل قاسمیار که رضایت کرزی را داشت، کس دیگری از میان شان موفق نمی شود.

سمت منشی جرگه و نخستین دیدار با حامد کرزی

وقتی منشی اول لویه جرگه ی اضطراری شدم و در آغاز روز، نتیجه اش اعلام شد، عصر همان روز، حامد کرزی به خیمه ی لویه جرگه آمد. با هیئت رهبری جرگه نشست. در هیئت رهبری، محمد اسماعیل قاسمیار، سیما سمر، محمد اعظم دادفر، من (یون) و آقای محمد نعیم مجروح، شامل بودیم.

مدت نیم ساعت با آقای کرزی دیدیم. بسیار خرسند و چالاک به نظر می آمد. فقط گفت: مشکلی وجود ندارد؟ گفتیم: نه! هیچ مشکلی وجود ندارد. باز گفت: اجندا را تطبیق و کار های خود را جلو ببرید. اگر مشکلی بود، مرا در جریان بگذارید. از همه پرسید! رفتار اجتماعی کرزی بسیار خوب بود. ناگهان قاسمیار صاحب چیزی گفت. بر او عتاب کرد که هیچ گپ و هیچ چیزی نیست. کار کنید! بسیار عقب سخنان هر کس نروید. قاسمیار هم حرف خود را پس گرفت.

در پایان روز، رییس اداره ی انتقالی توسط همان هیئت، انتخاب می شود. حامد کرزی باز هم برای «۱۸ ماه» دیگر تا حکومت منتخب، به صفت مسوول کشور در جایش باقی می ماند.

این که جرگه چه گونه بود، مردمی یا زورسالار؟ یا از زور و زر استفاده شد؟ رییس جمهور، چه گونه و چه معامله ای با مردم می کرد؟ در انتخاب اعضای هیئت رهبری جرگه، کی ها و چه گونه مداخله می کردند؟ بحث های مختلفی اند که در سایر آثارم به ویژه در کتاب «لویه جرگه ی اضطراری / مردمسالاری یا زورسالاری؟» تشریح کرده ام.

برایم آشکار شد که کرزی با هر کسی مدارا می کند. سلوک اجتماعی اش بسیار خوب بود، اما روش سیاسی اش پُر از معامله و مقید به زور، آشکار و ثابت شد.

ارتباطات

ارتباطات در هر امری مهم اند. به ویژه به خاطر فعالیت های سیاسی، اجتماعی، حفظ، رشد و توسعه.

پس از نخستین دیدار با حامد کرزی در لویه ی جرگه ی اضطراری، کدام مورد عاجل دیگر، رونما نشد. وقتی جرگه پایان یافت، همان روز، آقای جان آرنولد، معاون دفتر سازمان ملل (یوناما)، برایم گفت: زنده گی تان در کابل، با خطر مواجه است. باید با خانواده به جلال آباد برگردید. همسر، آرین یون، نیز عضو لویه ی جرگه ی اضطراری بود. او مسوولیت امور زنان در نماینده گی سازمان ملل متحد در ننگرهار را بر عهده داشت. بنا بر این در یک هواپیمای کرایه ی سازمان ملل که شامل بعضی اعضای لویه جرگه ی اضطراری نیز بود، در پایان جرگه، از کابل به جلال آباد رفتیم.

دفتر نماینده گی جرگه، مسدود شد. من بی سرنوشت ماندم. سفر به کابل به اثر بعضی از مشکلات امنیتی، مناسب نبود. در جلال آباد هم کاری یافت نمی شد. از پوهنتون کابل، یک سال رخصتی بدون معاش گرفتم. دوباره به کار های فرهنگی ام مشغول شدم.

اداره ی جلال آباد از اقامت من در آن جا بسیار راضی نبود. آن زمان، ولایت ننگرهار، یک اداره ی مخلوط داشت که در حصار اعضای ائتلاف شمال بود. با حاجی دین محمد که اکنون در جای والی پیشین، مرحوم حاجی قدیر، نشسته بود، دیدم. برایم گفت: خانواده ی ما، قربانی فراوان داده است. حاجی عبدالحق شهید شد. حاجی قدیر شهید شد و فرزندم ساحل نیز شهید شد. دیگر توان قربانی بیشتر را نداریم. هدفش این بود که اگر فعالیت هایم در جلال آباد را کاهش دهم، بهتر است. منظور حاجی دین محمد این بود که هر نوع فعالیتیم در جلال آباد، به مزاج اعضای ائتلاف شمال، برابر نیست. بنا بر این فعالیت های مرا را از جانب حاجی دین

محمد، تلقی می کنند و زیان های بیشتری را متوجه وی خواهند کرد؛ اما حاجی ظاهر قدیر و جنرال سید آغا ثاقب که در آن زمان، عضو شورای امنیتی و ولایتی جلال آباد بودند، از من با تمام قوت حمایت کردند. این کار سبب شد هم به کار های فرهنگی ام پردازم و هم کمایش به فعالیت های اجتماعی و سیاسی ام برسم.

در جلال آباد، یک نهاد سیاسی - اجتماعی به نام «جرگه ی مردمی ولایت شرقی» را ایجاد کردم. «انجمن رفاه ملت افغان» در عقب آن قرار داشت. سال بعد، گاهنامه ای را به نام «قلموال» نیز منتشر می سازم. کار هایم دوباره منظم شدند. دفتری که از زمان لویه جرگه ی اضطراری باقی مانده بود را دوباره به کرایه گرفتم. در کارم وقفه رونما نشد. مناسبات سیاسی و اجتماعی ام روز تا روز وسیع می شدند. آقای کرزی، از این مناسبات آگاه می شد. زمانی خوش و زمانی آزرده بود. بقیه به جارچیان دربار مربوط بود که چه تصویری از من ارائه می کردند. چند بار پرسیده بود منشی لویه جرگه چه شد؟ بسیار بیدار بود، اما کسی به نیکویی از من یاد نکرده بود. با این وجود، تصورم در ذهنش حک شده بود.

پروسه ی قانون اساسی:

وقتی کمیسیون تدارک قانون اساسی ایجاد شد، دکتور فاروق وردگ، رییس دارالانشای این کمیسیون انتخاب می شود. کاوون کاکر با او کار می کرد.

بعضی از مسوولان دولتی، پیرامون کار های سیاسی و اجتماعی من، عداوت و تشویش داشتند، اما با مشاهده ی فعالیت های گذشته ام، بار دیگر مسوول دارالانشای پروسه ی لویه جرگه ی قانونی اساسی در ولایات مشرقی شدم. فاروق وردگ و بعضی دوستان، این موقف را تایید کردند.

«۱۳ ماه» در پروسه ی تدارک قانون اساسی تدقیق، همه پرسی، حتی

تدویر لویه جرگه، در تمام این روند، بسیار تلاش کردم. تا جایی که در هر برنامه ای که در کابل در سازمان ملل یا شورا به خاطر قانون اساسی، به ویژه جهت تدویر لویه جرگه، طرح می شدند، به نمایندگی از دفتر ولایات مشرقی، حضورم حتمی بود. نظریات و طراح هایم تا حد زیادی شنیده و پذیرفته می شدند؛ حتی در باب ترکیب اعضای لویه جرگه ی قانون اساسی. این گونه پیرامون ماهیت انتخاباتی که هزینه ی کم داشت و آسان تطبیق می شد، طرح ما را پذیرفتند. از کارکرد های من، نه فقط دفتر مرکزی دارالانشاء، بل دفتر یوناما نیز خرسند بود. آقای حامد کرزی نیز خوشحال به نظر می رسید. همان زمان بود که پیوندم با رییس جمهور برقرار و زمینه ی ملاقات های ویژه میسر می شود.

باری از طریق آقایان میرویس یاسینی که آن هنگام دارای رابطه ی خوبی با آقای کرزی بود، انجنیر محمد ابراهیم سپین زاده که شخص نزدیک به رییس جمهور بود، سرمحقق زلمی هیوادمیل که آن زمان مشاور امور فرهنگی رییس دولت بود و هم سکرتر ویژه و قابل اعتماد شمرده می شد و شیدا محمد ابدالی، زمینه ی ملاقات های ویژه با کرزی فراهم می شود. چند ملاقات جمعی نیز صورت گرفتند، اما فرصت زیادی میسر نمی شدند. برعکس در ملاقات های ویژه، نظرات ما به خوبی تبادله می شدند. بنا بر این، نقشم در ذهن رییس جمهور، باقی می ماند. این ماندگاری، جلو تخریب افرادی را می گرفت که می خواستند به نام رییس جمهور یا از سوی او، مُعضل بسازند. به ویژه این که گفته می شد رییس جمهور در نشستی در خانه اش گفته بود: «یون، بسیار وطنپرست است. بسیار دشمن پاکستان می باشد. کاش همه این گونه بودند.»

روابطم با رییس جمهور، بسط می یافتند. تا این که حرف به تدویر لویه جرگه ی قانون اساسی رسید.

لویه جرگه ی قانون اساسی و گسترش روابط

در تمام جریان تهیه ی قانون اساسی، «۱۳ ماه» کار کردم؛ هرچند بسیار خسته کننده، اما مثمر و هدفمند بود. آرزو داشتم کشور ما، صاحب یک قانون اساسی عادلانه شود تا قابل قبول هر افغان باشد.

می خواستم عضو لویه جرگه ی قانون اساسی شوم، اما چنان چه عضو دارالانشای این جریان بودم، هیچ کارمند رسمی آن نمی توانست نامزد شود.

به تاریخ ۲۲ قوس ۱۳۸۲ش لویه جرگه ی قانونی اساسی آغاز و همان سال در ۱۴ جدی، پایان یافت. ۲۲ روز دوام می کند. در لویه جرگه ی قانون اساسی، عضو دارالانشا بودم. به اندازه ای که صلاحیت و مسوولیت بود، به هیچ کار غیر قانونی، اجازه نمی دادم. در زمان طرح سوالات حقوقی و قانونی از سوی اعضای لویه جرگه، حتی شبانه به اتاق های آنان می رفتم و پاسخ می گفتم. گاهی با مخالفت شدید جنرال دوستم، شورای نظار، جمعیت اسلامی و بعضی از اشخاص و تنظیمیان مواجه می شدم؛ حتی با نظریات دکتور اشرف غنی احمدزی و حنیف اتمر که آن هنگام وزیر بودند، تصادم کردم.

رییس جمهور، هرازگاهی که گزارش های جریان جرگه را می گرفت، از فعالیت های قانونی من خرسندی می کرد، اما همزمان خواسته ها و نگرانی هایی داشت. شامی به من زنگ زد که جرگه چه گونه است؟ گفتم: به خوبی جریان دارد. گفت: خوب است. در ضمن بعضی از تو شکایت می کنند. گفتم: گروهک ها همیشه شکایت می کنند. هرچه هم برای شان بدهید، باز هم شکایت می کنند. گفت: گروهک مروهک نیست. مردم از خودت شکایت می کنند. آن زمان کسی برایم گفته بود شب گذشته دکتور اشرف غنی و حنیف اتمر از تو نزد رییس جمهور، شکایت کرده اند. گفتم: بلی، رییس صاحب

آگاه شده ام. آنان متوجه نیستند. اگر با من بنشینند، متوجه می شوند. افزودم: شماری می خواهند خواسته های غیر قانونی جنرال دوستم و دیگران را صبغه ی قانونی دهند؛ اما اکثر و کلا، حاضر به این معامله نیستند. آنان می گویند هر چیزی باید از جریان قانونی آرا بگذرد. ما به جنرال دوستم و دیگران می گویم آن چه را می خواهید می توانید قانوناً مطرح کنید! آنان را به جلب آرا می خواهیم، اما عقب می روند. رئیس جمهور، قهقهه خندید و گفت: عجب گیر شان کرده ای! شما به رای گیری می خوانید و آنان فرار می کنند. بعد گفت: بسیار سخت نگیر! اگر با شما می پذیرند، کنار بیایید! گفتم: رئیس صاحب! سخن معامله و پذیرش نیست و نه مسئله ی رد و بدل کردن امتیاز در میان است. باید قانونی تهیه شود که برای امروز و فردای افغانستان، موثر باشد. گفت: بدون شک بدون شک! گفتم: اگر باز هم دل خواسته ی شماست که برای شان امتیاز داده شود، از طریق یک فرمان می توانید. وقتی رئیس جمهور بعدی بیاید، می تواند آن را لغو کند، اما لغو آن در قانون اساسی، آسان نیست. بنا بر این اکثر مردم به این نظر اند که در قانون اساسی، امتیاز غیر قانونی نمی دهیم. او باز هم با خنده سخنانم را تایید کرد.

این که در جرگه ی قانون اساسی، چه رونما شد و چه دشواری های گذشتند، یک بحث طولانی ست و نیازمند یک اثر ویژه می باشد، اما این قدر می افزایم که در تمام «۲۲» روز تهیه ی قانون اساسی، شبی را نیز به آرامی نخواهیده ام؛ زیرا نمی خواستم کسی در مواد حساس دست ببرد و مسایل غیر قانونی را به گونه ی قانونی بیافزاید.

لویه جرگه ی قانون اساسی، پیوند هایم با رئیس جمهور را بیشتر کرد. پس از تدویر جرگه، دوباره به ننگرهار رفتم. مدتی بی کار ماندم. با این وجود، غیر مستقیم با رئیس جمهور رابطه داشتم.

«ولایات؟!» پنجشیر و دایکندی

در جریان نوازش های بی جای اقلیت ها در سلسله ی اشتباهات رییس جمهور کرزی، یکی هم منظوری ولایات «پنجشیر» و «دایکندی» بود. این ولایات بر اساس ملاحظات قومی و جهت اغراض سیاسی، فقط توسط فشار به میان آمدند.

در یک خلای قانونی که پارلمانی هم تاسیس نشده بود و کرزی پس از لویه جرگه ی قانون اساسی، منعیث رییس اداره ی انتقالی، اجرای وظیفه می کرد، ولایات نامبرده زمانی تشکیل شدند که در مناطقی در برابر آن ها، عکس العمل هایی صورت می گیرند. به ویژه در رابطه به پنجشیر.

مردم ولسوالی پنجشیر به شمول کابل (مرکز)، بیش از هر ولایت دیگر در ادارات انتقالی و موقت، امتیازات زیادی به دست آورده بودند. آنان جهت ستر امتیازات خود، تشکیل ولایت پنجشیر را ضروری می پنداشتند. یکی از اهداف شان این بود تا بعداً کسی اعتراض نکند چرا باشندگان یک ولسوالی، این قدر امتیاز به دست آورده اند؟ بنا بر این اگر یک ولسوالی، ولایت نامیده شود، توجیه انحصارات آن آسان می شد.

در لویه جرگه ی اضطراری و لویه جرگه ی قانونی اساسی، طبیعتاً میزان کرسی های ولایات و ولسوالی ها تا اندازه ای مشخص شده بود، اما بازیگران سیاسی مناطقی با «امتیاز ولایت» می خواستند در هر جرگه ی شورای ملی، به تعداد نماینده گان خویش بیافزایند. حالا پنجشیر و دایکندی در مشرانو جرگه دو دو تن نماینده دارند. پنجشیر در ولسی جرگه نیز یک کرسی بیش از استحقاق می گیرد. دایکندی نیز چنین است. بگذریم از این که در بخش خدمات، چه امتیازات دیگر دارند؟ وقتی بر اساس فشار های سیاسی و پیشنهاد وزارت داخله ی همان زمان، دو ولسوالی به فرمان فوق العاده ی رییس دوره ی انتقالی، ولایات

شدند، نه فقط باعث واکنش سرتاسری در کشور می شوند، بل اکثریت اعضای کابینه نیز مخالف بودند. در شهر جلال آباد در برابر این فشار سیاسی و تبعیض، تظاهرات صورت گرفتند. اعتراض کننده گان، آن ها را امتیازات نامشروع مناطق نامبرده دانستند. برعکس خواهان تشکیل ولایات خوگیانی و شینوار می شوند که هر کدام دربرگیرنده ی چهار تا پنج ولسوالی هستند. این خواسته برای کتواز پکتیا و شیندند هرات نیز مطرح شدند.

ملک زرین از ولایت کنر در یک مصاحبه ی اختصاصی با رادیوی آزادی گفت: کنر، چند برابر پنجشیر است. سه دره ی بزرگ دارد. باید هر سه ولایت شوند. امثال چنین خواسته هایی، بسیار مطرح می شوند. در ارگ، بعضی از چابلوسان درباری تعبیر کردند که گویا در تظاهرات جلال آباد، دست من (یون) است. آن را به رییس دوره ی انتقالی نیز اطلاع دادند.

کرزی، مرا به کابل خواست. وقتی وارد دفتر رییس جمهور یا رییس دوره انتقالی شدم، پس از استقبال و جویای احوال خانواده ام، گفت: از کار هایت باخبرم (اشاره اش به مظاهرات جلال آباد بود). خوب، دیگر چه حال داری؟ وضعیت ننگرها را چه طور است؟ گفتم: بسیار بد نیست؛ هرچند ناامنی واقع می شود. مدتی قبل، مظاهره ای نیز صورت گرفت. گفت: مظاهره و مسایل قومی، خوب نیستند. در افغانستان، باعث دامن زدن به نفاق می شوند. اگر پنجشیر و دایکندی ولایات شوند، چه گپ است؟ کدام امتیازی نیست! گفتم: رییس صاحب! شما و شماری که در کنار شمایند، شاید بیاندايشند که گویا من به مسایل قومی، دامن می زنم؛ اما این بسیار ظالمانه است؛ زیرا کسی متهم می شود که مخالف نفاق قومی ست. من، حامی کشور واحد استم. افغانستان، یک کشور واحد است. نباید به نام قومیت، ولایت بسازیم. این کار، آهسته آهسته راه را جهت تجزیه ی افغانستان، هموار می کند. عجیب است کسانی

که به نام قوم، ولایت می سازند، قومگرا نیستند، اما کسانی که مخالفت می کنند، قومگرا می شوند!

اگر ولایات نو، تشکیل می شوند، معیار اصلی، باید جغرافیه و نفوس باشد، نه قومیت. اگر بر اساس قومیت، ولایت بسازیم، افغانستان را با دست باز، روی اقوام تقسیم کرده ایم. من می گویم نفاق قومی به همین گفته می شود. وقتی سخنانم به این جا رسیدند، رئیس صاحب گفت: کاملاً می پذیرم. نباید چنین شود. به هر حال، چه امتیازی دارد که اعتراض می کنید! گفتم: اگر امتیاز نداشته باشد، نمی خواستند. هر چه به مفاد شان باشد، می خواهند.

ایجاد ولایات نامبرده، تشکیلات اداری سابق افغانستان را از میان می برد. آنان بر اساس محاسبه ی ولایات، امتیاز قومی می خواهند. اگر این کار، امتیاز ندارد، دو ولایت برای مناطق پشتون نشین را نیز منظور کن تا تناسب دوباره رعایت شود. شینوار و کتواز یا شیندند را ولایت بساز! گفت: شینوار را می ساختم. محاسن سپیدانش آمده بودند، اما حاجی دین محمد مخالفت کرد و گفت: ننگرهار را تضعیف و کوچک می سازد. گفتم: خوب، شیندند و کتواز را ولایت بساز! دلایل دیگری را نیز برشمردم: تا وقتی که سرشماری کامل صورت نگیرد و برای آن، قانون عادلانه و دقیق تدوین نشود، نباید به واحد های اداری دست زد. رئیس جمهور، دلایل انبوه مرا شنید و در پایان گفت: بسیار مجبور بودم. ایران، بسیار مجبورم کرده بود. تحت فشار مضاعف قرار داشتم. با این بیان، چه گونه گی و عوامل «فشار» و «مجبوریت» را نپرسیدم.

با نارضایتی از دفتر کُرزی، بیرون آمدم. وقتی از دوستان نزدیک رئیس جمهور پرسیدم، داوودزی صاحب گفت: از گذشته، نیت ایجاد ولایت پنجشیر را داشتند، اما کُرزی صاحب نادیده می گرفت. شامی فهیم آمد و به رئیس صاحب گفت: ریسمان و چاقو آورده ام. یا حلق آویزم کنید یا حلال یا پنجشیر را ولایت بسازید! زیرا هیچ رویی ندارم. مردم به می

گویند: وقتی منطقه ی خودت را نمی توانی ولایت بسازی، دیگر چه خواهی کرد؟

روز بعد، این موضوع در جلسه ی کابینه، مطرح می شود. هدایت امین ارسلا که در گذشته نیز مخالف آن بود، باز هم مخالفت می کند؛ اما رییس صاحب می گوید: نیاز به هیچ بحثی نیست. تصمیم شخصی من است. این گونه آن دو منطقه، ولایت شدند.

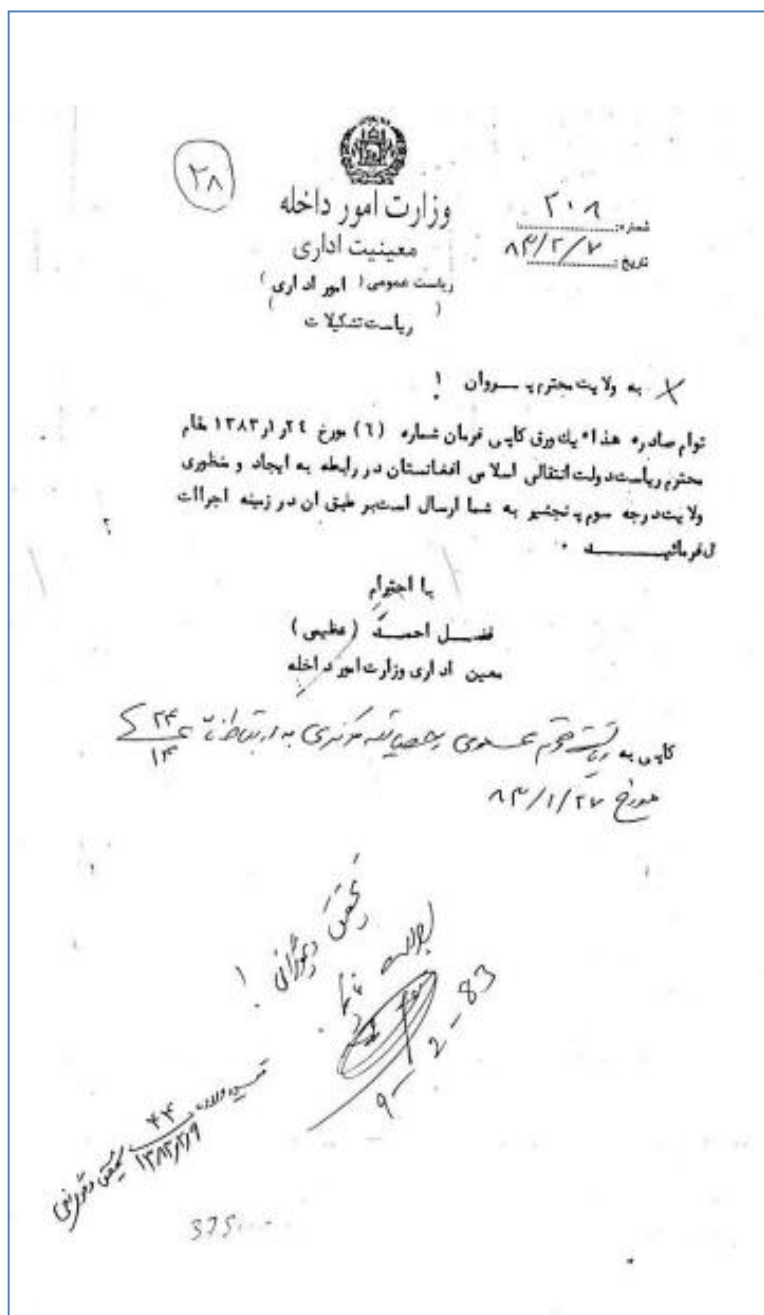
وقتی تشکیل ولایات پنجشیر و دایکندی، رسانه یی می شدند، نفوس پنجشیر تخمیناً سیصد هزار و مساحت آن ۳۶۰۰ کیلو متر مربع شمرده می شد؛ اما در یک جلسه ی خصوصی، یک کارمند احصایه می گوید: به ما مکتوبی ارسال شد تا نفوس بالا را برای پنجشیر، تصدیق کنیم، اما این کار را نکردیم؛ زیرا نفوس واقعی پنجشیر را می دانستیم. کل نفوس این ولایت، ۹۵ هزار تن است. از این میان، ۴۵ هزار تن در کابل و بقیه در پنجشیر زنده گی می کنند. مساحت را نیز تصدیق نکردیم.

آن گونه، منطقه ای بر اساس جعل و فشار، ولایت می شود. بعداً اسناد رسمی اش هم به دست آمدند که در ذیل ارائه می شود. در این اسناد، نشانه های جعل و تزویر از دور آشکار هستند. به ویژه در مورد نفوس و مساحت.

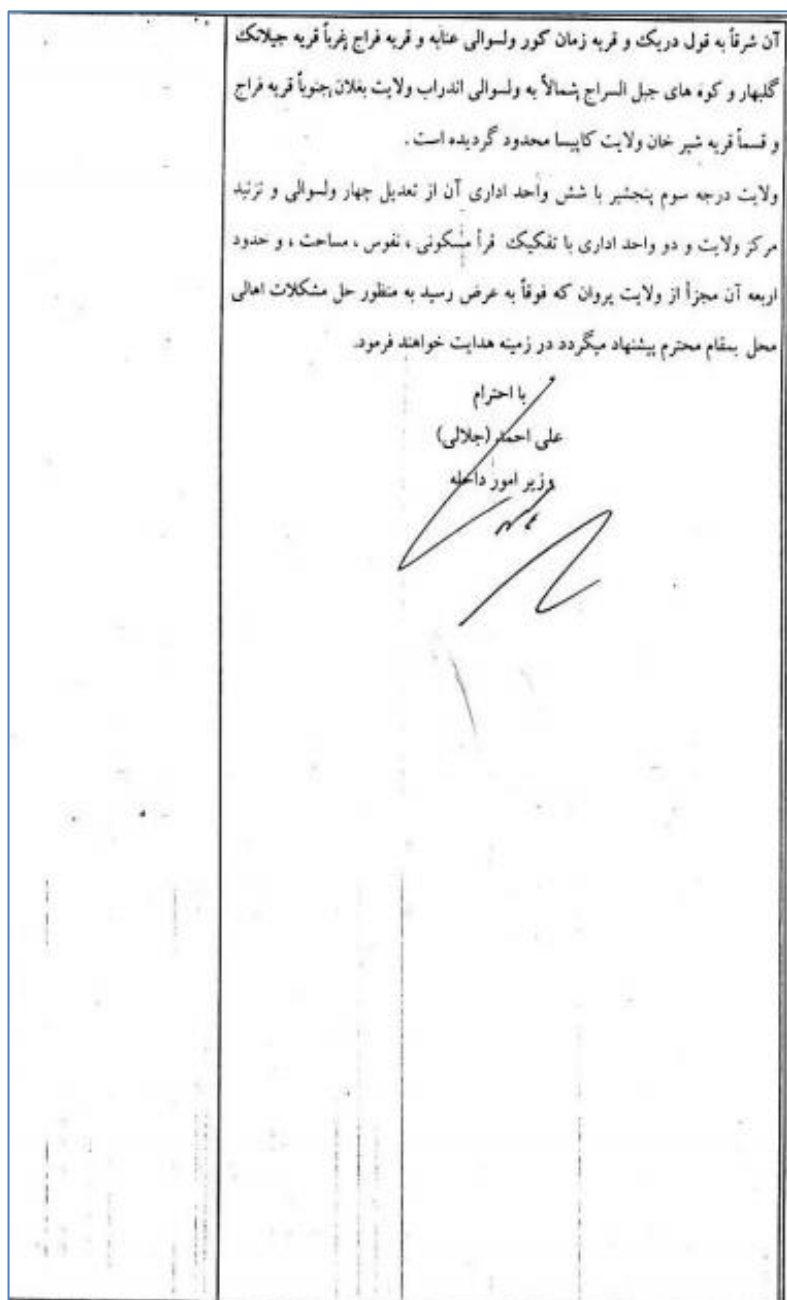
دولت اسلامی افغانستان
وزارت امور داخله
معييت امور اداري
رياست عمومي اداري
رياست تشكيلات

۳۶۹۲
۸۲/۵/۲۰

پيشنهاد	احكام
به مقام محترم دولت انتقالي اسلامي افغانستان! به تاسي از حكم شماره (2212) مورخ 1382/4/9 آتقمام محترم پيروان ايجاد ولايت جديد التاسيس پنجشير هنيات موظف از مراجع مربوط به تاريخ 5 اسد سال 1382 عازم منطقه پنجشير گرديده و بعد از بررسي همه جاتيه نتايج سفر خويش را ملي گزارش جد اگانه در زمينه ساختار ولايت پنجشير مجزا از ولايت پروان ارايه نموده اند که در قسمت گزارش موافقه مقام ولايت پروان نيز ثبت مي باشد. گزارش و کرويکي پنجشير جهت ملاحظه آتقمام محترم به ضميمه تقديم ميگردد با ملاحظه گزارش هنيات موظف و بررسي جداگانه که به عمل آمد مناطق ولسواليهاي چهارگانه پنجشير داراي (307620) نفر نفوس و (3610) كيلومتر مربع مساحت بوده خصوصيت شهري و نفوس شهري را دارا بوده و هشتاد فيصد مناطق مذکور کوهستاني و صعب العبور است بر طبق ماده (5-9) قانون اداره محلي ايجاد ولايت و ولسواليهاي مربوط به آن از چهار ولسوالي موجوده پنجشير مجزا از ولايت پروان مير مي باشد بر طبق مواد شماره (10-11 و 12) قانون اداره محلي که اکثر نورم هاي آنرا پوره نموده است ايجاد و ساختار ولايت پنجشير طور ذيل احتراماً پيشنهاد ميگردد: ولايت درجه سوم پنجشير به مرکزيت بازارک: داراي (61) قره (33700) نفر نفوس و (372) كيلومتر مربع مساحت بوده حدود اربعه آن شرقاً غنم فرا بهارک و بازگنشي، غرباً سنگ فقيرک کشته و گرگ دره، شمالاً ولسوالي اندراب ولايت بغلان، جنوباً کوه عبدالله جيل ولسوالي دره موقيت	



- ترجمہ ی مصطفیٰ عمر زی





 Transitional Islamic State of Afghanistan Central statistic office Department of Documents and relation	 مردولت انتقالی اسلامی افغانستان اداره مرکزی احصائیه ریاست اسناد و ارتباط
تاریخ: ۱۳۸۲/۱/۲۹	نمبر: ۲۹۷
به ریاست محترم (دکتر) :	
فرمان شماره ۶ مورخ ۱۳۸۲/۱/۲۴ مقام عالی دولت انتقالی اسلامی افغانستان دو رابطه به ایجاد و لایه جدید تقاسیم درجه سوم پنجشیر به مرکزیت بازارک وسیله نامه شماره ۱۵۱۷ مورخ ۱۳۸۲/۱/۲۵ ریاست شوراها و قبایل ریاست محترم عمومی اداره امور به شرح ذیل واصل است: بمطور از چگونگی به خدمات و حمایه قرنی های کهرمان ملی احمد شاه مسعود شهید، که اداره پنجشیر را در دوران جهاد و مقاومت به صورت مستقل به عهده داشت بنا بر تقاضای های متحد مردم منطقه از اغراض اداره موقت بدینسو جهت حل مشکلات اهلی ناشی از بعد مسافه و تثبیت امنیت بهتر در مناطق دور دست پنجشیر، پیشنهاد شماره (۲۶۹۲) مورخ ۱۳۸۲/۵/۲۰ وزارت امور داخله را مطابق مواد (۹۰۵) قانون اداره محلی، مبنی بر تثبیت ولایت پنجشیر که با دشتستان (۳۰۷۴۲۰) نفر نفوس (۳۶۱۰) کیلو متر مساحت با نورمهای قانونی مطابقت دارد، به ساختار ذیل منظور می نماید: ۱- ولایت درجه سوم پنجشیر به مرکزیت بازارک. ۲- ولسوالی درجه اول حصه اول (۱) به مرکزیت خلج. ۳- ولسوالی درجه دوم رخنه به مرکزیت شست. ۴- ولسوالی درجه دوم علیه به مرکزیت عقابه. ۵- ولسوالی درجه دوم دره به مرکزیت کرمان. ۶- ولسوالی درجه سوم پریان به مرکزیت نودانک. ۷- ولسوالی درجه سوم شل به مرکزیت دالان سلگ. این فرمان از تاریخ توشیح نافذ و در جریده رسمی نشر گردد. فرمان مقام محترم ریاست دولت انتقالی اسلامی افغانستان غرض آگاهی و اجراءات بعدی شما تلاً تحویر یات. با احترام رئیس هیأت احصاء احمد ضیا "احصاء" زی رئیس اسناد و ارتباط	
فرستاده شده ۱۱۶ ۱۳۸۲/۱/۲۹ ۱۱۶ ۱۳۸۲/۱/۲۹	خبر به عموم ریاست های مربوط کاپی به مقام محترم اداره فرستاده شده ۱۲۵۴ تلفون: ۲۵۱۸۲ - ۲۵۱۱۴ تویچینال: ۲۱۰۰۳۲۹
Add: Ansari Watt Kabul Afghanistan Po Box: 1254 Tel: 25184 - 22448 Digital: 2100329	فرستاده شده ۱۲۵۴ تلفون: ۲۵۱۸۲ - ۲۵۱۱۴ تویچینال: ۲۱۰۰۳۲۹

وقتی تشکیل ولایات نامبرده، اعلام شدند، به جاوید لودین که در آن زمان سخنگوی رییس جمهور بود، تلیفون کردم و گفتم: خلاف قانون است. بر اساس قانون اساسی، ایجاد ولایات و تایید آن ها از صلاحیت های شورای ملی می باشد. حکومت باید پیشنهاد کند. شورا یا رد می کند یا تایید. حالا که از شورای ملی خبری نیست، در خلای آن، ایجاد واحد های اداری جدید، دزدی شمرده می شود. این همه عجله برای چیست؟ بی شک وقتی شورا ایجاد شود، اگر به واحد های نو اداری نیاز باشد، تاسیس خواهند شد. گفت: کدام موضوع مهم نیست. گفتم: هر واحد اداری، ایجاب شکل و بودجه می کند. بنا بر این بر حکومت و بیت المال که حق همه است، بار می شود. اگر نیاز باشد، مشکلی نیست، اما اگر بر مبنای اغراض سیاسی باشد، طبیعتاً باعث امراض و باعث نگرانی ست. افزودم: اگر زحمتی نیست، نگرانی مرا با رییس صاحب شریک بساز! فردا، همه خواهان چنین تشکیلاتی می شوند. همان بود که چند روز بعد، مرا خواستند و سخنانی را که قبلاً یادآوری کرده بودم، تبادلہ کردیم.

از روند آماده سازی پُر شتاب مکتوب ها از دور آشکار است که چه کسی چه قدر و چه گونه در حکومت صاحب قدرت بود و چه قدر اعمال غیر قانونی را انجام می داد و به چه میزانی امتیازات غیر قانونی به دست می آورد؛ حتی علی احمد جلالی، وزیر پیشین داخله که خود را حامی قانون می دانست، بر آن کار خلاف قانون، چشم پوشی می کند. او پیشنهاد تشکیل ولایات پنجشیر و دایکندی را به رییس دولت می فرستد. این ها مثال هایی هستند که روی کاغذ، آفتابی می شوند. آن هایی که هنوز هم مکتوم اند، چه قدر و چه گونه باشند؟

فصل چهارم

انتخابات ریاست جمهوری

در جریان سال ۱۳۸۴ شمسی، برای اولین بار در افغانستان، انتخابات ریاست جمهوری، صورت گرفت. این روند، نظر به ماهیت خود در کشور، بی مانند بود؛ زیرا تا آن زمان نمونه نداشت. حضور نیروهای بین المللی، حاکمیت نو، قدرت تفنگسالاران و عناصر مختلفی که همه جدید به نظر می آمدند، آشکار است که هر یک تاثیری داشتند، اما آن چه برای تمام مردم واضح بود و شامل خواسته های جامعه ی جهانی می شد، پیروزی کرزی بود.

بیشترین به این نظر بودند که حامد کرزی، پیروز می شود. آن زمان، ذهنیت مردم نسبت به کرزی نیز مثبت بود؛ زیرا پیش از این، طالبان و تفنگسالاران، باعث اذیت و آزار بسیار شده بودند؛ اما پس از طالبان، حضور دگر باره ی تفنگسالاران، تشویش بزرگ دیگر مردم بود.

کوتاه این که بیش از هر موقع دیگر، فرصت طلایی و شانس خوبی نصیب کرزی شده بود. همه پیش بینی می کردند. داستان انتخابات، سر زبان های عام و خاص بود. من هم همانند سایر هموطنان، نظر خودم را داشتم. در یک گوشه ی کشور به حیث یک افغان، شامل این روند بودم. در کنار وظیفه، با زیان هایی نیز مواجه شده ام. من نخستین کسی بودم که به اثر انتخابات، وظیفه ام را از دست دادم. خوب است از بخشی از این جریان یادآوری کرده، وضعیت قبل و بعد انتخابات را آشکارایی دهم.

نخستین انتخابات ریاست جمهوری (گمان ها و نتایج آن ها)

هنوز دو-سه ماه به نخستین انتخابات ریاست جمهوری، باقی مانده بود. نامزدان، مشخص بودند. آن هنگام در جلال آباد بودم. وظیفه ی رسمی نداشتم، اما هنوز دفتر جرگه ی قانون اساسی، مسدود نشده بود. پس از تکمیل جریان جرگه ی قانون اساسی، مقرر شده بود در انتخابات ریاست جمهوری، مسوول ولایات شرقی باشم. به اثر تاکید زیاد آقایان برهان الدین ربانی و محمد قسیم فهمیم، از آن وظیفه برطرف می شوم. آنان بر نماینده گی سازمان ملل (یوناما) که آن هنگام جریان انتخابات را جلو می بردند، فشار آوردند که یون، حامی کرزی است. اگر مسوول امور انتخاباتی ولایات شرقی شود، برای ما قابل قبول نیست. سازمان ملل، پیام می دهد به تو در کابل یا در کدام منطقه ی دیگر، وظیفه می دهیم. از ننگرها برو! بر معاش نیز می افزایم. من گفتم در جای دیگری اجرای وظیفه نمی کنم. خبر تا رییس جمهور کرزی رسید. با معاون آن وقت یوناما و بعداً مسوول آن (جان آرنولد) صحبت کرد. وی در جوابش گفته بود: یون، یک نفر است، اما مخالفین بسیار دارد. منظورش شورای نظار، فهمیم، ربانی و دیگران بود. ما نمی توانیم به خاطر یک تن، همه را آزرده بسازیم. همان بود که وظیفه ام را از دست دادم. با این وجود، آقای کرزی گفت: جای و دفتر قبلی ات را رها نکن. کرایه ی دفتر و سایر امکانات را من برایت فراهم می کنم. همان شد که ماهانه ۳۰۰۰ دالر از سوی دفتر شورای امنیت، توسط انجنیر صاحب ابراهیم، می فرستد. از این پول، پنجصد دالر را برای کرایه ی دفتر می دادم. مصارف چهار نکه بان، یک آشپز، یک راننده که همه ۸۰۰ دالر بودند، با هزینه ی برق و سایر مصارف دفتری فراهم می شدند.

روزی رییس جمهور، قبل از انتخابات ریاست جمهوری، مرا نزد خود

احضار می کند و مشاوره می خواهد. نخست به دفتر کارش می روم. عصر بود و گفت: در این جا نمی توان آزادانه سخن گفت. برویم به خانه! در آن محل صحبت می کنیم. از دفتر، روانه ی خانه شد. رئیس جمهور، عادت دارد در پارک زیبای مقابل خانه اش، هر صبح و هر عصر، پیاده بگردد. فضای باز داشت. امکان ثبت خصوصی وجود نداشت. در حال قدم زدن در برابر منزل بودیم. از محافظان کسی نبود. یکی - دو تن در عقب ما بودند. رئیس جمهور گفت: حالا بگو که انتخابات چه می شود؟ چند درصد آراء را به دست خواهم آورد؟ هیوادمیل صاحب گفته است ۷۰ درصد آرا را به دست می آورم. رحیم وردگ و دیگران گفته اند ۹۰ درصد. شماری بیشتر قایل اند. من گفتم: رئیس صاحب! چیزی که وضاحت دارد، این است که روحیه ی عمومی انتخابات حاکی از بُرد شماس است. این که با چه درصد، نیازمند دقت است. خوش بینی زیاد خوب نیست. انتخابات، مثلی مایینی ست که امکان انفجار دوم را ندارد. در این جا یک تجربه ی نو می باشد.

پیرامون درصد باید بگویم که متناسب به کمیت بشری اقوام می شود. با وجودی که انتخابات، یک روند سیاسی است، اما بدبختانه در افغانستان بر محور قوم می چرخد. کاش چنین می بود که مردم، نامزد را بر اساس لیاقت، ظرفیت، طرح و استراتژی سیاسی می گزیدند. گفت: سایر اقوام برایم رای می دهند؟ معاونینی هم از آنان دارم. رای می آورند؟ درصد بالا می شود؟ گفتم: آن دو معاون، نقشی ندارند. نخست بر وفاداری آنان شک دارم. آیا از ته دل کمپاین می کنند؟ دیگر این که منسوب به کدام اقوام اند؟ از میان شان، هر کدام نامزد دارند. امکان دارد با آنان نیز همکاری کنند، اما رای دهنده گان شان، حداقل فکر خواهند کرد به رئیس جمهور رای دهند یا به معاونانش؟ کدام به نفع شان است؟ اگر شما پیروز شوید، معاونان شان اتومات می آیند. این گونه، معاونیت را هم صد درصد در اختیار می داشته باشند؛ اما اگر

برای محقق، قانونی یا دوستم رای دهند، ممکن است ریاست جمهوری را به دست آورند. بنا بر این، ریاست جمهوری را ترجیح می دهند. البته ۵-۶ درصد آراء به گونه ای استعمال خواهند شد که از یک قوم به قوم دیگر تعلق بگیرند. اگر این عملیه را خنثی یا متناسب به حساب آوریم، باز هم اکثر آراء بر محور قوم می چرخد.

خود فکر کنید! پشتون ها در افغانستان، چند درصد اند؟ رای شما مستقیماً مساوی و متناسب با کمیت پشتون هاست. ناگهان گفت: باز هم نگفتی که چند درصد می شود؟ گفتم: آرای طبیعی، ۶۵ درصد اند. اگر کمپاینران تان خوب باشند، ممکن است از ۵۵ به ۶۵ درصد صعود کنند. اگر کمپاینران تان ضعیف باشند، ممکن است کمتر از ۵۵ درصد شود؛ اما به حد ناکامی یا بار دوم نمی رود. می توانید ۵۰+۱ را تکمیل کنید. روحیه ی کنونی عام مردم این است که شما انتخابات را می برید. به هر حال، بعضی از حامیان تان جهت تقویت موقف آینده ی خود، ظاهراً جانب شما را می گیرند، اما از ته دل، وفادار نیستند. با این وجود، اگر همکاری هم نکنند، تاثیری ندارد. باز افزود: سایر اقوام برایم رای نمی دهند؟ گفتم: می دهند، اما ناچیز. به همین اندازه (ناچیز) پشتون ها هم به نامزدان غیر پشتون، به ویژه به یونس قانونی، مسعوده جلال و دیگران رای خواهند داد. فکر می شود این آراء، مساوی به هم خواهند شد. کرزی صاحب گفت: خوب، بگو که اگر مسعوده جلال به نفع من انصراف کند، چه قدر مفاد می رساند. چند بار است که با من تماس می گیرد و می گوید که به نفع تو، انصراف می دهم. همین گونه چند نامزد دیگر نیز وجو دارند. آیا آنان را بخواهم و صحبت کنم؟ گفتم: نخست این که مسعوده جلال می داند که کامیاب نمی شود. بنا بر این برای این که شما را خوشحال کند یا در آینده امتیازی به دست آورد، به شما تیلیفون می کند. دیگر این که می خواهد صاحب شهرت شود. او نخستین زنی ست که در جامعه ی افغانی، راهی انتخابات می شود.

در لویه ی جرگه ی اضطراری نیز چنین کرده بود. ممکن است به این دلیل، حمایت جامعه ی جهانی را داشته باشد. نامزد اناث است. جنبه ی تمثیلی - دیموکراتیک دارد. منتها اگر مسعوده جلال به این سو هم بیاید، آرایش نمی آیند.

آرای طبیعی مسعوده جلال در مناطق تاجک نشین هستند. البته کمی هم رای دهنده گان بی طرف وجود دارند. آرای طبیعی این زن، به یونس قانونی می ماند.

اگر بخواهیم موفق عمل کنیم، باید در ساحه ی نامزد اصلی، نامزدان فرعی را بیشتر بسازیم تا آرای شان را تقسیم کرده بتوانیم. کشاندن مسعوده جلال به این سو، به جای مفاد، زیان دارد. به جای مسعوده جلال، خوب است با سید اسحاق گیلانی صحبت شود. ساحه ی آرای شما و گیلانی، مشترک است. اگر یک رای هم بگیرد، فکر کنید که از آرای شما کاسته می شود. به گمان من، گیلانی اگر منصرف نشود، کم از کم دو صد هزار رای را به دست آورده می تواند. یعنی نزدیک ۳ درصد کل آراء. بنا بر این ۳ درصد آرای شما کم می شود. فاصله یا تفاوت این کاهش، ۶ درصد است. یعنی خطرناک می شود. به نظر من، هر طوری که می شود، سید اسحاق گیلانی، باید منصرف شود. ساحه ی آرای او پکتیا، پکتیکا، خوست، غزنی و بعضی از مناطق جنوبی اند. با وجودی که نگرهاری ست، اما طیف روشنفکرانی در نگرهار به میان آمده اند که به اثر آن ها، تارهای پیری و مریدی بسیار سُست شده اند. در واقع این شخص، فقط در بعضی از مناطق جنوبی نفوذ دارد. کرزی صاحب گفت: «به نکته ی خوبی اشاره کردی. گیلانی، منصرف می شود؟ او را آی.اس.آی، جلو انداخته است. گفتیم: به هر صورتی که می شود، باید منصرف شود. همچنان آرای مهم دیگران، کوچیان اند. آنان بدون شما، به هیچ کسی رای نمی دهند. باید راه و چاره ای گزیده شود تا حضور فعال کوچیان را تضمین

کند. به این ترتیب، آرای دیگر، افغانان مهاجر است. به ویژه در ایران و پاکستان. در ایران، شاید آرای تان با محقق و قانونی مساوی شوند، اما در پاکستان، دو چند آنان می شوند. آرای کوچیان و افغانان مهاجر، تعیین کننده هستند.

کرزی صاحب با دقت سخنانم را می شنید. نان شب را در منزل او خوردم. در زمان صرف غذا، چند مهمان دیگر هم آمدند. آن هنگام، دکتور فاروق وردگ، رئیس دارالانشای کمیسیون مشترک انتخابات بود. چند روز بعد برایم گفت: هیئتی جهت معلومات انتخاباتی، به پاکستان می رود. شما باید با آنان بروید. رفتن تان نیاز است؛ زیرا باور زیادی بر خارجیان نمی شود.

تا آن زمان، تمام دفاتر دارالانشای قانون اساسی در ولایات، فعال بودند. من مسوول دفتر ولایات شرقی بودم. در ترکیب هیئت، چهار تن خارجی، مسوول بخش دفتر یوناما در اسلام آباد، مسوول امور مهاجران در پاکستان و یکی هم مسوول امور انتخاباتی بود. در جانب هیئت افغانی، محمد فقیر بهرام، عضو کمیسیون مشترک انتخاباتی و من/ اسمعیل یون، شامل بودیم.

هیئت از کویت، کراچی، اسلام آباد و پشاور بازدید می کرد. با مسوولان پاکستانی صحبت کرده، تعهد می گرفتند. مسوول افغانستان در وزارت امور خارجه ی پاکستان با بعضی از مسوولان پاکستانی از اشتراک مهاجران افغان در انتخابات، بسیار راضی نبودند. می گفتند: اگر انتخابات به درستی هم برگزار شود، با این وجود، نامزدانی خواهند گفت پاکستان به نفع جانبی کار کرده است. بدون این نیز هر اتفاقی که در افغانستان بیافتد، به پاکستان حواله می کنند. ما نمی خواهیم درگیر این مسئله شویم. نظر بعضی از اعضای هیئت ما نیز مثبت نبود. در این میان، من به این نظر بودم که هیئت به ابراز نظر پردازد. آیا انتخابات، ممکن است؟ بعداً وظیفه ی سیاستگران است که برگزار می کنند یا نه؟

ما باید به صلاح خود، ابراز نظر کنیم. بالاخره نظر هیئت مثبت می شود. گفتند انتخابات افغانی در پاکستان، ممکن است. همین گونه در ایران نیز برگزار می شود. شرایط، مساعد بودند. ضمناً تاکید شد اگر انتخابات می شود، در هر دو کشور بشود. اگر در یکی صورت گیرد و در دیگری صورت نگیرد، بحران قومی به میان خواهد آمد. با همین موضع، به کابل برگشتیم.

دفتر ما مدت دیگری نیز باز بود. با نزدیک شدن انتخابات ریاست جمهوری، به غیر از دفتر ولایات شرقی، روسای سایر دفاتر ولایتی در پُست ها خود باقی ماندند. فقط به خاطر تبدیلی من سعی شده بود. وقتی انتخابات ریاست جمهوری به پایان رسید، پس از چند روز جنجال، نتایج - اعلام می شوند. کرزی صاحب با ۵۴،۵ درصد آرا، به حیث رئیس جمهور، انتخاب می شود.

کرزی، مرا جهت ملاقات از جلال آباد به کابل خواست. در کاخ گلخانه در دفتر رسمی اش، ملاقات کردیم. جدول نتایج انتخابات را روی میزش گذاشته بود. حدس و گمان های من که قبل از انتخابات کرده بودم، تماماً صدق کرده بودند. محاسبه ی من در ذهن رئیس جمهور بود. کرزی صاحب گفت: آن چه پیش بینی کرده بودی، حتی در توان علم نجوم هم نبود. کاملاً چنان شد. افزود: بگو که آرای زیاد از پشتون هاینده یا از اقوام دیگر؟ به گمانم اقوام دیگر نیز رای داده اند. گفتم: دیگران رای داده اند، اما اندک. شاید ۵ درصد باشد. پشتون ها در این حد (۵ درصد) به سایر نامزدان نیز رای داده اند. در بعضی از مناطق، به اثر ناامنی، کسی رای نداده است. آرای پشتون ها ۵۵-۶۵ درصد می شود. گفت: در گذشته، یقین نداشتم پشتون ها این قدر باشند، اما حالا که می نگرم در واقع پشتون ها زیاد اند. فکر می کنم ۶۲-۶۵ درصد باشند. مفاد دیگر این انتخابات چیست؟ گفتم: کمیت پشتون ها. گفت: بدون شک. هر قدر که به دنیا گفتم، نپذیرفتند، اما حالا این جدول در مقابلم قرار دارد. گفتم: انتخابات را

بُردیم، اما این درصد در آینده نمی ماند. قاعده ی محاسبات انتخاباتی چنین است: هر کسی که انتخابات را برنده می شود، بعضی از قبل به طمع امتیازات اند. اگر برای شان داده نشود، آزرده می شوند. بعضی که واجد شرایط و دریافت اند، اگر به سهم خود نرسند نیز مخالف می شوند. بنا بر این شمار مخالفان به گونه ی عادی از ۱۰ الی ۱۵ درصد کاهش می یابد. اگر از ۵۵، ۱۵ را منفی کنیم، چهل می ماند. اگر ۱۵ درصد را با ۴۵ درصد کنونی مخالفان یک جا کنیم، به ۶۰ درصد می رسد. اگر بخواهی در آینده بار دیگر رقابت کنی، نیازمند زحمت بسیار است.

سخن بر سر کریم خلیلی و احمد ضیاء مسعود، دو معاون رییس جمهور نیز آمد. مسعود، ۳۳۷ رای جمع کرده بود. سهم خلیلی به قدری کم بود که قابل حساب نبود. گفتم: خدا می داند که خود کریم خلیلی و احمد ضیاء مسعود هم برای رای داده اند یا نه؟ من به هر دو شک دارم. ۳۳۷ رایی که در پنجشیر بُرده اید، آرای بعضی از کوچیان و پوپلزی هایی هستند که در آن جا زنده گی می کنند.

عجیب است که احمد ضیاء مسعود، خود را برادر «قهرمان ملی» می گوید. این چه گونه برادر «قهرمان ملی» ست که در منطقه ی خودش، ۱۰۰۰ رای هم ندارد. با این حقیقت، مسئله ی قهرمان واقعی و غیر واقعی به خوبی پیدا است. افزودم: اگر او، شخصیتی می بود، حداقل به نام خانواده و برادرش آرای به دست می آورد که نه در برابر تو و نه در برابر مردم، سرافکنده می شد. سلمان های لغمان ما، بیش از احمد ضیاء مسعود برای رای داده اند. از این معلوم می شود که پایه ی اجتماعی سلمان های ما، قویتر از احمد ضیاء مسعود است. با این سخن، رییس جمهور خندید.

سلمان های لغمان، صاحب یک اتحادیه اند. آنان مشترکاً فیصله می کنند که به کرزی صاحب، رای می دهیم. کرزی صاحب گفت: معاونان اول و دوم، رای داده اند، اما بادیگارد شان نداده اند. گفتم: کسانی که توان قناعت دادن بادیگارد های خود را ندارند، مردم را چه

گونه قانع می سازند؟ بحث ما نزدیک یک ساعت دوام کرد. سخنان دیگری نیز مطرح شدند، اما نکات مهم همان ها بودند.

این که رییس جمهور، مرا قبل و بعد از انتخابات می خواست، مدلل بود که می دانست در انتخابات ریاست جمهوری، حامی استوار او استم. در جریان جرگه های گذشته به خاطر او، وظایف خود را از دست داده بودم.

مقرر شده بود رییس جمهور جهت هماهنگی امور کمپاین، دفتر خاصی در جلال آباد بگشاید و مرا که در انتخابات تا اندازه ای تجربه داشتم، رییس دارالانشای این دفتر مقرر کند.

آن زمان در ننگرهار، بعضی از عناصر تنظیمی وجود داشتند. آنان بقای خود را در حاکمیت کرزی می دیدند. به کمپاین ما پیوستند. با وجودی که از کابل گفته شده بود یون، امور دارالانشا را مدیریت کند، اما حاجی صاحب دین محمد که والی بود، بعضی از مردمان تنظیمی خود را جمع کرده در مقام ولایت جلسه می گیرد. داکتر صاحب محمد آصف قاضی زاده که معاون ولایت بود و عضو تنظیم مولوی خالص و دوست نزدیک حاجی دین محمد است نیز حاضر می شود.

حاجی دین محمد می گوید: جلسه را به این خاطر گرفته ام تا به خاطر انتخابات آینده، آماده گی داشته باشیم. اگر نظر مرا می پسندید، داکتر صاحب محمد آصف که یک چهره ی قومی و جهادی ست، رییس دفتر ولایات شرقی شود و یون صاحب که دارای تجربه ی انتخاباتی ست، معاونش باشد. همه مشترکاً همکاری می کنیم. من گفتم: حاجی صاحب! داکتر صاحب آصف را مسوول بسازد. من ممکن است به ولایات دیگر بروم و آزادانه کمپاین کنم، اما با شما همکاری نمی کنم. اعتراض اصلی من این بود تا در حکومت آینده، نقش زورسالاران، تنظیمی ها و قوماندانان ضعیف باشد. برعکس وقتی امور کنونی کمپاین بر دوش شان باشد، چه کسی آنان را دور می کند؟ فکر می

کردم عناصر تنظیمی، عوارض جانبی دارند. سایر تنظیمی ها آنان را نمی پذیرند. ظاهراً چیزی نگفتم. همان بود که هر کی کار خود را آغاز می کند. از تمام این جریان، رییس جمهور و مسوولان امور کمپاین در کابل، آگاه بودند. بنا بر این، رییس جمهور، نظر مرا مهم می شمارد.

فعالیت های رسانه یی

پس از پایان انتخابات دور نخست ریاست جمهوری، باز هم بی کار شدم، اما رئیس جمهور برایم گفت: دفترت را فعال نگه دار! فعالیت های ملی ات را ادامه بده! کرایه ی دفتر و مقدار امکاناتی که قبلاً اشاره کرده بودم را وعده داد. کار های رسانه یی ام را از نو منظم کردم. نشریه ی «قلموال» را مرتب و کتاب «لویه جرگه ی اضطراری، مردمسالاری و زورسالاری» را به پایان رساندم. مناسباتم با آگاهان و نویسندگان، محکم تر می شد. سفر های ولایتی را آغاز کردم، اما همچنان با مشکلات مالی، دست و گریبان بودم. وقتی کمک های رئیس جمهور می رسیدند، کمی برطرف می شدند. با این وجود، نوسان داشتند. گاهی دو ماه بعد می رسیدند. گاهی کاهش می یافتند یا متوقف می شدند. وضعیتم بدتر می شد.

آهسته آهسته خودم را موافق حال ساختم. خود کفایی را برگزیدم. با رسانه های کابل، همکاری می کردم. کار و تدریس با پوهنتون را از سر گرفتم. به ویژه فعالیت های رسانه یی ام، پسند رئیس جمهور، واقع می شدند؛ زیرا زمانی بود که هم رسانه ها جانبدارانه بودند هم کارشناسان. انتقاد آزاد، فقط بر رئیس جمهور، حواله می شد. اعضای ائتلاف شمال که نسبت به هر جریانی، صاحب قدرت حکومتی بودند، از انتقاد معاف شده بودند. آنان هم در حکومت بودند هم در اپوزیسیون.

اصطلاح اپوزیسیون در حال تعمیم و رواج بود. بنا بر این، کسی جرات نداشت در مقابل اعضای ائتلاف شمال بایستد و صدایش را بلند کند. من به تلویزیون های مختلف می رفتم. بحث های من چنان گرم می شدند که حتی جهت محوم، طراحی ها کردند. افراد تروریست استخدام می شدند و وعده ی مقام و پول داده می شد.

خداوند(ج)، مرا حفظ کرده است. همسر، اعضای خانواده و سایر دوستان، همه با موضع من مخالف بودند. می گفتند: زمان طرح چنین مباحثی نیست. آن مردم، به خاطر ابقای خود در قدرت، به هر عمل ناروایی دست می زنند. این

وطن، جای بازخواست نیست. چه کسی از قاتلین حاجی قدیر و عبدالرحمن می پرسد؟ هزاران تن دیگر، کشته می شوند، چه کسی پرسیده است؟ اما من می گفتم: آنان (اعضای ائتلاف شمال) از خود هیولا/ دیو درست کرده اند. توهم می گسترانند. بنا بر این، باید کسی پیدا شود و وهم شان را بشکند. وقتی وهم شان شکست و هراس از میان رفت، هزاران جوان آگاه، وارد مبارزه می شوند. بعداً هیچ نیازی به ما نیست. در این میان، در انبوه تصادم لفظی، یکی هم رویدادی بود که میان من و آقای صالح محمد ریگستانی گذشت.

تلویزیون طلوع، بحثی را در هتل کانتیننتال، به راه می اندازد. پنج تن، شامل آن بودند. آقای ریگستانی، معیارات تشکیل حکومت موقت در بن را ارائه می کرد و می گفت: در حکومت کنونی نیز باید به تناسب آن به آنان، سهم داده شود. به نظر او، حالا سهمی ندارند؛ اما من گفتم: اگر کرسی ها را به اثر معیارات ظالمانه ی کنفرانس بن تقسیم می کردیم، چه نیازی به انتخابات وجود می داشت؟ چه ضرورت به این همه هزینه؟ از تو (ریگستانی) می پرسم: حکومت منتخب، چه معنا دارد؟ با وجودی که منتخب است، اما در واقع چنین نیست.

شما انتخابات را بازنده شدید، اما باز هم بیشترین سهم را دارید. از معاون اول تا تمام کرسی های مهم، همه از یک ولسوالی، یک دره و مردمان یک تنظیم هستند. نام های همه را گرفتم. به هر صورت، بحثی طولانی بود. خلاصه این که برای بار نخست در برابر منطق ناعادلانه ی تیورسین های شورای نظاری و جمعیتی در یک رویارویی تلویزیونی، صدایی بلند می شود. بعداً این بحث ها گرم تر می شدند. تعداد بیشتر مردم جرات می یافتند. گوینده گان شورای نظاری - جمعیتی که در گذشته با شان و شوکت در مصاحبه ها اشتراک می کردند و فاتحانه تبارز می نمودند، از پامی افتادند و آگاه می شدند در این وطن، کسان دیگری نیز وجود دارند که منطق شان بالاست.

روشنگری ها و جسارتم، حمایت توده های مختلف مردم را از آن خود می کردند. من، مردم را سپر و حامی خود می دانستم.

رئیس جمهور، اوضاع را می نگرست و از فعالیت هایم قدردانی می کرد؛ اما با احتیاط بسیار. همین مسئله باعث می شود تا راهم آهسته آهسته به سوی ارگ، هموار شود.

مشوره های سیاسی

پس از آن که حضور و فعالیت های رسانه یی ام افزون شدند، تماس هایم با ارگ نیز بیشتر می شدند. آن زمان از طریق انجنیر محمد ابراهیم سپین زاده، سرمحقق زلمی هیوادل، فاروق وردگ، شیدا محمد ابدالی و سایر دوستان با ارگ تماس داشتم. تمام آنان به اثر تمنیات و رفتار نیکوی رئیس جمهور، روابط خود با من را حفظ و گسترش می دادند. بنا بر این اگر پسند رئیس جمهور نمی بودم، طبیعی ست که پیوند ها یا قطع یا سُست می شدند.

شبی، دیپلمات های خارجی را مهمان کرده بودند. من هم دعوت می شوم. مثل این که غذا را سفارت ایران، تهیه کرده بود. نماینده گان کشور هایی چون هندوستان، پاکستان، انگلستان و غیره می آیند. بر سر تاریخ گذشته ی افغانستان نیز بحث می شود. رئیس جمهور، عادت دارد خیلی ظریف مزاح کند. در مجلس هرگز از او به تنگ نمی آیند. رئیس جمهور به شوخی گفت: حالا کشور هایی آمده اند و با ما دوست شده اند که اگر بگوییم سه بار با انگلیس ها نبرد کرده ایم و آنان را شکست داده ایم، آزرده می شوند. اگر بگوییم جنگ پانی پت را بُرده ایم، هندوستان آزرده می شود. روسیه که خیلی نزدیک است. حیران مانده ایم چه بگوییم! چیزی گفته نمی توانیم. تمام مهمانان خندیدند.

روزی رئیس جمهور مرا می خواهد و می گوید: حالات چطور اند؟ هر چیز، آهسته آهسته خوب می شود. هراسان مشو! کار یک روزه نیست. افغانستان، بسیار خراب شده است. به زمان نیاز است تا مردم بار دیگر یک جا شوند. گفتم: رئیس صاحب! اگر تناسب خوبی و بدی نگه داشته شود، امید- وجود دارد. ببینید که به کدام دسته، امتیاز می دهید! آیا به نفع خود به کار می برند؟ اگر به نفع خود استفاده می کنند، دست شان بالا می شود. این مسئله به نفع شما نیست.

نخستین روز های ثبت نام انتخابات دور ۱۵ ولسی جرگه بود. اکثر مردم

می گفتند زورسالاران نباید به شورا راه یابند. جامعه ی جهانی هم چنین می خواست. جهت این مامول، از جلال آباد به کابل آمدم. می خواستم با رییس جمهور بینم و آرمان ملت را بیان کنم. زمینه ی ملاقات میسر نشد؛ اما با انجنیر صاحب ابراهیم سپین زاده دیدم. نظرم را کوتاه بیان کردم تا به رییس جمهور بگوید.

این قسمت را عددی می آغازم. در افغانستان، اعداد افزون بر معنای عددی و کیفی، معنای سیاسی نیز دارند.

کسی چند دهه می شود که بر ضد هویت و وحدت ملی افغانستان، می نویسد. نعمات زیاد کشور را خورده و نوشیده، اما همچنان مخالف است.

چند مرتبه به دربار خداوند(ج) دست دعا بلند کرده ام: هر کس یا کسانی که مخالف افغانستان استند را بفرماند.

خداوند تعالی، تمام دعا ها، آرزو ها و خواسته ها را نمی پذیرد، اما بعضی را می پذیرد. انسان باید به این نیز شکرگزار باشد.

لویه جرگه ی قانون اساسی بود. تمام اعضای جرگه ۵۵۲ تن بودند. در این میان، یک زورسالار و مخالف افغانستان نیز با حمایت جنگسالاران، راه یافته بود.

در کنار درج شهرت اعضاء، یک عدد نیز افزوده می شد. به آن شخص، شماره ی ۴۲۰ آمده بود. قصدی نبود، اما اراده ی خداوند پاک در کار بود.

شخص ۴۲۰ جهت تعدیل و تغییر بعضی مواد، امضا های جعلی درست می کرد. هنگام بررسی سریال نمبر، چشمان اعضای دارالانشای لویه جرگه به شماره ی عجیب ۴۲۰ می افتند. کسی صدا می زند: ببینید که ۴۲۰ چند جا به گونه ی غیر قانونی، امضاء کرده است. می پرسند کیست؟ می گویند: عبدالحفیظ منصور...

اصطلاح «۴۲۰»، آهسته آهسته از میان اعضای دارالانشای جرگه، به ژورنالیستان منتقل می شود. همه به گردن منصور می نگرستند. با تماشای عدد ۴۲۰ در کارت عضویت او، متبسم می شدند. منصور، کارتش را واژگون می ماند، اما باز هم ژورنالیستان عقبش بودند. زمانی فرا می رسد که کارتش را کاملاً پنهان می کند. فقط تسمه اش نمایان می شد.

عدد ۳۱۵ که با حروف زبان دری «سه صد و پانزده» می شود نیز ماضی دارد. اگر به کابلان، به ویژه به باشندگان خیرخانه از ۳۱۵ نام ببرید، فوراً بابه جان را تداعی می کنند.

۳۱۵ در حاکمیت داکتر نجیب الله در دامان کوه خیرخانه، یک قطعه ی بزرگ سربازی بود. در این محل، انواع سلاح سنگین و مختلف وجود داشت. بابه جان که اکنون رتبه ی سترجنرالی دارد، مسوول یا قوماندان همان قطعه بود.

۳۱۵ به نام قطعه ی بابه جان مشهور بود. حالا هم است. در حاکمیت جهادی یا نیمه جهادی، تمام تجهیزات آن به تاراج رفتند. بخشی از زمین هایش غصب می شوند. پس از حاکمیت طالبان، این منطقه ی کابل کاملاً از سوی زورسالاران، مصادره می شود.

در ۳۱۵، هزاران خانه آباد شده اند، اما بلندتر از این رقم، تعمیر هایی هستند که از سوی مقامات بلندرتبه، اعمار شده اند.

در سال ۱۳۸۴ش آماده گی ها جهت انتخابات عمومی ولسی جرگه، آغاز شده بودند. نام های زورسالاران، جنگسالاران و تفنگسالاران بسیار یاد می شد. در واقع حقایق منفی اجتماعی نیز حس می شدند.

بیش از ۲۰۰۰ تن از تمام کشور، خود را به ولسی جرگه، نامزد کرده بودند. در این جریان، سوء پیشینه، باعث محرومیت از نامزدی می شد.

سازمان ملل و بعضی از نهاد های به اصطلاح حقوق بشر، فریاد های بشری سر می دادند. به ویژه برای نماینده گی سازمان ملل (یوناما) لیست خاصی ترتیب داده بودند تا از طریق حکومت افغانستان، جلو افراد دارای سوء پیشینه گرفته شود. در این لیست، ۳۱۵ تن از تمام افغانستان شامل بودند. نام های قوماندان الماس از پروان، عصمت الله محبت از لغمان، انجنیر محمد عالم قرار، عبدالهادی واحدی، پیربخش گردیوال و حاجی حضرت علی از ننگرهار در آن دیده می شدند.

سازمان ملل مصمم بود حکومت افغانستان که به مرحله ی انتخابی

رسیده، در این باره، قاطعانه اقدام کند. جنگسالاران چند مرتبه در کابل، جلسه می گیرند. به اصطلاح حضور خود را به حکومت، محسوس می سازند. حکومت نیز چند بار جلسه می گیرد، اما چنان چه اکثر حامیان جنگسالاران، حکومتی بودند، از آنان حمایت می شود و اطمینان می دهند که هیچ کسی را از لیست حذف کرده نمی توانند.

از جلال آباد به کابل می آیم. در دفتر شورای امنیت با انجنیر سپین زاده، ملاقات می کنم. به او گفتم: هر طوری که می شود، باید جلو جنگسالاران گرفته شود. اگر وارد پارلمان شوند، قبلاً اگر تفنگ را به خاطر منافع خود استعمال می کردند، این بار قانون را استعمال خواهند کرد. انجنیر ابراهیم با نظرم موافق بود، اما گفت: چه کنیم که زور ما نمی رسد. بیشتر کار رییس صاحب است. گفتم: خوب، اگر ممکن است برایم جهت ملاقات با رییس صاحب، وقت بگیر! گفت می کوشم! گفتم: اگر شانس ملاقات به دستم نیاید، آن مردم، وارد شورا می شوند. ضمناً مختصراً نوشتم: «رییس صاحب محترم! حالا فقط با یک امضاء یا سرتکاندان تان از پارلمان، محروم می شوند. باری اگر وارد شدند، بعداً با توپ ها، تانک ها و طیارات هم نمی توانید آنان را بیرون کنید.»

چند روز بعد، اعضای ائتلاف شمال به این بهانه که اگر قوماندانان شان از لیست نامزدی شورا حذف شوند، هرج و مرج برپا می کنند و به آغوش آی.اس.آی خواهند رفت، به هر نام، وارد شورا می شوند. در پایان از بین ۳۱۵ تن، ۸۲ تن که نزدیک یک سوم کل اعضای ولسی جرگه می شدند، کامیاب شمرده می شوند. افزون بر آن، شمار دیگر که شامل لیست سازمان ملل نبودند نیز کامیاب اعلام می شوند. این گونه، شورای ملی از سوی تفنگداران رسمی و غیر رسمی، به گروگان گرفته می شود.

تغییر و تبدیل مسوولان

روزی به ملاقات رییس جمهور رفتم. آن هنگام نگرانی هایی وجود داشتند. بعضی والیان مانند قوماندان عطا محمد نور و دیگران، تهدیداتی می کردند. اسمعیل خان و گل آقا شیرزی، خود را خودمختار می دانستند. تنظیم جمعیت، ولایات شمال را پایگاه و ساحه ی نفوذ خود می شمرد. روسان نیز همانند گذشته، آشکار می ساختند ولایات شمال افغانستان، ساحات نفوذی و تحت تاثیر آنان قرار دارند. خطرات ایجاد فاصله میان شمال و جنوب، زیاد می شدند یا چنین می نمودند؛ هرچند حزب اسلامی به حیث یک قوت سیاسی و نظامی مطرح بود و پس از جمعیت، سهم شان در حکومت، رو به ازدیاد می نهاد، اما مخالفان، به ویژه برهان الدین ربانی، از عطا محمد نور، والی بلخ، به حیث وسیله ی فشار کار می گرفت. آنان موقف خود در قبال حکومت کابل را محکم تر می ساختند. بیشتر در جست و جوی امتیازات بودند. در چنین اوضاعی، خواهان ملاقات رییس جمهور شدم.

وقتی وارد دفتر شخص اول مملکت می شوم، آقای فاروق وردگ نیز نشسته بود. رییس جمهور گفت: می خواهی تنها صحبت کنی یا داکتر وردگ هم بماند! گفتم: بماند! زیرا بعضی از صحبت ها مستقیماً به ایشان بر می گردند. افزودم: در این روز ها بار دیگر صحبت از شمال و جنوب، پشتو و فارسی، من و تو و ساحه ی نفوذ می شود. سخن حزب جمعیت اسلامی، حزب اسلامی و قدرت آنان در دولت، دگرباره گرم شده است. مردم، مشوش و نگران استند. به این لحاظ می خواهم روی آن ها صحبت کنیم. رییس جمهور گفت: خوب، چه پیشنهادی داری؟ گفتم: بهتر است از شر آن ها رهایی یابیم. اگر چنین نشود، شانس یک حکومت سالم، از میان می رود. کم از کم تنظیمی ها را در یک جا نگذارید. گفت: به چه معنی؟ گفتم: هر کسی که ساحه ای را حدود

طبیعی خود می داند، باید جلوش گرفته شود. مثلاً جمعیت اسلامی در شمال، حزب اسلامی در شرق، جنوب و بقیه در مناطق دیگر ادعا دارند. مدعیان را به مناطقی بفرستید که ادعا نکنند. بنا بر این، نمی توانند بسیار تهدید کنند. رئیس جمهور گفت: بیشتر توضیح بده! گفتم: بدون این نیز اکثر والیان ولایات شمال، جمعیتی هستند. آنان را باید به ولایات جنوبی، شرقی و مناطق دیگر گماشت. برعکس والیان و قوماندانان حزب اسلامی را به جای شان بگمارید. ضمن این که حرف پشتو و فارسی، شمال و جنوب از میان می رود، هیچ منطقه ی مشخصی را نمی توانند به حیث تهدید، بالای حکومت مرکزی، استعمال کنند. در این روند، تناسب را رعایت کنید! در حزب اسلامی، بدون این نیز بحث پشتو و فارسی مطرح نیست. به اصطلاح خواهان اتحاد مسلمانان تمام دنیا هستند. میان اوزبیکان، هزاره گان و سایر اقوام هم جاه دارند. این گونه، خطر گسست کشور کاملاً از میان می رود. این احتمال هم وجود دارد که میان شان تصادم و تضاد واقع شود. اگر چنین شود، به زیان کشور نیست. از هر دو گروه، هم تو و هم ملت، به تنگ استید. اگر همدیگر را نفی کنند، هیچ زبانی به حکومت مرکزی و کشور نمی رسد. به داکتر صاحب فاروق وردگ، گفت: چه می گویی؟ چه نظر داری. آیا به نفع حزبیان تان است؟ او پاسخ داد: والله پیشنهاد بدی نیست. اگر فکر شود، خوب است. ناگهان رئیس جمهور به خنده برایم گفت: می خواهی ریشه ی جمعیت را بیرون بکشی! آنان به هیچ صورتی حاضر نیستند موقعیت خود را از دست دهند.

جمعه خان همدرد و جمعه خان اسک

جمعه خان همدرد از چهره های مطرح سیاسی، نظامی و قومی شمال کشور می باشد. او از سه دهه بدین سو روی پشتون ها و بعضی از اقوام دیگر، تاثیرگذار بوده است. وقتی والی جوزجان بود، از سوی جنرال دوستم، دچار مشکلاتی می شود. از سوی دوستم، مظاهراتی صورت می گیرند. میان نیروهای امنیتی و مظاهره کننده گان، تصادم رونما می شود. در جریان تصادم، به چند تن از مظاهره کننده گان، تلفات و جراحاتی وارد می شود. دوستم همانند سال ۱۳۷۰ش شرط گذاشته بود تا جمعه خان همدرد تبدیل شود و به جایش، کسی به خواست او مقام یابد. در سال ۱۳۷۰ش جمعه خان اسک، قوماندان عمومی قوای امنیتی شمال بود.

دوستم، بیرک کارمل، پرچم و شورای نظار، بالای داکتر نجیب الله شرط می گذارند که باید جمعه خان اسک را از شمال بیرون کنی! ورنه به بغاوت خود ادامه می دهیم. جنرال مومن و بعضی از قوماندانان پرچمی و ضد نجیب، شامل آن دسیسه بودند. کارمل، ربانی، مسعود، مزاری و به میزان زیاد، روسیه و ایران نیز عقب این دسیسه قرار داشتند. نزدیک دو دهه پس از آن تاریخ، ماجرای مشابه رونما می شود.

با رئیس جمهور ملاقات داشتم. هدفم این بود تا آن ماجرا و شبیه آن مسایل را تشریح کنم. وقتی به دفتر رئیس جمهور رسیدم، در اتاق انتظار، آقای جمعه خان همدرد، والی جوزجان، نشسته بود. پس از مانده نباشی، پرسیدم: چرا آمده ای؟ احضارت کردند یا چه طور؟ یک نوع تسبیح سبز در دستش بود. آن را به من داد که با من می ماند. همدرد صاحب می گوید: رئیس صاحب، مرا برای مشوره خواسته است. این که چه می گوید، نمی دانم. بعداً معلوم می شود. گفتم: دست و پاچه مشو! به این بین که می خواهند تاریخ تکرار شود. هیچ فرقی در موقف ها و در نام ها دیده نمی شود. در آن زمان جمعه خان

اسک مسوولیت داشت، حالا جمعه خان همدرد دارد. باید قناعت رییس صاحب را فراهم کنی! من هم می روم. پیش از تو، نوبت من است. او را آگاه خواهم ساخت. نباید فرصت را از دست داد. گفت: از جانب من کاملاً خاطر جمع باش. من به ایمان آنان واقفم. اگر رییس صاحب سُستی نکند، از سوی من خراب نمی شود.

سکرتر رییس جمهور، صدا زد: یون صاحب! وقت ملاقات شماست. با رییس جمهور نشستم. پس از مصافحه، مستقیماً موضوع جوزجان را در میان گذاشتم. گفت: توطئه ای در کار نباشد؟ به دوستم، خارجیان نگفته باشند! گفتم: مهم این است که کدام خارجیان گفته اند. از حرکات شان معلوم می شود که می خواهند حوادث اواخر سال ۱۳۷۰ش را تکرار کنند. به اثر آن ها، حکومت داکتر نجیب را سقوط دادند. حادثه و محتوا یکی ست؛ فقط شخصیت ها تفاوت کرده اند. حالا شما در جای داکتر نجیب الله استید. به جای جمعه خان اسک، جمعه خان همدرد، قرار دارد. دوستم در جای خود، در عقبش، دست ها و دسایس هم در جای خود اند. صرف نظر از محتوا، حتی نام ها و موقف ها هم تغییر نکرده اند. به جمعه خان همدرد و جمعه خان اسک بنگرید! همان سناریو تکرار می شود. اگر وضع چنین بماند، خدا ناخواسته، سرنوشت شما شبیه داکتر نجیب الله می شود. رییس جمهور، کمی مکث کرد؟ اگر خارجیان عقبش باشند، خطرناک می شود. اگر آنان نباشند، به این اندازه خطرناک نیست. چند روز ناهنجار است و بعد می گذرد. گفتم: رییس صاحب! اکنون همدرد صاحب آمده و در اتاق انتظار نشسته است. در مورد موضوعات شمال بسیار می داند. آخرین تقاضای من این است که جمعه خان همدرد نباید به اثر اوف و پف دوستم، تبدیل شود. نباید رویداد جمعه خان اسک، تکرار شود. اگر خواهان تعویض استی، وقتی اوضاع عادی شدند، باکی نیست. مردم، خواهند گفت خودش چنین کرده است. فشار دوستم، تاثیری نداشته،

اما حالا اگر تبدیل شود، می گویند به فشار دوستم تسلیم شده است. آنان مردمی هستند که هر قدر هم تسلیم شوید، باز هم امتیازات بیشتر می خواهند. قناعت نمی کنند. پیرامون مسایل دیگر هم صحبت کردیم. پس از این که رییس جمهور، اطمینان داد همدرد تبدیل نمی شود، از دفترش بیرون آمدم.

فصل پنجم

وظیفه‌ی دولتی

چنان چه در آغاز گفته بودم، به اجرای وظیفه در حکومت، علاقه نداشتم، اما مجبوریت های مختلف و نیاز زمان باعث شدند، وظیفه بگیرم. موضع نیز ایجاب می کرد.

پس از اداره ی انتقالی، وقتی انتخابات ریاست جمهوری و ولسی جرگه پایان یافتند، بعضی از دوستان، دوستان اران و بزرگان گفتند: آن قدر با کرزی، ته و بالا رفته ای که حالا باید وظیفه بگیري! هم برای خود و هم برای دوستان کار کن! تنها با تبصره های سیاسی چیزی درست نمی شود. تمام روز را در رسانه های نشسته ای. آخر چه نتیجه ای دارد؟ وضع امنیتی ام هم خوب نبود. بعضی می گفتند اگر وارد دولت شوی، هیچ مفادی نداشته باشد، امنیت جانی ات را تامین می کند. می افزودند تمام وقت را در اپوزیسیون ماندن، چندان خوب ندارد. کسانی هم بودند که انتقاد می کردند، شما که بر کرزی و حکومت باور ندارید، چرا کمپاین می کردید؟ اگر وظیفه نمی گیرید، مردمی که خواهان اصلاحات اند، چه گونه دل خوش کنند؟ پرسش ها و فشار ها ناگزیرم کردند به کار در حکومت، راضی شوم. همچنان ذهنیت داشتم که کار در حکومت، در رگه های حساس، باعث ایجاد فرصت ها می شود تا به خزانه ی معلومات نیز راه یابم.

با رییس جمهور ملاقات می کنم. دو- سه بار پیرامون وظیفه ام با او صحبت کردم. آقایان فاروق وردگ و زلمی هیوادل هم در ملاقات هایم حضور داشتند.

رییس جمهور از اجرای وظیفه ام در حکومت، خرسند بود، اما یادآوری می کرد کار در حکومت، زبانت را می بندد. از آن پس، بحث آزاد نخواهی داشت؛ چنان چه اکنون در رسانه ها می نشینی و با فراخ خاطر، منظورت را بیان می کنی. به هر صورت، به فاروق وردگ و هیوادل صاحب گفت: با هم بنشینید و هر کجایی که پسندش باشد، در اختیارش

قرار دهید!

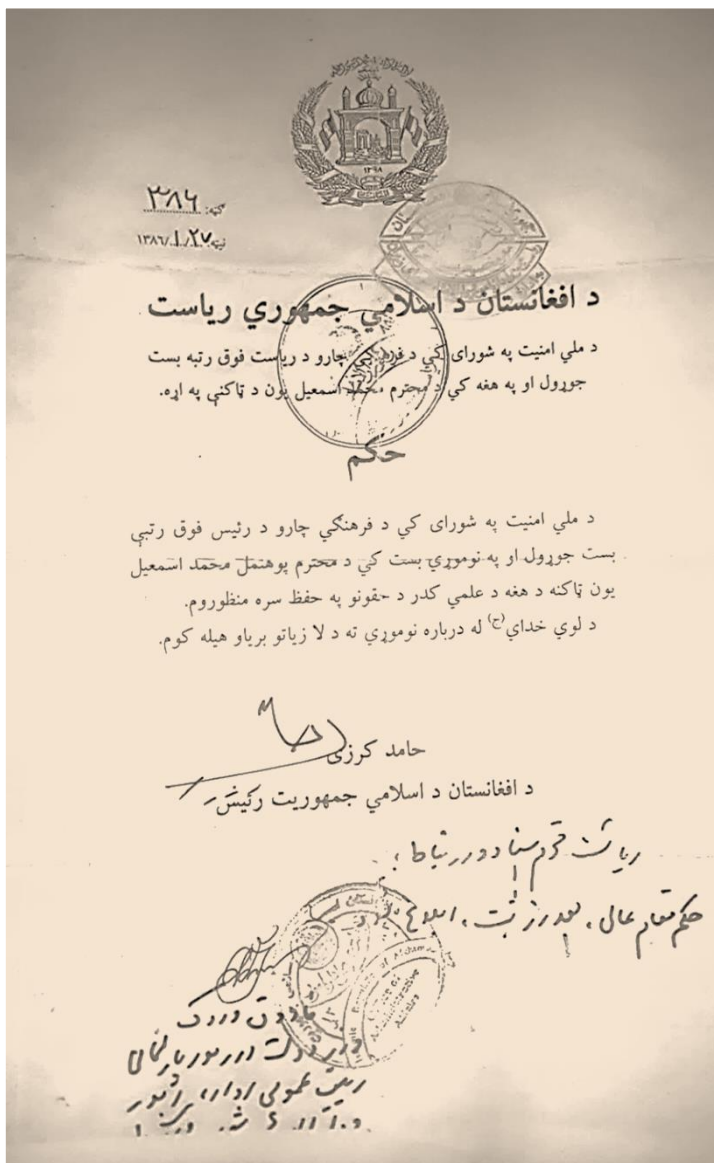
پس از مدتی، هیوادل صاحب، معینیت وزارت قبایل و فاروق وردگ صاحب، معینیت امور پارلمانی را در نظر گرفته بودند. روز دیگر، هر سه نزد رئیس جمهور رفتیم. پرسید: کار، چه گونه شد؟ هیوادل صاحب که از قبل روی ذهن رئیس جمهور، کار کرده بود تا او را مایل کند، گفت: من معینیت وزارت قبایل را برایش پیشنهاد کرده ام. دیگر به خودش مربوط. رئیس صاحب گفت: پیشنهاد خوبی ست. وزیرش را هم می شناسی. شخص خوب و آرام است، اما از کار نیست؛ هرچند با او کنار خواهی آمد. بیا پیشنهاد هیوادل را بپذیر! مدتی را سپری کن. اگر وزیر هم موجود باشد، باز هم صلاحیت بسیار زیاد است. می دانم که او را بلندتر از خود نمی شماری، اما اگر برود، به جایش عاجل مقرر می کنم. یک نهاد آماده برای پشتون هاست. امکانات زیادی را برایت فراهم می کنیم. اگر به خاطر پشتون ها کار می کنی، جایش است. بلندتر از آن برای شان وجود ندارد. گفتیم: رئیس صاحب! ۲۰ سال می شود زنده گی قبیله یی را کنار گذاشته ام. حالا مرا به جایی می فرستی که غیر از جرگه ها و صحبت ها، کاری نمی توانم. مطالعه و نوشته ام می ماند. دوباره بی سواد می شوم. مرا به جایی معرفی کن که هم کار علمی و فرهنگی کنم و هم جلو دشمنان داخلی، توطئه ها، دلائل و نظرات نادرست شان را بگیرم. گفت: معینیت وزارت معارف یا معینیت های وزارت تحصیلات عالی را می خواهی؟ جزو حرفه ات هستند. کاملاً آماده. گفتیم: به آن جا ها نمی روم. کنار نمی آیم. فاروق وردگ گفت: در امور پارلمانی، معاون من می شوی؟ تمام صلاحیت خود را به تو حواله می کنم. هرچه بخواهی، همان می شود. من هم به خاطر کارهای دیگر، فارغ می شوم. غیر از این هم علاقه ات در مسایل حقوقی، سیاسی و اجتماعی زیاد است. تجربه داری. رئیس صاحب گفت: این کار را بگیر. خوب است. گفتم: نه رئیس صاحب! با اکثر وکلایی که با ترفند و ریا آمده اند، نمی توانم کنار بیایم. از من کار می

خواهند. نزدیکان خود را می گمارند. من هم این صلاحیت را ندارم. فقط به نام رابط، چه کنم. در چنان نقشی، چه ارزشی به سخنان من قایل می شوند. رئیس جمهور، رو به سوی آن دو کرد و گفت: خوب، اجازه دهید خودش چیزی بگوید. بعد به من گفت: نظر خودت چیست؟ گفتم: باید در دفتر شورای امنیت کار کنم. گفت: در آن جا چه می کنی؟ بسیار کوچک است. چیزی ندارد. اعضایش همه روزه جای می خورند. در این چند سال، هیچ کاری از آنان ندیده ام. گفتم: می خواهم کارهای فرهنگی ام را منظم کنم. رئیس جمهور گفت: آن جا دفتر فرهنگی نیست. کارهایت را چه گونه منظم می کنی؟ گفتم: رئیس صاحب! یک دفتر نو ایجاد کن. گفت: خیلی خوب، پس مقصدت این است! رو به فاروق وردگ کرد: ابراهیم جان دوستش است. موافق حالش می باشد. می دانم! بروید مکتوب تهیه کنید و بیاورید امضاء کنم؛ اما با ابراهیم جان نیز مشوره کنید! مدتی سپری شد. رئیس جمهور با انجنیر ابراهیم، مشوره می کند. او موافقت اش را اعلام کرده بود.

داکتر فاروق وردگ زنگ زد: مبارک باشد! کارت را خلاص کردم. کاش حرف مرا می پذیرفتی. من به معینیت امور پارلمانی راضی بودم. این گونه، فاروق وردگ جهت تقرر و ایجاد بست جدید در شورای امنیت، فرمان یافته بود.

به داکتر صاحب وردگ، گفتم: اگر دوستانم زیاد اند، مخالفانم نیز کم نیستند. غیر از این جا، در هر کجایی که باشم، باز هم از کارهایم به خوبی به رئیس جمهور، یاد نمی کردند. هم خسته می شدم و هم بدنام. به این لحاظ، نیازمند کار در جایی بودم که قریب مقام ریاست جمهوری باشد تا نتواند با تزویر و اطلاعات نادرست، به پرستیژم آسیب برسانند. در این مقام، دوستان را نیز وقایه می کنم. از منابع دست اول معلومات دور نیستم. رئیس جمهور، اگر سال یک بار هم مشوره هایم را بپذیرد، خیر زیادی به وطن رسانده ام. منافع ملی، ایجاب می

کردند این جا را انتخاب کنم.
اجازه ندادم خبر تقرر در رسانه ها منتشر شود. پس از چند روز به
گونه ی آرام، ستم را اشغال کردم.



شورای امنیت به سخن آمد!؟

پس از آن که در دفتر شورای امنیت، مقرر شدم، رئیس جمهور مرا به جلسات کوچکی دعوت می کرد که عاری از مسوولان بزرگ بود. فقط رئیس دفتر، مشاور امنیتی و چند تن دیگر حاضر می بودند.

روزی رئیس جمهور مرا به کاخ گلخانه می خواهد. دفتر کارش نبود. در اتاقی بود که گاهی جای می نوشید. یک جلسه ی کوچک بود. یک هیئت بلندپایه ی ترکمنستان می آمد. مصادف به یک روز تاریخی بود. رئیس جمهور مشوره می خواست چه گونه به آنان خیر مقدم بگویند و چه شود تا خاطره ی خوشی داشته باشند. همچنان پیوند های هر دو جانب، بهتر شوند. هر کسی نظری ابراز می کرد. به شمول تشریفات، همه یک چیز گفتند. من هم نظرم را بیان کردم. ناگهان دکتور زلمی رسول که در امور امنیتی، مشاور رئیس جمهور یا مسوول دفتر شورای امنیت است، کمی دهان باز می کند و چیزی می گوید. این باعث می شود تا کرزی بگوید: بالاخره شورای امنیت به سخن آمد. در این سه - چهار سال هیچ سخنی از آنان نشنیده ام. چنین قوی شوید! در شورای امنیت به غیر از نوشیدن چای، چه کاری ست؟ همه آهسته آهسته خندیدند و متبسم شدند. برایم آشکار شد به چه دفتری آمده ام؟ مثل این که قبلاً در آن جا هیچ کاری نشده بود. چه دفتر مهم، اما چه رئیس دهن بسته!

در چنان جلساتی، اشتراک من به رضایت رئیس عمومی دفتر شورای امنیت (زلمی رسول) و سایر روسا نبود. بنا بر این، آشکار و نهان مخالفت می کردند.

چالش ها و مخالفت ها

وقتی جرگه ی مشترک امن منطقه یی افغانستان و پاکستان، پایان یافت و در جمع دوستان، کارهای مثبتی انجام دادیم، در ارگ، تمام محافظه کاران، تنگ نظران و مخالفان، یک جا می شوند. به مخالفت من برخاستند. بهانه ها و مشکلات سیاسی بروز می کردند. سلسله ی اتهامات شروع شدند.

در دفتر شورای امنیت، بعضی از روسا، به شخص انجنیر ابراهیم و دکتور زلمی رسول اعتراض می کردند که ما نیز رییس استیم! یون نیز چنین است! چه خبر است؟ او هر وقت رییس جمهور را می بیند. برعکس ما، چند سال است که روی رییس جمهور را هم ندیده ایم. شبانه روز کار می کنیم. برای نظام کمپاین کرده ایم. چه ها که نکرده ایم! هرچه کرده ایم، اما باز هم نمی توانیم رییس جمهور را ببینیم. در ضمن بعضی می گفتند وقتی رییس عمومی و معاونش، رییس جمهور را ببینند، کفایت می کند. به این لحاظ، نباید هر دو در یک جلسه باشند؛ زیرا به ذات خود هم به انجنیر صاحب ابراهیم و هم به دکتور صاحب زلمی رسول، اهانت می شود. حساسیت های دفتری، افزون بر مُعضلات دیگر، تاثیر می گذاشتند.

روزی دکتور صاحب زلمی رسول، به رییس جمهور گفته بود: چه فایده که در کنارم، یک مادونم بی اجازه ام می نشیند. اگر سخنی بگویم و او رد کند، برایم چه می ماند. آنان و واکنش ها را حس می کردم، اما جدی نمی گرفتم.

روزی به شیدا محمد ابدالی که آن زمان سکرتر و یاور خاص رییس جمهور بود، گفتم: می خواهم با رییس صاحب بینم. گفت: بهتر است از طریق دکتور صاحب زلمی رسول، اقدام کنی! زیرا آمرت می باشد. ضمناً به رییس صاحب اعتراض کرده که کارمندانم نیز در جلسات ما می نشینند. انجنیر صاحب ابراهیم هم می گوید که فقط برای تو، چنان

فرستی میسر بود تا همواره با رییس صاحب بینی؛ اما این عمل، روی سایر روسای دفتر، خوب نمی خورد. گفتم: انجنیر صاحب! من جلو شان را نگرفته ام. این که می بیند یا نه، کار خودشان می باشد، اما این که من می بینم، مسئله ی کشور در میان است. او گفت: به هر صورتی که باشد، اعتراض می کنند.

قابل یادآوری ست از روزی که با رییس جمهور، موافقت کرده بودیم (اخذ وظیفه ام در شورای امنیت) گفته بودم: به حیث یک مامورک نمی آیم. می آیم تا پیام و درد ملت را برسانم. دیگر این که اگر سال یک بار از صد نظرم، یکی را هم بشنوی و عمل کنی، باعث خرسندی ام می شود. افزون بر این، توافق کرده بودیم جلو آزادی بیانم را نگیرند.

من در کسوت استاد پوهنتون و یک افغان هم حق دارم در رسانه ها به نماینده گی از خودم، ابراز نظر کنم. رییس صاحب، پذیرفته بود. با وجود تمام مشکلات، به فعالیت های رسانه یی و نیمه سیاسی - اجتماعی ام دوام می دادم.

وقتی مخالفان آگاه شدند نمی توانند جلو فعالیت هایم را بگیرند، در سایر امور، بیشتر در بخش اداری، جلوم می ایستند و مرا با چالش هایی مواجه می کنند.

فصل ششم

دفتر شورای امنیت

پس از آغاز وظیفه در دفتر شورای امنیت، چند روز بعد، انجنیر صاحب ابراهیم گفت: با نجیب طهماس، احتیاط کن! با ضیاء صالحی نیز. همچنان ثبات، تمایلات پیشین حزبی دارد. دکتور صاحب زلمی رسول و ملک قریشی را که می شناسی! منظورم این است که در رابطه و سخن، احتیاط کن. برایم آشکار شد در این دفتر، وحدت فکری و سیاسی زیادی وجود ندارد. هر کی هر کسی را آورده است. من هم به این مسئله توجه کردم.

دفتر در روزهای نخست، به نظرم بسیار منظم نمی آمد، اما آهسته آهسته پیشنهاد جلسات منظم داده می شود. تجمع، هشت صبح بود. زلمی رسول، مدیریت می کرد، اما انجنیر ابراهیم، هیچ وقت در آن ها اشتراک نمی کرد. تمام گزارش های مهم کشور، ارائه می شدند. بعد از آن اگر کسی حرفی داشت، می زد. زلمی رسول به اثر طبیعت آرام خود، زیاد صحبت نمی کرد. با پایان جلسات، ما به دفاتر خود و زلمی رسول به دفتر رییس جمهور می رفت.

مسئول هر بخش، گزارش کاری هفته وارش را به معاون زلمی رسول می سپرد. بعداً او آن را به رییس عمومی، تقدیم می کرد. پسان تر همایون تندر، به مدت یک سال به حیث معاون زلمی رسول، تعیین می شود. او و آقای عبدالحکیم نورزی که او هم معاون بود، در جلسات اشتراک می کردند. گاهی جلسات با مدیریت آنان نیز دایر می شد.

آقای عبدالحکیم نورزی، تمایلات حزبی داشت. همایون تندر متمایل به تنظیم خودش بود. وقتی همایون تندر معرفی شد، بسیار کوشید خود را فعال نشان دهد. او اصلاً وابسته ی خاص شورای نظار و جمعیت اسلامی بود. در پاریس و بروکسل به حیث نماینده ی سیاسی افغانستان، اجرای وظیفه کرده بود. با رییس جمهور کرزی، کدام تار خویشاوندی هم بافته بود. بنا بر این از سوی ملک قریشی می آید و مقرر می شود. مدت یک سال کار کرد، زیرا قانوناً

نمی توانست در سفارت های افغانستان، کار کند. چند بار جلساتی به مدیریت همایون تندر، دایر می شوند، اما نمی تواند افکار تنظیمی و حزبی خود را نهان کند.

باری کسی از جلال آباد برایم گزارش داد که در آن جا شورایی از قوماندانان جهادی به رهبری حاجی حضرت علی، ایجاد شده است. هدف شان این می باشد تا برای دولت، دردسر بسازند. جزییات این شورا را تحلیل و به جلسه ی صبح، ارائه کردم. آن روز، آقای همایون تندر نبود. از ولایت تخار نیز گزارش همانند رسیده بود. طی یک معامله با مسوولان دولتی و قوماندانان، می خواستند حکومت مرکزی را هراسان کنند. این گزارش را نیز با جزییات به جلسه تقدیم کردم.

جلسه ی جبهه ی متحد در تخار:

«به تعقیب آن بیانیه ی رییس جمهور حامد کرزی در جلسه ی نماینده گان ولسوالی ها و قراء در خیمه ی لویه جرگه که به دعوت وزارت احیا و انکشاف دهات، صورت گرفته بود و از جانب عامه ی افغانان، پذیرفته می شود، بعضی از اعضای تنظیم جمعیت اسلامی که اکنون نام «جبهه ی ملی» را اختیار کرده اند، عکس العمل منفی نشان می دهند. بنا بر این، شماری روز چهارشنبه به تاریخ ۲۳ عقرب سال ۱۳۸۶ش در خانه ی سید اکرام، جلسه ی فوری تشکیل می دهند. در آن جلسه سید اکرام، پیر محمد اکرم، هاشم، ولسوال اشکمش، سیرت و حاجی گل آقا اشتراک می کنند. آنان تصمیم می گیرند پیرامون سخنان رییس جمهور، چه انجام دهند؟ نظر اکثریت این بود تا طی یک مظاهره، سخنان رییس جمهور، نکوهش شوند.»

این که مظاهره می کنند یا نه؟ حالا با قاطعیت چیزی گفته نمی توانیم، اما اگر حامیان حکومت، اندکی از تدبیر کار بگیرند، می توان جلو تجمع را گرفت.»

پس از گزارشم، تندر صاحب خیلی قهر می شود. نمی تواند جلو احساساتش

را بگیرد. می گوید: طرح چنین مسایلی فقط ضیاع اوقات است. نباید به موضوعات قومی، دامن بزنیم. چنین گزارشی به خاطر تفوق یک قوم است. نباید آورده می شد.

فضای جلسه بسیار خراب شد، اما هر کسی که صاحب فکر و سواد مناسب می بود، رفتار همایون تندر به نظرش مناسب نمی آمد. من هم در واکنش گفتم: چرا بر تو خوش نمی خورد؟ روز بعد، شاید در دره ی نور ولایت ننگرها واقع شود. باید به همه توجه کنیم. در این مسئله، حرف قوم در کجاست؟ کسی که مشکل قومی داشته باشد، هر مسئله ای را قومی می سازد. پس از آن، فیصله کردم دیگر به چنین جلساتی نمی روم. بعضی از روسا هم اذعان می کنند که چنان جلساتی به درد نمی خوردند.

پس از آن رویداد، سرور ثبات و ملک قریشی، به همایون تندر گفته بودند: هر کی به این جا می آید، خود را تافته ی جدا بافته حساب می کند. رفتار تو مناسب نبود. اعضای این دفتر را رییس صاحب(حامد کرزی) انتخاب کرده است. هر یک مستقیماً با او رابطه دارند. بین! در این جا هیچ کسی نمی تواند دیگری را دور کند. وقتی رییس صاحب، یون را آورده، اهداف خاص خود را دارد. او را آزاد گذاشته است. به این مسئله توجه کن تا جنجال دیگری رونما نشود. همایون تندر در پاسخ گفته بود: وقتی از گزارشش پرسیدم، بسیار دقیق بود؛ حتی محل اتاق و زمان، هیچ غلطی ای نداشتند. چرا چنین گزارش دقیقی به او می رسد؟ آنان به وی گفته بودند: یون، روابط بسیار زیاد اجتماعی، علمی و فرهنگی دارد.

روز بعد، تندر صاحب زنگ می زند. به اتاقش می روم. برایم می گوید: برادر! گپ های خود را پس گرفتم. خفه نشوی. همه چیز ها را درک کردم. ما و شما باید منحيث یک روشنفکر و یک فعال، برادروار زنده گی کنیم.

امید های زیاد و کار های کم

در زمان تعیین دکتور صاحب زلمی رسول به حیث وزیر امور خارجه و تعیین دکتور سپتا به حیث مشاور شورای امنیت، جلسات ما همچنان ادامه می یافتند.

در آغاز از طریق ویدیو کنفرانس در مرکز امور هم آهنگی امنیتی، گزارش امنیتی تمام کشور ارائه می شد. در مرکز هم آهنگی، نماینده گان آیساف، وزارت داخله، دفاع و ریاست امنیت ملی اشتراک می کردند. این دفتر در مدخل درب ارگ، قرار داشت. به طور ۲۴ ساعت در باره ی اوضاع امنیتی، ضایعات و تلفات، گزارش می دادند. در واقع جنگ گرمی در کشور در گرفته بود. فشار بیشتر این جنگ بر کسانی وارد می شد که در دفتر ما کار می کردند. تلفات روزانه حد اوسط ۱۰۰ تن کشته و از مجروحان به ۱۵۰ الی ۲۰۰ تن می رسیدند. به ده ها موتر و وسایل نقلیه تخریب می شدند. وقتی به این حالت می نگرستم، خیلی معذب می شدم. هیچ کس از آن راضی نبود. همه خسته و مایوس بودند. هر روز بدتر از گذشته می شد. پس از نگرش گزارش، حتی نان چاشت خوش نمی خورد. هیچ امیدی به پایان اوضاع آشفته، دیده نمی شد. از رییس جمهور تا ماموران پایین رتبه، همه سرگردان بودند. در میان ابهام، خسته گی و ناامیدی، به کارم ادامه می دادم.

شخصیت های موثر ارگ

نظام هایی که از سال های ۱۳۸۱ ش الی ۱۳۹۲ ش در افغانستان به وجود آمده اند، اشکال مخلوط دارند. دارای سر و ته و هر چیزی هستند. به سالاد می مانند. دیموکراتان، بقایای نظام کمونیستی، ستمیان، دسته های تفنگسالار جهادی، مردمان خوب، مردمان پاک، مردمان ناپاک و خلاصه هر چه بخواهید در آن ها یافت می شوند. به اثر آن ها، یعنی یک کلیت غیر متجانس بود که نظام نو از مزیت انکشاف طبیعی و سالم بهره نمی برد. نظام، ایده یی، ملی و سیستماتیک ایجاد نمی شود. هر کی روز را سپری می کرد. آن چه هم جهت رشد اتفاق می افتید، به دلیل کمک های جهانی بود؛ نه تدبیر و دقت نظام. اگر وضع فرق می کرد و مدبری در راس قرار می داشت، وضعیت - خیلی بهتر از اکنون می بود. افغانستان بسیار به جلو می رفت. بنا بر این، چنین می شود تا همه پس از آن که وارد سیستم شدند، به اثر جو ناسالم، تابع شوند و از کار بمانند. به هر حال، موارد و افراد ستوده نیز وجود داشتند که نخواستند آلوده شوند.

۱- انجنیر محمد ابراهیم سپین زاده:

در تمام حاکمیت رییس جمهور کرزی، هیچ کسی موثرتر و نزدیکتر از انجنیر ابراهیم به وی نبود. انجنیر ابراهیم، باشنده ی اصلی فراه و فرزند آقای «سپین» است. پدرش در سلطنت اعلی حضرت شاه محمد ظاهر در شورای ملی، نماینده ی مردم فراه بود. آقای «سپین» در لویه ی جرگه ی اضطراری نیز نماینده ی مردم فراه می شود.

انجنیر ابراهیم، شخص آرام طبع است. بسیار کم صحبت می کند. منسوب به یک خانواده ی صاحب رسوخ می باشد. هر لحظه ای که بخواهد می تواند با رییس جمهور ببیند. بعضی کار هایی را به وی منسوب کرده اند که رییس جمهور بر دیگران، اعتماد نمی کرد. او

همزمان معاون شورای امنیت و معاون امرالله صالح در ریاست امنیت بود. بعداً وظیفه در ریاست امنیت را ترک می کند. صلاحیتی که سپین زاده در شورای امنیت دارد، زلمی رسول ندارد. اختیار پول و همه چیز با این شخص است. به هر کی پردازد، به شورای علما، به تنظیم سالاران، قوماندانان و یا هم به دیگران، حساب و کتابش فقط نزد خودش و شخص رییس جمهور است. جدا از حامد کرزی، هیچ کسی دیگری آگاه نمی شود. بخشی از پول های اوپراتیفی دولت در دفتر سپین زاده می آید و از این جا به مردم، منتقل می شود.

وزرا، والیان، قوماندانان، رهبران جهادی و همه، روانه ی دفتر سپین زاده می شوند. او، تیلیفون ها را به آسانی بر نمی دارد. اگر تیلیفون کسی را پاسخ بگوید، به این معنی ست که کارش انجام می شود. ارتباط با خارجیان نیز از سوی انجنیر سپین زاده، صورت می گیرد. چند بار که روابط رییس جمهور با امریکایی ها خراب شد، انجنیر سپین زاده به امریکا سفر می کند و مناسبات را دوباره عادی می سازد. او هیچ کاستی ای از بابت پول ندارد. بنا بر این کسی نمی تواند بگوید مشتاق پول است.

سپین زاده، افکار تنظیمی ندارد. یک ملی گرای متعهد است؛ به اندازه ای که نظرات رییس جمهور را هم رد می کند. وقتی خسته می شد، برایم می گفت: به دفترم بیا! وقتی می رفتم، درد دل می کرد. اکثراً اگر رییس جمهور را وصف می کرد، از انتقادش نیز حذر نمی کرد. چند بار گفته بود: تمام کار را رییس صاحب خراب کرده است. اگر ائتلاف شمال صعود می کند و طالبان، نیرومند شده اند، اگر در حکومت فساد است، همه کار رییس صاحب است. همه روزه با خارجیان دست و گریبان می باشد. بعداً ناگزیر ما می رویم و مناسبات را عادی می سازیم. تا آخر که چنین نمی شود! به والله اگر از حمایت امریکا بهره

مند نباشد، روزی را هم نخواهد توانست از نزد همسایه گان، سپری کند.

به سوی ایران می دود. پاکستان را برادر می خواند. بر روسیه صدا می زند. زمانی هم از چین، یاد می کند. یک روز، قوماندان نیروهای امریکایی به ما گفت: «رییس جمهور، فکر می کند اگر به چین برود، به او کمک می کنند؟ اما چین در موقعی نیست تا بار جنگ افغانستان را بردارد. تکنالوژی آنان نیز توان رقابت با ما را ندارد. اگر ۲۵ سال هم هیچ کاری نکنیم، چین - فقط ۲۵ سال بعد می تواند به ما برسد. او افزود: ایران، بی خود جستک می زند. سیاست کنونی ما ایجاب نمی کند به آنان چیزی بگوییم. اگر بخواهیم، یک راکت و یک هواپیمای ایرانی نیز نمی توانند بلند شوند. تنها آن نیروهای ما که در امارات متحده ی عربی مستقر اند، برای تمام ایران کفایت می کنند. رییس جمهور شما، بی دلیل، روابطش با امریکا را خراب می کند.»

انجنیر ابراهیم، هرازگاهی موقف ملی مرا می ستود و می گفت: هرچند دچار فشار زیاد استی، اما در میان پشتون ها جا گرفته ای. برای شان بسیار کار کرده ای. ما هم همراهت هستیم. حتی رییس صاحب قلباً می پذیرد که حق به جانب استی، اما ائتلاف شمال را آزرده نمی سازد. بنا بر این آشکارا از تو حمایت نمی کند.

انجنیر ابراهیم گفت: چند بار دلم می خواست استعفا دهم، اما منافع ملی افغانستان و تنهایی رییس صاحب و خوبی او، دوباره مرا به کار واداشته اند.

روابطم با انجنیر ابراهیم، بسیار خوب بودند؛ حتی زمانی که استعفا دادم، به مشوره ی او عمل می کردم. می گفت: اگر استعفاء بدهی، خوب است. زبانت آزاد می شود. در این جا، رییس صاحب، تو را به کار نمی گذارد. آن چنان حمایت نخواهد کرد که نیاز داری.

انجنیر ابراهیم، بار ها به آن خانواده های فقیر و غم رسیده کمک کرده

بود که نزدیکان شان طبیعی یا در رویداد های انتحاری و غیره از میان رفته بودند. به خانواده ها و نویسنده گان ناداری نیز کمک کرده بود که من سفارش کرده بودم. البته آن ها افزون بر کمک هایی بودند که از سوی رئیس جمهور، رسماً صورت می گرفتند. او با بعضی از محصلان نادار در تادیه فیس هم کمک می کرد.

انجنیر ابراهیم، بسیار بر ذهن رئیس جمهور، مسلط بود. هنوز مدت زیادی به دومین انتخابات ریاست جمهوری باقی مانده بود و گمانه های بر تمدید کار معاونان حامد کرزی می رفتند که روزی به آقای سپین زاده گفته: این بار کسی را از دره ی پنجشیر به حیث معاون رئیس دولت نیاورید؛ زیرا رای نمی آورد. پشتون ها هم آزرده اند و رای نخواهند داد. پاسخ داد: رئیس صاحب می گوید اگر پشتون ها آزرده هستند، رای ندهند. فهیم خان را می آورم و جا را پُر می کنم. این سخن برایم عجیب می نمود، اما چند ماه بعد، واقع شد. معلوم بود که کرزی، از قبل، چه تصمیمی گرفته است.

انجنیر ابراهیم در هیچ امری عملاً مداخله نمی کرد. وقتی کاری را سفارش می کردید، یادداشت می گرفت، اما عقب آن نمی رفت. صلاحیت کامل داشت، اما هیچگاه استفاده ای که باید می کرد را نکرد. در سال های اخیر، مدت زیادی را در سفر های خارجی سپری می کرد. ضیاء صالحی که آن زمان رئیس مالی و اداری بود، همه جا همراهش بود. هدف اصلی سفر های شان تحکیم روابط و مناسبات نهان سیاسی وانمود می شد. موضوع دوسیه های طالبان در گوانتانامو و بررسی آن ها را نیز تعقیب می کردند. ایجاد روابط پنهان با قوماندانان و طالبان، مخصوص سپین زاده بود. از ماجرای «ملا برادر» برایم تعریف کرده بود. وقتی با وی تماس می گیرد و نیت توقف جنگ را داشت، «آی.اس.آی»، ملا برادر را در کویته دستگیر می کند. شماره ی تیلیفونش را به دست آورده بودند. او را دچار سرنوشتی می سازند که

همه می دانند.

انجنیر ابراهیم می گفت، هر طالبی که خواهان صلح باشد و روحیه ی افغانی داشته باشد، استخبارات پاکستان، او را زنده نمی گذارد.

۲- داکتر زلمی رسول:

در دفتر شورای امنیت، شخص اول، اما به لحاظ صلاحیت، فرد دوم است. زلمی رسول، آدم بسیار محبوب و صاحب اعصاب آرام و فکر ملی می باشد. خود را وابسته به خانواده ی شاهی و خدمتگار اعلی حضرت شاه محمد ظاهر می شمارد. از آغاز روند روم تا کنون، مناسباتی خوبی با رییس جمهور کرزی دارد. قبل از انتخابات اول ریاست جمهوری، وزیر هوانوردی بود. او از روزی که دفتر شورای امنیت، تشکیل می شود، به حیث رییس آن، انتخاب شده است.

زلمی رسول به زبان های دری، انگلیسی و فرانسوی صحبت می کند. پشتو را از روی کاغذ می خواند، اما قادر به تکلم درست و روان نیست. اصالتاً خود را باشنده ی ارغنداب ولایت کندهار و محمدزی می داند. او از امکانات دولتی، به نفع خود سوء استفاده نمی کند. شخصی ست که هنوز هم همسر اختیار نکرده است. داکتر طب است. کسانی که با وی کار کرده اند، خاطره ی بد ندارند. مدت زیادی در دفتر می ماند. در هر سفر بیرونی و داخلی رییس جمهور، همراه اوست. خود را بسیار اخلاص مند او می شمارد. در جریان کار، لهجه ی آمرانه ندارد. چند سال با من بسیار حوصله کرد. وقتی به سفر های خارجی می رفتم، زود مکتوبم را امضاء می کرد تا زودتر از غم بی غم شود.

زلمی رسول از مصاحبه هایم در رسانه ها خشنود نبود. ظاهراً چیزی نمی گفت، اما روزی در دهلز ایستادم می کند و می گوید: به لحاظ خدا مرا با کسی در جنجال نیانداز! منظورش این بود که اگر مصاحبه می کنی، مردم فکر می کنند از سوی اوست. در حالی که با مصاحبه های من موافق نبود.

وقتی به آقای رسول در جریان چند جلسه گفتم: به لحاظ خدا اپوزیسیون و پوزیسیون حکومت را مشخص کنید! هم در حکومت استند و هم مخالفت می کنند، خاموش می ماند. روزی افزودم: موافق و مخالف حکومت، معلوم نیست. چه کسی وارث می شود؟ هیچ کس پیرامون اپوزیسیون حکومت، حرف نمی زند؛ اما روزی می گوید: این که دیگران چیزی می گویند یا نه، جداست، اما تو هیچ چیزی را نمونده ای. هر چه را گفته ای و دلت را یخ کرده ای. آیا چیزی مانده است که بگویی؟

با وجود مخالفت های زیاد من با ائتلاف شمال، اکثراً جلوم را نمی گرفت. در حالی که راضی هم نبود. روزی مجله ی وزارت عدلیه (عدل) را به دکتور رسول، نشان دادم. همه جا عمداً به جای افغان، افغانستانی نوشته بودند. گفتم: تفاوت های آن ها را می دانید؟ باید جلو چین اعمالی گرفته شود. گفت: خوب کار نکرده اند. مخالف روحیه ی قانون اساسی ماست. این مجله را به رییس صاحب هم نشان می دهم. آن را با خود بُرد. در دهلز دفتر رییس جمهور، سرور دانش، وزیر عدلیه در برابرش ظاهر می شود. به او می گوید: در مجله ی تان چنین مشکلی رونما شده، اما او توضیح می دهد: «گپ بسیار مهم نیست!» وقتی روز دیگر مرا دید، گفتم: دکتور صاحب! مجله را به رییس صاحب جمهور، نشان دادی؟ گفت، وزیر عدلیه را دیدم. او توضیح داد: گپ بسیار مهم نیست! گفتم: همین قدر؟ گفت: بلی، توضیح داد که گپ بسیار مهم نیست! در چنان مسئله ی مهم، اجرا آتش چنان بود. می توان اجراآت امثال شان را با قیاس از آن نمونه، خوب درک کرد. زلمی رسول، مدت زیادی را در دفتر شورای امنیت، سپری می کند، اما چنان چه مناسب حالش نبود، کاری هم انجام نداد. به هر حال، بسیار تقصیر نداشت؛ زیرا مافوقش نرم تر بود.

زلمی رسول، آرزو داشت وزیر امور خارجه شود. مدت زیادی را با این

آرمان در شورای امنیت، سپری می کند. وقتی به آن مقام رسید، در دفتر شورای امنیت، جلسه ی تودیع می گیرد. عبدالله پوپل به مزاح به او می گوید: اداره و منجمتت عالی هستند، اما بعضی از دوستان اعتراض می کنند که داکتر صاحب، زیاد صحبت می کند. وزارت خارجه، جای صحبت است. داکتر صاحب در آن جا چه خواهد کرد؟ آیا رویه اش را تغییر می دهد؟ اما زلمی رسول می گوید: چنین نیست که گویا توان سخن نداشته باشم. در افغانستان، گپ زدن، هیچ فایده ای ندارد. به غیر از این که بر دشمنان خود بیافزایم. همین یون صاحب که بسیار گپ می زند، چه فایده کرده؟ غیر از این که برای خود دشمنان زیادی بسازد، چه به دست آورده؟

۳- دکتور رنگین دادفر سپنتا:

اصلاً باشنده ی ولایت هرات است، اما تحصیلات عالی اش را در جرمنی به پایان می رساند. دارای افکار چپ می باشد. او از تبارز افکارش اجتناب نمی کرد. وقتی نظام طالبان سقوط کرد، به کابل می آید.

در پوهنتون کابل، افزون بر استادی، به حیث فعال مدنی در جلسات مختلف نمایان می شد. آن زمان، زبان انتقادش تند بود، اما بعدتر به اثر رابطه با قیوم کرزی، برادر رییس جمهور، به شخص اول مملکت، معرفی می شود. کرزی، او را مشاور امور خارجی اش می گمارد. بعداً در سمت وزیر خارجه، ابقا می کند، اما با پارلمان، دچار مشکل می شود. ولسی جرگه، رای اعتمادش را پس می گیرد.

به اثر حمایت کرزی از دکتور سپنتا، روابط کرزی و ولسی جرگه، بسیار خراب می شوند. رییس جمهور او را به حیث مشاور امنیتی نیز مقرر می کند. همزمان با آن رییس دفتر شورای امنیت می شود. با وجودی که در این دفتر، به شمول انجنیر ابراهیم سپین زاده و شیدا محمد ابدالی، هیچ کس با مقرری دکتور سپنتا موافق نبودند، اما باز هم رییس جمهور با

اصرار و سفارشات، او را می گمارد. ضمناً بعضی مسایل را از قبل برایش وضاحت می دهند که در این جا همانند وزارت امور خارجه، دست باز نداری! انجنیر ابراهیم و ابدالی در کار های خود آزاد اند. تعداد دیگر نیز چنین استند. فکر می کنم دکتور سپنتا، این شرایط را پذیرفته بود. با وجودی که روز های نخست، کمی تیز بود، وقتی آگاه می شود منابع دیگر قدرت هم وجود دارند، حتی از نزدیکان رییس جمهور اند، خاموش می ماند.

دکتور سپنتا در روز های نخست کار در دفتر شورای امنیت، یک مکتوب متحدالمال می نویسد و به تمام ریاست ها ابلاغ می کند. در این مکتوب آمده بود: انفکاک و تقرر افراد تمام دفاتر، صلاحیت رییس دفتر/ دکتور سپنتا است؛ اما در اخیر آن مکتوب که در کمپیوتر تایپ شده بود، شیدا محمد ابدالی به قلم خود می نویسد: انفکاک و تقرر افراد، کار بورد است؛ نه از یک تن. همین جمله، معادله ی قدرت هر دو را نشان می داد.

تمام امور دفتر با مدارا جریان داشتند؛ هرچند میان افکار من و دکتور سپنتا، تضاد واقع بود، اما او در تمام مدت ریاستش، حرفی نمی زند که باعث نارضایتی من شود. فقط سعی می کرد در جلسات مهم و در آن هایی که خارجیان حضور می یافتند، مرا خبر نکند. من هم خوشحال بودم؛ زیرا در چند جا مصروف می شدم. کار های تلویزیون ژوندون، دفتر، دروس پوهنتون و امور فرهنگی، به قدری بر سرم زیادی می کردند که به اصطلاح وقت سر خاراندن نداشتم. به هر حال، این فاصله به نفع هر دوی ما بود.

دکتور سپنتا، نخست مصمم بود نظرات خود بر رییس جمهور را بقبولاند، اما بعداً آزرده می شود. شکایت می کرد نظراتش نزد رییس جمهور، هیچ اهمیتی ندارند. با وجودی که گاهی در مواضعش در وزارت امور خارجه یا شورای امنیت با رییس جمهور مخالف می شد،

باز هم دخالت در مسایل حساس دولت را حق خود می شمرد. در انتخابات دور دوم ریاست جمهوری، حدس و گمان هایی وجود داشتند که دکتور سپنتا، نظر «آلبروک» را تایید می کند. به حدی که گفته می شود از داخل ارگ، گزارش می داد. الله علم. داکتر سپنتا، مخالف جنگسالاران و فساد بود، اما به بهانه ی بنیادگرایی، دین گرایی را نمی پسندید. چندبار گفته بود که زبان فارسی را بسیار خوش دارد. این رضایت به معنی دشمنی با زبان های دیگران نیست. هر کسی حق انتخاب دارد، اما اگر کسی عملاً به این مامول می پرداخت، همانی نبود که می گفت.

سپنتا با پشتون ها بسیار سازگار نبود. با این وجود، اعتراف می کرد در ۳۵ سال گذشته، اگر جانی از حیث کلیت قومی، بیشترین زیان را دیده باشد، پشتون هابند.

او پیرامون مظاهره ی بعضی از محصلان هزاره که می خواستند استادان خویش را تعویض کنند و قبل از آن در یک تجمع دیگر، بعضی نمی خواستند نام پوهنتون تعلیم و تربیه به نام «برهان الدین ربانی» تغییر یابد، می پنداشت من در سمت دهی ضد آن ها نقش دارم. بنا بر این برایم می گوید: به این مسایل دامن نزنید! من گفتم: محقق صاحب و دیگران دامن می زنند. ما که چیزی نکرده ایم؟ او گفت، محقق از یک اقلیت است. خصلت اقلیت ها چنین است که همیشه اعتراض می کنند. آنان خود را وارث این کشور نمی شمارند. پشتون ها، وارث این ملک اند. اکثریت دارند. گفتم: چه وقت اکثریت و ملکیت را پذیرفته اند؟ گفت: می پذیرند یا نه، حقیقت همین است. کسانی که در برابر خارجیان می جنگند و سر خود را بر سرزمین می نهند، صاحب ملک اند. این که کسی می پذیرد یا نه، سخن دیگر است.

دکتور سپنتا در برابر پاکستان، موضع قاطع داشت. بی از زبان فارسی (دری)، آخندان ایرانی را نیز تایید نمی کرد. در گُل، ملایان را

نمی پسندید. آنان را پدیده های پوسیده و تعویض نویس می دانست. دکتر سپنتا با وجودی که پدر و پدرکلان هایش پشتون بودند، خود را پشتون نمی دانست. گاهی می گفت زنده گی را از کوچی گری آغاز کرده، اما اکنون متمدن شده است. در ماموریت او، مثال خاص رشوت و فساد را ندیدم.

آقای سپنتا، چنانی که در باره ی مسایل ملی سخن می گفت، نبود. تفاوت آشکاری با دیگران و پشتون ها داشت. اعضای حزبش را بسیار رشد می داد. خواهان مناسبات خوبی با امریکایی ها بود. آن را به خیر ملت افغان می دانست.

وقتی مناسبات سپنتا با رییس جمهور، خراب می شد، سرمحقق زلمی هیوادل مداخله می کرد و آن ها را عادی می ساخت.

وقتی از دفتر شورای امنیت، استعفا دادم، سپنتا- موافق نبود. می گفت: رییس صاحب به جای تو، کس بهتری را مقرر نخواهد کرد. حتماً کدام جنگسالار یا پسرش می آید. اگر باقی بمانی، به نفع ماست. می دانم که طرز افکار من و تو متفاوت است، اما به تنوع افکار، باور داریم. در جامعه یا جایی که تنوع افکار نباشد، انکشاف رونما نمی شود. اگر از من می پذیری، استعفا مده! گفتم: اکنون فیصله کرده ام. قاطع است.

۴- شیدا محمد ابدالی:

از نزدیکان رییس جمهور است. قبل از این که کرسی، رییس اداره ی موقت شود، شیدا محمد با او در دفتر کویته کار می کرد. پس از اداره ی موقت، سکرتر ویژه می شود. به رییس جمهور، نزدیک بود. از زمان کار تا زمان خواب با رییس جمهور می بود. در جلسات مختلف او اشتراک داشت. شبیه سپین زده از همه چیز باخبر بود.

شیدا محمد ابدالی طی ریاست جمهوری کرسی، با همه آشنا می شود. به این ترتیب، ابعاد مختلف جامعه ی افغانی را می شناسد. او بعداً به امریکا می رود و تحصیلات عالی خود را به پایان می رساند. پس از آن

دوباره به افغانستان می آید و در دور دوم ریاست جمهوری حامد کرزی، معاون شورای امنیت و دستیار خاص رییس جمهور می شود. آن زمان ابدالی و سپینا در یک دفتر کار می کردند.

ابدالی به اثر گذشته ی سپینا، بسیار با او سازگار نبود، اما با رعایت ارتباطش با رییس جمهور، کنار می کشید. او در شورای امنیت، صاحب قدرت بسیار بود. روزی مرا به دفترش می خواهد و می گوید: فعالیت هایت را تایید می کنیم. پسند رییس صاحب نیز هستند، اما در موافقی قرار دارد که علناً نمی تواند چیزی بگوید؛ زیرا در برابر همه مسوول است. گفتم: بلی، چنین است، اما پشتون ها در «همه» نمی آیند؟ می گویند متعلق به همه است، اما باید عدالت را تامین کند. معاونانش باید همه پذیر باشند. گفت: حرف آنان جداست. اگر آنان مایل به گرایش قومی هستند، نیازی نیست ما هم شبیه شان شویم. گفتم: چه راهی پیشنهاد می کنی تا عدالت تامین شود. گفت: رییس صاحب می گوید اگر همه مانند یون می بودند و حق خود را می خواستند، کارم آسان بود. گفتم: استند و حق خود را می خواهند. گفت: بالایم نوعی فشار است. شیدا محمد افزود: خدا، وزیران پشتون را خوار کند. فقط موقف خود را نگه می دارند. در غم کرسی های خود استند. گفتم: شما آنان را آورده اید. دیگر این که اگر کسی مایل شود، همان روز برطرفش می کنید. کسی صدایش را هم نخواهد شنید. گفت: راست می گویی. مدتی پیش با چند وزیر و چند فرد مطرح، جلسه داشتیم. نخست مورد پسند رییس صاحب، واقع شدند. می گفتند در مسائل کلان و بزرگ ملی، مواضع مشترک اتخاذ می کنیم. هم در کابینه و هم جلسات مهم دیگر، موقف یکدیگر را تایید خواهیم کرد. موضع ما یکی خواهد بود. بالای رییس صاحب، فشار زیادی وارد نمی کنیم. کارها را خود انجام می دهیم. فاروق وردگ، زاخیلوال، رحیم وردگ، جیلانی پوپل و امثالهم، شامل این برنامه بودند. چند جلسه ی

دیگر هم ادامه دایر می شود، اما رییس صاحب، بعداً می گوید: مردم تمام اقوام باید حضور داشته باشند. گسترده و ملی شود؛ نه منحصر به یک قوم. برنامه ی ما در همان جا متوقف می ماند.

شیدا محمد، گاهی شبیه سایر افغانان، خون دل می خورد. نمی دانست به کی شکایت کند. آنان و ملت، هر دوطرف ناراض بودند. گاهی از موقف ملی ما هم حمایت می کرد.

سر و کار زیادی با شیدا محمد نداشتیم. او هم شبیه انجنیر ابراهیم، به جلسات صبحانه حاضر نمی شد. اکثر جلسات را دکتور سپنتا جلو می برد. اگر او نمی بود، حکیم نورزی، معاون دیگر شورای امنیت، آن ها را مدیریت می کرد.

هرچند شیدا محمد، دارای قدرت زیادی در شورای امنیت بود و شخص نزدیک رییس جمهور، شمرده می شد، اما چنان چه باید، از موقف و مقامش استفاده نکرد. وی بعداً به حیث سفیر کبیر افغانستان در هند، گماشته می شود.

۵- عبدالحکیم نورزی:

از ولایت ارزگان است. دارای افکار چپی می باشد. در گذشته با فراکسیون خلق حزب دیموکراتیک، ارتباط داشت. هنگام حاکمیت خلقیان، معاون ادارات استخباراتی «کام» و «آگسا» می ماند. او پس از حکومت داکتر نجیب الله از سوی استخبارات پاکستان، مجبوس می شود. پس از رهایی، به اروپا می رود. در بلژیک زنده گی می کرد. بعداً با جریان روم، ارتباط می یابد. با حامد کرزی از همان جا آشنا شده است.

وقتی اداره ی موقت ایجاد می شود، نورزی همانند سایر افغانان از اروپا به کابل می آید و از سوی کرزی به حیث معاون ریاست امنیت ملی، مقرر می شود؛ اما نمی تواند با امرالله صالح، سازگاری کند. همه روزه جنجال داشتند.

زمانی می گذرد تا نورزی، افکار چپی را مدفون بسازد و صاحب تفکر ملی شود. امرالله صالح هم بسیار علاقه مند این روند نبود. در اداره ی صالح در ریاست امنیت ملی، به ویژه اذیت پشتون ها پرشتاب ادامه داشت. جهت سرکوب پشتون ها از هر نسخه، به نام طالب و القاعده استفاده می شد؛ اما به خاطر توجیه اعمال خود، تعویذ جهاد و مقاومت را به کار می بردند. مَهر چپی که از گذشته بر پیشانی حکیم نورزی قرار داشت، باعث می شد امرالله صالح با موضع «جهادی»، او را با انواع دشواری ها رو به رو سازد.

نورزی نتوانست مدتی زیادی در ریاست امنیت ملی، تاب بیاورد. بعداً با بعضی از اعضای خانواده ی شاه پیشین (اعلی حضرت محمد ظاهر) چون سلطان محمود غازی و دیگران، جریان سیاسی «حرکت ملی وحدت» را ایجاد می کند. نخست با شکوه روان بودند، اما پس از مدتی میان او و سلطان محمود غازی، اختلافاتی رونما می شوند. غازی، او و بعضی را اخراج می کند.

حکیم نورزی بعداً به حیث معاون دفتر شورای امنیت ملی، انتخاب می شود؛ هرچند همانند سپین زاده و ابدالی، صلاحیت زیادی ندارد، اما موضع بسیار محکم ملی دارد. انگلیسی می داند. دری اش نیز خوب است، اما در جلسات و سخن رانی های رسمی، همواره به پشتو صحبت می کند. در بند کسی نیست که وی را درک می کنند یا نه؟

طی سه سال، به خصوص هنگام صرف غذا، اگر دکتور سپینا محض رضای خدا نیز کلمه ای پشتو نمی گفت، حکیم نورزی هم مایل نبود دری بگوید؛ اما هر دو مصروف می بودند و به گرمی بحث می کردند. یکی دری می گفت و دیگری پشتو. به همدیگر هم نمی گفتند چرا پشتو یا دری نمی گویی؟! در واقع هر دو به هر دو زبان می دانستند. مفاهمه و مکالمه روان بود. وقتی همکاران دفتر، این وضع را می نگریستند، متبسم می شدند. تا زمانی که من در آن جا بودم، مقابله ی

هر دو جانب روان بود. هیچ کس تسلیم نمی شد. حکیم نورزی، هنوز هم صاحب موقف سیاسی ست. زمانی با وی شوخی کردم که مشی شما بسیار کلاسیک می باشد. ستمیان، جمعیتی ها و پرچمیان بر شما پیشی گرفته اند. آنان مدرن شده اند. مثل عصری و یونانی می مانید! یکی داکتر است و دیگری حکیم جی. می خندد.

رابطه ی کرزی با نورزی، خوب بود، اما نه چنانی که سخنانش را بپذیرد یا هرازگاهی برایش وقت دهد. نورزی، کار را غنیمت می شمرد. شب و روزش را سپری می کرد. جایی بلندتر از این جا نداشت. معاش بلند، موثر ضد مرمی، گارد محافظ و تمام سهولت ها موجود بودند.

وقتی استعفا دادم، با نورزی صاحب مشوره کردم. نپسندید. برایم گفت: دچار مشکلات زیاد امنیتی می شوی. تلویزیونت مسدود خواهد شد. حالا در حفاظت دولت استی. حمایت رییس جمهور را داری. این که واقعاً است یا نه، من و تو می دانیم؛ اما در بیرون فکر می کنند یون به معنی کرزی است. اگر از من می شنوی، استعفا مده! گفتم: اول یا آخر، خواهیم رفت. بگذار روی پای خود بایستیم. بی از این ها نیز خطرات وجود دارند. باید آماده باشیم. گفت: من هم می خواستم استعفا دهم، اما جایی که محفوظ باشم، ندارم. با این مردم (اتتلاف شمال) از گذشته درگیر بودیم. تمام قدرت با آنان است. دچار مشکلات زیادی می شدم. بنا بر این خود را مصئون ساخته ام.

نورزی در واقع دوام حیاتش را تضمین کرده بود. صاحب کدام صلاحیت خاص نبود، اما اگر راه کوچکی هم گشوده می شد، می توانست کار کند. حزب خود را بسیار ستایش می کرد.

روزی حکیم نورزی و حامیانش بر ضد راکت های پاکستان و حکیم شجاعی، مظاهره می کنند. برایم می گوید: یارا، یک لک نفر حاضر می شوند. ممکن است بیشتر هم شوند. من گفتم: اگر دو هزار تن را حاضر کردی، برایت دو ساعت وقت سخنرانی تلویزیونی می دهم.

گفت: قول بده! قول دادم.

در روز مظاهره، ۱۴۰۰ تن حاضر می شوند، اما نورزی مدعی بود بیش از ۳۰۰۰ تن می شدند. این جریان، پوشش رسانه یی نیز می یابد. معلوم شد که همه، افراد او نبودند. بخشی هم مردم عامی بودند که بر ضد راکت های پاکستان و ظلم های حکیم شجاعی، تجمع کرده بودند. گزارش آن رویداد را منظم پخش کردیم.

۶- محمد ضیاء صالحی:

مقام بلندی ندارد. در شورای امنیت، مسوول مالی و اداری ست. پیش از این در همین جا، مسوول اخذ اطلاعات بود. او به اثر روابط نزدیک با انجنیر صاحب سپین زاده، مهم شمرده می شود. در گذشته با جنرال دوستم کار می کرد. مترجمش بود. پیش تر در حاکمیت داکتر نجیب الله، عضو ریاست خدمات امنیت دولتی (خاد) بود. زبان های اردو، پشتو، دری، روسی و انگلیسی را می داند. بسیار ماهر، رند و به نزاکت های زمان واقف است. شماره های تلیفون صد ها تن را به یاد دارد. روزی کسی می پرسد این همه شماره را چه گونه حفظ کرده ای؟ می گوید: این ترفند را روس ها به ما یاد داده بودند؛ زیرا در صورت گم شدن کتابچه ی یادداشت هم حافظه بر جا می ماند.

صالحی صاحب، قصه های نظام های زیادی را به یاد داشت. داکتر نجیب الله، حضرت صبغت الله مجددی، برهان الدین ربانی، جنرال دوستم، احمد شاه مسعود، انجنیر گلبدین حکمتیار و حاجی قدیر را به یاد می آورد.

روزی ملک قریشی به مزاح به صالحی می گوید: هر نظامی که بیاید، اگر تو را در دو ساعت اول نکشند، دیگر نمی توانند؛ زیرا بعداً مهم می شوی. او گفت: واقعاً هم به دو ساعت وقت نیاز دارم. در این اثنا، سرور ثبات صدا می زند: یارا، اگر من باشم در همان دو ساعت اول، غمت را می خورم.

ضیاء صالحی در مدت ده سال وظیفه اش در ارگ، فقط دو بار با رئیس جمهور حامد کرزی، دیده است. رئیس جمهور را خوب می شناسد. مهم نیست با او ملاقات کند. هرازگاهی می تواند با انجنیر سپین زاده ملاقات کند. در اکثر سفر های خارجی همراهش است. نمی گذارد سخن انجنیر به زمین بیافتد. زبان نرم دارد. می تواند او را به هر صوبی بکشاند.

صالحی صاحب، افکار چپی دارد. در گذشته با گروه پرچم ارتباط داشت، اما می تواند به راحتی همرنگ جماعت شود. او در شورای امنیت، صاحب توان و قدرت کافی ست، اما مزه اش را زمانی باران می برد که امریکایی ها او را به اتهام اخذ تحفه (یک موتر کرولا) گرفتند. این گرفتاری در شب ازدواج پسرش صورت می گیرد. زیان زیادی بر شخصیتش وارد می شود. آن زمان سپینا، مسوول دفتر شورای امنیت بود. تایید وی هم شامل حالش می شود. وقتی رئیس جمهور توسط سپین زاده، اطلاع می یابد، زود مداخله می کند. صالحی را از زندان رها می سازند. این عمل، آزردگی امریکایی ها را در پی داشت. مناسبات کرزی و امریکایی ها خراب تر می شوند.

در واقع امریکایی ها صالحی را بر اساس هزاران تلیفونی گرفتار کرده بودند که به مردم مختلف، کرده بود. قبل از آن، صالحی با سپین زاده، چند بار به هند و روسیه سفر کرده بودند. گفته می شود در یک سفر انجنیر ابراهیم زاده به روسیه، جهت احیای مناسبات، صالحی از روابط قبلی اش سود گرفته بود. در این مورد، امرالله صالح به امریکایی ها معلومات می دهد. خلاصه این که شکایات زیادی از فعالیت های صالحی نزد امریکایی ها موجود بودند. بنا بر این او را توسط نیرو های افغان، گرفتار می کنند. در آن زمان، روزنامه های امریکایی، به ویژه نیویارک تایمز، پیرامون صالحی، مقالاتی منتشر می سازند. او را بسیار مضطرب کرده بودند. در این زمینه، صحبت های سپینا و صالح که

گویا ملهم از او بوده اند، وی را به شدت تکان می دهند. ممکن است راز هایی نزد صالحی بوده باشند که رییس جمهور محکم می ایستد و امریکایی ها پس از ۲۴ ساعت، او را رها می کنند. پس از آن ماجرا، صالحی - روابطش با امریکایی ها را دوباره برقرار می سازد. چند بار در معیت انجنیر ابراهیم به امریکا سفر می کند.

علت اصلی گرفتاری صالحی، همچنان مبهم می ماند. او با وجودی که مسوول مالی و اداری دفتر ماست، بیش از رییس امور خارجی، به سفر خارج می رود. غیر از انجنیر ابراهیم، کسی معنی و مفهوم سفر های او را نمی داند.

صالحی در رساندن پول به شورای علما و بعضی از قوماندان جهادی، صلاحیت دارد. خلاصه این که در شورای امنیت، مسوول موثری ست.

۷- عبدالله پوپل:

کندهاری ست. به امریکا می رود و مدت زیادی در آن جا زنده گی می کند. با روند روم نیز همکار می شود. با برادران رییس جمهور، قیوم کرزی، به ویژه محمود کرزی، ارتباط نزدیک دارد. پس از سقوط طالبان، مدتی شاروال کندهار بود. مدت کوتاهی در ننگرهار نیز در آن سمت (شاروالی) کار می کند.

پوپل در شورای امنیت، رییس بخش ولایتی ست. با خانواده ی رییس جمهور، ارتباط دارد. گاهی به خانه اش می رود، اما کرزی، ارزش زیادی برای پوپل زی ها قایل نیست. ممکن است در کندهار، برعکس باشد، اما در کابل به اصطلاح دو توت ارزش ندارد.

رییس جمهور، فکر می کند وجود پوپل، توجیه حضور شاخه / قبیله ی شان می شود. بنا بر این بهانه می سازند که گویا وی قبیله گرایی را انکشاف می دهد. به این لحاظ، روی خوشی به پوپل و پوپل زی ها نشان نمی داد.

چند بار به پوپل صاحب گفتم: تخلصت را عوض کن! به جایش اگر

مرادعلی، حسینی یا جعفری بگذاری، مفاد زیادی می بری. قصه ی یکی از دوستانم را تعریف کردم که بسیار با استعداد بود، اما «توتاخیل» تخلص می کرد. او با آن شهرت تا پایان در هیچ مقام مهمی مقرر نشد. اگر هم در یک مقام مهم، معرفی می شد، مقامات با دیدن تخلص توتاخیل، مخالفت می کردند. بنا بر این دوباره از لیست بیرون می شد. روزی برایم گفت: هرگز به عییم ندانستم. در حالی که با هر شرایطی سازگارستم. سرم خلاص است، اما وقتی به مقامی پیشنهاد می شوم، به دلایل نامعلوم، حذف می شوم. نمی دانم چه عیبی دارم؟ گفتم: عیب معلوم است! گفت: چیست؟ گفتم: نخست این که پشتون استی و بعد توتاخیل! همین اکنون تخلصت را دور کن. خواهی دید که چه قدر زود مقرر می شوی. گفت: چه انتخاب کنم؟ گفتم: سادات، قریشی، حسینی و غیره. تخلص سادات را برگزید. هفته ای نمی گذرد که در مقامی مقرر می شود. در سلسله ی صعود، حالا معین یک وزارت است.

پوپل صاحب! اگر می خواهی از غم قرابت رییس جمهور، بی غم شوی، چنان کن. گفت: عجیب است، اما به خدا اگر چنین نیرنگی را بدانم. ما مردم ساده ای هستیم.

پوپل صاحب، زبان و نزاکت های دربار را می دانست؛ منتها بسیار کلاسیک. وقتی دل تنگ می شدیم، به دفتر او می رفتیم. زود جای می خواست. ضمناً به مزاح و دشنام هم شروع می کرد. عادت داشت چیزی را پنهان نکند. روزی برایم گفت: شاید در دل بگیری که پوپل، چه قدر دهن لق است! به خدا اگر چنین باشد، اما اگر به این فرزندان خر، دشنام ندهی، دلت طاقت نمی آورد. بنا بر این، تو را به خدا(ج) قسم که به اینان چیزی نگویی!

روزی ملک قریشی به عبدالله پوپل می گوید که عیناً شبیه عزیزالله واصفی صاحب شده ای. واضح دشنام می دهی! پوپل صاحب پاسخ

می دهد: والله که واصفی ملامت باشد! چه کنم که جز دشنام، دلم با چیز دیگر یخ نمی شود. اگر این فرزندان خر با ادبیات اصلاح می شدند، یون صاحب، اصلاح شان کرده بود. در این میان، سخنان مبهم و رموز نیز تبادله می کردند. یک نمونه را نقل می کنم.

سیلاب خون!

پس از انتخابات دور دوم ریاست جمهوری، موضوع ایجاد کابینه بسیار گرم بود. نام های نامزدان مختلف، زمزمه می شدند. نام آقای زلمی رسول هم به خاطر وزارت خارجه، بسیار سر زبان ها بود. چنان چه یادآوری کرده بودم، او شخص کم گپ، آرام و نرم خو بود. آقای رسول، افزون بر بی حساب بودن خویت هایش، در بی جراتی نیز بی حساب است. کاملاً شبیه رییس جمهور حامد کرزی. اکثر خصوصیات کرزی، مستقیم و غیر مستقیم، به او منتقل شده اند.

روزی در دفتر ثبات صاحب، نشسته بودیم. چند تن دیگر نیز بودند. ناگهان عبدالله پوپل، هراسان وارد می شود و می گوید: یک خبر عجیب و خطرناک! گفتیم: چیست؟ می گوید: اطلاع یافتم که رییس صاحب، فیصله کرده است رحیم وردگ را از وزارت دفاع دور و به جایش دکتور صاحب زلمی رسول را مقرر کند. پوپل صاحب می افزاید: نگرانی من از این است که اگر چنین شود، در افغانستان، سیلاب خون جاری می شود. بی این نیز سال هاست خون می ریزد. ما تاب خونریزی بیشتر را نداریم. این شخص (زلمی رسول) آن قدر جدی ست که در همان روز اول، به سفربری آغاز می کند. فردا طالبان و ائتلاف شمال را نابود خواهد کرد، اما خداوند (ج) خیر عمر پاکستان را پیش آورد.

پوپل صاحب با دهان پُر خنده، تعریف می کرد. افزون بر این، به ثبات صاحب گفتم: قبول می کنی؟ گفت: اگر پوپل صاحب می گوید، می پذیرم. آیا هنوز هم به کارهای رییس صاحب، شک می کنید؟ قبول

ندارید! آیا قبلاً تصامیم خوب، نگرفته بود؟

۸- ملک قریشی:

کندهاری ست. دارای تحصیلات عالی می باشد. برادر خانم رییس جمهور (زینت کرزی) است. جوان بسیار هوشیار و روشن شناخته می شود. در شورای امنیت، رییس بخش تحلیل و ارزیابی ست. به اثر لیاقت و این که خسبره ی رییس جمهور است، صلاحیت کامل دارد. از احترام مردم نیز بهره می برد. او اگر کسی را نشناسد، در مورد روابطش با حامد کرزی، چیزی نمی گوید.

ملک قریشی، افزون بر ارتباط خانواده گی با رییس جمهور کرزی هم لیاقت بیش از سمتش را داشت. او انسان بسیار ظریف و یک مصاحب خوب است. شبیه عبدالله پوپل، مزاح نمی کند. مودبانه و ظریف، شوخی می کند. در دفتر با کسی مواجه نشده است. نظرات سیاسی مرا می پسندد. او اکثراً از آن ها در جلسات داخلی و خارجی، حمایت کرده است.

روزی به قریشی صاحب گفتم: اگر توان داری، نه در خانه نه دفتر، در هیچ کجا به چاپلوسان اجازه نده؛ زیرا باعث تاوان فراوان می شوند. او هم از آنان حذر می کرد. می گفت: بر ذهن رییس صاحب، تاثیر می گذارند. خوب را بد و بد را خوب معرفی می کنند. بدتر از همه، دوستانش را دور نگه می دارند. یعنی اهل کار در حاشیه می مانند.

در دربار رییس جمهور کرزی، چاپلوسان زیادی وجود دارند. در مورد شان، یک قصه را تعریف می کنم.

با این تیم؟!

روزی قریشی گفت: شبی در خانه ی رییس صاحب، نشسته بودم. چند تن از بزرگان نیز مهمان بودند. او را بیش از حد وصف کردند. چون می دانستم ریا می باشد، صحبت نمی کردم. یکی می گوید: رییس صاحب، کارهای بزرگی کرده است که باعث می شوند افغانستان،

دوباره جمع شود. او به خاطر وحدت ملی به قدری کار کرده که هیچ کس توانش را نداشت. به این دلیل، همه به شما، سمبول وحدت ملی می گویند؛ اما یک کار مهم دیگر تان نیز باقی ست. تا وقتی که اتک را به دست نیاورید، از غم پاکستان بی غم نمی شویم. ما را آرام نمی گذارند. این کار را فقط شما انجام داده می توانید! قریشی افزود: این حرف، رئیس صاحب را مزه داد. او گفت: به راستی هم اگر تا اتک را نگیریم، هیچ خلاص نمی شویم؛ اما من حوصله ام سر می رود و از دهانم بیرون می پرد: با این تیم؟! با آنان حتی تا پل محمود خان هم نمی توانی بروی! با این اعتراض، کل چاپلوسان خاموش می شوند. رئیس صاحب با تبسم، اما قهرآمیز گفت: یارا، اعضای شورای امنیت، بی این که جای بنوشند و منفی بافی کنند، هیچ کاری ندارند. همان روز ها بود که «جشن ۸ ثور؟!» از سوی مخالفان، بی نظم می شود. به شمول فضل الرحمن سمکنی، وکیل ولسی جرگه، چند تن کشته و مجروح می شوند. کل ملکیان و نظامیان، به شمول وزیر دفاع از محل می گریزند. در واقع امید فتح اتک از سوی چاپلوسان «با این تیم؟!» ملک قریشی، بیانگر واقعیت هایی بود که هرازگاهی در ارگ، اتفاق می افتادند.

پس از آن که زلمی رسول، وزیر امور خارجه می شود، ملک قریشی با او می رود و در آن وزارت به حیث رئیس دفتر، کار می کند.

۹- سرور ثبات:

در دفتر شورای امنیت، از میان کسانی ست که رئیس جمهور هم می شناسد. قبلاً رئیس مالی و اداری و بعداً رئیس تحلیل و ارزیابی می شود.

سرور ثبات که در گذشته چپی بود و با شعله بیان روابط داشت، در دوران جهاد به صفوف جهادیان می پیوندد. بعداً به لندن می رود. پس از سقوط نظام طالبان، به کابل می آید. او ماهر کار های اداری ست، اما

در مسایل سیاسی، وقت و صلاحیت کافی به دست نیاورده است. گاهی در بعضی از جلسات مهم داخلی، اشتراک می کند یا دعوت می شود. با وجود این، بسیار فعال به نظر نمی آمد. وقتی جلسه رسمی نباشد، به خاطر صحبت، به دفتر او نیز می رویم.

پس از آن که دکتور سپنتا، رئیس شورای امنیت می شود، وقتی می بیند اکثر اعضا پشتون استند، ناراحت می شود. روزی هنگام نان می گوید: همه پشتون استند! این وضع باید تغییر کند. من گفتم: به دفاتر فهم و خلیلی برو! بین که در آن جا ها چه حال است؟ گفت: هرچه آنان می کنند، نباید تقلید کنیم.

قبل از سپنتا، اختلافات سیاسی، زیاد نبودند. دفتر شورای امنیت، یگانه دفتری بود که می شد در آن آزادانه صحبت کرد. نهادی بود که رئیس جمهور می توانست بر آن حساب کند. از آن متاثر بود و مخالفی هم نمی کرد.

سرور ثبات با سپنتا، روابط قدیمی داشت، اما اکنون ارزش زیادی به آن ها قایل نبود.

صرف نان چاشت در دفتر شورای امنیت، گاهی سیاسی و گاهی با کنایات و مزاح ها به پایان می رسید. نمونه ای را تقدیم می کنم.

«تو، می پذیری؟»

این عبارت، یک پس منظر دارد. می گویند در یک روستا، زنی با مردی جور بود. هفته یا ماهی شانس می یافتند یارانه کنند. در کدام کندواله ی روستا خلط و عطش جنسی خود را رفع می کنند. مردم، آهسته آهسته اطلاع می یابند. افواه و زیرگوشی عام می شدند. این مسئله به زن هم می رسد. کسی به وی می گوید همه فهمیده اند، اما زن به روی خود نمی آورد. خود را بی خبر می گرفت. روزی باز هم نوبت معامله ی بد می رسد. زن با یارش یک جا می شود و در جریان معامله، به مرد می گوید: او آدم! مردم این روستا، عقب من و تو

صحبت می کنند که جور آمده ایم! تو می پذیری؟ او هم می گوید: نی بابا! عادت شان است. عقب هر کسی صحبت می کنند. این حکایت را به اکثر روسای دفتر شورای امنیت، به عبدالله پوپل، سرور ثبات، ملک قریشی، ضیاء صالحی و دیگران، تعریف کرده بودم. به حافظه ی همه رسوب کرده بود. فقط زلمی رسول و انجنیر صاحب ابراهیم سپین زاده، خبر نبودند.

وقتی هنگام صرف غذا جمع می شدیم، در مورد مسایلی که شدنی نبودند، اما با آن حکایت رابطه داشتند، می گفتیم: «تو، می پذیری؟» بنا بر این، همه همه جانبه خبر می شدند. در این میان، یکی هم داستان «جدیت» رییس جمهور کرزی بود؛ زیرا هیچگاه جدی نمی شد و موقف قاطع اختیار نمی کرد. به ویژه در برابر ائتلاف شمال. هر قدر هم که با او مخالفت و مزاحمت می کردند، بیشتر منعطف می شد و امتیازات و امکانات بیشتری را برای شان فراهم می ساخت. سرور ثبات، بعداً والی نیمروز می شود، اما پس از تقریباً یک سال، حالا خانه نشین است.

۱۰- جمیل بهرامی:

مسوول گارد محافظ رییس جمهور (پی.پی.اس) است. قبل از او، انجنیر نبیل، به حیث مسوول آن اداره، اجرای وظیفه می کرد. پی.پی.اس، هر چند مستقیماً تحت فرمان رییس جمهور می باشد، اما به لحاظ سیاسی و اداری، بسیاری از امور آن مربوط دفتر شورای امنیت می شوند. بنا بر این، جمیل بهرامی را نیز وارد این لیست کردم.

بهرامی، قبل از این که مسوول پی.پی.اس شود، در دفتر شورای امنیت، مشغول وظیفه بود. بعداً جهت کسب آموزش های عالی به امریکا می رود. او پس از تحصیل، دوباره به کشور برمی گردد و در شورای امنیت، مقرر می شود.

وقتی انجنیر نبیل به حیث رییس ریاست عمومی امنیت، مقرر می شود،

بهرامی را به عنوان جانشین اش معرفی می کند. بهرامی، رابطه ی نزدیک خویشاوندی با انجنیر نیل دارد.

بهرامی در شورای امنیت با انجنیر ابراهیم، زلمی رسول و با دیگر مسوولان ارگ، آشنایی داشت. رئیس جمهور او را به آسانی می پذیرد تا مسوول گارد محافظش شود. بهرامی، چند سالی ست که این سمت را دارد. او بسیار آرام و خموش است. اگر چیزی نگوئی، چیزی نمی گوید. در حفظ مقامش به درستی دقت می کند. وارد مسایل سیاسی و جنجالی نمی شود. به کدام دسته یا تنظیم خاص مرتبط نیست. شب و روزش را با مدارا به سر می برد. او با افرادی نیز سازگاری دارد که در پی.پی.اس، وابسته به شورای نظار اند و مستقیماً از فهم خان، هدایت می گیرند. همچنان آشکارا با رئیس جمهور کرزی، مخالفت می ورزند.

فهم خان و سایر اعضای شورای نظار، چند بار به گوش رئیس جمهور کرزی رسانده اند که: سهم شان در گارد خاص، باید مناسب باشد. رئیس جمهور هم با آنان پذیرفته است. به این خاطر، افرادی هم در پی.پی.اس وجود دارند که نسبت به کرزی، علاقه ی زیادی به مرکزیت شورای نظار دارند. این تمایل به حدی ست که اگر میان کرزی و فهم یا امثالهم تصادمی رونما شود، رئیس جمهور، قادر نیست گارد خود را کاملاً در برابر آنان سوق دهد. با این وجود، باز هم پی.پی.اس قطعه ای است که نسبت به قطعات مختلف اردوی ملی، پولیس ملی و امنیت ملی، طرفداران کرزی در آن زیاد اند. کندک دیگری نیز جهت محافظت ارگ موظف است که در آن، حامیان جمعیت اسلامی، بیش از هر کسی استند. اگر ترس از خارجیان یا امریکایی ها وجود نداشته باشد، گروهک مایل به مخالفان رئیس جمهور، قادر به کودتا می باشند. وقتی اوضاع ارگ، چنین باشد، سایر جاها را خود قیاس کنید!

۱۱- انجنیر رحمت الله نبیل:

وردگی ست. پس از تعلیمات ابتداییه، متوسطه و ثانوی، در پاکستان در دفاتر مختلف سازمان ملل متحد، کار می کند.

نبیل پس از سقوط حکومت طالبان، دوباره به وطن برمی گردد و در شورای امنیت، مسوول بخش ولایتی می شود. در آمدن او، نقش انجنیر ابراهیم سپین زاده که انجنیر نبیل از زمان مهاجرت با وی آشنا بود، بسیار موثر می باشد.

انجنیر نبیل، پس از آن که قطعه ی محافظ رییس جمهور (پی.پی.اس) ایجاد می شود، چند سال به حیث مسوول آن باقی می ماند. او در همان زمان، تعلقات نزدیکی با رییس جمهور می یابد و شخص مورد اعتمادش می شود.

انجنیر نبیل، نان چاشت را در دفتر شورای امنیت می خورد. او مشاورات و مصلحات مهم را با مسوولان دفتر، به ویژه با انجنیر ابراهیم سپین زاده، شریک می ساخت.

پس از منظوری استعفای امرالله صالح از سوی رییس جمهور کرزی، نبیل - نامزد ریاست امنیت می شود. او به آسانی می تواند رای اعتماد ولسی جرگه را به دست آورد.

انجنیر نبیل، مدتی به حیث رییس امنیت ملی باقی می ماند. در این جریان، اصلاحاتی را نیز رونما می کند؛ هرچند کامل و تمام نبودند، اما پیشرفت نسبی به شمار می رفتند. او به خوبی سعی کرده بود ریاست امنیت ملی از حالت قومی و تنظیمی بیرون شود.

رییس جمهور کرزی، پسان تر اسدالله خالد را به جای انجنیر نبیل، نامزد ریاست امنیت می کند. او نیز رای اعتماد ولسی جرگه را به دست می آورد. نبیل، دوباره در شورای امنیت، مقرر می شود. به این خاطر، به شدت از رییس جمهور، آزرده بود. استعفایش را همیشه در جیب داشت. دوبار به من نیز آشکار کرد.

وقتی از شورای امنیت، استعفا دادم، باعث ستایش انجنیر نیل شد. می گفت من نیز چنین خواهم کرد.

هنوز فرصت استعفای نیل، میسر نشده بود که بر اسدالله خالد، حمله ی انتحاری می شود. او در نتیجه ی آن به شدت مجروح می شود. چند ماه بعد، رئیس جمهور ناگزیر، انجنیر نیل را دوباره به حیث رئیس امنیت ملی، معرفی می کند.

نیل تا پایان حاکمیت کرزی در سمتش باقی می ماند. کاری هایی را هم انجام می دهد، اما اکثراً دست بسته بود. به راحتی نمی توانست کار کند. او می دانست که کرزی با قاطعیت از وی حمایت نمی کند. بنا بر این به سستی روند اصلاحات را جلو می برد.

اما انجنیر نیل در هر دو دور ریاست امنیت ملی هم موفق نمی شود انحصار شورای نظار بر آن نهاد را کاهش دهد؛ هر چند پیشرفت های رونما می شوند. در خلای صلاحیت انجنیر نیل، به دستور کرزی، دوسیه ی امرالله صالح بسته و از میان برده می شود. این مامول شامل آن پنجشیری های نظامی و سیاسی هم بود که انواع دوسیه های اعمال غیر قانونی داشتند.

انجنیر نیل، صاحب افکار میانه ی ملی و اسلامی است، اما چنان چه نه پایگاه قومی داشت و نه از حمایت قوی تنظیمی بهره مند بود، بسیاری از کارهایی را که باید می کرد، نیمه تمام می ماند. شخصیت وی طوری ست که به خاطر حفظ مقام و پُست، تغییر موضع می دهد. با این حال، با دست باز و با جرئت کار می کرد. اگر در بعضی عرصه ها از سازش و احتیاط مضر کار نمی گرفت، ممکن بود دست آورد های بیشتری داشته باشد.

مقربان دفتر رییس جمهور

در واقع حاکمیت کرزی با اداره ی موقت آغاز و با پایان دور دوم انتخابی، به پایان می رسد. طی ۱۴ سال، افراد زیادی به حیث رییس دفتر یا سخنگو با او کار کرده اند. چهار تن رییس دفتر بودند و شش تن سخنگو. آقایان سید جواد طیب، جاوید لودین، عمر داوودزی و کریم خرم، به حیث روسای دفتر کرزی، کار کرده اند. آقایان یوسف نورستانی، سیداکبر پاچا، جاوید لودین، کریم رحیمی، همایون حمیدزاده، وحید عمر و ایمل فیضی، به حیث سخنگویان، شناخته می شوند.

۱- سید جواد طیب:

در یک خانواده ی تحصیل کرده در کابل به دنیا آمده است. صاحب اعصاب نرم و خوی خوش می باشد. پدرش پوهاند میر حسین شاه در عرصه ی علمی و ادبی، خدمات قابل وصفی برای افغانستان، انجام داده است. او در آغاز اداره ی موقت، به کابل می آید و به حیث رییس دفتر حامد کرزی، مقرر می شود.

طیب در امریکا زنده گی کرده است. تحصیلات عالی خود را در آن کشور به پایان می رساند. وی در شرایطی به کار آغاز می کند که ارگ، دچار هرج و مرج زیاد بود. باید همه چیز از صفر شروع می شدند. به شمول دسته های تنظیمی، ملیشه های ائتلاف شمال، قدرت تمام داشتند. حتی یک کندک اردوی ملی، وجود نداشت. وقت تحمل و گذران شب و روز بود.

به هر حال، سید طیب جواد با ائتلاف شمال، نهانی ارتباط داشت. کرزی در آن زمان، به افرادی نیاز داشت که به نحوی با ائتلاف شمال خوب و مرتبط می بودند. سید جواد طیب، چند ماه را در همین وضع با کرزی در ارگ می گذرانند. بعداً به حیث سفیر افغانستان در امریکا مقرر می شود. او در آن کشور انجوبی به نام کمک به افغانان، ایجاد می کند. همسرش اختیار کامل آن را بر عهده داشت. گفته می شود از این مدرک، خیلی پولدار می شوند. همین نکته،

انتقاد بعضی از افغانان را برمی انگیزد.

طیب هیچگاه در حاکمیت کرزی از چشم مسوولان بلندرتبه ی حکومتی نمی افتد. چند مرتبه به حیث وزیر امور خارجه نیز مطرح می شود، اما موفق به کسب آن نمی شود.

۲- جاوید لودین:

پیش از سقوط نظام طالبان، در کانادا زنده گی می کرد. هنگام حکومت موقت به کابل می آید و به حیث سخنگوی اداره ی انتقالی و سپس به حیث رییس دفتر رییس جمهور نیز انتخاب می شود.

جاوید لودین، صاحب اعصاب آرام و در امور خود، فرد موفق بود. با هیچ کس جهت تامین ارتباطات قومی، تنظیمی، منطقه یی و غیره نمی پرداخت. آن زمان، کسی گزیده تر از او برای رییس جمهور کرزی نبود.

تنظیم های صاحب اختیار و بی اختیار نسبت به جاوید لودین، حساس نبودند. او هم در قبال شان، سخنان تحریک آمیز نداشت. لودین در یک فضای آرام، به اجرای وظیفه می پرداخت. حامد کرزی به چنین شخصی نیاز داشت؛ زیرا کسی را تحریک نمی کرد.

لودین به حیث مامور دولتی، وظایفش را به گونه ی خوب به انجام می رساند. بعداً در کانادا، سفیر مقرر می شود. در مسیر صعود دولتی، در سمت معین سیاسی وزارت خارجه، قرار می گیرد، اما این وظیفه را با رضایت رها می کند.

جاوید لودین در شمار درباریانی که خوی و عادت رییس جمهور را خوب می دانستند، خود را با جریانی عیار می کند که در ارگ وجود داشت. در آن زمان، ارگ و جاه های حساس دولتی، جایی برای مردان انقلابی نبودند که واقعیت ها را مستقیماً بیان می کردند.

جاوید لودین، عضو جریانی بود که معتدل! شمرده می شد. به اصطلاح کسی را تحریک نمی کرد.

در حکومت کرزی صاحب، معمول بود هر کی در در قدرت می بود، روی هیچ کاستی حکومت، انگشت نمی نهاد، اما وقتی برکنار می شد، دهانش باز می شد.

جاوید لودین از جمله ی اشخاصی بود که پس از ترک حکومت، دهانش را باز نمی کند. خاموش می ماند و اصلیت و شخصیت اش را حفظ می کند.

۳- محمد عمر داوودزی:

از بازیگران مهم ارگ است. او هنگام حاکمیت طالبان، با سازمان ملل متحد در پاکستان، کار می کرد. پس از اداره ی موقت، به کابل می آید و رئیس دفتر رئیس جمهور می شود.

داوودزی از منطقه ی قره باغ کابل است. از شاخه ی داوودزی قوم پشتون می باشد. در گذشته با حزب اسلامی حکمتیار ارتباط داشت. اکنون نیز تمایل دارد، اما حالا هم دیموکرات و هم تکنوکرات است. رویه ی اسلامی را نیز حفظ می کند.

داوودزی با خارجیان، ارتباطات خوب داشت. همچنان ارتباطات با تنظیم های جهادی، تفنگسالاران و روشنفکران را موفقانه انکشاف داده است. نه کسی را بسیار آزوده می سازد و نه کسی از او بسیار خوشحال می شود. وانمود می کند که کاری کرده، اما بعداً آشکار می شود که اتفاقی نیافتده است.

داوودزی، نرم زبان و خوش گفتار است. نسبت به دشمنان، دوستانش زیاد اند. به سطح افغانستان، ملی گرای خوش مشرب و به سطح کوهدامن جمعیتی و شمالی وال می باشد.

داوودزی، دوبار به حیث رئیس دفتر رئیس جمهور، باقی می ماند. بسیاری از راز های رئیس جمهور با اوست. ضمناً بسیار از وی متاثر می باشد. مدارا و سخن به مزاج هر کی، از آن خصوصیات رئیس جمهور اند که به داوودزی، منتقل شده اند.

داوودزی، شبیه رییس جمهور، لباس می پوشد. قره قلش نیز شبیه اوست. تعلقات خوبی با شورای ملی دارد. آن ها را با بزرگان قومی هم حفظ کرده است. آدم اهل کار می باشد. در تامین و انکشاف روابط، اول است. اختیار و صلاحیت پول را نیز دارد. گفته می شود وقتی در ایران سفیر بود، ارتباط خوبی با آن کشور داشت. در حالی که بعضی آن را به زیان کشور می دانستند. گسیل پول از ایران به دفتر رییس جمهور، از همان زمان آغاز می شود. این کار، احساسات افغانان زیادی را برمی انگیزد. خارجیان، آن را فرصت خوب انتقاد بر کرسی می شمردند.

روزی داوودزی به رسانه ها می گوید: آن کمک ها به دفتر رییس جمهور، پرداخت می شوند. رسم است رییس جمهور از هر جانبی کمک بخواهد و روی امور دولتی و اجتماعی، هزینه کند. او از کمک های مالی کشور هایی چون امریکا و انگلستان نیز یاد می کند که به شورای امنیت پرداخت می شدند.

کمک های ایران، به هر نامی که بودند، زیان های زیادی را به پرستیژ رییس جمهور و داوودزی، وارد می کنند. اگر کسی خواهان کسب آگاهی از تمام خصوصیات، روحیات، ذوق، ترس و روان شناسی کرسی باشد، منبعی بهتر از داوودزی نخواهد یافت. با این حال، به معنی پذیرش تمام عیار او از سوی رییس جمهور نیست.

داوودزی زمانی ناراض هم می شد و از وضعیت کنونی، انتقاد می کرد. من، روابط خوبی با داوودزی داشتم. اکنون نیز دارم. در برخورد های اجتماعی و فردی، بسیار صاحب حوصله است. هر وقت با داوودزی صاحب می دیدم، حرف های نو داشت. بهتر است بعضی را نقل کنم؛ زیرا سودمند هستند و هم می توانند شخصیت او را بهتر بنمایانند.

داوودزی صاحب، بعداً به حیث سفیر افغانستان در اسلام آباد و پسان تر وزیر امور داخله می شود.

کشیده گی با امریکا و انتخابات ریاست جمهوری:

در حالی که تا هنوز میان رییس جمهور کرزی و امریکا بر سر تلفات ملکی، تلاشی خانه ها و عملیات خودسر، کشیده گی وجود دارد و مناسبات وخیم استند، تلاش جهت پیشرفت و معاملات پنهانی نیز وجود دارند. در مسئله ی انتخابات ریاست جمهوری آینده هم دشواری هایی دیده می شوند. بعضی می گویند انتخابات برگزار می شود و بعضی می گویند نمی شود. وضع مبهم است. بدتر از همه، مناسبات با امریکا خوب نیستند. زمان برگزاری انتخابات ریاست جمهوری آینده، مشخص نشده است.

در ۲۷ دلو ۱۳۸۷ش صبح از دفتر داوودزی صاحب، احوال می آید که جلسه است! وقتی می روم، سیامک هروی، معاون مطبوعات و جعفر رسولی که آن زمان در دفتر داوودزی صاحب، کارشناس بود هم حضور داشتند. داوودزی صاحب به ما می گوید: شما را به این خاطر زحمت دادم که صفحه ی جدیدی در مناسبات ما و امریکایی ها گشوده شده است. بنا بر این گفتم آگاه باشید تا در رسانه ها به نفع ما موضع بگیرید. او افزود: رییس صاحب با سفیر امریکا، ملاقات کرده است. موفقیت های زیادی به دست می آورد. در کاهش تلفات ملکی و توقف آن ها به موافقه می رسند. یازده ی مورد دولت، پذیرفته و امضاء شده اند. بعضی نهان و بعضی عیان اعلام خواهند شد. برخی جزئیات از این قرار اند که فقط نیروهای افغان می توانند خانه های افغانان را تلاشی کنند. این عمل، شامل گرفتاری و حبس نیز می باشد. این که میکانیسم تطبیق آن توافق، چه خواهد بود، توضیح می دهم.

در مرکز عملیاتی بگرام، نماینده گان افغانستان نیز حضور خواهند داشت. هنگام اخذ گزارش از موقعیت دشمن، با جانب افغانی، مشوره

می شود. افغانان، مشوره می دهند که عملیات، خودی باشد یا مشترک؟ یا این که اگر مناسب نیست، هیچ اقدامی صورت نخواهد گرفت. امریکایی ها بپذیرند یا نه، جانب افغانی با ما تماس می گیرد. اگر آنان راضی نشوند، رئیس جمهور افغانستان، تصمیم می گیرد. مهم این است که تقاضای افغانان، پذیرفته شود. موافقت نامه را از سوی ما، وزارت دفاع، امضاء کرده است. پس از این با امریکایی ها بالای موفقیت ها بحث می کنیم، نه شکایات.

خبر مهم دیگر، پیرامون انتخابات است. انتخابات به تاریخ ۲۰ اگست، برگزار می شوند. این مسئله، نهایی شده است. با کمیسیون، مشوره کرده ایم. فقط الله توکلی نیست. به دنیا و امریکا، اعلام می شود. رئیس صاحب گفت: به سفارت امریکا و سازمان ملل متحد گفته ام با این تاریخ، موافقت شده است. آنان تایید کرده اند؛ اما گفتند در پارلمان تان بعضی بر ضد خود تان شعار می دهند. همچنان افزودند: نظرت برای ما مهم است. باید ثابت قدم باشید! ما به مخالفان، توضیح خواهیم داد هر کی در برابر تاریخ برگزاری انتخابات بایستد یا جنجال کند، جلوش را خواهیم گرفت.

این که باعث شد امریکایی ها سیاست های خود را بازنگری کنند، به اثر موقف رئیس جمهور افغانستان بود. رویداد شینوار به میان می آید. ده ها افغان، شهید می شوند. ریش سفیدی به رئیس صاحب می گوید: امریکایی ها تا چه وقت ما را می کشند؟ تو هم در گلم غم ما نشسته ای. بعداً رویداد شیندند، خبری می شود. با وقوع آن رویداد ها، موضع رئیس جمهور، قاطع شد.

طرف دیگر قضیه، حکومت پاکستان است. اکنون روابط خوبی داریم. بخشی از موضوعات، مربوط پاکستان می شوند. بعداً تمام مسائل در یک موافقت نامه ی سه جانبه، گنجانده خواهند شد. مسوولیت ها و حدود هر طرف را مشخص می سازد. ما باید این کار ها را ابتکار و

موفقیت رییس جمهور بدانیم. در این اثنا، آقای رسولی از داوودزی صاحب می پرسد: آمدن آقای آلبروک، به معنی حمایت از رییس جمهور است؟ زیرا آلبروک اذعان می کند که افغانستان در سیاست خارجی ما، یک جای مهم است. داوودزی صاحب پاسخ می دهد: واضحاً چیزی گفته نمی توانم، اما آلبروک در تفاهم با او باما آمده است. او باما، تصریح کرده اکثر موفقیت های ما مدیون کرسی اند. داوودزی صاحب می گوید: آنان هیچ بدیلی ندارند. سیامک هروی نیز می افزاید: باید موفقیت ها و دست آورد های رییس جمهور را برجسته بسازیم. مثلاً جهت جلوگیری از حبس و دستگیری افغانان از سوی خارجیان، سعی و تلاش رییس جمهور، تبیین شوند. اگر طبق معمول، جلو برویم، دچار تغییر روابط شده ایم. فکر می کنم به نفع ما نخواهد بود. داوودزی صاحب می گوید: نظرات مردم و تنظیم ها متفاوت اند. به تنظیم ها باید گفته شود که موفق شده ایم و دوستی ما ادامه دارد. با وزیر اطلاعات و فرهنگ، ملاقات شود و به او بگویند جلسه ی ژورنالیستان افغانستان و پاکستان را برگزار کند.

آه و ناله ی داوودزی:

با نام و شهرت عمر داوودزی، همه آشنایند، اما ممکن است او را از نزدیک نشناسند.

۹ صبح ۶ میزان ۱۳۸۹ش به دفتر داوودزی صاحب رفتم. خلاف معمول، روحیه ی خوش نداشت. گفتم: خبر مثبت داری؟ گفت: متأسفانه نه! همه منفی اند. گفتم: طی چند سالی که به شما و رییس جمهور، مشوره های شفاهی و نوشتاری داده ام، اگر یکی هم علیه افغانستان یا غلط بوده باشند، خود را مسوول همه می دانم؛ اما شما یکی را هم در نظر نیاوردید و عملی نکردید! راستی که به اذان ملای خوار، کسی روزه اش را نمی شکند. داوودزی صاحب گفت: برادر! وضع، خوب نیست. یک توطئه ی بزرگ در جریان است. امریکا و ایران، هر

دو دست دارند. می خواهند افغانستان را با بحران مواجه کنند. امریکا، خواهان سرکوب بیشتر پشتون هاست. گفتم: چه نفع دارد؟ گفت: حالا همین قدر می دانم که می خواهند پشتون ها تضعیف شوند. افزون بر این، حتی آیکن بیری، سفیر شان، و جنرال پتریوس، مسوول اردو هم چیزی از ماجرا نمی دانند. گفتم: آیا امکان دارد امریکا و ایران در سرکوب پشتون ها، توافق نظر داشته باشند؟ داوودزی صاحب گفت: موقف ایران روشن است، اما این که چرا امریکا، سوال همین جاست! فکر می کنم امریکایی ها کمی ساده اند. در جریان ۸-۹ سال گذشته، آن قدر که ایران در افغانستان، نفع برده است، شامل حال خود امریکایی ها هم نمی شود. گفتم: خوب، بگو که رییس جمهور در انتخابات پارلمانی، نقش دارد؟ گفت: فکر نمی کنم. لوی سارنوالی، یک بوجی دوسیه را آماده کرده است که به ستره محکمه خواهد رفت؛ اما اگر یک مامور ساده ی سفارت امریکا نیز تماس بگیرد تا جلو بررسی آن ها را بگیرند، همه چیز برعکس می شود. رییس ستره محکمه و دکتور بها، به اشاره ی کدام کشور ها اجراآت می کنند؟ گرین کارت های کجا ها را با خود دارند؟ گفتم: آیا با ایجاد پارلمان، هراس محاکمه ی رییس جمهور، سقوط حکومت و بحران قومی از میان خواهند رفت؟ گفت: نه. گفتم: چه باید کرد؟ گفت: می دانیم اگر دنیا با رییس جمهور بایستد، ممکن راه حلی به میان آید. فکر می کنم جامعه ی جهانی، خواهان بحران نیست. گفتم: مقرری فضل احمد معنوی و احمد ضیاء رفعت، به چه معناست؟ آنان دارای تمایلات قومی و تنظیمی اند. چه کسی چنین اشتباه بزرگی را مرتکب می شود؟ برای یک کمسیون مستقل، افراد بی طرف و مستقل به کار اند. آیا با افراد وابسته، انتخابات بی طرفانه ممکن است؟ گفت: بلی، آن مقرری ها اشتباه بودند. خداوند (ج) خانه ی بعضی از رهبران را خراب کند. حرفش متوجه سیاف بود. قبل از تعیین معنوی، رییس جمهور، گفته

بود: روی رهبران کار کن! بنا بر این به ما معلوم بود که مارشال و دیگران، معنوی را پیش می کشند؛ اما این موضع، بیشتر دیکته بود. از آدرس سیاف و حضرت صاحب، اقدام می کند. گفتم: به سیاف و حضرت، چه مربوط؟ انتخاب و تقرر، کار رییس جمهور می باشد. او مرتکب خبط بزرگی شده است. گفت: هر چه شده، اشتباه شده است. حالا همه با رییس جمهور، همدستان شده اند. منظورش فهمیم و خلیلی بود. گفتم: اگر انتخابات لغو نشوند، ریاست ولسی جرگه، چه طور می شود؟ گفت: بدون شک، محمد یونس قانونی، ادامه می دهد. ایران به میرویس یاسینی هم پول زیادی داده است. یاسینی و قانونی، با هم تفاهم دارند. به یاسینی گفته اند خود را نامزد ریاست کند، اما در پایان، به معاونیت راضی می شود. از سوی ایران، به او گفته شده، قانونی به نام و فقط یک سمبول است. صلاحیت ها به تو سپرده خواهند شد. عملاً رییس خواهی بود! به قانونی گفته اند، ریاست پارلمان را بگیرد و بیش از آن، وقت و انرژی را در امور پارلمانی، مصرف نکند؛ زیرا باید نامزد ریاست جمهوری شود. گفتم: حاجی ظاهر قدیر نیز خود را نامزد ریاست می کند. گفت: آیا از وی حمایت می کنند؟ او نمی تواند انتخابات را ببرد. از سوی دیگر، مسئله ی زور آزمایی نیست. دلم است خواصی را جلو بیاورم. بالای حاجی ظاهر، هزینه نکرده ام. گفتم: خواصی صاحب، شخص خوب است، اما بسیار نرم می باشد. فکر نمی کنم تمام پشتون ها، عقبش جمع شوند. غیر از این نیز نقش ائتلاف شمال در حاکمیت، بسیار است. خواصی، با وجودی که پشتون است، اما پشتون های جنوب، شرق و غرب که خود را در حاکمیت محروم می بینند، زیاد از وی، حمایت نخواهند کرد.

پیرامون آینده ی افغانستان، بسیار صحبت کردیم. داوودزی صاحب بسیار مایوس بود. در پایان گفت: ۶ یا ۷ سال می شود که در این جا، اجرای وظیفه می کنم. روز ها و شب های بسیار خوش و ناخوشی را

سپری کرده ام؛ اما حالا نمی دانم اصلاحات بیشتری رونما می شوند یا نه؟ خوب است بروم. گفتم: اگر رییس جمهور، انتخابات را لغو کند، حکومت موقت ایجاد شود و پس از آن به برگزاری یک انتخابات سالم تن دهد، چه نظر دارید؟ گفت: فکر می کنم خارجیان هم همین را می خواهند. گفتم: چه کسی در راس می آید؟ بدون مکث گفت: اشرف غنی؛ اما طی چند سال اخیر، هیچگاه او را ندیده ام. فقط روز قبل بود که آمد و با من دید. حرف های زیادی به گفتن داشت. امریکایی ها عقبش استند. در واقع ما در یک حصار تنگ، قرار داریم.

رنگ قلم با پول امریکا!

در ۱۳ قوس ۱۳۸۹ ش، ۹ صبح، بار دیگر با داوودزی صاحب، ملاقات کردم. باز هم نگرانی هایم از بعضی حرکات ناسنجیده ی رییس جمهور و تاثیرات منفی انتخابات پارلمانی را آشکار ساختم و گفتم: وضع، روز تا روز بدتر می شود. با نظرم موافق بود. افزودم: انتخابات پارلمانی باید لغوه شوند. اگر به سطح کشور نمی شوند، باید در ولایات غزنی، هرات، بغلان، بلخ، کندز و امثالهم که آشکارا از تعصب قومی، حرف زده می شود، لغو شوند. داوودزی صاحب گفت: با تو هم نظرم. این گونه، توازن هم برقرار می شود؛ حتی انتخابات غزنی و هرات باید از نو صورت بگیرند؛ زیرا مشکل را حل می سازند؛ اما فکر نمی کنم چنین شود. ستره محکمه، جرات ندارد. رییس جمهور به تاکید می گوید، آن چه را امریکایی ها به ستره محکمه دیکته کنند، همان را انجام می دهد.

تا وقتی که رییس جمهور، موکداً به ستره محکمه دستور ندهد، زیر بار نمی روند. آنان سند می خواهند؛ چون آن را جلو امریکایی ها می گذارند. گفتم: چه نیاز است رییس جمهور با تمام دنیا مواجه شود؟ اگر امریکا بخواهد، همین حالا می تواند او را با تمام دار و دسته اش دست و پا بسته برکنار کند. عجیب است! حالا که ما و شما نشسته ایم،

مگر از امریکایی ها معاش نمی گیریم؟ داوودزی صاحب گفت: طبعاً که می گیریم. گفتم: اگر چنین است، چرا مخالفت کنیم؟ داوودزی صاحب به قلمش رنگ انداخت و گفت: می بینی! گفتم: بلی! افزود: رنگ این قلم نیز از پول امریکا است. اگر پول آنان نبود، رنگ این قلم نیز خشک می شد. شاید حتی توان امضاء را هم نمی داشتیم. گفتم: به رئیس جمهور، خوب نیست جبهه ی مخالفت را گسترده کند. مواجهه با امریکا، به نفع ما نیست. او با کسانی باید مصاف دهد که مخالفان داخلی اش هستند. کرزی به زور امریکا در قدرت است. اگر امریکا نمی خواست، از اداره ی موقت تا کنون، هرگز نمی توانست رئیس جمهور بماند. عجیب نیست! سربازان امریکایی کشته می شوند. پول شان به مصرف می رسد، اما رئیس جمهور، سوء رفتار می کند؛ هرچه با چپش از بیرون می آورد، معاونانش به تاراج می برند. نیاز است با این مردم، مبارزه کند. او با کدام قوت با دنیا می جنگد؟ داوودزی صاحب گفت: می پذیرم. نباید در چند جبهه بجنگیم. به زیان افغانستان است. بسیار کوشیدم مناسبات با امریکایی ها را بهتر بسازم، اما رئیس جمهور بر سرم قهر می شود: امریکایی شده ای؟! دست پرورده ی امریکا استی؟! وقتی با سفیر امریکا یا یک امریکایی دیگر ملاقات می کنم، وضع - بهتر می شود، اما اگر کرزی بفهمد، دوباره خشم می گیرد. می گوید: چرا آنان را خواسته ای؟ چرا وقت را ضایع می کنی؟ چرا ملاقات کردی؟ مرا از کارم پشیمان می سازد. این که او با ما در بگرام صحبت کرد و به ارگ نیامد، به خاطر این جنجال هاست. خوش نیستند. چند بار به کرزی گفتم، اما نمی پذیرد. داوودزی، توضیح داد: فکر می کنم اگر تو بگویی، می شنود؛ زیرا شبیه یک مامور نیستی. ما که مامورانش هستیم. گفتم: من در روز اول گفته بودم که «مامورک» نیستم. به خاطر باور ها آمده ام؛ نه معاش و چوکی. گفت: می دانم. به این لحاظ گفتم تو بگو. گفتم: توضیح داده ام، اما مشکل دارد. اگر هم بپذیرد، عمل نمی کند.

می گوید می پذیرم، اما بعداً رد می کند. داوودزی صاحب گفت: مشکل، همین جاست. آزرده نمی سازد، ولی نمی پذیرد. روزی برایم گفت: برو با چین و روسیه، تماس بگیر! پول و کمک های شان را جلب کن. گفتم: رییس صاحب! امریکا، پول ایران را تحمل کرد. اگر از روسیه یا چین را بداند، همان روز، نه تو و نه من خواهیم ماند. ایران، هیچ حیثیتی نزد شان ندارد. اول یا آخر، به حسابش می رسند و از صحنه، بیرون می کنند؛ اما خرسند می شوند که پول ایران در افغانستان، مصرف شود. گفتم: پس دلیل دشمنی با امریکا چیست؟ گفت: می گوید عقب برادرانم، سخن می زنند. گفتم: برای او، برادرانش مهم استند یا افغانستان؟ گفت: واقعیت، همان است. گفتم: از هر راه ممکن، فشار بیاورید تا مناسباتش با امریکا را بهتر و به اصلاحات داخلی، توجه کند. گفت: توضیح دادم در تمام جوانب جنگ نکن! زیرا توان آن را نداریم. گفته ام اگر مناسبات با امریکا را بهتر کنیم، حتی در پاکستان، یک رییس جمهور پشتون، مقرر خواهند کرد. ببین! همه چیز اتفاق می افتد. چیزی نمانده بود اسفندیار ولی، رییس جمهور پاکستان شود، اما درست نشد. اگر اسفندیار ولی خان در آن جا و کرسی در این جا، موفق می شدند، مشکل افغانستان حل می شد.

این که انتخابات را بُردند، کار آسانی نبود. چهارصد هزار دالر به اسفندیار ولی خان، داده بودم. آن را از ایران گرفته بودیم. پول ایران را جهت اهداف خود، هزینه کردم. گفتم: ببین! ایران چه قدر هوشیار است. هم در داخل حکومت ما نفر دارند و به آنان پول می دهند و هم به طالبان، کمک می کنند تا آنان را در برابر امریکا، تحریک کنند؛ هرچند طالبان، ماهیتاً مخالف ایران استند، اما یکی در برابر دیگر، استعمال می شوند. تلفات طالبان و امریکایی ها هر دو به نفع ایران هستند. همچنان ویرانی منطقه که ساحه ی پشتونی ست نیز به نفع ایران، تمام می شود. به این دلیل، چرا رییس جمهور از نیروی امریکا در برابر

مخالفان و ایران، کار نمی گیرد. داوودزی صاحب گفت: همین را می گویم. رئیس جمهور باید چنین کند، اما نمی کند. او با کسانی مشوره می کند که ارزشش را ندارند. با رحیمی (سکرتر) مشوره می کند. به او می گوید: چه کنیم؟ با قاسم خان (یک مستخدم خانه اش) مشوره می کند. از این مشوره ها، چه بر می آید؟

داوودزی صاحب در پایان گفت: چاره ی ملاقات شما را می کنم. با او بار دیگر بین!

مایوسانه به دفترم رفتم و این یادداشت را همان روز نوشتم.

۴- کریم خرم:

پس از محمد عمرزی داوودزی، کریم خرم به حیث رئیس دفتر کرزی، گماشته می شود. گفته شده کریم خرم قبلاً با حزب اسلامی حکمتیار و محاذ ملی پیر سید احمد گیلانی، ارتباط داشت. او هنگام حاکمیت طالبان، کمابیش پیشینه ی فعالیت های رسانه یی - فرهنگی ای در پشاور دارد که اکثراً رنگ اخوانی داشتند.

خرم پس از سقوط طالبان، به کابل می آید. در دور اول حکومت رئیس جمهور کرزی، مدتی به حیث مشاور مطبوعاتی او مقرر و بعداً وزیر اطلاعات و فرهنگ می شود. آقای خرم، بعد از وزارت متذکره به حیث رئیس دفتر رئیس جمهور، گماشته شده است.

کریم خرم، اعصاب آرام دارد. کم صحبت می کند، اما موقف و عملش نسبتاً راسخ اند. در مقایسه با افکار ملی، گرایش های اسلامی و اخوانی اش چربی می کنند. هنوز خصوصیات تنظیمی، جزو شخصیت اش می باشند. بسیار می کوشد خود را حامی و علاقه مند نظرات رئیس جمهور نشان دهد. با خارجیان، به ویژه با امریکایی ها، ظاهراً روابط خوب ندارد. در موضع مخالفت با آنان، هرچه رئیس جمهور بگوید، تایید می کند. با ورود او، روابط خوب ریاست دفتر رئیس جمهور با خارجیان، کاهش می یابد. در بخشی هایی حتی بدتر می شوند. کمک

های مالی، کاستی می گیرند. ملاقات با سفرای خارجی، نزول می کنند.

کریم خرم، هر کجایی که مقرر شود، می کوشد افراد وابسته به خط فکری خود را مقرر کند. در وزارت اطلاعات و فرهنگ و در دفتر رییس جمهور، در هر دو، این کار را کرده است. چنین رویه ای باعث مخالفت هایی هم در برابرش می شدند؛ اما او، کار خودش را می کرد. در جریان کار در وزارت اطلاعات و فرهنگ، بعضی از ستمیان، جمعیتی ها، پرچمیان و غیره، به شدت با وی مخالفت می ورزند. وقتی وزیر می شود، به دیدارش می روم. همان روز اول، نظرم را ابراز می کنم: بعضی از برادران جهادی ما که وقت خود را در پشاور، سپری کرده اند و همه را در میزان جهاد، اسلام و اخوان وزن می کنند، به جمعیتی ها با همان باور، می نگرند؛ با روحیه ای که زمان جهاد در پشاور، حاکم بود؛ اما آنان موقف جهادی و اخوانی گذشته را ندارند. جمعیتی ها پس از چند سال حکومت جنجالی و ناقص، اکثراً به ستمیان، تغییر قیافه داده اند. حالا روحیه ی ضد ملی دارند. به اکثر پشتون ها، مربوط هر سمت و جناحی که باشند، قومی می نگرند. بنا بر این، زود در برابر تان حساس خواهند شد؛ هرچند حساسیت شان قومی است نه تنظیمی، ولی آن را صبغه ی تنظیمی می بخشند. نخست سخنانم به نظر کریم خرم، ساده می آمدند، اما آهسته آهسته که حساسیت جانب مقابل را دید، کمی باور می کند و می اندیشد مسایل دیگر نیز وجود دارند.

وقتی کریم خرم به ارگ آمد، سعی می کرد خط و سیر خودش را پی گیرد، اما از سوی بعضی که به شدت مخالف نظریاتش بودند، دچار مشکلات می شود. دکتور رنگین دادفر سپنتا، مشاور امنیت ملی، نخستین کسی بود که مبارزه ی پنهان و آشکار ضد خرم را آغاز می کند. از تبلیغات شفاهی تا رساندن خبر به رییس جمهور و رد تمام

نظریات او، شامل تلاش های سپنتا می شدند. کریم خرم نیز در برابر دکتور سپنتا، موضع می گرفت.

گاهی میان کریم خرم و وحید عمر، سخنگوی رییس جمهور، که مادونش شمرده می شد، اختلافاتی رونما می شدند. دکتور سپنتا نیز به اختلافات شان عمق می داد و از وحید عمر، حمایت می کرد. این اختلافات به قدری زیاد می شوند که وحید عمر را ناگزیر می کنند وظیفه اش را کنار بگذارد. از سوی دیگر، روابط کریم خرم، بسیار گسترده نبودند و نه هم می توانست مردمان زیادی را پرورش دهد و به جمع حامیاناش در ارگ بیافزاید. امکانات اقتصادی اش کفایت نمی کردند. فقط مرکز رسانه یی حکومت را در دست داشت که آن زمان، کمی معاش بلند می پرداخت و از سوی خارجیان، تمویل می شد. خرم، چند تن را در آن جا و در ادارات مختلف ارگ، مقرر می کند. در این روش، از موقف و نفوذ دولتی اش کار می گرفت. همچنان تلویزیون «کابل نیوز» و «مرکز تحقیقات استراتژیک» را ایجاد می کند. گفته می شود روزنامه ی «ویسا» به حمایت سیاسی و مالی او فعالیت می کند. او بعضی از کارهای فرهنگی را نیز انجام می دهد، اما بیشتر در دایره ی فکری خودش.

هنگام حضور کریم خرم در حکومت، میانه ی ارگ و شورای ملی، به ویژه ولسی جرگه، خوب نبود. آن زمان، ولسی جرگه از مهار ارگ بیرون بود. به حدی که باعث موانعی بر سر راه رییس جمهور می شد. قبل از کریم خرم، داوودزی-ارتباط بسیار خوبی با وکلا داشت. امکانات مختلف مالی و امتیازات دولتی را برای شان فراهم می آورد. به این لحاظ نسبت به کریم خرم، موقف قوی داشت. مسئله ی دیگر، این بود که کریم خرم با اجتناب از تمایلات نفسانی، بسیار منزه شمرده می شد. بر نفس خود حاکم بود. در فساد مالی دخیل نبود. بنا بر این، بسیار به وی مراجعه نمی کردند.

به هر صورت، کریم خرم، به رییس جمهور، نزدیک است؛ زیرا در کمپاین ضد امریکایی ها، موضع مشترک دارند. رییس جمهور او را در برابر رقیبان زیادی، محافظت می کند. روزی برایم می گوید: کریم خرم، چه گونه است؟ گفتم: خوب است. گفت: با من محکم ایستاده! مانند تانک زره دار از جایش تکان نمی خورد.

کریم خرم به فرهنگ مافوق و مادون، خوب بلد بود. هرچه رییس صاحب جمهور بگوید، تایید می کند. اعتراض نمی کند. همین عمل باعث شده بود مدت زیادی در سمتش ابقا شود.

۵- یوسف نورستانی:

اولین کسی که به حیث سخنگوی رییس جمهور کرزی، وظیفه می گیرد، یوسف نورستانی بود. او نورستانی ست. در داخل و خارج کشور، تحصیل کرده است. مدت زیادی در موسسات خارجی، کار می کند. تجربه ی وظیفه در دوایر حکومتی نیز دارد.

نورستانی پس از سقوط حکومت طالبان، سخنگوی رییس اداره ی موقت می شود. به زبان های نورستانی، پشتو، دری و انگلیسی، صحبت می کند، اما مهارت زیادی در سخنوری ندارد. به این لحاظ، پس از مدت کوتاه، وظیفه ی دیگر می یابد.

۶- سید فضل اکبر پاچا:

از سرشناسان ولایت کنر می باشد. بیش از ۲۰ سال را در امریکا، سپری کرده است. او سال های زیادی را در رسانه ی صدای امریکا، مصروف گزارشگری بود؛ هرچند از شخصیت های مطرح ارگ، شمرده نمی شود، اما در آغاز اداره ی موقت، مدت کوتاهی به حیث سخنگوی رییس دولت، انتخاب می شود. زمانی بود که حکومت در نخستین مراحل قرار داشت. فاقد مشی، استراتژی و طرح بود.

پاچا صاحب فقط در محدود کنفرانس هایی ظاهر می شد. آن زمان به نماینده گی از اپوزیسیون، جانب تقابل وجود نداشت.

سید فضل اکبر پاچا، پس از مدت کوتاه به حیث والی کنر، مقرر می شود. زمانی که قاجاق چوب چهارتراش به شدت جریان داشت، مردم کنر از او به صفت همشهری کنری، توقع داشتند جلو آن را بگیرد؛ اما امیدهای شان به یاس مبدل می شوند. سید نمی تواند جلو قاجاق چوب را بگیرد و با مافیا مقابله کند.

در اواخر ولایت سید فضل اکبر پاچا، بعضی از کنری ها از او آزرده می شوند. تحت انتقاد شدید بعضی از نویسندگان، قرار می گیرد. پس از برکناری از مقام ولایت، دوباره به امریکا می رود و روال زنده گی گذشته اش را ادامه می دهد.

۷- کریم رحیمی:

پس از جاوید لودین، مقرر می شود. در زعامت کرسی، افراد مختلفی تغییر و تبدیل شده اند. در این عجایب و غرایب، یکی هم آقای کریم رحیمی، سخنگوی رییس جمهور بود؛ هرچند شخص خوب و عاری از تعصب است، اما تجربه ی رسانه یی نداشت و اهل سخن نبود. او در گذشته در کدام اداره ی کمک های غذایی سازمان ملل متحد، کار می کرد. از روزی که به حیث سخنگوی رییس جمهور، مقرر می شود، شمار کمی هم در کنفرانس های خبری، اشتراک نمی کنند. فرستادن کریم رحیمی در بحث های سیاسی، میزهای گرد و تقابل با منتقدان نظام، حتی به زور سوته نیز ممکن نبود. رییس جمهور، اشخاص ضعیف را بسیار می پسندد.

برای کرسی، مهم نیست گماشته گانش اهل کار باشند. برعکس دوست دارد آن قدر بی دهان، بی زبان و ناتوان باشند که طرف واقع نشوند و برکناری شان دشوار نباشد. ممکن است آقای کریم رحیمی از همین ردیف باشد. این شخص تا پایان نتوانست وظیفه ی سخنگو را پیش ببرد و نه کسی هم از برکناری اش اظهار تشویش می کرد. آن زمان رسانه ها همیشه شاکی بودند که سخنگو صاحب با ما همکاری نمی کند، اما

کسی نبود سخنگو صاحب را متوجه وظیفه اش کند. به همین خاطر، آقای رمضان بشردوست، وکیل ولسی جرگه، به او لقب «سخنگوی بی سخن» می دهد.

از خاطرات جالب زمان کار کریم رحیمی، یکی هم این بود که روزی گزارشگرانی را به یک کنفرانس خبری، دعوت می کند. در این جریان، ژورنالیستی پیرامون یک مسئله ی حساس می پرسد. او در جواب می گوید: «چی می کنی برادر که پشتش می گردی؟! تیر خود را بیاور!» با این سخن، همه خندیده بودند. بعداً این سخن، میان گزارشگران، معمول می شود. زمانی که سوالی مطرح می بود، به یکدیگر می گفتند: تیر خود را بیاور! خبر این ماجرا حتی به رئیس جمهور می رسد. او نیز خندیده بود. پسان ترها اگر خبری می شد یا آقای کریم رحیمی، سخنگوی خود را می دید، به مزاح می گفت: تیر خود را بیاور! با گذشت زمان، «تیر خود را بیاور!»، حیثیت مثل و اصطلاح را اختیار می کند؛ اما سخنگو صاحب همچنان به وظیفه اش ادامه می داد. زمانی هم فرا می رسد که به اثر «خدمات مهم!» در یک کشور مهم، نماینده ی سیاسی افغانستان می شود. برای ما آشکار نشد در آن جا چه قدر به مردم گفته بود: تیر خود را بیاور!

۸- همایون حمیدزاده:

رئیس جمهور کرزئی، چند سخنگو را تعویض کرده است. اکنون که این متن را می نویسم، آقای همایون حمیدزاده، سخنگوی اوست. گفته می شود لغمانی ست، اما به نظر نمی رسد. او نیز خود را لغمانی معرفی نمی کند. فکر می شود از کابل است. ظاهراً بسیار آرام و با نزاکت به نظر می رسد. سخنگویی، حرفه اش نیست، اما چنان چه بر وی به زور تحمیل شده باشد، از روزی که مقرر می شود، در هر جلسه ی رئیس جمهور، اشتراک می کند. منتها رئیس جمهور، بیش از او، صحبت کرده است. با وی، روابط خوبی دارم. وقتی در دفترم بی

کار می بودم و او هم مصروفیتی نمی داشت، به دفترش می رفتم. روزی پرسیدم: در رسانه ها بسیار حاضر نمی شوی؟ مردم، انتقاد می کنند که به نماینده گی از حکومت، هیچ کسی نیست، اما مخالفان، درجن درجن نشسته اند. گاهی رسانه ها، کرسی نماینده ی دولت را خالی می گذاشتند. علت چیست؟ چرا حاضر نمی شوی؟ همایون حمیدزاده صاحب گفت: «والله برادر، اگر راست بگویم، نخست این که در نظام آن قدر معایب وجود دارند که غیر قابل اغماض می باشند. دوم این که این نظام، ارزش ندارد به خاطرش، دشمن تراشی کرد. در این شرایط، هر قدر که خاموش بمانی، وزنت بیشتر می شود. حیثیت آدم محفوظ می ماند. بگذار هرچی که می خواهند بگویند.»

همایون حمیدزاده، شخص آرام بود. تا آخر خیلی کم در رسانه ها حاضر می شود. با تمکین و خاندانی به نظر می آمد. روزی به دفترش رفتم. درب را تک تک کردم. گفتم: وقت داری! بسیار خرسند شد و گفت: خودم برای زنگ می زدم، ولی خوب شد که خودت آمدی. پس از احوال پرسی، چای می خواهد و برایم می گوید: «چای را بنوش! بعداً گپی ست! گفتم: مهربانی! گفت: برادر! مدت زیادی می شود که سخنی در دلم است. گفتم در یک فرصت برایت بگویم. برادر! این نظام را هر دو می شناسیم. در واقع هیچ است. به ناحق، وقت مردم ضایع می شود. از درون و بیرون، یک شکل به نظر می رسد. مدت زیادی ست که می خواستم برایت بگویم این حقایق را یادداشت کن و یک اثر موثق بنویس تا برای تاریخ بماند. من که از گذشته به قصد این مامول، یادداشت می گرفتم، از سخنان حمیدزاده خوشم آمد، اما گفتم: نظر خوبی ست. به نوبه ی خود می کوشم. به مزاح گفت: برادر! کوشش - موشش ضرور نیست. می دانم که کار توست. گفتم: چرا خود نمی نویسی؟ گفت: نویسنده نیستم. افزودم: نخست به منابع دست اول، نیاز دارم. دیگر این که همانند تو، هرازگاهی نمی توانم با

رییس صاحب بینم. در حاشیه استم. گفت: برادر! خودت در دفتر شورای امنیت استی. منابع دست اول در دست شماست. آیا چیز دیگری در ارگ است که پنهان بماند؟ همه افشاء خواهند شد، اما مرد، کسی ست که نوشته کند.

سخنان حمیدزاده، اراده ام را بیشتر کرد. بخشی از آن چه اکنون در این اثر می خوانید، به اثر سفارش شخص نامبرده، رقم خورده است.

۹- وحید عمر:

پس از پایان تحصیلات عالی در انگلستان، به کابل می آید. در جریان سال ۱۳۸۲ش در دفتر دارالانشای قانون اساسی که ریاست آن را دکتور فاروق وردگ بر عهده داشت، مسوول بخش آگاهی عامه، مقرر می شود. پس از لویه جرگه ی قانون اساسی تا انتخابات ریاست جمهوری، زمانی که فاروق وردگ، سمت رییس عمومی اداره ی امور ریاست جمهوری را به دست می آورد، بعضی از جوانان را از دارالانشای قانون اساسی و انتخاباتی با خود می آورد. وحید عمر نیز در این میان بود.

وحید عمر در اداره ی امور، مسوول فرهنگی، مقرر می شود. مدت بعد، سمت ریاست رسانه های حکومت را در اختیار می گیرد. وقتی دور دوم انتخابات ریاست جمهوری، آغاز می شود، وحید عمر، ظاهراً استعفا می دهد و سخنگوی امور انتخاباتی حامد کرزی می شود. او پس از انتخابات، به حیث سخنگوی رییس جمهور، اجرای وظیفه می کند. در زمان ریاست کریم خرم در دفتر رییس جمهور، ساحه ی کار وحید عمر، تنگ می شود؛ هرچند جوان با استعداد است، اما خصوصیات بازاری و بچه گی، بخشی از شخصیت اش را می سازند. شبیه ماهی و صابون است.

وحید عمر، ارتباط خوبی با رسانه ها داشت. نسبت به سن و سال، رشد و استعداد زیاد دارد، اما در کار دفتر، سازگار نیست. قبلاً در سایر دفاتر نیز اوقاتش را با تشت، سپری کرده بود. او در سمت سخنگوی رییس

جمهور و عضو فعال کمپاینش، فکر می کرد بعضی از مردمان زوردار و دکتور سپنتا از وی حمایت می کنند. وحید عمر با دلگرمی کمک دیگران، به مصاف کریم خرم، می رود؛ اما رئیس جمهور از کریم خرم، حمایت می کند. به تقاضای او، وحید عمر را از کارش ساقط می کنند. ظاهراً به نظر می آمد که گویا وظیفه اش را ترک کرده است.

وحید عمر پس از اخراج از ارگ، به فعالیت های نیمه سیاسی دست می زند. اکثراً شکل انجیویی داشتند. متکی بر دونران خارجی بودند. بنا بر این، یک جا با دوستانش، رشد قابل ملاحظه ای نمی کند. او هنگام سمت سخنگوی رئیس جمهور، کرسی را در سفرهایی همراهی کرده است. در رسانه ها، نظریات رئیس جمهور را تایید می کرد. گاهی به ستر آن ها می پرداخت و رنگ نیز می زد. در امور سخنگویی، موفق بود. به زبان های پشتو، انگلیسی و دری، به خوبی تسلط داشت. در سلسله ی سخنگویان رئیس جمهور، جز از جاوید لودین، صاحب زبان، فصاحت، بلاغت و جرات بود. وظیفه اش را خوب انجام می داد. وحید عمر تا پایان در صنف رسانه، باقی می ماند، اما صاحب پایگاه سیاسی - اجتماعی مهم نمی شود. او پس از اخراج، عقب رئیس جمهور، هرگز تبصره ای نکرده است تا به وی زیان برساند. به اصطلاح عوام، «نمک حرام» نمی شود. از خوب ترین ویژه گی هایش، همین است.

۱۰- ایمل فیضی:

ششمین یا آخرین سخنگوی حامد کرسی بود. تحصیلات عالی اش را در جرمنی به پایان می رساند. به زبان های پشتو، انگلیس، دری و آلمانی، مسلط است. صاحب اعصاب آرام، حوصله ی فزون و دانش خوب می باشد. قبل از این که سخنگوی رئیس جمهور شود در بعضی از موسسات خارجی، کار می کرد. سخنگویی، نخستین وظیفه ی دولتی اش بود.

ایمل فیضی پس از عزل وحید عمر، سمت او را به دست می آورد.

همان زمان برای اولین بار، یک خانم (عادلہ راز) معاون سخنگوی رییس جمهور، تعیین می شود.

ایمل فیضی در کار های دفتری، مشی مافوق و مادون را به درستی رعایت می کند. در زمان وظیفه اش، هر چند کدام ابتکاری به میان نمی آید، اما رسانه ها بسیار از وی ناراض نبودند. تا حد ممکن با آن ها مرتبط بود. با وجودی که زیاد رسانه بی نمی شد، اما روابط را انکشاف می دهد.

ایمل فیضی بسیار در بحث های سیاسی ای اشتراک نمی کرد که منتقدان سالم و ناسالم حکومت، حاضر می شدند. او امور روتین را عادی پیش می برد. این وضع تا آخرین لحظه ی وظیفه اش، ادامه می یابد. همچنان تا پایان وظیفه، سخنی از دهانش بیرون نمی شود که خلاف نظریات رییس جمهور، سوژه ی داغ رسانه یی شده، خودش و حکومت را دچار مشکل بسازد.

۱۱- صبغت الله سنجر:

رهبر حزب «جمهوری خواهان» است. همچنان مسوولیت دفتر سیاسی رییس جمهور را بر عهده داشت. زمانی عضو کمیسیون تشکیل لویه جرگه ی اضطراری نیز بود. او در نخستین انتخابات ریاست جمهوری، از آقای حامد کرزی، حمایت می کند. پس از پیروزی وی در ریاست دفتر نامبرده، مقرر می شود.

صبغت الله سنجر به حمایت از رییس جمهور کرزی در اکثر بحث های سیاسی و تلویزیونی، اشتراک می کرد. ضمن آن ها، موقف حزب خود را محکم می ساخت؛ اما بحث ها و حمایت های سیاسی آقای سنجر، آن قدر زیاد می شوند که بعضی از روسای جهادی و غیر جهادی، به کرزی، شکایت می کنند. رییس جمهور، او را از بحث ها منع می کند. این عمل، باعث آزردگی سنجر می شود. آن را چند بار با من شریک ساخته بود.

ناگفته های ارگ / ۱۳۱

صبغت الله سنجر به اثر یک حادثه ی ترافیکی، جانش را از دست می دهد.

مجریان اداره ی امور

ریاست اداره ی امور مقام ریاست جمهوری، ارگانی ست که تمام امور مربوط رییس جمهور را تنظیم می کند. تمام وزارت ها و ادارات مستقل از طریق این ارگان با رییس جمهور، مرتبط می شوند. رییس جمهور از این طریق، تمام فرامین و احکام خود را به ادارات، صادر می کند. این ارگان، امور دارالانشای شورای وزیران را نیز جلو می برد. ریاست عمومی اداره ی امور، به لحاظ قانونی و عملی، یک ارگان مهم ارتباطی و هم آهنگی ست.

در اداره ی امور در تمام مدت ریاست جمهور حامد کرزی، به لحاظ هیئت اداری، افراد زیادی کار نکرده اند. فقط سه تن، مسوولیت آن را بر عهده داشته اند.

در حاکمیت کرزی صاحب، افرادی نیز وجود دارند که از آغاز ریاست او تا پایان در سمت خود باقی ماندند. مانند آقای شریفی، رییس اداره ی عمومی تفتیش و کنترل، سیما سمر، رییس کمیسیون مستقل حقوق بشر، عطا محمد نور، والی بلخ و...

در راس اداره ی امور، فقط سه تن باقی می ماندند که به اختصار، معرفی می کنم:

۱- یوسف اعتبار:

وقتی به تاریخ ۲۱ سنبله ی ۱۳۸۰ ش / ۱۱ سبتمبر ۲۰۰۱م در نیویارک به مراکز تجارت جهانی حمله می شود، امریکا- مسوولیت آن را بر دوش القاعده و همکار شان یا طالبان می اندازد. چنان چه اسامه بن لادن در افغانستان بود، بهانه ی حمله ی امریکا بر طالبان، توجیه می شود. آنان برای حمله بر طالبان، مجوز شورای امنیت سازمان ملل را نیز به دست می آورند و یک ائتلاف بزرگ جهانی را سازماندهی می کنند. نظام طالبانی، طی یک ماه سقوط می کند. نیروهای امریکایی و موآلفان شان/ اتحاد شمال که تا آن زمان در بخش کوچکی در محاصره ی

طالبان قرار داشتند و به سرحد مرگ رسیده بودند، یک جا به تاریخ ۳ عقرب ۱۳۸۰ش وارد کابل می شوند. برهان الدین ربانی، با تمام دوستانش به کابل می آید. اکثر پُست های دولتی را بدون حکم قانونی، اشغال می کنند. آنان آن سمت ها را تا ۶ میزان سال ۱۳۷۵ش در اختیار داشتند.

با ورود امریکایی ها، یوسف اعتبار، به حیث رییس فوق العاده ی اداره ی امور، اشغال وظیفه می کند. در ۲۲ جدی همان سال که حامد کرزی بر اساس توافق بن، قدرت را به دست می آورد، برهان الدین ربانی، دو ماه تمام فرصت می یابد در اکثر سمت حساس حکومت، حامیان خود را جا به جا کند.

جمعیت اسلامی به رهبری برهان الدین ربانی که قبل از حکومت طالبان، یک حاکمیت ناقص را تجربه کرده بود، وضعیت و خلای نو را غنیمت شمرده، هر کسی را در هر کجایی که می خواستند، شفاهی و مکتوبی مقرر می کردند؛ اما پیش از آن، پُست هایی که مسوولان طالبان در آن ها مقرر بودند را حذف و زمینه ی انحصار کامل جمعیت اسلامی را میسر می سازند.

یوسف اعتبار که قبل از سمت نو، در ادارات تنظیمی به اثر کار های غیر قانونی، سوء استفاده از وقت و منافع شخصی، تجربه داشت، بار دیگر تجربیات گذشته اش را را تکرار می کند. او به صد ها مقرر غیر قانونی را انجام داده است. ربانی هم صد ها فرمان غیر قانونی و مقرر ی ها را منظور می کرد.

وقتی شب ها و روز های انتقال قدرت، نزدیک می شدند، ربانی و جمعیت بر مقرری های غیر قانونی گذشته، بسنده نمی کنند. آنان فرمانی تهیه می کنند که به وسیله ی آن، بسیاری از افراد خود را شامل دولت می سازند. همچنان امتیازات چهار و نیم ساله نیز به دست می آورند.

در یک فرمان ربانی که فقط دو-سه روز قبل از انتقال قدرت به حامد کرزی، صادر شده و از رادیو و تلویزیون دولتی، پخش می شود، آمده بود: تمام کسانی که در دوره ی چهار و نیم سال «مقاومت؟!» با آنان باقی مانده بودند و قبل از طالبان، سمت هایی داشتند، دوباره گماشته می شوند. دولت، مکلف است در مدت یاد شده، تمام معاشات، ترفیعات و سایر حقوق شان را ادا کند. این فرمان، به نام رئیس دولت، صادر می شود. آن زمان، پرسش های زیادی مطرح می شدند که اگر به راستی هم تنظیم ربانی، دولت-نامیده می شد و یک حکومت بود، باید طی چهار سال و نیم، تمام ماموران خود را معاش داده باشد، اما اگر چنین نبود، چرا به نام «دولت اسلامی» یاد می شود؟

تمام بار فرمان بالا، روی دوش حکومت آینده می افتد. دو-سه روز بعد، حکومت به گونه ی رسمی به آقای کرزی، سپرده می شود. در حالی که جمعیت، عملاً در قدرت بود. آنان در واقع صاحب دولتی بودند که به قول خودشان به مامورین خود نه معاش داده بودند نه ترفیع. تمام بار را بر دوش حکومت انداختند. مثالی که در دنیا نظیر نداشت.

وقتی حامد کرزی در نتیجه ی فشار جامعه ی جهانی، قدرت را به دست می آورد، یوسف اعتبار، اما بی اعتبار نمی شود. او در جایش باقی می ماند. آن زمان، فهیم خان، معاون رئیس اداره ی موقت و وزیر دفاع، یونس قانونی، وزیر داخله، عبدالله عبدالله، وزیر خارجه، عارف سروری، رئیس امنیت ملی، عتیق الله بریالی، معاون وزیر دفاع و سایر اعضای شورای نظار در پُست های حساس دولتی، قدرت غیر مهار یافته بودند.

کرزی، چنان محاصره شده بود که بی رضایت جمعیت، حتی توان تقرر یک مامور عادی را نداشت. هرچه شورای نظار می خواست، بی امتناع می پذیرفت. یک نمونه را ارائه می کنم.

رئیس جمهور با فهیم خان، یوسف اعتبار و سایر اعضای مهم شورای

نظار در میز صرف نان چاشت، نشسته بودند. آقای کرزی می گوید: لوی سارنوال وجود ندارد. باید یک شخص مناسب را پیدا کنیم. کسی می گوید: سارنوال محمود دقیق، شخص خوب است. فهیم خان می گوید: او، سارنوال آمر صاحب بود. بسیار آدم نیک می باشد. کرزی می گوید: بهترین گپ است. خیلی خوب! فهیم خان به یوسف اعتبار، اشاره می کند پیشنهاد را بیاورد. هنوز غذا پایان نیافته بود که یوسف اعتبار، پیشنهاد تقرر سارنوال محمود دقیق را می آورد. کرزی، بی آن که فکر کند، فوراً امضاء می کند.

محمود دقیق، لوی سارنوال می شود. او مدت زیادی در این سمت باقی می ماند. همچنان استفاده هایی می کند که شامل دارایی ها و حتی شهرک می شوند.

یوسف اعتبار، مدتی پس از پایان انتخابات دور اول ریاست جمهوری نیز باقی می ماند. هزاران تن را به سلیقه ی خود هم بالای کرزی، مقرر می کند. منتها این آخرش کارش نیست.

یوسف اعتبار به مشوره ی فهیم خان، اسناد مقرری ها و قرارداد هایی را نزدش نگه می دارد که فکر می کرد کرزی به آسانی، امضاء نمی کند. او ده ها تایی آن ها را آماده نگه می داشت. وقتی کرزی در سفرهای بیرون از کشور می بود و فهیم خان، سرپرست می شد، تمام اسناد پیشنهاد ها و مقرری ها را نزد فهیم خان می برد. او هم به اثر تفاهم قبلی، همه را امضاء می کرد. این گونه، روند مقرری های غیر قانونی و کارهای نامشروع، ادامه می یافت. این جریان از اداره ی موقت، حتی تا دور اول انتخابی، امتداد می یابد. گزارش هایی نیز به دست آمده اند که امضاء های استاد ربانی را در اسناد بدون تاریخ هم گرفته بودند. آن ها را بعداً با اسناد زمان کرزی یک جا می کردند تا در اداره ی امور، معامله و ثبت شوند.

وقتی حامد کرزی در انتخابات اول، پیروز می شود، پس از مدتی

یوسف اعتبار را در ایران به حیث سفیر، مقرر می کند. در جای او، فاروق وردگ، گماشته می شود.

یوسف اعتبار از برکت وظیفه ی قبلی اش صاحب زمین ها و دارایی های زیادی در شمال کشور شده است.

هنگام ریاست جمهوری دوم کرزی، فهیم خان با اشغال سمت معاون اول، بلافاصله پس از مراسم تحلیف در نخستین مقرری، یوسف اعتبار را به حیث رییس دفتر خود می آورد. تجربیات سابق شان را تکرار می کنند، اما نه به پیمانه ی گذشته.

در دفتر محمد قسیم فهیم / معاول اول، مهر و اسناد موسسات، فروشگاه ها و افرادی به دست می آیند که نشان می دادند تمام اجراءات در همان محل انجام می شدند. فهیم خان، امر می داد و قرار داد ها تکمیل می شدند. انجام ده ها هزار عمل غیر قانونی، تقریباً طی ۵ سال، چیزی نیست که وجدان های بیدار بتوانند فراموش کنند.

۲- داکتر فاروق وردگ:

پس از یوسف اعتبار، به حیث رییس اداره ی امور، مقرر می شود. قبل از آن، رییس دارالانشای کمیسیون مشترک انتخابات، رییس دارالانشای کمیسیون تدقیق قانون اساسی و رییس دارالانشای لویه جرگه ی قانون اساسی بود.

فاروق وردگ، پوهنځی فارمسی را تمام کرده است. او در سالیان جهاد، رییس «کمیته ی سویدن برای افغانستان» بود. این گونه در سایر ادارات امداد رسانی نیز کار کرده است.

وردگ در سالیان جهاد، با حزب اسلامی حکمیتار، ارتباط داشت. شخص زحمت کش، دارای فصاحت و بلاغت می باشد.

وقتی نظام طالبان سقوط می کند، برای افغانانی که در موسسات خارجی کار می کردند، در حکومت و در ادارات همکار آن، فرصت های خوب کاری میسر می شود.

فاروق وردگ، پس از کسب ریاست دارالانشای کمیسیون تدقیق قانون اساسی، از سوی سازمان ملل متحد و سایر موسسات، به ویژه «یو.ان.دی.پی»، پشتیبانی مالی می شود. به این معنی که تمام کارها از سوی موسسات خارجی و کارکنان داخلی، متشکلاً جلو برده می شدند. داکتر وردگ، تمام جریان ۱۳ ماهه ی کمیسیون تدقیق قانون اساسی را خوب مدیریت می کند. او در موفقیت تدویر لویه جرگه ی قانون اساسی و تصویب قانون اساسی جدید نیز نقش شایسته ای ایفا می کند. وقتی کرسی، به خاطر انتخابات اول ریاست جمهوری، آماده گی می گرفت، سازمان ملل، شخص بهتر از داکتر وردگ را برای کمیسیون مشترک انتخابات، نمی یابد. بنا بر این او را در سمت رییس دارالانشای کمیسیون نامبرده، انتخاب می کنند.

فاروق وردگ از نام نویسی تا انتخابات عمومی، تمام جریان را به خوبی مدیریت می کند. وقتی انتخابات ریاست جمهوری پایان می یابد و رییس جمهور سوگند می خورد، پس از مدتی، فاروق وردگ را به حیث رییس اداره ی امور و رییس دارالانشای شورای وزیران، تعیین می کند.

فاروق وردگ، نزدیک پنج سال، در سمت رییس اداره ی امور باقی می ماند. او امور دولتی را موفقانه منسجم و هم آهنگ می سازد. همه چیز، صبغه ی قانونی می یابد.

فاروق وردگ هم به رییس جمهور و هم به ملت بسیار نزدیک بود. در زمان وظایفش، چند لویه جرگه، مانند جرگه ی مشترک امن منطقه یی افغانستان و پاکستان، جرگه ی مشورتی صلح و شمار دیگر برگزار می شوند.

در زمان ریاست داکتر وردگ در اداره ی امور، ارتباط پارلمان با حکومت بسیار نزدیک بود. مهارت های شخصی فاروق وردگ و امکانات دولتی باعث شده بودند قوانین و مقررات تیم حاکم به آسانی

پاس شوند.

اداره ی امور زمان فاروق وردگ، به یک ارگان نیرومند، مبدل می شود. پس از آن که به این جا می آید، اعضای زیاد تیمش که در گذشته با وی کار کرده بودند، همراهش یک جا می شوند؛ مانند صادق مدبر، فرید حکمت، احسان، کوچی، عبدالغفور لیوال، وحید عمر و دیگران؛ هرچند اختلافات و تمایلات مختلف داشتند، اما با ریاست فاروق وردگ در یک تیم واحد، کار می کردند. داکتر فاروق وردگ، با وجود قرابت بسیار به رییس جمهور، گاهی از وی شکایت می کرد، اما آشکار نبودند، زیرا هر قدر هم که در کرسی های بلند کار می کرد، حفظ موقف و جاه در برخوردش حس می شدند.

وردگ می گفت: من، رییس اداره ی امور استم، اما وقتی جلسه ای در دفتر رییس جمهور باشد، مرا با صادق مدبر، یک جا می خواهد. از او که معاون من است، به جای من می پرسد. سخنانش را تایید می کند و وی را ناز می دهد. چنان که گویا او رییس و من معاون باشم. چند بار دلم خواست مستقیماً به او بگویم که او را به جای من مقرر کن یا بدون اجازه ی من، ورود به ارگ ممنوع شود.

خوی رییس جمهور به من معلوم بود. در دربار او، پشتون ها به حیث اتباع درجه دوم، مطرح بودند. برخورد تبعیض آمیز با رحیم وردگ، سید انوار الحق احدی و سایر مسوولان ما، جریان داشت. بعضی شیه داکتر وردگ، گلایه می کردند که به نظر کرزی، شخصیتی ندارند.

فاروق وردگ بسیار احتیاط می کرد تا رییس جمهور، متوجه آزرده گی هایش نشود. روزی به وی گفتم: داکتر صاحب صادق مدبر را تو آوردی و مقرر کردی! چرا شکایت می کنی؟ گفت: اشتباه کردم. اشتباه دیگرش این بود که پس از انتخابات دور دوم ریاست جمهوری، کرسی وزارت معارف را پذیرفت. وقتی در اداره ی امور بود، ارتباط

استواری بین رئیس جمهور و مردم داشت. مشکلات اکثر مردم، به ویژه مناطق دور دست به آسانی حل می شد یا زود به رئیس جمهور می رسید. او در سمت وزیر معارف، راضی نبود؛ زیرا امکانات قبلی را نداشت. در اداره ی امور به همه چیز دسترسی داشت.

۳- دکتر صادق مدبر:

به جای داکتر فاروق وردگ، مقرر می شود. تقرر او در سمت ریاست اداره ی امور، باعث خرسندی کریم خلیلی و مخالفت ظاهری حاجی محمد محقق می شود؛ هرچند هر دو رهبر حزب وحدت اسلامی، چیزی نمی گویند و نه دکتر مدبر نشان می دهد که گویا با آنان ارتباط ندارد، اما چنان چه بعضی می دانستند، مدبر با محقق ارتباط داشت. او از طریق این ارتباط، عضویت حزب وحدت اسلامی شاخه ی عبدالعلی مزاری را به دست آورده بود. چون محقق و خلیلی، به شمول سران تمام تنظیم ها در جنگ های داخلی با نفرت دیده می شدند، بعضی از روشنفکران قوم هزاره، مانند صادق مدبر، سعی می کردند طرق دیگر بیابند.

صادق مدبر، مدتی صبر می کند. آشکارا به خاطر جریان سیاسی اش کار نمی کرد. اگر نیتی هم می داشت، پنهان می ماند؛ اما پس از آن که سمت ریاست اداره ی امور را به دست می آورد، از محقق و خلیلی، فاصله می گیرد.

داکتر مدبر، نخست پایگاه قومی اش در اداره ی امور را قوی می سازد. شمار قابل ملاحظه ای از قوم هزاره را به حیث ماموران مافوق و مادون مقرر می کند. مقرری هایش به طوری انجام می شدند تا در آینده کسی جرات تقابل با او را نداشته باشد.

صادق مدبر، به قدری به رئیس جمهور، نزدیک بود که او به قولی با چشمان بسته، پیشنهاد هایش را منظور می کرد. زمانی نیز فرا می رسد که در وزارت ها خواستار امتیازات نامحدود می شود. یعنی هر کس را

قبل از مقرری، به اداره ی امور معرفی می کردند. بعد به اصطلاح حکم ارزیابی و کارشناسی، ترتیب می دادند. در این سلسله، کارشناسان ادارات مربوطه امضاء و صادق مدبر، کارکرد های شان را تایید می کرد.

رییس جمهور، وقت خواندن معرفینامه ها را نداشت؛ حتی متن احکام را نمی خواند. فقط اجراآت رییس اداره ی امور را می دید و پس از آن امضاء می کرد.

اگر متقاضی، دلخواه آقای مدبر نمی بود، او را با دلایل کارشناسان، رد می کرد. گاهی اسناد را هم دچار کاستی می ساختند. کوتاه این که آن ها را به بهانه های مختلف، دوباره مسترد می کردند. همچنان بعضی از وزرا را خسته می کردند تا ناگزیر شوند خواسته های رییس اداره ی امور را بپذیرند.

اسناد، اگر کامل و موثق هم می بودند، در یکی از دو بهانه، حتماً گیر می افتاد: «در تقرری، مشارکت ملی، مراعات نشده است یا رییس صاحب قبول نکرد.»

ترکیب قومی یا مشارکت ملی، سلاحی بود که روی تمام مسوولان به کار می رفت. بنا بر این، طرف را ناگزیر می ساختند جهت طی مراحل کارش، به طور غیر قانونی، یک هزاره را نیز شامل لیست استخدام بسازد. یا زمینه را چنان فراهم می کردند تا مدبر صاحب، کسی را معرفی کند. بدون این روند، هیچ کسی را یارای دیدار با رییس جمهور نبود تا بداند واقعاً شخص مورد نظر را رد کرده است یا نه؟ فقط خود مدبر ملاحظه می کرد. امکان دارد به بهانه ی «رییس صاحب»، صدها تن را از مقرری، محروم کرده باشند. مثال های فراوان وجود دارند که باعث طوالت این نوشته می شوند، اما یکی را ناگزیر می آورم:

عبدالهادی فرهنگ، از فاکولته ی اقتصاد، فارغ می شود. عضو اتاق های تجارت افغانستان نیز بود. او مدت زیادی ست که عملاً مصروف

تجارت می باشد. اکثراً با تجار مطرح، رفت و آمد دارد. از من خواهش کرده بود آتشی تجارتی افغانستان در مشهد شود؛ زیرا می گفت می تواند خدمات زیادی به افغانستان بکند. اگر با رییس صاحب جمهور صحبت می شد، وزارت تجارت نیز موافق بود. آنان پیشنهاد می کنند، اما مدیر صاحب نمی پذیرد؛ زیرا می خواهد کسی از خودش را مقرر کند.

فرهنگ، مکتوبی از وزارت تجارت می گیرد و به اداره ی امور می رود. آن هنگام، یک ملاقات ویژه با رییس جمهور داشتم. در پایان آن از تجربیات کاری و تقرر او نیز یادآور می شوم. کاملاً تایید می کند. به مدیر می گوید: زود پیشنهادش را بیاور! مدتی می گذرد. فرهنگ، چند بار برایم زنگ می زند. برایش می گویم: با رییس جمهور، صحبت کرده ام. گفته است مقررش می کنیم؛ اما او تصریح می کند: مدیر صاحب می گوید پیشنهادت را به رییس صاحب بَرَدَم. قبول نکرد. آن را رد می کند. مکتوبم را دوباره به وزارت فرستاده و نوشته است به جای من، کس دیگری را معرفی کنید! گفتم: به زودی نمی توانم با رییس جمهور، ملاقات کنم. اگر طالع داشتی، بار دیگر به وی یادآوری می کنم.

تصادفاً رییس جمهور را زودتر دیدم. وقتی سخنان ما پایان می یافتند، بار دیگر از مقرری عبدالهادی فرهنگ، یادآوری کردم. رییس جمهور گفت: کدام پیشنهاد؟ گفتم: مدیر صاحب گفته رییس صاحب تو را رد کرده! رییس جمهور می گوید: نی بابا! اصلاً خبر نیستم و نه هم پیشنهادی آمده است. در حال برخاستن بودم که رییس جمهور می گوید: چند لحظه بنشین! به سکرترش می گوید: مدیر را وصل کن! او را وصل می کند: کجاستی؟ می گوید در خیمه ی لویه جرگه. سخنان شان را می شنیدم. رییس جمهور می افزاید: کار فرهنگ صاحب را چه کردی؟ می گوید: کارشناسان، نظر منفی دادند! اسنادش مشکل داشت.

به این خاطر برای تان نیاوردم. مدبر نمی دانست که من در حضور رییس جمهور، نشسته ام. رییس جمهور کرزی می گوید: فوراً پیشنهاد فرهنگ را بیاور تا کارش را خلاص کنم. فردا، پیشنهاد او را می آورند. تقریری اش انجام می یابد. فرهنگ تا نگارش این متن، همچنان به حیث اتشه ی تجارتی، کار می کند. پس از آن، روابطم با مدبر خراب می شوند. در هر جا می گفت: یون، فاشیست و نشلیست است؛ حتی روزی به رییس جمهور هم می گوید، اما رییس جمهور جواب می دهد: تقریر کدام پشتون یا مشرقی وال را نخواسته بود؛ بل یک تاجک مسلکی را سفارش کرده بود. عبدالهادی فرهنگ، تاجک بغلانی ست. چون یک افغان وطن دوست می باشد، به خاطر تقررش تلاش کردم. هرچند اعمال بالا به تکرار صورت می گرفتند، اما کسی نبود روشنگری کند. رییس جمهور می دانست. با این وجود، چیزی نمی گفت.

قدر و منزلت مدبر، بیشتر می شدند. زمانی هم فرا می رسد که زور هیچ کسی به وی نمی رسد. عملاً نقش یک وزیر بزرگ را بازی می کرد. با استفاده از قدرت، حزب سیاسی «انسجام ملی» را ایجاد می کند. اکثریت قریب به اتفاق اعضای آن، هزاره و شیعه بودند. گاهنامه ای به نام «انسجام» را نیز نشر می کنند. تعداد زیاد هزاره گانی که از سابقه ی محقق، خلیلی و اکبری، خسته شده بودند، بر محور مدبر جمع می شوند. او با استفاده از موقف مهم حکومتی اش، استفاده ی اعظمی می کرد. تعداد زیاد هزاره گان و شیعیان را از دفترش الی پُست های حساس دولتی و نماینده گی های سیاسی افغانستان در خارج، مقرر می کند. بنا بر این، اداره ی امور، به شکل مرجعیت تقلید شیعه، در می آید. در روزهای عاشورا در تمام دیوارهای اداره ی امور، پارچه های سیاه، نصب می بودند. شیعیان زیادی نزد مدبر می رفتند. رییس جمهور و سایر مسوولان، تمام این وضع را به چشم می دیدند، اما ریسمان را

سُست کرده بودند.

مدبر، نه فقط روی هزاره گان و شیعیان، اثر می گذاشت، بل میان سایر اقوام نیز جای پا می یافت. او با اکثر شخصیت های مطرح سیاسی، و کلا، رهبران قومی و کادر های علمی، از هر قوم و از هر کجایی که بودند، ارتباط برقرار می کرد. بیشتر سعی می کرد کار افرادی اتمام یابد که می دید جنجالی استند.

مدبر، کم سخن بود، اما پُر کار. دفترش بسیار منظم بود. غیر حاضری و خسته گی کاری نداشت. از صبح تا شب، کار می کرد. همانند محقق و خلیلی، حساسیت محسوسی هم با زبان پشتو نداشت. سلسله ی ارسال مکتوب های پشتو و دری که در زمان دکتور وردگ، آغاز شده بودند را نگه می دارد. اگر پیشنهاد به دری می بود، صورت پشتو را نیز تهیه می کرد؛ هر چند کاربرد دری، بیش از پشتو بود.

مدبر تا پایان وظیفه اش به قوت باقی می ماند. امکان دارد بسیاری از راز ها و ناگزیری های رییس جمهور را بداند. بنا بر این از کسی واهمه نداشت.

پس از خلیلی، بیشترین سهم استخدام هزاره گان در پُست های دولتی را صادق مدبر داشت.

خلیلی، محقق، مدبر و امثالهم، ظاهراً مخالف اند، اما به خاطر منافع مذهبی و قومی خود، موضع مشترک، اختیار می کنند.

مدبر، چنانی که از تخلصش پیداست، با تدبیر بود. ضمن حفظ موقف، اهدافش را نیز برآورده می ساخت. رییس جمهور کُرزی برای آنان، شبیه ولی نعمتی بود که نه سابقه داشت و نه ممکن است در آینده، تکرار شود.

شش و نیم درجن مشاور

حامد کرزی در نوع خود، شاید از آن روسای جمهور باشد که مشاوران بیش از حد داشت. می گویند «قصاب که زیاد شد، گاو-مردار می شود». مشوره ی زیاد، باعث گمراهی ست. انسان را در وهم، غرق می کند. کرزی صاحب در سمت مشاوریت، تعداد بی شماری را بسته بود. آنان نیز با معاش، موتر، دفتر و چند محافظ، خوشحال بودند و آن ها را غنیمت می شمردند.

هرگاه والی، وزیر یا زورداري به هر دلیلی مجبور به ترک کار می شدند، او تومات در پُست مشاوریت، جا به جا می شدند. زمانی لیست مشاوران رییس جمهور، آن قدر طولانی می شود که حتی وظایف خود را نمی شناختند. از حد ۶۰ تن، بالاتر می رود.

رییس جمهور، هر ماه، یک بار با مشاورانش جلسه می گرفت؛ اما همیشه چنین نبود. کسانی بودند که طی شش ماه یا یک سال هم موفق نمی شدند رییس جمهور را ببینند. فقط شش یا هفت تن بودند که همواره می توانستند با او ببینند.

بر اساس بعضی گزارش ها، رییس جمهور کرزی کلاً ۱۱۰ تن مشاور داشت. از آن میان، ۶۰ تن، وزیر مشاور بودند. در زیر به مشاورانی اشاره می کنم که به رییس جمهور، دسترسی داشتند. آنان اکثراً اهل کار یا اشخاص مطرح بودند؛ اما قبل از همه، لیست نام ها:

شماره	نام	وظیفه
۱	دکتور رنگین دادفر سپینتا	مشاور امنیتی
۲	شیدا محمد ابدالی	مشاور ارتباطات بین المللی
۳	شام لال بیتیجا	مشاور اقتصادی
۴	هدایت امین ارسلا	مشاور ارشد
۵	نعمت الله شهرانی	مشاور دینی
۶	محمد یوسف پشتون	مشاور احیا و انکشاف

مشاور صحنی	فیض الله کاکر	۷
مشاور امنیتی	محمد ابراهیم سپین زاده	۸
مشاور فرهنگی	زلمی هیوادم	۹
مشاور قومی	اسدالله وفا	۱۰
مشاور قومی	وحیدالله سباوون	۱۱
مشاور قومی	شهزاده مسعود	۱۲
مشاور قومی	محمد علم راسخ	۱۳
مشاور قومی	محمد هاشم زارع	۱۴
مشاور قومی	سید محمد امین طارق	۱۵
مشاور قومی	عبداللطیف ابراهیمی	۱۶
مشاور قومی	جمعه خان همدرد	۱۷
مشاور قومی	گل آقا شیرزی	۱۸
مشاور قومی	امان الله زدران	۱۹
مشاور قومی	حسین هاشمی لولنجی	۲۰
مشاور قومی	نظر محمد اسحاق زی	۲۱
مشاور قومی	شجاع الملک جلاله	۲۲
مشاور قومی	گوجروال	۲۳
مشاور قومی	محمد طاهر سابی	۲۴
مشاور قومی	خادم حسین ناطقی	۲۵
مشاور قومی	محمد نسیم مهدی	۲۶
مشاور قومی	شیر علم شهادت یار	۲۷
مشاور قومی	توردی آخند	۲۸
مشاور قومی	جنرال سید محمد حسین	۲۹
مشاور قومی	شیر محمد آخندزاده	۳۰
مشاور قومی	عبدالستار ملاخیل	۳۱
مشاور قومی	سلیمان یاری	۳۲

مشاور قومی	محمد صدیق عزیز	۳۳
مشاور قومی	ضامن علی بهسودی	۳۴
مشاور قومی	نوروز علی اعتمادی	۳۵
مشاور قومی	رحمت الله راشدی	۳۶
مشاور قومی	محمد یعقوب شمس	۳۷
مشاور قومی	سیدشاه ناصر نادری	۳۸
مشاور قومی	محمد اکبر اکبر	۳۹
مشاور قومی	محمد هاشم صالحی	۴۰
مشاور قومی	محمد یوسف واعظی	۴۱
مشاور دینی	مولوی محمد جوهر طاهری	۴۲
مشاور دینی	محمد عثمان سالک زاده	۴۳
مشاور دینی	علی جان زاهدی	۴۴
مشاور دینی	عنایت الله بلیغ	۴۵
مشاور دینی	مولوی محی الدین بلوچ	۴۶
مشاور امنیتی	جنرال عبدالرحیم وردگ	۴۷
مشاور امنیتی	امان الله گذر	۴۸
مشاور قومی	محمد عارف نورزی	۴۹
مشاور امنیتی	محمد معصوم ستانکزی	۵۰
مشاور خارجی	تاج محمد ایوبی	۵۱
مشاور اجتماعی	غلام مصطفی جواد	۵۲
مشاور قومی	شیر محمد اعتباری	۵۳
مشاور صحی	جنرال سهیلا صدیق	۵۴
مشاور ورزشی	محمد انور جگدلک	۵۵
مشاور اجتماعی	محمد یاسین عثمانی	۵۶
مشاور مالی	ذکیم شاه خان	۵۷
مشاور حقوقی	محمد اشرف رسولی	۵۸

مشاور قومی	عبدالعزیز احمد	۵۹
مشاور مالی	نورالله دلاوری	۶۰
مشاور بین المللی	عبدالرحمن اشرف	۶۱

افزون بر این، معاونان رییس جمهور نیز مشاورانی دارند. اگر آنان را هم بر لیست بالا، اضافه کنیم، از حد ۱۵۰ تن می گذرند. این رقم با مشاوران وزرا، بیش از ۲۰۰ تن می شود. اگر مشاوران کل ارکان دولت را محاسبه کنیم، به عدد ۱۰۰۰ خواهند رسید. مشاوران خارجی هم به افزایش ارقام، کمک می کنند.

به دلیل عدم اهلیت کاری، سطح تقرر مشاوران، بلند است. همچنان سهم بزرگ حکومت کرزی را مشاوران داخلی و خارجی می خوردند. آنان مسوولیتی نداشتند، اما صاحب صلاحیت بودند. سرمایه ی قابل ملاحظه ی کشور را به خارج منتقل می کردند.

مشاوران را اکثراً در ترکیب کمیسیون ها شامل می ساختند. شماری کمک های نقدی رییس جمهور را به بازمانده گان کشته شده گان و مجروحان هم می رساندند؛ اما آنان این ماموریت ها را غنیمت کاری می شمردند.

در میان مشاوران، آقایان سرمحقق زلمی هیوادممل، اسدالله وفا، تاج محمد ایوبی، نعمت الله شهرانی، دکتور رنگین دادفر سپنتا و چند تن دیگر، بیشتر می توانستند رییس جمهور را ببینند.

۱- سرمحقق زلمی هیوادممل:

از منطقه ی علی خیل مرکز ولایت لغمان است. تحصیلات ابتدایی را در لغمان و عالی را در فاکولته ی علوم بشری و ادبیات پوهنتون کابل در رشته ی ژورنالیسم، به پایان رسانده است. او در حاکمیت طالبان، ماستری اش را در زبان و ادبیات دری از پوهنتون پشاور، به دست می آورد.

سرمحقق زلمی هیوادممل از روزی که از پوهنتون فارغ شده تا سال

۱۳۷۱ش به حیث عضو اکادمی علوم افغانستان، باقی مانده است. وی ترفیعات علمی اش را به گونه ی متواتر و منظم، حاصل می کند. حالا دارای رتبه ی علمی سرمحقق است که در پوهنتون، معادل پوهاند می باشد.

پس از تحمیل حاکمیت تنظیمی در کابل و شدت نبرد ها، زلمی هیوادل همانند هزاران افغان دیگر به پشاور هجرت می کند. او در آن شهر تحت چتر پروفیسور رسول امین در «انجمن نویسنده گان افغانستان آزاد»، مسوولیت هفته نامه ی «وفا» را بر عهده می گیرد.

هیوادل در آخرین روز های نظام طالبان، از پشاور به جرمنی می رود. وقتی حاکمیت طالبان پایان می یابد، دوباره به پشاور و از آن جا به کابل برمی گردد. نخست در اداره ی موقت در وزارت معارف با پروفیسور رسول امین که وزیر آن وزارت بود، همکاری می کند، اما بعد به دربار ارگ، راه می یابد. او با حامد کرزی و پدرش از گذشته نیز رابطه داشت.

سرمحقق زلمی هیوادل در مهاجرت از حامیان سرسخت اعلی حضرت شاه محمد ظاهر بود. عبدالاحد خان کرزی نیز چنین موضعی داشت. بنا بر این وقتی به کوئته سفر می کرد، به دیدار پدر کرزی می رفت. با او مصاحبه می کرد و بعداً در نشریه ی «وفا» به نشر می رساند.

نشریه ی وفا، به زبان های پشتو و دری چاپ می شد. در آن، توازن هر دو زبان را مساویانه رعایت می کردند. این هفته نامه به لحاظ ماهیت و کیفیت، یک نشریه ی معیاری و بی سابقه بود.

پیش از این که سرمحقق هیوادل، وارد چهاردیواری ارگ شود، آن قدر به تولید فرهنگی می پردازد که در توان هر کسی نیست. بیش از ۱۰۰ عنوان آثار علمی، تحقیقی و ادبی را نوشته و چاپ کرده است. بیش از ۲۰۰ عنوان آثار نویسنده گان را تصحیح و چاپ می کند. او از آغاز با معاش کم و کار زیاد آشنایی داشت. یک تنه، کار های بسیاری

را انجام می داد. حرص قدرت و جمع آوری پول را ندارد. روحیه ی اش به خاطر فرمانبرداری از مافوق، بلند است. به چنین مامور رایگان، هر سرکار و هر درباری ضرورت دارد.

هیوادمِل، مشاور امور علمی و فرهنگی کرزی می شود، اما بسیاری از کارهای سایر بخش ها را نیز انجام می داد. افزون بر نگارش بیانیه های کرزی، شمار زیاد مسوولیت های رسمی و غیر رسمی دیگر را هم بر عهده می گیرد.

کرزی صاحب و هیوادمِل صاحب، بنا بر اشتراکات وجهی، رفیق و شفیق می شوند. بیشتر به این دلیل نیز بود که هر دو بیش از حد احتیاط می کردند. میزان احتیاط آنان، افزون بر یکدیگر می شد. حتی گفته نمی توانیم سهم چه کسی زیاد است.

روزی هیوادمِل صاحب می گوید: اوایل ریاست کرزی صاحب بود. می گفت: فهیم خان اگر همین اکنون بخواهد، در ارگ نه کرتی تو و نه قره قل من باقی می ماند. آشکار می شود که کرزی در اداره ی موقت، هیچ قدرتی نداشت. همه چیز در اختیار ائتلاف شمال قرار داشت. کرزی، فقط یک سمبول بود. با این وجود، ائتلاف شمال، حتی این نقش او را هم نمی پذیرفتند.

کرزی بعداً ناگزیر می شود به خاطر حفظ جانش، محافظان امریکایی بگمارد. او در گذشته با ائتلاف شمال، به ویژه با فهیم، زمانی که در دولت اسلامی جنجالی برهان الدین ربانی، معین وزارت امور خارجه بود و فهیم سمت ریاست استخبارات را بر عهده داشت، روزهای سختی را سپری کرده بود. گفته می شود به اثر تصادم فزیک با فهیم، کارش را ترک می کند. بعد به کمک افراد استخباراتی حزب اسلامی حکمتیار، از کابل بیرون می رود. این ماجرا زمانی رسوا می شود که کرزی در اداره ی موقت به ستایش ائتلاف شمال و تقبیح حزب اسلامی، دهان باز می کند. همزمان، شهادت - ارگان نشراتی حزب

اسلامی با حمایت از حکمتیار، به طعنه به کرزی می نویسد: روزی را به یاد بیاور که به کمک اعضای حزب اسلامی از کابل خارج شدی و از چنگال ائتلاف شمال، نجات یافتی.

سرمحقق زلمی هیوادمیل از روز اول آغاز کار در ارگ در لوحه ی شهرت روی میزش نوشته بود: «سرمحقق زلمی هیوادمیل، مشاور امور فرهنگی». ویزت کارت ها را نیز چنین چاپ می کرد. بعضی از فرهنگیان پشتون که این حال هیوادمیل صاحب را می دیدند، پیش خود می گفتند: اگر وضع یک پوهاند زبان و ادبیات پشتو چنین است، از دیگران چه گلایه؟ قبل از آن، آقای هیوادمیل، چند کتاب مهم چون «مراحل رشد و ایجاد ادبیات پشتو در هند» و «۸۰۰ سال نثر پشتو» را چاپ کرده بود. نزد بعضی از مردم، سوال پیدا می شد که در دربار ۸۰۰ سال قبل چه حال بود و حالا (۸۰۰ سال بعد) چه حال است؟ خوب یا بد، هیوادمیل صاحب ۱۳ سال تمام را با کرزی صاحب در ارگ سپری می کند. او سرد و گرم چشیده ی روزگار است؛ هرچند طی کار در دربار، به نویسنده گی اش زیان هایی می رسند، اما دست بر نمی دارد. چند اثر ادبی را در ارگ هم می نویسد که تاکنون چاپ نشده اند.

سرمحقق هیوادمیل در کنار کرزی، بیش از هر مشاور و حتی بالاتر از وزیران، صاحب صلاحیت بود. تا زمانی رئیس جمهور را ترک نمی کرد تا او را به خانه اش تحویل نمی داد. گاهی از وی برای پیاده روی عصر هم دعوت می کرد.

هیوادمیل نزد کرزی بسیار محترم بود؛ زیرا از زمان آشنایی با پدرش، او را می شناخت و بر وی اعتماد می کرد. دیگر این که کار چند تن را انجام می داد. رایگان کار می کرد. هیچ سخن رئیس جمهور را بر زمین نمی انداخت. هرچه می گفت، تایید می کرد. آنان در تایید ائتلاف شمال و نازپروردن بیش از حد اقلیت ها، هم نظر بودند.

سرمحقق زلمی هیوادمیل به این نظر بود که غیر پشتون ها، هر قدر که نیاز داده

شوند، به نفع وحدت ملی ست؛ حتی اگر به حد نفی حقوق طبیعی و آزرده گی پشتون ها منجر شود. او و کرزی، تعریف ملی خود را دارند. به همین خاطر در ۱۳ سال گذشته، در میان کسانی که انتصابی به کمیسیون ها و لویه جرگه ها معرفی می شدند، سهم اقلیت ها بسیار سنگین و بیش از حد طبیعی بود. کاستی دیگر این بود که به نماینده گی از پشتون ها کسانی انتخاب می شدند که از یک سو بسیار ناتوان و از سوی دیگر فاقد رابطه با پشتون ها بودند؛ حتی بعضی پشتون ها به چشم نفرت به آنان می نگریستند. در ۱۳ سال گذشته، افراد زیادی به نام پشتون ها بر آنان تحمیل شده اند. بخشی از آنان هرچند به لحاظ قوم، پشتون بودند، اما به لحاظ سیاسی، اکثراً وابسته به جمعیت اسلامی و سایر گروه ها شناخته می شدند. این روش، نفرت عامه ی پشتون ها را بر می انگیزد. بنا بر این، محبوبیت هیوادممل و کرزی را در آنان تضعیف می کند. تلقی ظالمانه ی دیگر، سر بلند کردن در برابر چنان روش هایی بود. معترض را متعصب، زبانگرا و به صفت تفرقه افکن معرفی و تهدید می کردند؛ اما برعکس شان را که به راستی باعث تفرقه ی قومی می شدند، شخصیت های ملی و ملی نموند.

هیوادممل صاحب، پسان ها بسیار در برابر من اعتراف می کرد که نباید آن چه صورت می گرفت که گرفت. می گفت: زمانی نظرات تو را رد می کردم، اما اکنون برایم آشکار شد اگر تایید می شدند، جلو این مردم (ائتلاف شمال) گرفته می شد.

زمانی اکثر بخش های تپه ی مرنجان از سوی بعضی اعضای ائتلاف شمال غصب و بعداً فروخته می شوند. به هیوادممل صاحب گفتم: چرا حکومت اقدام نمی کند؟ گفت: برادر کم! اگر راست بگویم، زور حکومت نمی رسد. اگر فکر می کنی رییس صاحب از حمایت این مردم (ائتلاف شمال) دست می کشد و مخالف شان می شود، اشتباه می کنی. او آنان را آزرده نمی سازد. هرگز از آنان روگردان نیست.

هیوادممل صاحب، محقق و نویسنده ی خوب است. شخصیت عاطفی

دارد. روزی اعتراف کرد: من مرد اداری و سیاسی نیستم. حتی توان اداره ی یک ولسوالی را هم ندارم. هیوادل به بعضی نویسنده گان، کمک می کرد، اما نه آن قدر که باعث خرسندی شان شود. با من با دقت بسیار در ایجاد پوهنتون لغمان، کمک می کند. کار های مثبتی را نیز انجام داده، اما چنانی که امید فرهنگیان بود، نیستند.

هیچ وزیر مشاور در ارگ، به اندازه ی هیوادل صاحب، دارای صلاحیت نبود. با این وجود، به اثر احتیاط زیاد، تناسب عملی صلاحیت و کارش در تمام مدت وظیفه، رونما نمی شود.

۲- اسدالله وفا:

پس از سرمحقق زلمی هیوادل، اسدالله وفا، مشاور دیگری ست که هرازگاهی می توانست با رییس جمهور ببیند. وفا از گذشته با کرزی آشنایی، دوستی و قرابت فامیلی داشت. او از مردم سرشناس اچکزایی هاست. در حاکمیت رییس جمهور کرزی، در بخش های مختلف به اجرای وظیفه می پردازد. والی ولایات کنر، پکتیا و هلمند می شود. مردم کنر، خاطرات خوشی از او دارند، اما در هلمند و پکتیا، بسیار موفق به نظر نمی رسید.

اسدالله وفا در کمیسیون هایی هم اجرای وظیفه کرده است. وقتی مشاجرات قومی به میان می آمدند، رییس جمهور، او را شامل ترکیب هیئت هایی می کرد که به خاطر رفع آن مشکلات، تشکیل می شدند. او در این بخش، موفقیت های خود را دارد.

آقای وفا حالا مسوول کمیسیون سمع و انتقال شکایات به رییس جمهور است. دفترش که رو به روی وزارت خارجه موقعیت دارد، به روی هر کسی گشوده می باشد، اما توان رفع مشکلات بزرگ و تقابل با مافیا را ندارد. در واکنش به آنان، بیشتر دشنام می دهد: «ای به فلان این و آن بی ناموسان!» خلاصه زورش به آنان نمی رسد.

اسدالله وفا، همانند شمار معدود دیگر، هرچند فحاش است، اهل صحبت نیز می باشد. افزون بر این، بسیار اهل خورد و خوراک و صاحب دستر خوان است. در دشنام دادن، پس از عزیز الله واصفی و پیش از عبدالجبار ثابت، نیست. همواره به کسی توهین می کند که قابلش باشد. بنا بر این، دشنام هایش در میان مردمان، جا افتاده اند. بسیار بد نیستند. آن ها را جزو فرهنگ عامه می شمارند.

اسدالله وفا، پیش از آن که سیاسی باشد، شخصیت مردمی ست. دربار کرزی، خصوصیتی دارد که افزون بر غرب آمده گان و ظاهرنمایان، شخصیت های مردمی نیز در آن به چشم می خورند. یعنی همه شمول است.

آقای وفا با توجه به کار های مثبتش در ولایت کنر، متهم به فساد مالی نیست. او از گذشته، اقتصاد خوب داشت. البته مدیریت ساده و کلاسیک وی بعضی اوقات، شاید مشکلات خود را داشته باشد. زمانی هفته نامه ای به نام «مردم چه می گویند؟» را نیز چاپ می کرد که بیشتر روی فعالیت های خودش می چرخید. همچنان بعضی امثال و حکم پشتو را جمع و منتشر می سازد. می خواست رادیو بسازد، اما به اثر رفتار کلاسیک، موفق نمی شود. روزی به من گفت: بیا و مرا در تلویزیون ژوندون، شریک کن! گفتم: چنین می کنم؛ زیرا مرا از جنجال دیگران نجات می دهد، اما چه کسی از جنجال تو رها می سازد! می خندد و سر می جنباند.

۳- تاج محمد ایوبی:

وقتی دکتر سپنتا، وزیر امور خارجه می شود، آقای تاج محمد ایوبی به جایش مقرر می شود. کندهاری ست. پیوند های نزدیکی با رییس جمهور کرزی دارد. شخص حلیم و محترم می باشد. در یک خانواده ی علمی و فرهنگی، بزرگ شده است. تحصیلات عالی را در امریکا به پایان می رساند. او در جریان ریاست جمهوری کرزی، دوباره

به افغانستان می آید. چنان چه توقع می رفت، نمی تواند تغییری که باید در سیاست خارجی کرزی رونما می کرد، به وجود آورد. ایوبی، مانند دکتر سپنتا، توان ارائه ی مشی و طرز العمل به رئیس جمهور را نداشت یا نمی خواست، اما فرصت همیشه برایش میسر می شد با رئیس جمهور ملاقات کند و در سفر های خارجی اش حاضر باشد.

اشخاص نرم خو، هر قدر هم دارای پایگاه علمی باشند، اگر عمل نکنند، هیچ شمرده می شوند. دسته های مخالف شامل حکومت، هر چند در آغاز از امثال ایوبی ها هراس داشتند، اما وقتی می بینند خطری را متوجه منافع شان نمی کنند، آنان را هیچ می شمارند. پُست ایوبی / مشاور امور خارجی، آن قدر کم ارزش می شود که کسی فکر هم نمی کرد وجود دارد؟

۴- پوهاند نعمت الله شهرانی:

آقای نعمت الله شهرانی قبلاً به حیث وزیر، رئیس کمیسیون تدقیق قانون اساسی و وزیر مشاور، اجرای وظیفه کرده بود. مدت زیاد وظایفش در مشاوریت سپری می شود؛ هر چند همانند سرمحقق زلمی هیوادمِل، هرازگاهی نمی توانست رئیس جمهور را ببیند، اما سخنانش بی وزن و بی قیمت نبودند. رئیس جمهور به آن ها ارزش قایل می شد؛ اما نعمت الله شهرانی، بیشتر روی منافع شخصی اش می چرخید. ساحه ی مشاوریت او، امور دینی بود؛ مسئله ای که رئیس جمهور بی آن نیز عیار می بود.

نعمت الله شهرانی، هنگام وظایف دولتی، موفق می شود موقف اعضای خانواده اش را محکم کند. فرزندش وحید الله شهرانی را که خود هم صاحب استعداد بود، به رئیس جمهور کرزی، نزدیک می سازد. رئیس جمهور، او را معین وزارت مالیه و مشاورت اقتصادی اش می گمارد. بعداً وزیر تجارت و معدن هم می شود. بیش از بسیاری وزیران، نزد رئیس

جمهور پذیرفته و محترم می نمود.
گفته می شود نعمت الله شهرانی جهت استفاده ی شخصی از گزینه های اقتصادی، روگردان نبود.
کابینه ی رییس جمهور کرزی، شاید از معدود کابینه هایی باشد که در آن، پدر و پسر / وزیر و مشاور، از یک خانواده همزمان حضور می یافتند.

از دیگر چهره های مطرح سیاست و ارگ

افزون بر شخصیت هایی که گذشتند، شمار دیگری نیز بودند که هرچند صاحب دفتر و دیوان نبودند، اما تاثیرات شان در عرصه ی سیاسی کشور محسوس بود. در این میان، بعضی به استثنای رییس جمهور، بیش از همه قدرت داشتند.

۱- محمد قسیم فهیم:

یکی از مطرح ترین و تاثیر گذارترین چهره های حکومت کرزی، محمد قسیم فهیم بود. هنگام اداره ی موقت و انتقالی، معاون رییس جمهور و وزیر دفاع می شود. وقتی ویر دفاع بود، با زور مطلق، رتبه ی نظامی «مارشالی» را از حامد کرزی، دریافت می کند. با وجودی که پسند حامد کرزی نبود، اما زورش به او نمی رسید.

فهیم، کارهای مختلفی را در وزارت دفاع، «بند» انداخته بود. او در قبال حساب و کتاب صد ها میلیون دالر کمک شده، هیچ گونه مسوولیتی را بر عهده نمی گرفت.

فهیم به کرزی گفته بود: اگر به جای بیرق حکومت استاد ربانی، بیرق سه رنگ گذشته را قبول و خواسته های تو را پذیرفتم و تایید کردم تا در راس اداره ی موقت و انتقالی بیایی، باید رتبه ی مارشالی مرا قبول کنی! عقب این خواسته، غرایز محمد قسیم فهیم، عوامل سیاسی و تاریخی نهفته بودند. محمد قسیم فهیم را فاتح کابل می شمردند یا کم از کم دوستانش در تشبیه این مسئله، نقش می گرفتند. آنان به لحاظ تاریخی، به دوران اعلی حضرت محمد نادر خان اشاره می کردند. او و برادرانش «بچه ی سقا» را شکست می دهند. به شاه ولی خان نیز رتبه ی مارشالی، داده می شود. حالا نوبت اینان بود؛ زیرا به اصطلاح طالبانی را شکست داده بودند که اکثراً از جنوب و جنوب غرب بودند. این که چه قرینه و قرابتی میان آن رویدادها وجود دارند، به هموطنان، پنهان نیستند.

قبل از ۱۱ سبتمبر، تمام رهبران ائتلاف شمال و جمعیت اسلامی به رهبری فهیم خان، حاضر می شوند فقط با تضمین جان، به طالبان تسلیم شوند. این که رویداد ۱۱ سبتمبر واقع می شود، ائتلاف شمال، بار دیگر جان می گیرد و تا زمان داخل شدن به کابل، زیر بال هواپیماهای امریکایی قرار می گیرند، تمام افغانان می دانند، اما به تعبیر آنان در یک تشابه تاریخی، انتقام گرفته بودند. خود را به سطح نظامی، با گذشته مقایسه می کردند. این در حالی بود که پس از بخشش رتبه ی مارشالی به فهیم خان، در تمام کشور نیز دو غند منظم اردو وجود نداشت. مردم، تبصره می کردند که در تاریخ دنیا برای اولین بار به فارغ یک مدرسه ی دینی، رتبه ی مارشالی داده می شود. مردم می افزودند: مارشال به کسی گفته می شود که چهار یا پنج کشور را فتح کند و سربازانش در آن کشور ها مستقر باشند. در افغانستان، سربازان ۴۰ کشور آمده اند و همه جا را اشغال کرده اند. بنا بر این، مارشال - چه معنی می دهد؟ این منطق مردم به نماینده گان شان هم منتقل می شود. وقتی سربازان پاکستانی به ولایت کنر، حمله ی راکتی کردند، همه بر رئیس جمهور کرزی، انتقاد می کردند که چرا جلو شان را نمی گیری؟ اما کسی از فهیم خان که آن زمان، معاون کرزی و مارشال بر حال بود، نامی نمی برد.

در پایان ماجرای راکت پراگنی پاکستان بر کنر، خانم آرین یون، نماینده ی مردم ننگرهار در ولسی جرگه، به کنایه می گوید: تشویش نکند! به فضل خداوند، ما صاحب مارشال استیم. مارشال به کسی گفته می شود که چهار یا پنج کشور را فتح کرده باشد. اکنون مارشال ما در جلو و مردم ما در عقبش، طی چند روز، پاکستان را می گیریم. این کنایه، چاپلوسان مارشال را به سختی به قهر می آورد. در ولسی جرگه، سخن به تصادم می رسد.

به هر صورت، این که محمد قسیم فهیم، مستحق مارشالی بود یا نه، تاریخ - قضاوت خواهد کرد، اما قدرت زیاد دولت، عملاً در اختیارش قرار

داشت. از چپ-راستی تا وزیر و بلندتر از آنان، حتی به سطح رییس جمهور، در تمام کارها مداخله می کرد. قانون، به اندازه ی توت هم نزدش ارزش نداشت. آن را به بهانه ی «جهاد» و «مقاومت»، چنان منحصر کرده بود که اهل قانون نیز چیزی کرده نمی توانستند.

فهم خان در تمام مدت قدرت، کاملاً دستان باز داشت. زمین های منطقه ی تاریخی شیرپور، اکثراً به حکم او تقسیم شده اند. نخست برای خود و خانواده اش، بعد خویشان و اهل منطقه، بعدتر به تنظیمیان و متباقی را به افرادی واگذار می کند که به نحوی از انحا با آنان ارتباط داشتند و دارای موثریت بودند.

تقسیم زمین های شیرپور، داستان عجیب دارد. محمد انور جگدلک، شاروال آن زمان و اضغری، معاونش، زمین ها را در اختیار فهم، قرار می دادند. مارشال به خاطر دخترش، نوشته بود: در کابل، هیچ سرپناهی ندارد. بنا بر این برایش یک نمره زمین در منطقه ی وزیراکبر خان، داده شود. چون این روند را از خود، فرزندان، برادران و بعداً نزدیکانش شروع کرده بود، در اکثر درخواستی ها، تفصیلات زیادی نمی نوشت؛ زیرا نمی خواست کسی آگاه شود.

در زیر، اسنادی ارائه می شوند که نوعیت تفصیل بالا را شرح می دهند. در اکثر آن ها کسانی که زمین دریافته اند، قرابت آشکاری با فهم دارند. همچنان از املاء و انشاء، سلیقه، تعجیل و جزییاتی آگاه می شویم که در تقسیم نمرات شیرپور، چه ها رو می دادند و چه کسانی چه می کرده اند؟ بهتر است قبل از بررسی توزیع نمرات شیرپور، کمی تبصره کنیم.

منطقه ی شیرپور که دارای تاسیسات نظامی بود، از ساحات مهم و پُر افتخار تاریخ افغانستان، شمرده می شود. گفته اند مکناتن، قومندان سپاه انگلیس در این منطقه از سوی وزیر محمد اکبر خان، قومندان لشکر افغان، کشته می شود.

تاسیسات نظامی شیرپور، به امر «مارشال» محمد قسیم فهم، ویران می

شوند. در کنار آن، تقریباً ۳۰۰ منزل رهایشی مردم عام، قرار داشتند که امر تخریب آن ها نیز صادر می شود.

شیرپور به ۳۰۰ نمره ی چهار سوه یی، تقسیم می شود. کل مساحت آن، یکصد و بیست هزار (۱۲۰۰۰۰) متر مربع، یعنی به ۶۰ جریب زمین می رسید.

در ۱۳ سنبله ی ۱۳۸۲ش در حالی که علی احمد جلالی، وزیر امور داخله بود، بصیر سالنگی، قوماندان امینه ی کابل، بالای شیرپور حمله می کند. او در یک روز، ۳۰ منزل رهایشی را تخریب می کند.

آقای قدم شاه شهیم، قوماندان جمعیت، پس از سقوط طالبان، از محافظان گارد ریاست جمهوری می شود. او به اثر روابط تنظیمی با آقای فهیم، در منطقه ی شیرپور، مستحق یک نمره زمین، شناخته می شود. چون قدم شاه شهیم از ولایت بدخشان است، ممکن در کابل خانه نداشته نباشد. اگر هم می داشت، در تقسیم نمرات شیرپور، عوامل مهم، قومی و تنظیمی بودند. ضمناً اگر شهیم، عضو جمعیت اسلامی نمی بود و با فهیم خان، ارتباط قومی یا سیاسی نمی داشت، هیچگاه در شیرپور، صاحب زمین نمی شد.

از املاء و انشای نمره ی توزیع شده به قدم شاه شهیم، سلايق و تجربیات دولتی حکام، به خوبی معلوم می شوند. خودتان اسناد را ببینید! آن قدر با شتاب و اضطراب نوشته شده اند که مثل فتح جبهه ی مخالف به نظر می رسند.

ایک سیکرٹری
مستحق یہ فونہ بدور
مدیریت نوریہ انیس
کہ حکام فونہ ابراہیم
7-8-81

ترجمه ی مصطفیٰ عمرزی



۱۰۰ - بی بی زینب

ریاست عموم ملکیت ۱۸

پیشیاب را یکسان

نورمه تثبیت استحقاق نمرات زمین بدوڑہ ہمای : عمر کا بسل

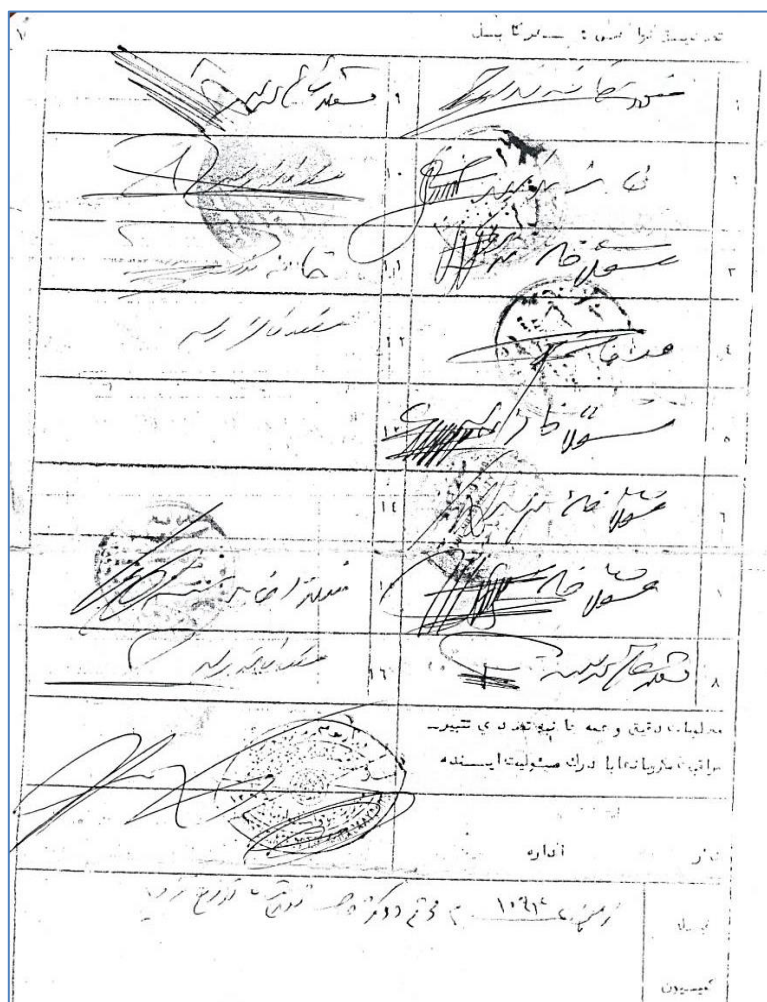
[illegible]

تتمتع بالرياسة العظمى :

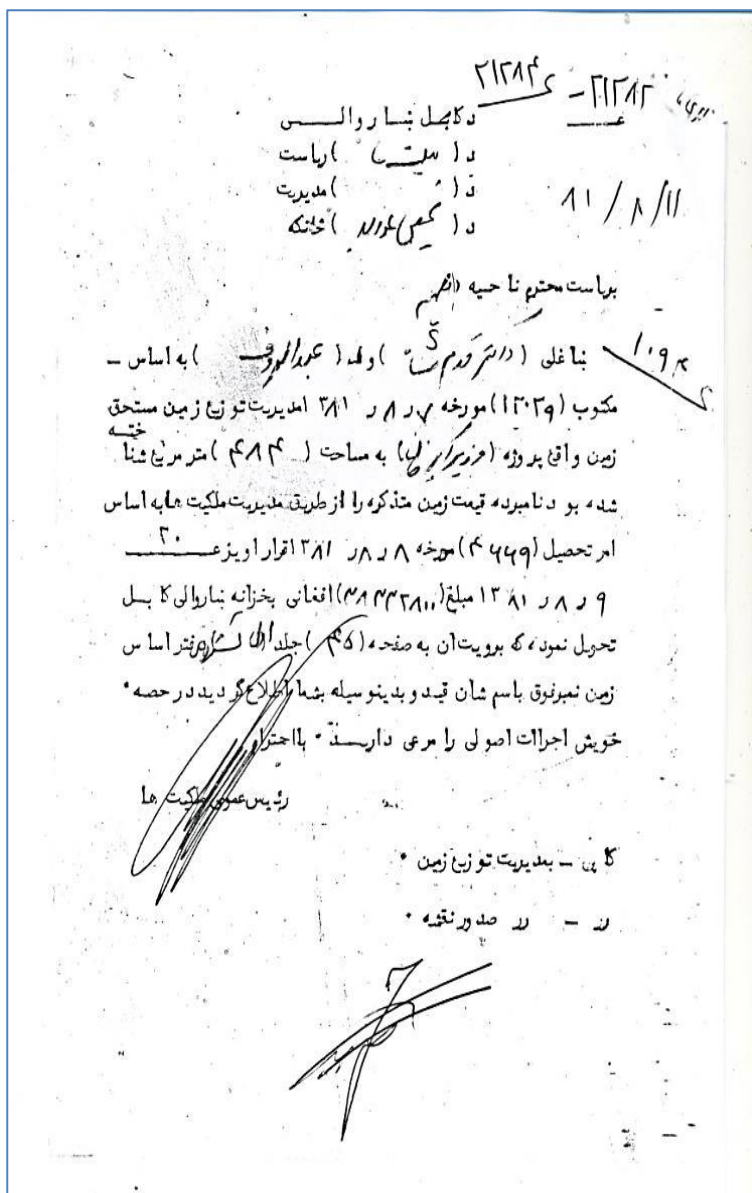
ایجناب (درتر قدم)

باسم خود حضرت زین الدین را یا از حضرت در راه خود شمس کابل را زمین خانه و ابراهیم بنی
دندان را که از خانه به کدور فوق چتر بر شعله ام را اگر گردید بر خانه یا زید سر کانی از
است و آن زمین محترم می باشد

(محل اجزاء در خواست و عرضه)



در تصویر بالا، جمله ی «فعلاً خانه ندارد» با شباهت کامل (با یک قلم) در سایر اسناد نیز به چشم می خورد. مسوولان نواحی شاروالی، تمام آن ها را تصدیق کرده اند.

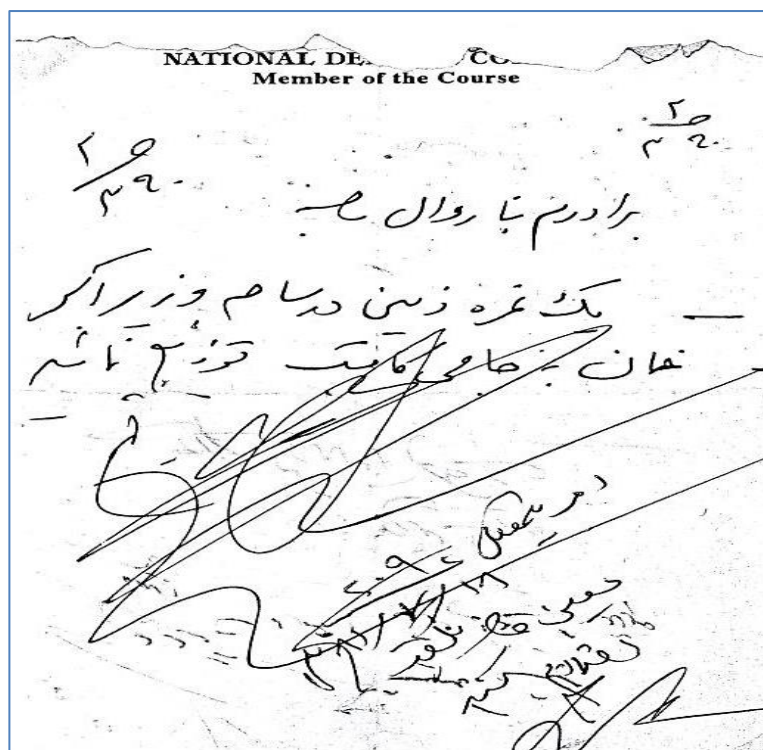


نوعیت استحقاق آقای قدم شاه را شناختید. حالا به سایر آقایان و مستحقان، سر می زنیم!

ناگفته های ارگ / ۱۶۴

حاجی کاتب که از نزدیکان فهیم خان است با وانمودن عدم سرپناه در کابل، مستحق یک نمره زمین، شناخته می شود. شاروالی کابل هم بی سرپناهی او را تایید می کند. عجیب است که تمام این مظلومان! مستحق اخذ زمین در شیرپور، شناخته می شوند. نه فقط حاجی کاتب، فرزندان حاجی شمشیر و نواسه ی تاج محمد، بل خود حاجی شمشیر، فرزندان تاج محمد و نواسه ی عطا محمد نیز در شمار مستحقان، جا داده می شوند.

حکم اهدای زمین به حاجی صاحب کاتب در یک صفحه ی کتابچه ی یادداشت، داده شده است. بنا بر این، به وضاحت صورت دولرداری آقایان، آشکار می شود. بر اساس حکم زیر / کتابچه یی حاجی صاحب کاتب را مستحق زمین، شناخته اند.



دوست دوست
فرید حکیم نور احمد

۱۸۰۱ نوں آئی ہے
۱۸۰۲ کلمہ آئی ہے

تصدیق نواتین شمسفر کابل	
۱	فصله در سوره
۲	فصله در سوره
۳	فصله در سوره
۴	فصله در سوره
۵	فصله در سوره
۶	فصله در سوره
۷	فصله در سوره
۸	فصله در سوره
معلومات دقیق و همه جانبه تصدیق شده است - مهر قوت سکریتهای با درک سکریتهای اینست	
نظار	اداره
تیمبله	امین و امین
کمیسون	حامی کاتبه نور آردی

۱۱۱۸

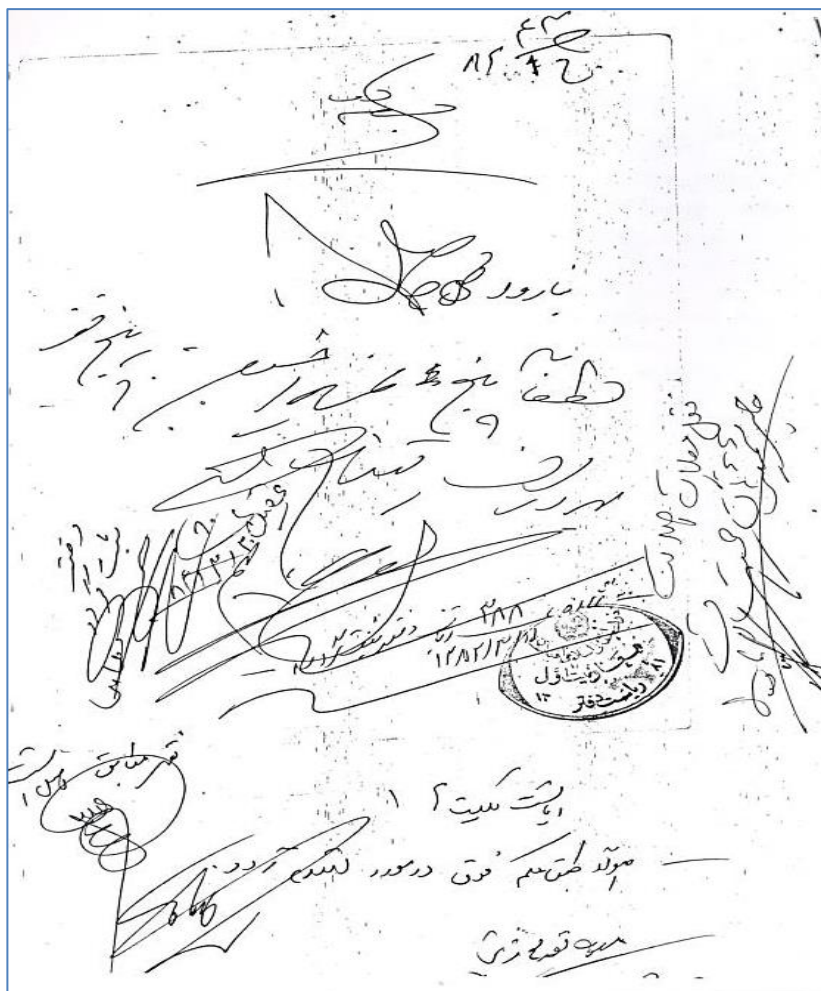
۸/۱۷

بناروالی کابل
رأست عموم عواید
مدیریت عمومی دارائی
بر رأست محترم ملتیتها !

بجواب مکتوب ع ۳۰۷۶ مدیریت تحصیل عواید املاک
شما است محترم (کافی کانت) ولد (کسر) (قادر صورت حساب
ع ۳۹ ۱۱۱۷/۳۱ میلن / ۴۸۷۸۷۲۰۰
افغانی قیمت زمین (۶۱۲) باقی بدو (عمر) (کسر)
و رأست ع ۳۰۷۶ عواید بناروالی کابل در شهر می-شانکه پنجم
د افغانستان بانک تحویل نموده از صورت تحویلی پول موصوف شما
بسمینان داده شد

با احترام
رئیس عمومی عواید

نه
۸/۱۷



ترجمه ی مصطفیٰ عمرزی

تجدید نواح و دیگر اسباب	
۱	فصل اول در بیان...
۲	فصل دوم در بیان...
۳	فصل سوم در بیان...
۴	فصل چهارم در بیان...
۵	فصل پنجم در بیان...
۶	فصل ششم در بیان...
۷	فصل هفتم در بیان...
۸	فصل هشتم در بیان...
معلومات دقیق و همه جانبه تدوین و تدویر و مراقبت مکتوباتنا بدار، مسئولیت آینده	
تاریخ	اداره
نیتله	کمیسیون

روز ۱۱۳۲ ...

...

۱

برادر گرامی شما - میرزا حسن - ۱۲۸۱

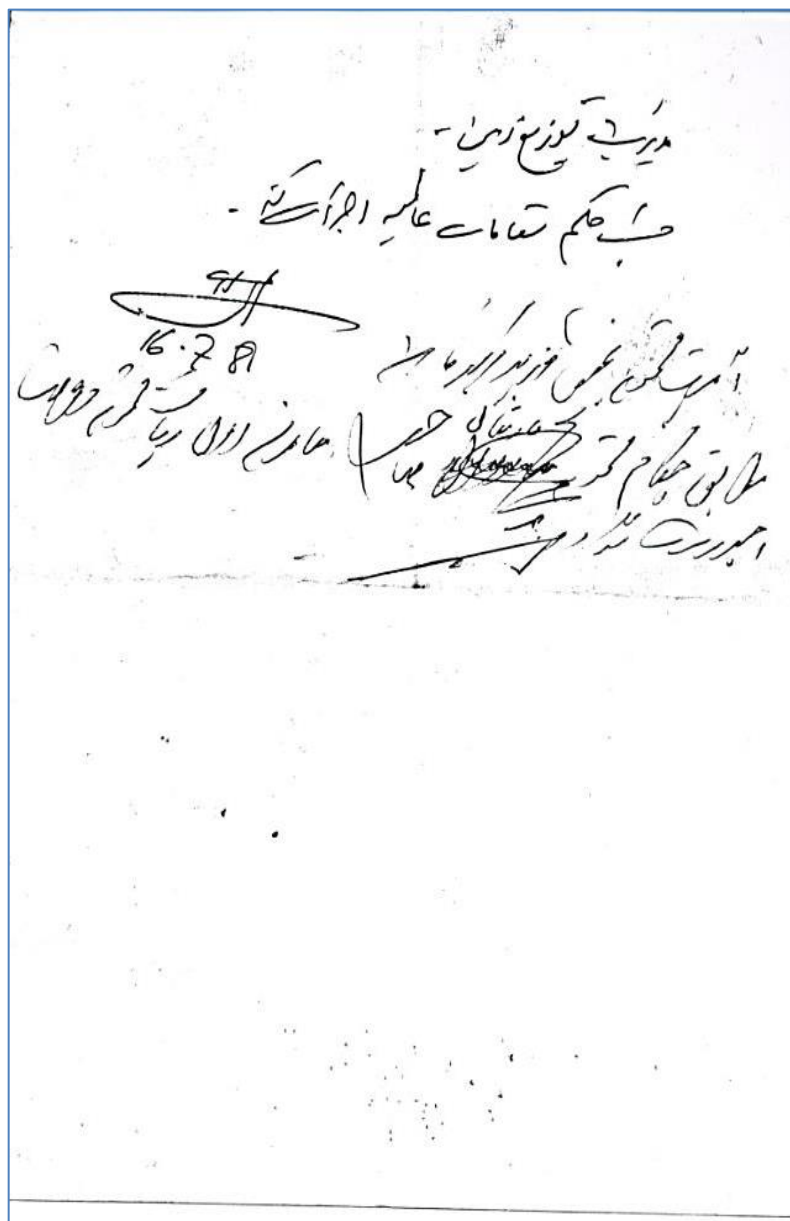
دو روز پنجشنبه منتهی سر به سما نهادار در مورد یادگار
نیکبند زنده برایشان در خبر اکبر خان اقدام نموده

مسئولین محترم ملکیت ها
بادلفرا داشتید بدایت تمام دولت
اقدام نمایند

۱۲۸۱/۱۱/۱۰

۱۲۸۱/۱۱/۱۰

صمیمانه فوق الذکر در دسترس در دسترس





شہ-ہارمہ لہ لہ لہ لہ

ریاسته موسس حاکمیتها

مفتی محمد شفیع صاحب دہلوی مدظلہ العالی سے دعا ہے کہ

شماره	شماره ثبت			نمبر تذکره	تاریخ و محل ان	سن سابق تاریخ	پسینت اصل تاریخ	تاریخ ۱۹۵۰
اسم	ولادت	پدر و مادر			فرمانبراج زاد از کازان	۳۸ سال مصادف فرمانبراج	نام و نام خانوادگی نام خانوادگی	
۱	نام خانوادگی	نام خانوادگی	نام خانوادگی					
۲	متاهل یا متفکک یا؟ میل مستند			نام خانوادگی و نام و نام خانوادگی				
۳	سابقه در خواست و تبعیت در شماره ملی کابل			نام خانوادگی				
۴	مدت سکونت در هر کابل و ولستان			نام خانوادگی و نام و نام خانوادگی				

تعدد و رخااست و غنایه :

تتمتع در خواست و غرضه
! بجانب (است) مگر

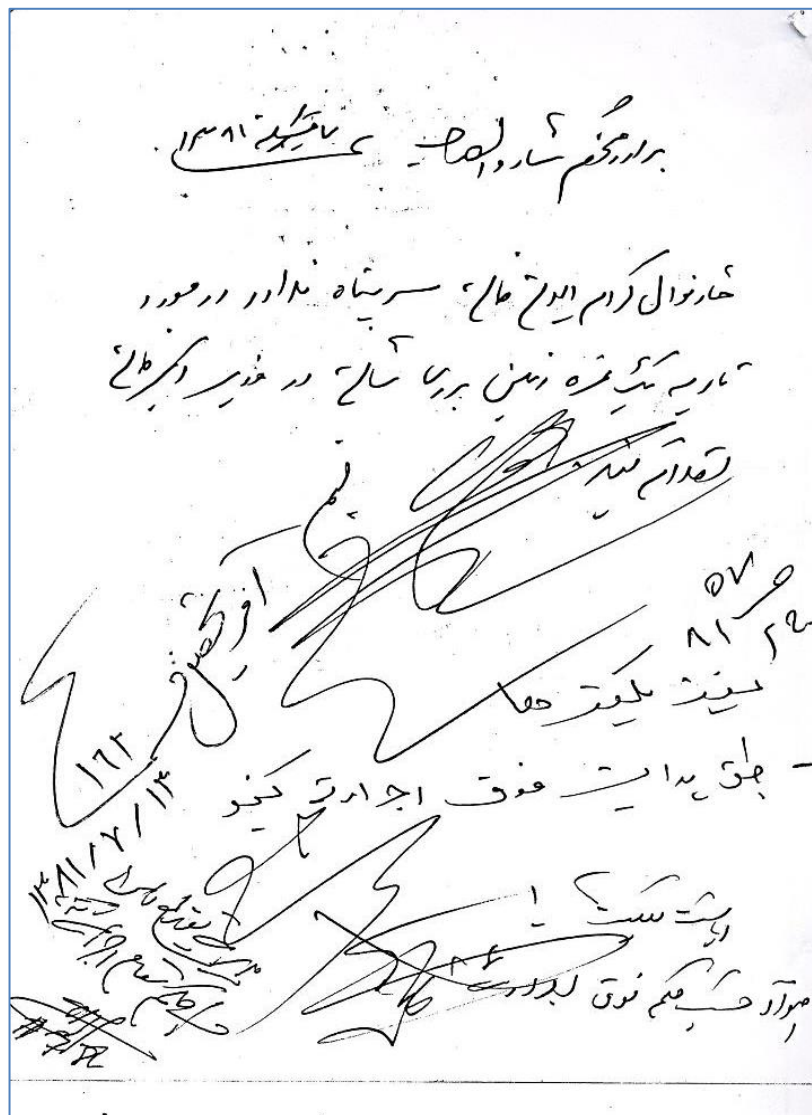
باسم خود محسوس و متذکر نام الفخوش در دنیا حق شمر کبیل خود زمین خانه و ایران نام شخص
ندام هرگاه خلافت باشد که در فوق تحریر نموده ام شاید که به حسب علم و نظر از سر تا تن از
استحقاق زمین محسوس باشد

محل اقامت: ~~پور خیابان~~ (منسوخ)

ترجمه ی مصطفی عمرزی

معمولاً در این دفتر : - امور کاغذی	
۱	تعداد و نام افراد
۲	تعداد و نام افراد
۳	تعداد و نام افراد
۴	تعداد و نام افراد
۵	تعداد و نام افراد
۶	تعداد و نام افراد
۷	تعداد و نام افراد
۸	تعداد و نام افراد
ملاحظات دقیق و ... مراقبت و گزارشات ...	
نظر : ...	
تاریخ	مهره ۱۳۲۱ ...
کمیسیون	۱۹ / ۱۹

ترجمه ی مصطفیٰ عمرزی



دولت اسلامی افغانستان
شماره ملی کابل
ریاست امور ملکیت ها

بجای ایشان

موت در خواست دهنده

شماره	شخصیت		نمبر تذکره در دفتر جلد	و تاریخ و محل آن	سن و سابقه کار	مکتوبت اصلی تاریخ	مکتوبت تاریخ
	اسم	ولد					
۱	محمد کریم محمد کریم	پدر کزن	۵۵۵۲۱۵۶	دفاع		کابل	کابل
۲	مداخل یا مشکل پیدا می شود						
۳	سابقه در خواست و نمبریت در شماره ملی کابل						
۴	مذمت مکتوبت در امر کابل و دهان						

تعدد در خواست دهنده

این جانب (محمد کریم محمد کریم) متعدد میام

اسم خود همسر و فرزندان ناگفته اند و در تاریخ ۱۳۸۱/۱۲/۲۴ در کابل نمره زمین خانه ۱ ایرتخان شخص

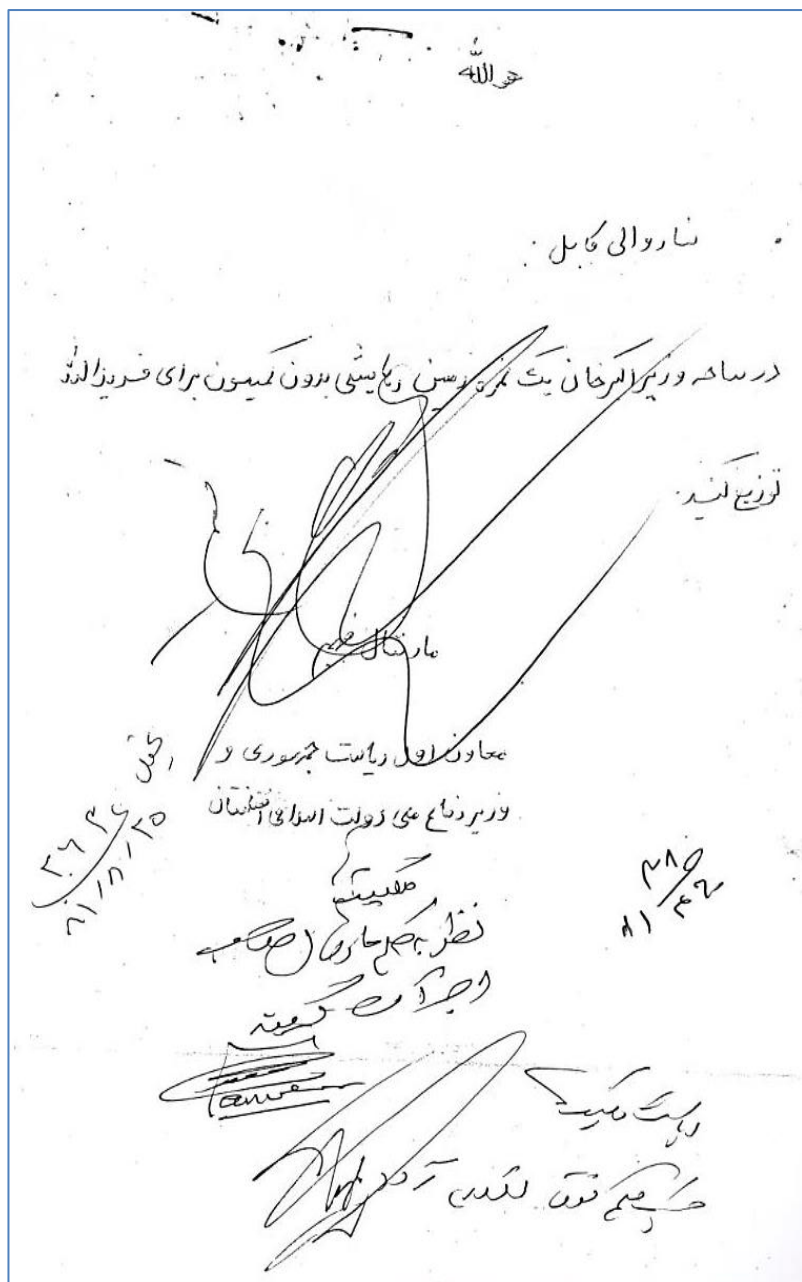
ندام مرگه خرافات که در تاریخ ۱۳۸۱/۱۲/۲۴ در کابل نمره زمین خانه ۱ ایرتخان شخص

استدقاق زمین محترم میباشم

(محل امضاء در خواست دهنده)

تاریخ ثبت: ...	
۱	۱
۲	۲
۳	۳
۴	۴
۵	۵
۶	۶
۷	۷
۸	۸
معلومات دقیق و همه جانبه که در این خصوص برائیت مکتوب نماید در این صورت است	
نظر	اداره
تعیین	مهره ۱۱۰۵ ...
کمسیون	

ترجمه ی مصطفیٰ عمرزی



دولت اسلامی افغانستان

شماره اول کابل

ریاست عمومی ملکیت ها

فرم ثبت استحقاق نوات زمین پلاک های در کابل

هویت درخواست دهنده

شماره	شماره	نام و نام خانوادگی	ولد	پدر	تاریخ تولد	محل تولد	محل اقامت	سکونت فعلی
۱	۱	حاجی محمد	محمد	محمد	۱۳۳۵	کابل	کابل	کابل
۲	۲	متاهل یا متفکک یکلا مین مستید						
۳	۳	سابقه درخواست و تهریت در						
۴	۴	مدت سکونت در شهر کابل و علت آن						

تعداد درخواست دهنده:

اینجا نب (حاجی محمد) ولد (محمد محمد) تعداد میسپارم

باسم خود و همسر و فرزندان نمایا از خویش در نواحی شهر کابل نمره زمین خانه و پارتان مشخص

ندام هرگاه خلاف آنچه که در فوق تحریر نموده ام ظاهرا هرگز در بر علاوه یا زیرین قانون از

استحقاق زمین محترم میسپارم

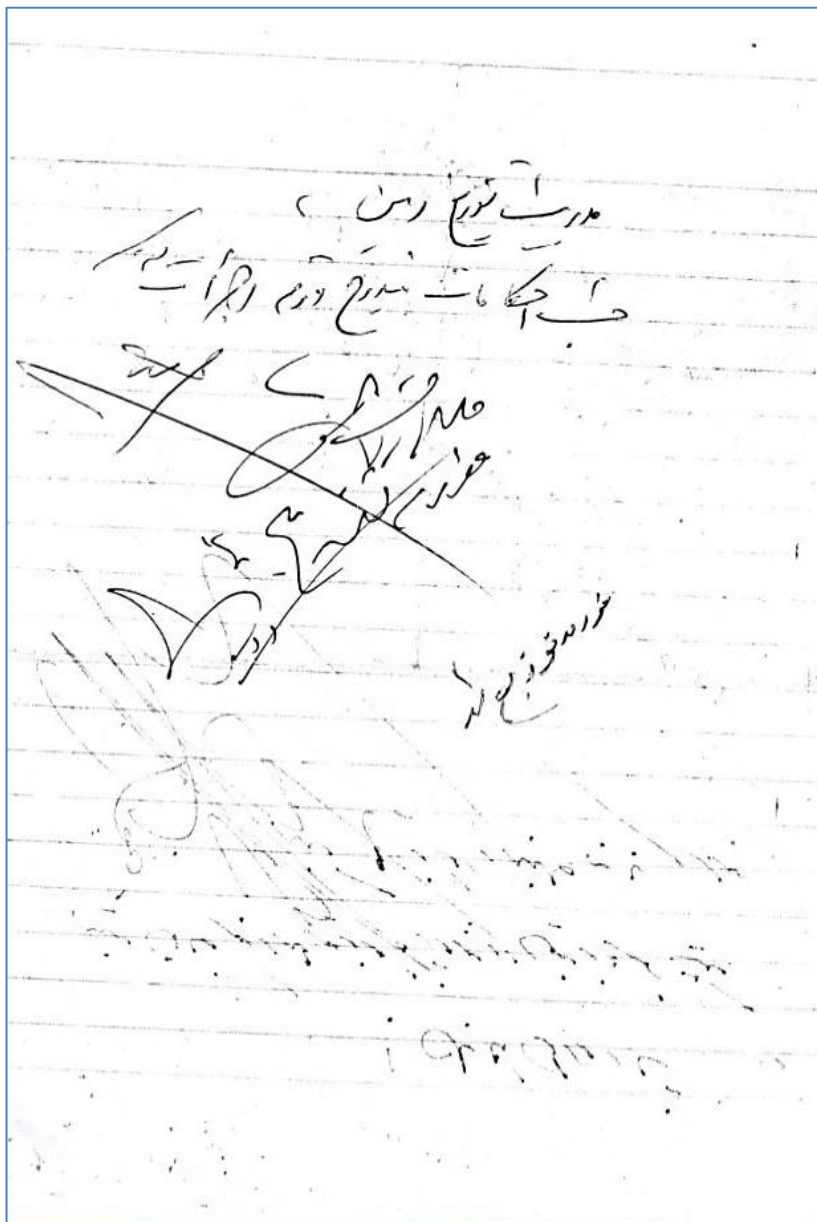
(محل امضا درخواست دهنده)

ناگفته های ارگ / ۱۸۳

تصدیق نمودن	
۱	فدایان ارگ
۱	فدایان ارگ
۲	فدایان ارگ
۴	فدایان ارگ
۵	فدایان ارگ
۶	فدایان ارگ
۷	فدایان ارگ
۸	فدایان ارگ
اطلاعات دقیق و همه ساله - بهره قوت مکتوبات با درک مسئولیت اینست -	
نادر	اداره
تیمه	زمن ۱۰۹۷ م که جایی نمی آید -
کمیسیون	

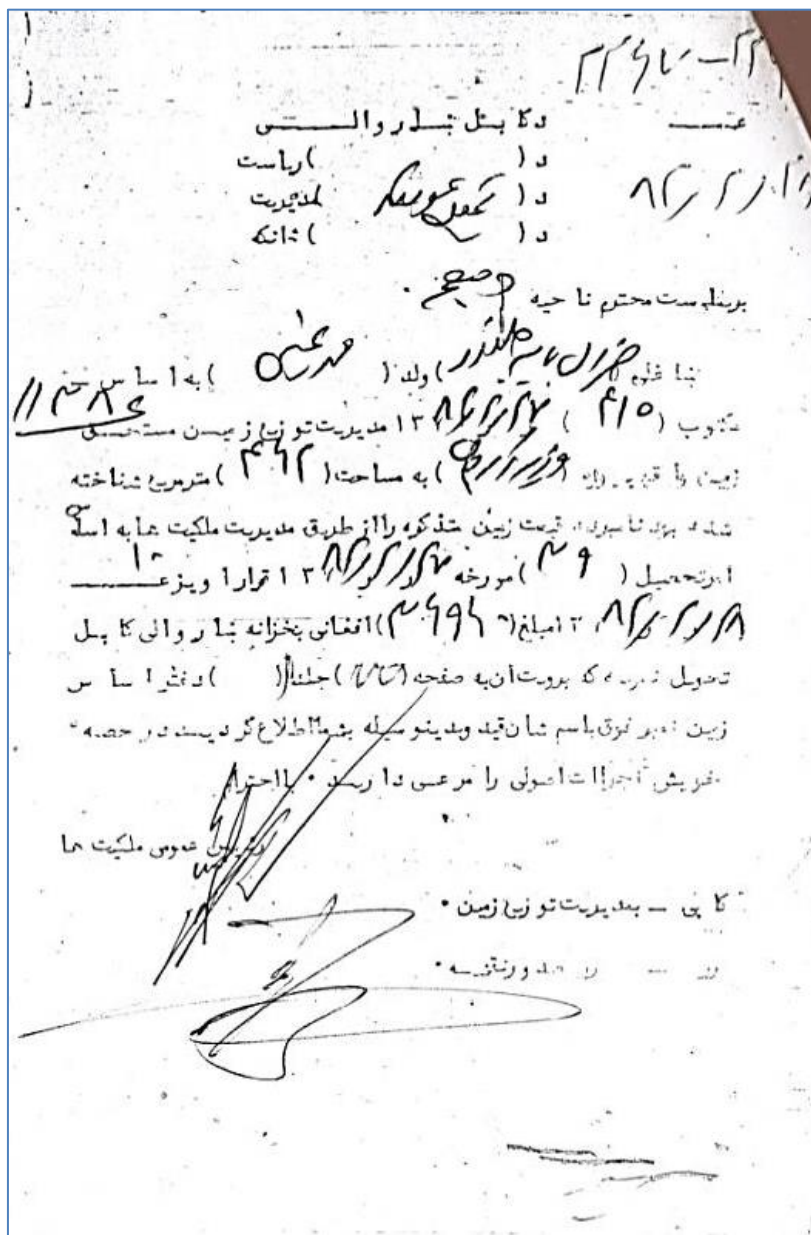
۲۳۸ - ۲۴۷
دکتر بل و سایر و البسی
ارباب
مدیریت
د (مجلس عمومی) خانک
برو است محترم ناحیه
بنای علی (عالم) اولد (مجلس عمومی) به اس-
مکوب (۱۳۱۵) (مجلس عمومی) مدیریت توزیع زمین مستحق
زمین ۹۷ (مجلس عمومی) (مجلس عمومی) مساحت (مجلس عمومی) توزیع شده
شده به نامبرد - قیمت زمین مذکور را از طریق مدیریت ملکیت هاب
امرتحصیل (۱۳۶۳) مورخه (۱۳۶۵/۵/۲۸) قرار و نیز
به (۱۳۶۵/۵/۲۸) امضا (۱۳۶۵/۵/۲۸) اتفاق: بنای و رالی که
تحويل نمود که بدین ترتیب به صفحه (۱۳۶۵/۵/۲۸) (مجلس عمومی) و نشر
زمین نمبر فوق باسم شان قید و بدین وسیله به اطلاع گرامی رسید در
خویش اجراءات اصولی را مرعی دارند • با احترام
رئیس کمیسیون ملک
کام - مدیریت توزیع زمین
در - در صدور نقشه

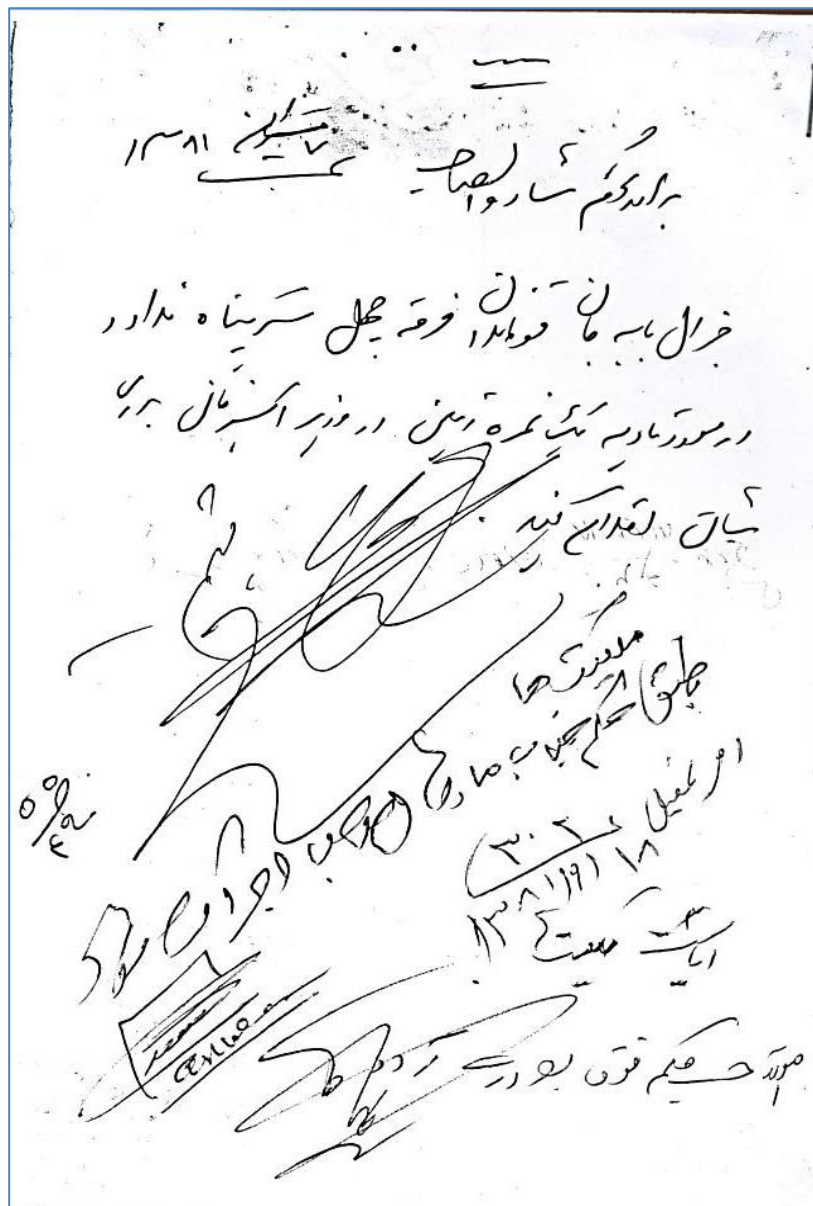
ترجمه ی مصطفی عمرزی

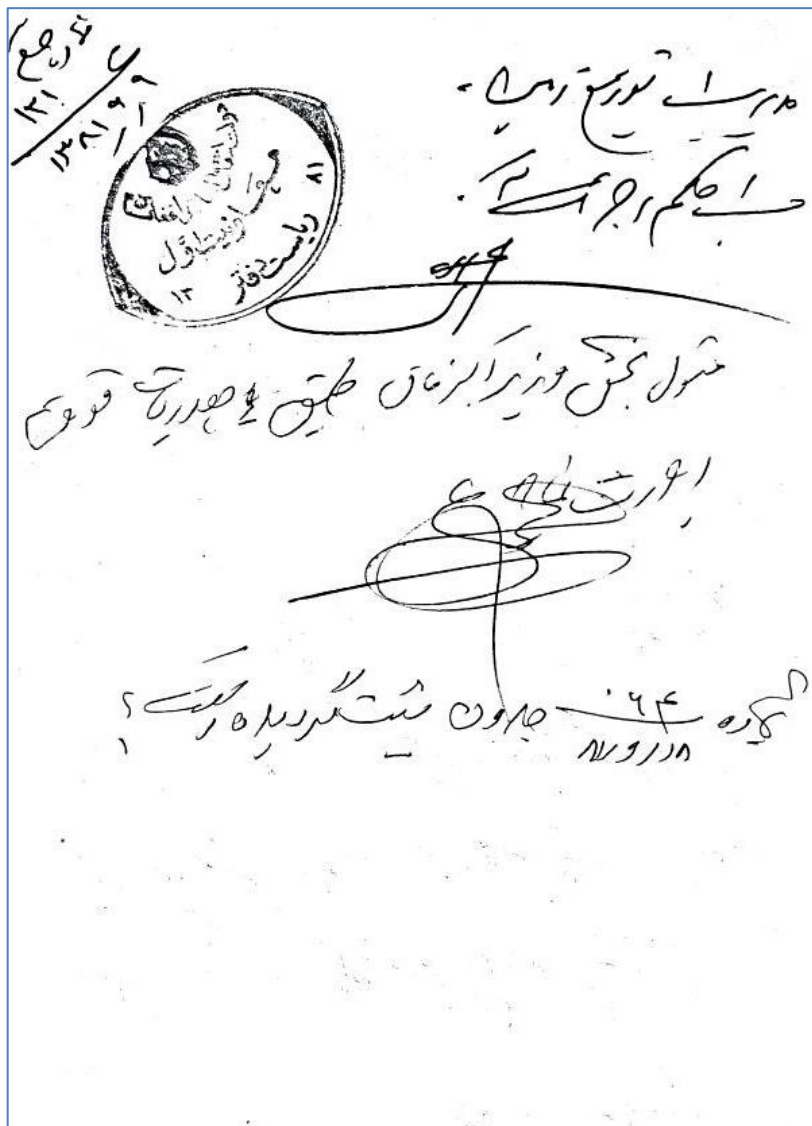


ترجمه ی مصطفیٰ عمرزی

تصدیق، تسوایس شمس‌عمرکابل	
۱ -	عمر کاظمی
۲	عمر کاظمی
۳	عمر کاظمی
۴	عمر کاظمی
۵	عمر کاظمی
۶	عمر کاظمی
۷	عمر کاظمی
۸	عمر کاظمی
تغییرات دقیق و همه جانبه تمدنی سیر - سوا قریب سکولانها با درک مسئولیت آیندگان	
تغییر	اداره
تعداد	۱۱۱۸
کمیسیون	...



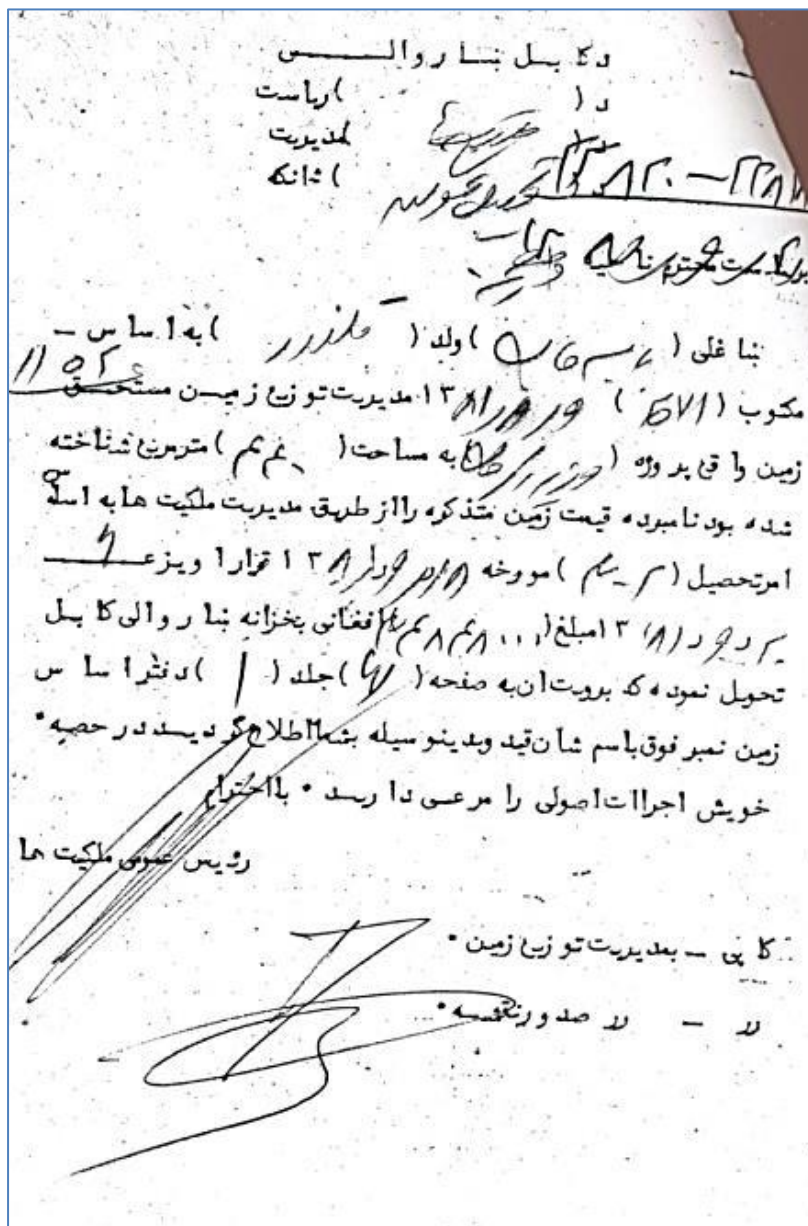




ترجمه ی مصطفی عمرزی

ناگفته های ارگ / ۱۹۳

تصدیق	
۱	فدایا انوار
۲	فدایا انوار
۳	فدایا انوار
۴	فدایا انوار
۵	فدایا انوار
۶	فدایا انوار
۷	فدایا انوار
۸	فدایا انوار
تأییدات دقیق و همه جانبه تمهیداتی تغییر - تعمیرات مکرر و با درک مسئولیت آینده	
تأییدات دقیق و همه جانبه تمهیداتی تغییر - تعمیرات مکرر و با درک مسئولیت آینده	
تأییدات دقیق و همه جانبه تمهیداتی تغییر - تعمیرات مکرر و با درک مسئولیت آینده	
نسخه	۱۱۵۳
تأییدات دقیق و همه جانبه تمهیداتی تغییر - تعمیرات مکرر و با درک مسئولیت آینده	تأییدات دقیق و همه جانبه تمهیداتی تغییر - تعمیرات مکرر و با درک مسئولیت آینده



ترجمه ی مصطفی عمرزی

ترجمه ی مصطفی عمرزی

تجدید قرائت شماره ثبت	
۱	مستند قرائت
۲	مستند قرائت
۳	مستند قرائت
۴	مستند قرائت
۵	مستند قرائت
۶	مستند قرائت
۷	مستند قرائت
۸	مستند قرائت
معلومات دقیق و همه جانبه تصدیق و تایید - مراقبت و گزارشات واصله از اینک مستندات اینده -	
نظرات	اداره
فایده	تاریخ ۱۳۹۶
کتابخانه	کتابخانه

۲۱۲۲۸۵ / ۲۱۲۲۴
د کاجل بنار والی
د (مدرسه) ریاست
د (مدیریت) ۱۲۸۱ / ۱ / ۵
د (پیش محمد) خانکه

براست محترم نا سید (مدرسه)

۱۰۴۹ بنا علی (مدرسه) و (مدرسه) به اساس -

مکتوب (۱۱۴۹۹) مورخه ۱۷ ر ۷ و ۲۸۱ مدیریت توزیع زمین مستحق
زمین واقع بر روی (مدرسه) به مساحت (۹۹۰) متر مربع شنا
شده بر دنا بیده قیمت زمین متذکره را از طریق مدیریت ملکیت ها به اساس
امر تحصیل (۲۲۹) مورخه ۲۴ ر ۷ و ۲۸۱ اقرار اریز ع ۲۱ -

۱ ر ۸ و ۱۲۸۱ مبلغ (۵۳۳۷۳۰۰) افغانی بخزانہ بنار والی کلا به
تحویل نموده که برویت آن به صفحه (۴۳) جلد (۱) دفتر اساس
زمین منبر فوق باسم شان قید و بدین وسیله به اطلاع گردید در حصه
خوش اجراء اصول را در پی داریم. بالاجرا

رئیس ملکیت ها

کتابت - مدیریت توزیع زمین
در صد و هشتاد و نه

①

۳۰
۴۲۰



دولت اسلامی افغانستان

نظام اراضی کابل

ریاست امور من ملکیت ها

نمونه ثبت استحقاق نوات زمین پلاطه های در هر کابل

دایره رایگان

مریت درخواست دهنده

شماره	شماره	نام و نام خانوادگی	ولد	پدر	تعدد کتبه	رأیغه و مهره چنگ	سن و سابق کار	سکونت نوعی
۱		محمد شریف	محمد شریف	محمد شریف	محمد شریف	محمد شریف	محمد شریف	محمد شریف
۲		متاهل یا متکفل یکا میں متکفل						
۳		سابقه درخواست و مرثیت در شماره های کابل						
۴		مدت سکونت در شماره کابل و علت آن						

تعدد درخواست دهنده :

اینجا نب (محمد شریف) (محمد شریف) تعدیل میسارم :

باسم خود و مسوولان نام اندوختن در خواست شد در کابل نمره زمین خانه و یا رطلان شخصی
ندارم هرگاه خلاف آنچه که در فوق تحریر نموده ام خلا مرگورده بدعا و یا زیر قانونی از -
استحقاق زمین محترم میسارم

(محل اینجا درخواست دهنده)

(۶)

تجدیق اسناد من شمس الدین	
۱	صندوق قاضی
۲	صندوق قاضی
۳	صندوق قاضی
۴	صندوق قاضی
۵	صندوق قاضی
۶	صندوق قاضی
۷	صندوق قاضی
۸	صندوق قاضی
معلومات دقیق و همه عناصه تعدادی تغییر - معمولاً قریب مکتوباتها یا در آن مسئولیت ایشانند	
نار	اداره
نیمه	زین ۱۰۴۴ به رسم محمد شعیب محمد زین
کمیسیون	

ناگفته های ارگ / ۲۰۲

۲۳۴۵ - ۲۴۵۳
دکتر بیل بنار و والی
امریات
مدیریت
خانک
د. احمد عوامی
برین است محتوم تا جبهه ۱۵
بنار علی (در سید) ولد (در سید) بنار علی -
مکتوب ۱۲۵۲ (۱۳۰۸) مدیریت توزیع زمین مستحق
زمین را قی بر و وزیر (در سید) به مساحت (۹۶۰) متر مربع شناخته
شده برون نامبرد و قیمت زمین مذکوره را از طریق مدیریت ملکیت ها به اس
امرتحیل (۱۳۰۸) مرخصی (در سید) ۱۳۰۸ قرار و یزعه
۱۳۰۸ (۳۰۸) مبلغ (۳۰۸) افغان بنار و والی کا بیل
تحویل نموده که بدو آن به صفحه (۵۰) جلد (۱) دفتر اس
زمین نمبر فوق با اسم شان قید و بدین وسیله بشما اطلاع گردد یک در حصه
خویش اجراءات اصولی را مرعی دارید با احترام
رئیس عمومی ملکیت ها
کا پی - مدیریت توزیع زمین
د - د صد و نغصه
①

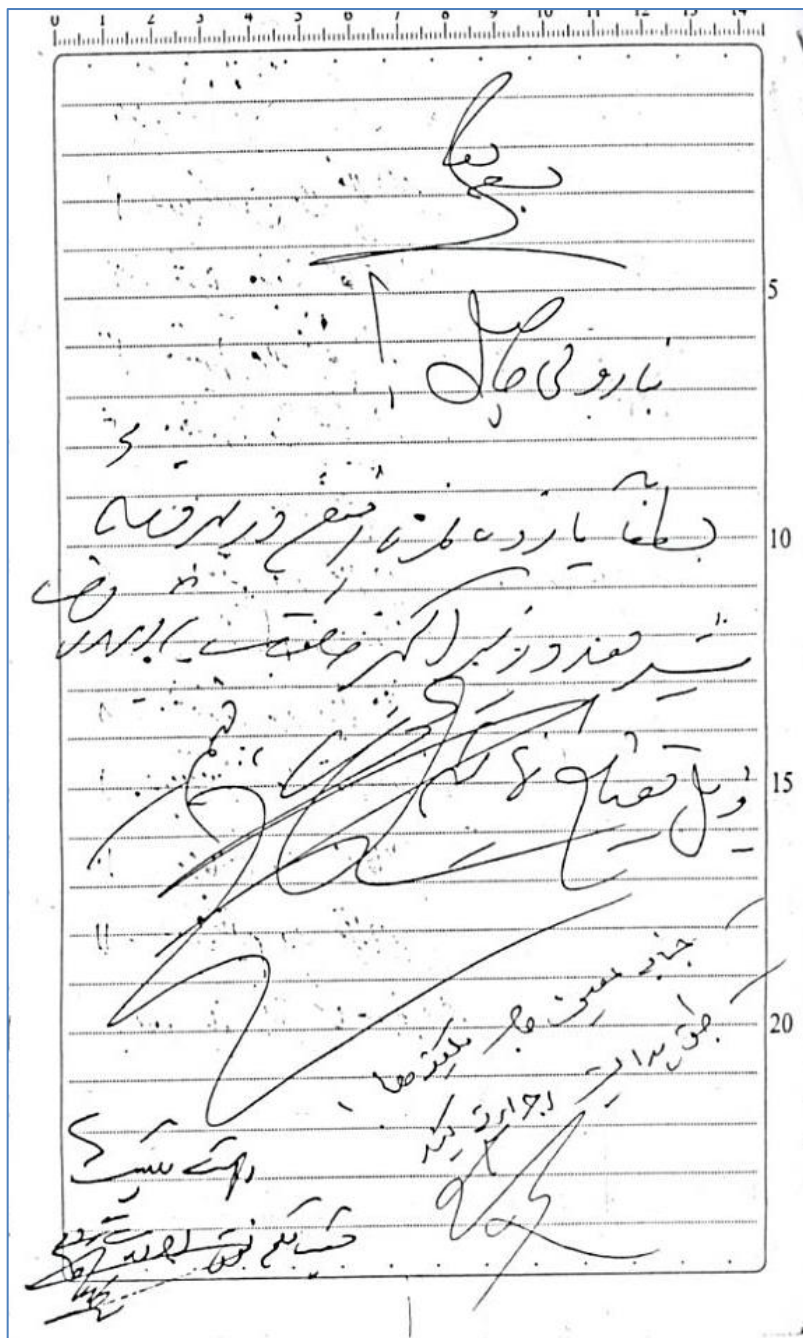
ترجمه ی مصطفی عمرزی

مصدق نواحی شهرستان کابل

۱	۱	۱	۱
۲	۲	۲	۲
۳	۳	۳	۳
۴	۴	۴	۴
۵	۵	۵	۵
۶	۶	۶	۶
۷	۷	۷	۷
۸	۸	۸	۸
معلومات دقیق و همه جانبه تصدیق شود - مراقبت و نظارتها با اداره مسئولیت آینده		نظائر اداره	
نیمه		کمیسیون	

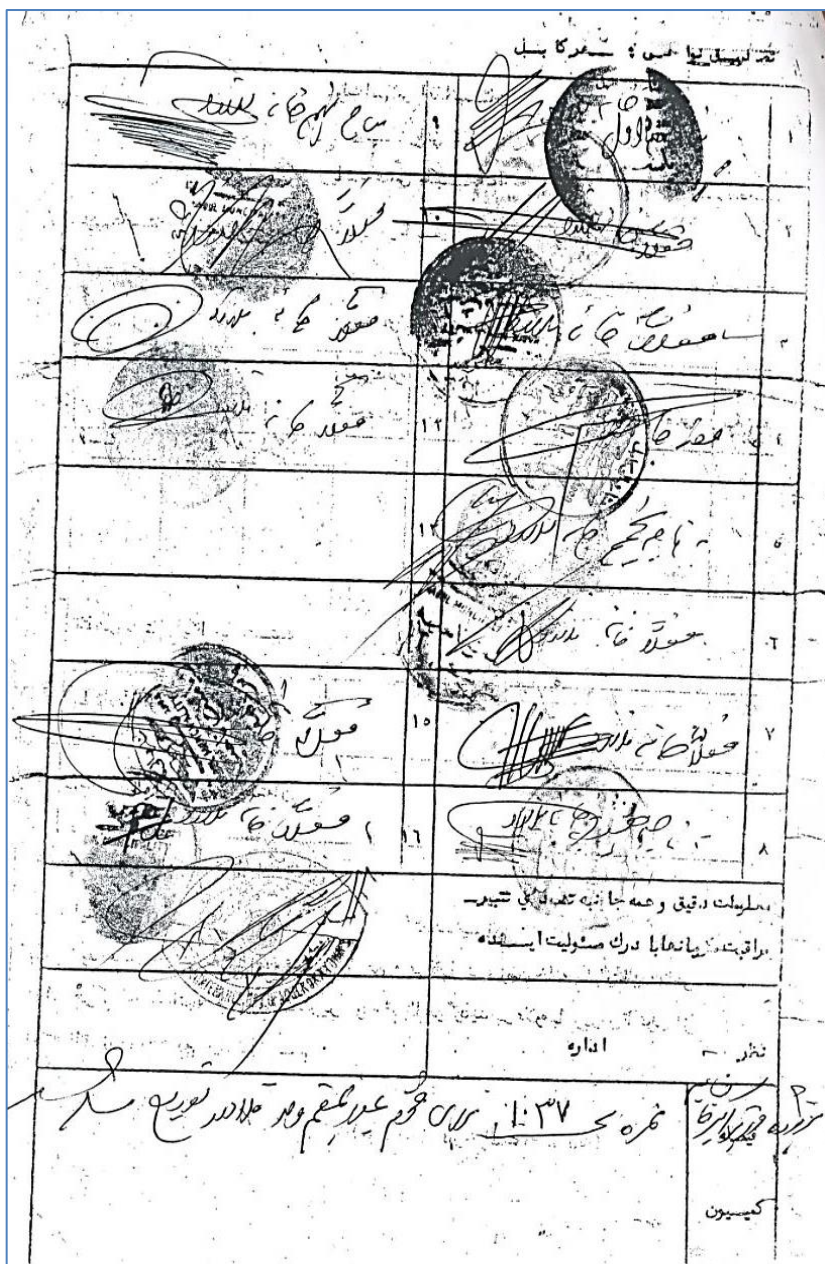
۱۰۴۸
۱۰۴۸
۱۰۴۸

۱۳۳۵ / ۱ / ۲۵
دکابل بناروالی
د (سید) ریاست
د (مدیریت)
د (میسر مردم) خانکه
براست محترم نا به دهم
بناغلی (مرد کزب) واند (مرد کزب) به اساس -
مکتوب (۱۱۹۹۵) مورخ ۱۷ / ۷ / ۱۳۸۱ اندیریت توزیع زمین مستحق
زمین واقع بر روی (مرد کزب) به مساحت (۹۶۰) متر مربع شنا
شده و بر دنا بدو قیمت زمین مذکوره را از دنا قید مدیریت ملکیت هم به اساس
احر تحصیل (۲۳۷) مورخ ۳ / ۵ / ۱۳۸۱ اقرار از پژه -
۱ د ۸ / ۱۳۸۱ مبلغ (۵۳۳۷۳۰۰۰) افندان بخانه بناروالی کا به
تحویل نمود که بدویت آن به شصت (۳۰) جلد (اول و دوم و غیره)
زمین نسبت به اسم شان قید و بدینو به به شصت اطلاع که دید در حص
خوش اجراءات اصولی را بر تو دارمست . بالا حشر
رئیس عین ملکیت ما
ک ت - مدیریت توزیع زمین
د - د صد و نشت



ترجمه ی مصطفی عمرزی

ترجمه ی مصطفیٰ عمرزی



۱۳۵۶ - ۱۳۵۷
دکتر کاظم پور و والی
اربابیت
مدیریت
خانک
بریت است محترم ناحیه
بنای علی (محمد کلمه) ولد محمد ۱۹ (به اس -
مکتوب ۱۱۵۲۸) ۱۳ مدیریت توزیع زمین مستحق
زمین را قیود و شرایط ۱۳ به مساحت ۶۶ (متر مربع شناخته
شده بود نامبرده قیمت زمین متذکره را از طریق مدیریت ملکیت و به اس
۷۵
امرتحصول (۱۵) مورخه ر ر ۱۳ قرار ویزع
۱۳۵۷ (۱۵) امین (۱۵۲۸) افغانی بخارانه پور والی کاظم
تحويل نمود که برویت آن به صفحه (۸) جلد اول دفتر اس
زمین نمبر فوق باسم شان قید و بدینوسیله بشما اطلاع گردید در حصه
خویش اجراءات اصولی را مرعی دارید با احترام
رئیس مدیریت ملکیت
کاظمی - مدیریت توزیع زمین
لا - لا صد و نود و نه

دولت اسلامی افغانستان

شماره ملی: ۴۱۵

ریاست عمومی ملکیت

کمیته حل اختلافات زمین و ملیت

هویت درخواست دهنده

ردیف	شماره ثبت	معلومات شخصی			توضیحات
		نام	ولد	پدر گران	
۱		عبدالرحمن	۱۳۰۰		
۲		مطهر یا منگل یکا	فیل مستبد		
۳		سابقه درخواست و میریت در			
۴		شماره ملی			
۵		محل سکونت در	۴۱۵ ولایت		

تعدد درخواست دهنده:

اینجانب (عبدالرحمن) ولد (عبدالرحمن) متولد ۱۳۰۰ در

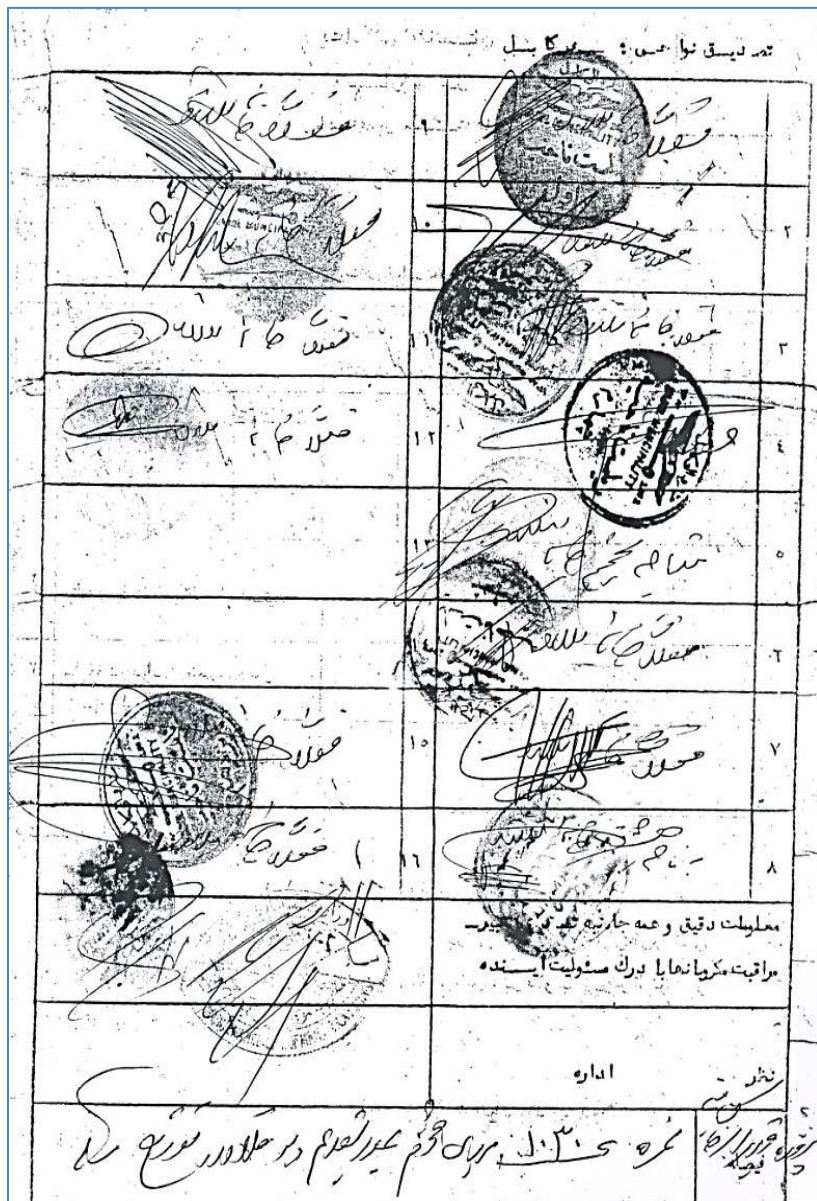
باسم خود محضر و در زمان غیاب خویش در نواحی شمالی کابل تیره زمین خانه و ابارتوان شخص

ندام هرگاه خلاف آنچه که در فوق تحریر نموده ام ظاهر شود و یا در غیر علوماً از پدر تا من از

مستحقان زمین محسوب میباشم

عبدالرحمن

(محل امضا و درخواست دهنده)



ترجمہ ی مصطفیٰ عمر زی

دولت اسلامی افغانستان
شماره ملی: کابل
ریاست امور ملکیست ها

حساب: ...

تصویر: ...

هویت درخواست دهنده

ردیف	نام	پدر	تاریخ تولد	محل تولد	محل اقامت	تاریخ وایته	تاریخ وایته	تاریخ وایته	تاریخ وایته
۱	کابل	پدر	...	...	...	...	...	...	...
۲	ماترل یا متکل یکا میل مستید	...	...	...	...	...	...	...	...
۳	سابقه درخواست و تمیزیت در شماره ملی کابل	...	...	...	...	...	...	...	...
۴	مدت سکونت در افغانستان	...	...	...	...	...	...	...	...

تعدد درخواست دهنده:

اینجانب (کابل) ولد (کابل) ...
باسم خود محضر و سرزنش نامه اخذ نموده در لیا حق شماره ملی سره زمین خانه و ابارت خان شخص
ندارم هرگاه خلاف آنچه که در فوق تصریح نموده ام ظاهر گردد بدینبر علاقه بازیدم تا نتوان از
کمتر حلق زمین محرم میباشم

(محل امضا در خلعت دهنده)

ترجمه ی مصطفی عمرزی

۲۰۴۶۹-۲۰
دکتر علی بنی روالی
اراست
مدیریت
د (کهر عرویه) خانه
۱۱/۱
برین است محترم ناحیه ارگ
بنام علی بنی روالی (ولک) (عبدالرشید) به اس -
مکوب (۱۱۵۰۱) ۱۱/۷ ر ۲۸۱ مدیریت توزیع زمین مستحق
زمین را قبضه کرده (فردا) به مساحت (۶۶۰) متر مربع شناخته
شده بود نامبرده قیمت زمین مذکوره را از طریق مدیریت ملکیت ها به امر
امور تحصیل (۱۵۸) مورخه ۲/۷ ر ۲۸۱ قرار ویزه
۴۰۷ ر ۲۸۱ مبلغ (۵۲۷۳۰۰) افغانی بجزانه بنی روالی کفایل
تحويل نموده که بپورت آن به صفحه (۲۶) جلد اول (کهر عرویه) به اس
زمین نمبر فوق باسم شان قید و بدینوسیله بشما اطلاع گردد پس در حصه
خریش اجراء اصول را بر عی داریست با احترام
رئیس ملکیت ها
کا پی - مدیریت توزیع زمین
در صد و نهمه

دولت اسلامی افغانستان
شماره ملی: ۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰
ریاست عمومی ملکیت

حساب: ۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰

موت در خیل: ۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰

ردیف	نام و نام خانوادگی	ولادت	پدر/کلان	نمبر تذکره	سکونت فعلی	سکونت اصلی	توضیحات
۱	عبداللہ بن محمد	۱۳۸۱/۱۱/۱۵	پدر کلان	۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰	۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰	۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰	
۲	مجاهد باغشکل یگدا میلو شستید						
۳	سابقه درخواست و نمبریت در شماره ملی: ۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰						
۴	معدت سکونت در: ۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰						

تعدد درخواست دهنده: ۱
این جانب (عبداللہ بن محمد) ولد (محمد میسبان) است
با خود خمس و نوزندان غلامان خویش در نواحی شهر کابل حمزه زمین خانه و اراضیان شخصی
تداوم مرگه خلاف آنچه که در فوق تحریر نموده ام ظاهره و بطنه علانیه و در مرگه خود از
مستحقان زمین محسوب میباشم.

عبداللہ بن محمد
(مجاهد باغشکل یگدا میلو شستید)

ترجمه ی مصطفی عمرزی

ترجمہ ی مصطفیٰ عمر زی

ترجمه ی مصطفیٰ عمرزی

تذکره نویسی در امور مطبوعاتی - سازمان مطبوعات

۱	بازرسی و تصدیق	۱۱	بازرسی و تصدیق
۲	بازرسی و تصدیق	۱۲	بازرسی و تصدیق
۳	بازرسی و تصدیق	۱۳	بازرسی و تصدیق
۴	بازرسی و تصدیق	۱۴	بازرسی و تصدیق
۵	بازرسی و تصدیق	۱۵	بازرسی و تصدیق
۶	بازرسی و تصدیق	۱۶	بازرسی و تصدیق
۷	بازرسی و تصدیق	۱۷	بازرسی و تصدیق
۸	بازرسی و تصدیق	۱۸	بازرسی و تصدیق

معلومات دقیق و همه جانبه جهت تدبیر و مراقبت و سرانجام درک مسئولیت اینستند

نشر اداره

مهره ۱۰۳۹ - سرکار محمد عبدالحسین علی ملاصدرا

مستوفی
امیر محمد
کمیسیون

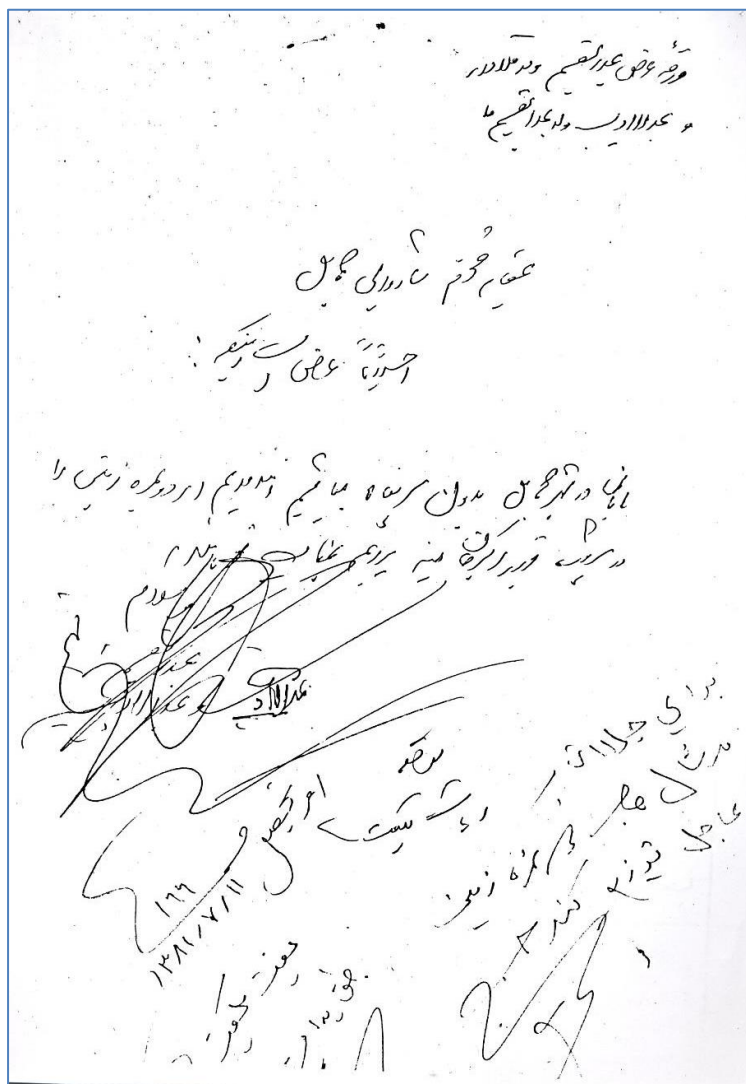
۲۰۴۴۰
که بل خا و والی
(اراست
مدیریت
(خانک
برین است محترم ناخیه
بنای علی (عبدلین) ولد (علی درر) به اس -
مکتوب ۱۱۴۹۲ (۱۱۴۹۲ ر ۷۱) ۱۳ مدیریت توزیع زمین مستحق
زمین را قیاس بر وجه (عمر) به مساحت (۹۹۰) متر مربع شناخته
شده برین نام بوده قیمت زمین متذکره را از طریق مدیریت ملکیت ها به اس
امرتحصول (۱۶۰) مورخه ۱۳۱۴ ر ۷۱ ۳۸۱ قوارا ریزه ۷۲
۳۸۱ ر ۷۱ ۳۸۱ مبلغ (۵۲۷۳۰۰) افغانی برین بنا و والی بل
تحويل نموده که برین آن به صفحت (۲) حاکم اولی (عمر) اس
زمین نمبر فوق با اسم شان قید و دینو سیله بشه اطرع اگر رسید در حصه
خویش اجراء اصولی را مرعی دارسد با احترام
رئیس عملیات ملکیت ها
کا پی - مدیریت توزیع زمین
در صد و رنقمه

در یک نمونه ی دیگر، عبدالقسیم فهیم و فرزندش عبدالادیب فهیم، یک جا آورده اند که در کابل، سرپناه ندارند. عریضه را در یک ورق کتابچه، نوشته اند. اگر به خاطر درخواستی، کاغذ ندارند، به راستی هم خانه از کجا کنند؟ مشکل بی سرپناهی، واقعاً سخت است، بالای اعصاب تاثیر می گذارد.

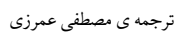
در این سلسله فهیم، «محمد قسیم»، نوشته شده، اما «محمد» به «عبدال»، تغییر شکل می دهد و «عبدالقسیم» می شود. فهمیده نمی شود کدام شکل آن، درست می باشد. ولی فاطمه، دختر محمد قسیم فهیم در عریضه ی خود «فهیم» و «محمد قسیم» (نام پدرش) را نوشته می کند. عجیب تر این که محمد قسیم فهیم در عریضه ی دوگانه گی (خود و پسرش) امضاء کرده است. با این وجود، به خودش هم فکر نکرده که محمد قسیم است یا عبدالقسیم؟ در سند شاروالی نیز هر دو رقم عبدالقسیم و محمد قسیم، آمده اند. ضمناً به امضای پسر خود، ضرورتی احساس نکرده است.

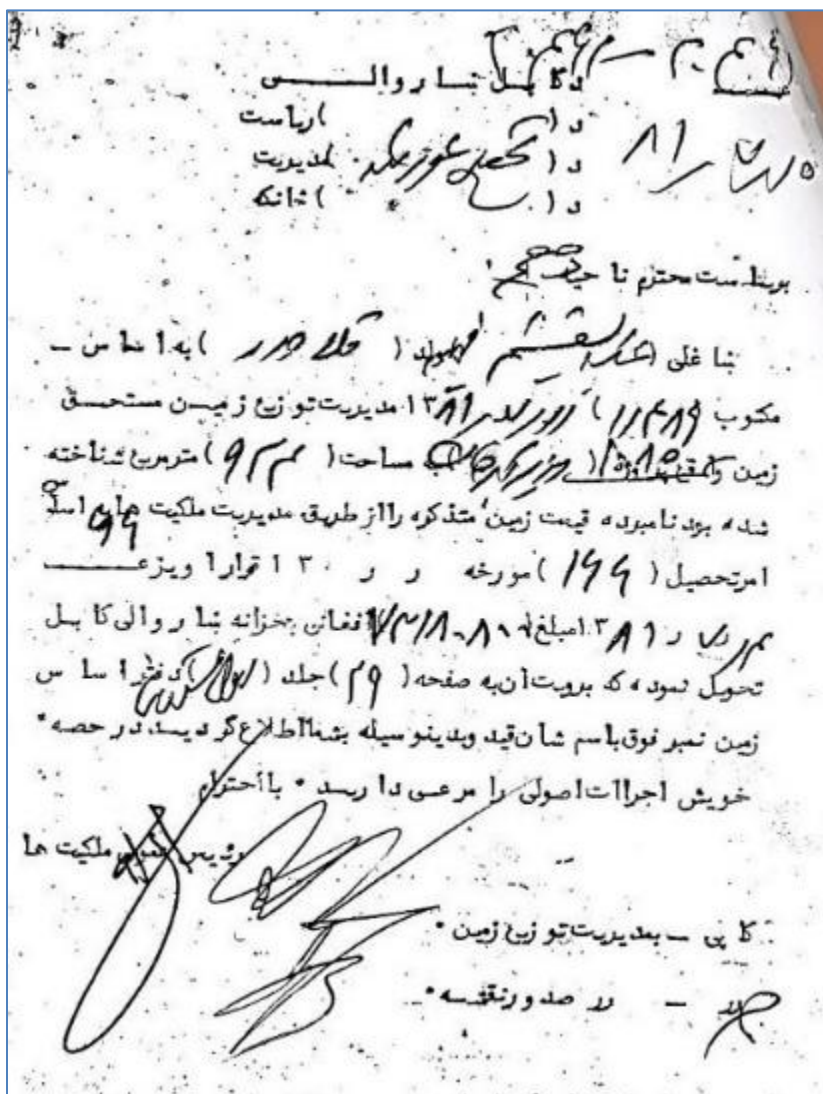
غربت، خیلی تلخ است. در واقع پدر و پسر با تلخی مواجه بوده اند. با وجودی که در منطقه ی کارته پروان، زنده گی می کردند، اما از بی خانه گی، بسیار رنج می بُردند. بنا بر این، حالا که مارشال، وزیر دفاع و معاون ریاست دولت می باشد، اگر در خانه ی کرای، زنده گی کنند، جای شرم است؟ به این دلیل عاجل باید در منطقه ی شیرپور کابل، غم سرپناه شان خورده شود. اعجوبه ی دیگر، این که آقای اصغری، معاون شاروالی کابل، حکم می دهد: به جلالتماب مارشال صاحب، دو نمره زمین، داده شود. به تواضع و شکسته نفسی می گویند: این را ببین! آقای فهیم را ببیند که در عریضه ی خود از رتبه ی نظامی «مارشالی»، صرف نظر می کند. یعنی شرم است که «مارشال» یک مملکت در کشور خودش بی سرپناه باشد. اصغری صاحب، آن شکسته نفسی را به امر خود شکسته و در حکم، «مارشال» را نیز می افزاید.

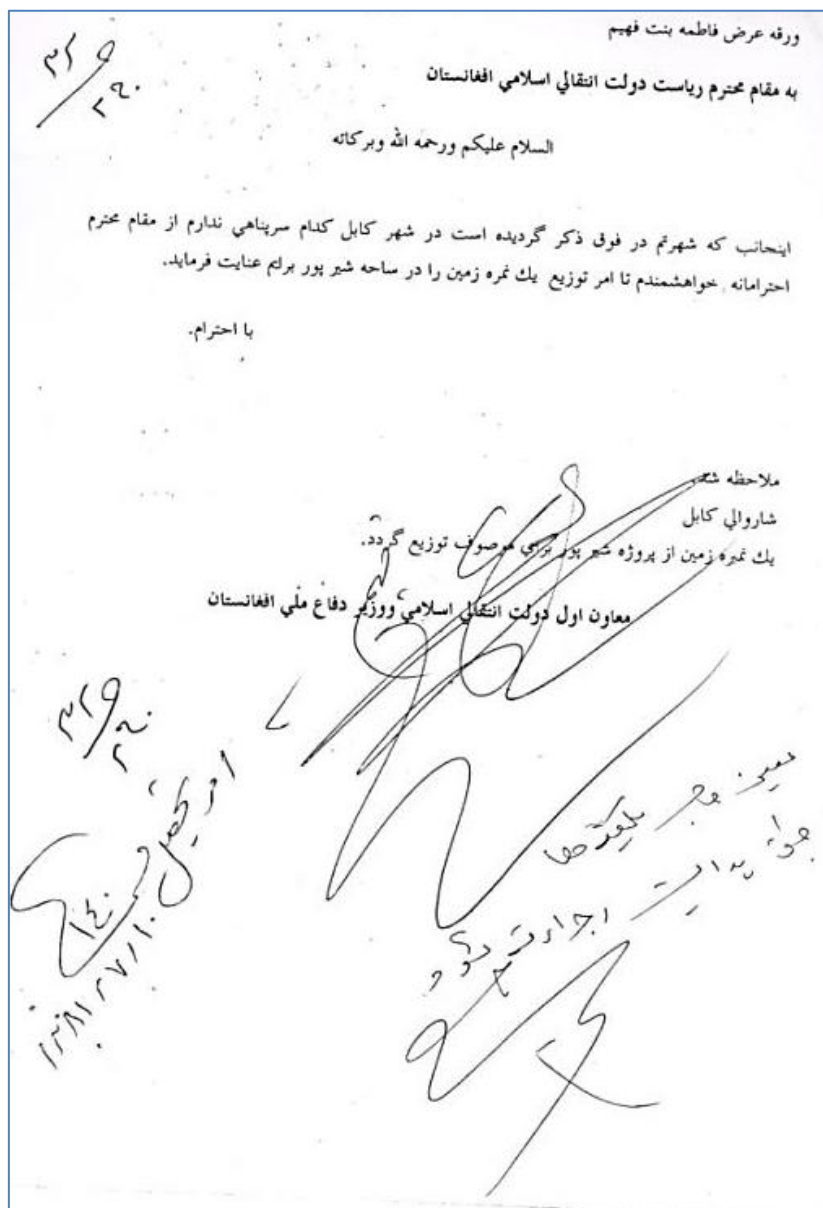
احکامی را که دیدید، به این معنی هستند که تمام مردم بی خانه و بی سرپناه به کابل یورش آورده اند و قبل از آن، هیچ چیزی نداشتند. اگر چنین بی خانمان هایی بالای یک شهر حاکم شوند، در نوع خود، بربادی بزرگی به شمار می رود؛ زیرا همه می گویند فاقد سرپناه هستند. پدر، پسر، برادر، کا کا و پدر کلان، همه نادار به شمار می روند!



ترجمه ی مصطفی عمرزی







ترجمه ی مصطفیٰ عمرزی

تجدید بنام ...

۱	مصدق ...
۲	مصدق ...
۳	مصدق ...
۴	مصدق ...
۵	مصدق ...
۶	مصدق ...
۷	مصدق ...
۸	مصدق ...

معلومات دقیق و صحیح ...
برائیت ...

اداره ...

تاریخ ...

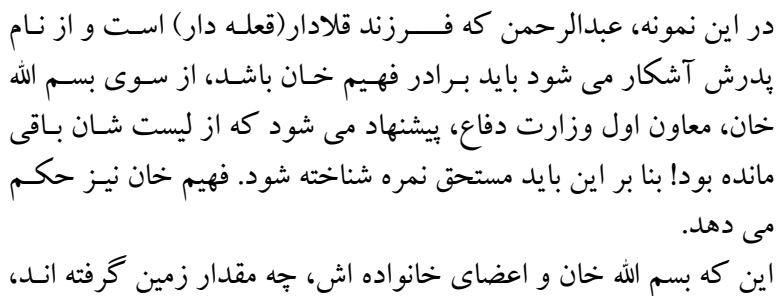
محل ...

۲۰۲۵ - ۲۰۲۴
۱۱/۷/۸۱

دکتر بنار والاس
د. ا. طریقت
د. ا. طریقت
د. ا. طریقت

بسمت محترم ناحیه
بنار والاس (ناظر)
و بنیت محمد حسن عظیم -
کوب (۱۱۲۴۴) مورخه ۷/۱۱/۲۸۱ امدیریت توزیع زمین مستحق
زین واقع بر رویه (اورگراف) مساحت (۲۴۰) متر مربع شنا
۱۰۷۵
تعمیر و بنا نمودن قیمت زمین متذکره را از طریق مدنیست ملکیت هدیه اساس
اوتحصیل (۱۱) بنیت ۷/۱۱/۲۸۱ اقرار اویز - ۶۱
۷/۱۱/۲۸۱ (۲۴۱۴۸۱۰۰) افغانی بخزان بنار والاس
تعمیر نمودن که بدوستان به صلح (۲۵) جلد (۱۱) اساس
زین نمبر فوق با اسم شان قید و بدینوسیله بشما اطلاع گردید. حصه
خوش اجراء اصولی را مری دارم. با احترام
رئیس بنیت ملکیت ها
کلی - بدیریت توزیع زمین
- در حد و نقد

۱۳۸۱



اسناد «وند» هایش نزد ما نیست.

در سندی که از سوی شاروالی کابل به جنرال عبدالرحمن داده شده، در چوکات «سن و سابقه کار»، نوشته کرده اند: «۳۶ ساله، سابقه کار، ۲۱ سال در جهاد».

آقای عبدالرحمن، ۲۱ سال جهاد را از کدام تاریخ، شروع کرده است؟ نظر به سند، دیده می شود که در زمان اشغال روس ها، ۱۳ ساله بود. در زمان خروج آنان، ۲۳ ساله می شود. در حالی که ۲۱ سال جهاد کرده است؟!

تمام دوره ی اشغال روس ها، ده سال بود. تمام عمر حکومت طرفدار شوروی، چهارده سال می شود. معلوم نیست جنرال صاحب، جهاد باقی مانده را در مقابل کی و در کجا، انجام داده است؟ بعد از سال ۱۳۸۱ش خود شامل حکومت بود. به تعقیب او، برای محمد هایل، گلبدین و آقای جلال محمودی نیز یک یک نمره زمین، حکم می شود. دو تن آنان، اعضای خانواده ی فهیم استند.

آن چه از نظر، عبور دادید، فقط شرح حال پروژه ی شیرپور بود. این که در کابل، دیگر چه گذشته / می گذرد، نیازمند تحقیق جداگانه می باشد.

گفته می شود اعضای شورای نظار در نقاط مختلف شهر کابل، بیش از سی هزار نمره زمین را برای دوستان خود، تقسیم کرده اند. آن ها اکثراً دولتی بودند. در این جریان، بعضاً زمین های مردم نیز غصب می شوند. سلسله ی چور و چپاول سیستماتیک نه فقط در پایتخت / کابل، بل به تمام نقاط افغانستان، گسترده می شود. هر کی در هر کجایی که توان داشته، صرفه نمی کند. کسانی که توان بیشتر داشتند، بیشتر می دزدیدند. کسانی که کم زور بودند، همان اندازه برداشت می کردند. در سایر بخش های این کتاب، به آن ها هم اشاره می کنیم، اما حالا، نمایش اسناد آقایان را ادامه می دهیم!

دولت اسلامی افغانستان

شماره ملی کابل

ریاست عمومی ملکیت ها

فهرست تهیه استحقاق نوات زمین بنویس های در هر کابل

شماره رایگان

مجموع درخواست دهنده

شماره	شماره	نام	ولد	پدر کلان	مهرتدکوه	واریفه و محل ان	سن سابق کار	مکونت اصلی	مکونت فعلی
۱		عبدالرحمن	معلم دار	عبدالله		در وزارت رفاه	۳۶ سال	بخش	کابل
۲		متاهل یا متکفل	یکه	مستبد					
۳		سابقه درخواست	و شریعت در						
۴		مدت سکونت در	هر کابل و علت ان						

اینجا نب (عبدالرحمن) ولد (معلم دار) تعداد میسپارم

بابهم خود و همسر خود نام خانوادگی در نواحی شهر کابل نمره زمین خانه و پارتیشن مشخص

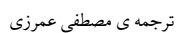
نام هرگاه خانواده که در فوق تحریر نموده ام ظاهراً دیده و علاوه بر زمین قانونی از

استحقاق زمین محسوب میسپارم

(محل امضا درخواست دهنده)

۶۷۹

۸۱



۴۴۴۴۴۴۴۴
د. کمال بیگلر و الواسی
د. (ارباست)
د. (مذیریت)
د. (تألیف)
۱۷۱۲
بیست و هجتم تا حیه
تألیف (عبدالعلیم علی) و ک (عالم در) ابداً س -
مکوب (۲۴۸۱) س. ۱۲۸۱ مدیریت توزیع زمین مستحق ۱۱۸۱
زمین و تأیید و (عبدالعلیم علی) مساحت (۵۲۵) متر مربع شناخته
شده بود تا بعداً قیمت زمین مذکور را از طریق مدیریت بکیت تهیه کند
امرتحیل (۳۲۵) مورخه س. ۱۲۸۱ شماره ۱۲۸۱ -
م. ۱۲۸۱ / ۲۸۱ / ۱۱۱۱ (عبدالعلیم علی) افغانی بخزانة بیگلر و الواسی
تحویل نمود، که برورت آن به صفحه (م. ۱۲۸۱) بک (۱) و غیره س. ۱
زمین نمبر فوق یاسم شان قید و بدینوسیله بشما اطلاع گردید در حصه
خویش اجراءات اصولی را مرعی دارسد. با احترام
رئیس هیئت مدیره
ک. بی - مدیریت توزیع زمین
د. د. صد و نود و نه
۶۷۵
۸۱

جلال ولد محمود خان.

(السلام) علیکم ورحمہ اللہ وبرکاتہ

مایان هر کدام نسبت عدم داشتن سرنوایی شخصی در شهر کابل به مشکل مواجه هستیم امید آنر توزیع یک یک نمره زمین را در پروژه وزیر اکثر خان مینه به مراجع مربوط عنایت فرمائید.

د. التوفيق بن
با احترام
د. محمد بن

باور و محبت
 طاعت و تقوی
 در راه حق
 ۱۳۸۱/۷/۱۰
 مصیرها
 نظریه امر و صبر
 لکما لکما
 مصیرها
 نظریه امر و صبر
 لکما لکما

ترجمه ی مصطفیٰ عمرزی

ترجمه ی مصطفی عمرزی

۱-۱۶۲۸
دکتر شیار و الس
ارباب است
مدیریت
د (تحت عنوان) نانک
د
برین است محتوم ناحیه
بنای غلی (محمد علی) ولد (محمد علی) به اس -
مکوب (۱۱۴۳) ر. ۱۲ مدیریت توزیع زمین مستحق
زمین باقی برود (۱۱۴۳) به مساحت (۹۳۳) متر مربع شناخته
شد و ایند نامبرده قیمت زمین را از طریق مدیریت ملکیت ها به اس
امرتحصول (۱۳۲) مورخه ۱۰ ر. ۱۲۸۱ قرار ویزع
ار. ۱۱۸۱ مبلغ (۷۲۱۸۱۰۰) افغانی به زانه بنای وانی کابل
تحویل نمود که بقدرت آن به صفحه (مکرر) جلد (سراسر) اس -
زمین نمبر فوق باسم شان قید و بدین وسیله بشما اطلاع گردد یکد در حصه
خویش اجراء اصولی را مرعی دارید. با احترام
رئیس هیئت امین
ک. پی - مدیریت توزیع زمین
د - د صد و نهم

کل شیرپور، همان گونه تقسیم می شود. عجیب تر این که آقایان به نام «تعهد در خواست دهنده» یک سند را نیز خانه پُری کرده اند. در آن متذکر می شوند اگر در کابل به نام من زمین یا آپارتمانی یافت شوند باید تحت بازپرسی قانونی قرار گیرم و از استحقاقم محروم شوم. متن تعهدنامه ی شان چنین است: «به اسم خودم، همسر و فرزندان نابالغم در هیچ ناحیه ی شهر کابل نمره، زمین، خانه و آپارتمان شخصی ندارم. هر گاه خلاف آن چه تحریر کرده ام، ثابت شود، علاوه بر تحقیق از حق نمره ی زمین محروم می باشم.»

با دقت بیشتر به اسناد، جعلکاری های بیشتری نمایان می شوند. بهتر است خواننده گان خود تامل کنند!

در زیر، نام های اشخاص بلندرتبه ای را می آوریم که زمین های غیر قانونی به دست آورده اند. نوع توزیع انفرادی، فامیلی و گروهی می باشد.

۱- به شمول نعمت الله شهرانی، یحیی معروفی، علم راسخ، شهزاده مسعود و حسین هاشمی، ۸ مشاور مهم دولت.

۲- حاجی محمد محقق، وزیر پلان، که بعد از اخذ زمین، یک بسوه را به ۱۵۰۰۰ دالر فروخته است.

۳- ۱۸ وزیر مشاور.

۴- ۲۰ مقام بلندرتبه ی جهادی و غیر جهادی.

۵- ۴۸ قوماندان بر حال جهادی.

۶- ۸ معاون وزرا.

۷- ۵ معاون والی.

۸- ۲۲ تاجر وابسته به فهیم، قانونی، عتیق الله بریالی و بسم الله خان.

۹- انجنیر عارف، رییس امنیت و ۵ عضو خانواده اش.

۱۰- روسای ریاست امنیت و وزارت داخله.

۱۱- فضل الرحمن فاضل، سفیر افغانستان در مصر.

- ۱۲- مهر صابر تاجر.
- ۱۳- جنرال ظاهر مهر.
- ۱۴- امیرالدین سالک، معاون شاروالی کابل.
- ۱۵- انجنیر عبداللطیف، رییس اسکان.
- ۱۶- تاج محمد، والی کابل.
- ۱۷- یک تن از معاونان وزارت تجارت و دکتور سید انورالحق احدی، رییس د افغانستان بانک.
- ۱۸- احمد مسعود، فرزند احمد شاه مسعود.
- ۱۹- محمد امین ناصریار، وزیر حج و اوقاف.
- ۲۰- مفتاح الدین، کارمند بلندرتبه ی ریاست امنیت ملی.
- ۲۱- انجنیر محمد اسحاق، رییس رادیو و تلویزیون دولتی.
- ۲۲- جنرال عبدالرحیم وردگ، معاون وزارت دفاع.
- ۲۳- گل زرک زدران، معاون وزارت دفاع ملی.
- ۲۴- بابہ جلندر، قوماندان شورای نظار که قبلاً به اسنادش اشاره کرده ایم.
- ۲۵- نوریہ زینب انوری، رییس کودکستان ها و همسر سید حسین انوری (وزیر زراعت).
- ۲۶- همسر جنرال عزیزالدین و حبیبہ، دختر امین الله.
- ۲۷- نوریہ، همسر مفتاح الدین، کارمند بلندرتبه ی ریاست ۴۵ امنیت ملی که در کارته ی پروان و شهرنو، صاحب دو خانه است.
- ۲۸- بسم الله خان لوی درستیز و دو فرزندش عنایت الله و هدایت الله.
- ۲۹- جنرال دوستم نیز برای فرزندش باتور، یک نمره زمین را اخذ کرده است.
- ۳۰- محمد یونس قانونی، وزیر معارف، که در قسمت اول خیرخانه، وزیراکبر خان، هند، لندن و جا های دیگر، خانه ها دارد.
- ۳۱- فهیم خان که در پروان دوم، صاحب دو خانه ی مجلل است.

همچنان در کارته ی پروان، وزیراکبر خان، تایمنی، پل باغ عمومی و... نیز صاحب مارکیت ها و جایداد ها می باشد.

۳۲- تمام فرزندان فهیم در مقابل لیسه ی نادریه و در کارته ی پروان، خانه دارند.

۳۳- برادران فهیم: عبدالحسین، حاجی مقیم، عبدل امین و عبدالقیدم هر کدام در پروان دوم، سوم، کارته ی پروان و مناطق دیگر، خانه های جداگانه دارند.

۳۴- خسر فهیم، حاجی محمد عثمان که در پروان سوم و در بهارستان کارته ی پروان، دو- سه خانه دارد.

۳۵- خسربره های فهیم: عتیق الله، نجیب الله و حاجی فرید و خیاشنه اش ثریا، هر کدام در شهر کابل، دو- سه حویلی دارند.

۳۶- قره بیگ ایزید، رییس سره میاشت، که در شهر کابل، سه حویلی دارد.

۳۷- نظری، رییس اداری وزارت حج و اوقاف، که در شهر کابل، دو خانه دارد.

۳۸- جنرال بابہ جان که در مکروریان ها و مناطق دیگر، خانه ها دارد.

۳۹- جنرال آصف دلاور، که در مکروریان ها، خانه داشت.

۴۰- جنرال دوستم که در شهر نو، دو خانه دارد.

۴۱- قوماندان عطا محمد نور، والی بلخ، که در کارته ی پروان یک خانه و خانه ی دیگرش در قسمت اول خیرخانه می باشد.

۴۲- شاکر کارگر، وزیر پیشین آب و برق، که در مقابل سفارت چین، صاحب یک خانه ی قیمتی ست.

۴۳- یک تن از قوماندانان امنیه ی پیشین کابل، که صاحب سه خانه در پایتخت و ۲۰ دکان بود.

۴۴- جنرال ظاهر اغبر که یک کاخ مجلل در خیرخانه، بنا کرده است.

۴۵- محمد شریف شریفی، برادر یونس قانونی که در خیرخانه، صاحب

خانه است.

۴۶- جنرال محمد عارف سروری که صاحب سه خانه در کارته ی پروان می باشد.

۴۷- جنرال عبدالاحد که در مکروریان ها خانه دارد.

۴۸- لوی سارنوال عبدالحمود دقیق که صاحب یک خانه در خیرخانه بود.

۴۹- عنایت الله نظری، یک وزیر پیشین، که صاحب خانه ای در کارته ی پروان است.

۵۰- حاجی شیرعلم، قوماندان استاد سیاف، که در تایمنی کابل، خانه دارد.

۵۱- ملا عزت که صاحب خانه ای در کارته ی پروان می باشد.

مدعیان جهادی^۱

محمد قسیم فهیم:

آقای فهیم، صاحب شوق و ذوق مخصوص است. او به سگان، اسبان و مرغان، عشق می ورزد. در ساحه ی یکه توت کابل، چند جریب زمین را به طویله ی اسبان، مبدل کرده است. هزینه ی ماهانه ی آن ها به ده ها هزار دالر می رسد. مرغان و سگان، مصارف جداگانه دارند. اگر کسی با چنین شوق و ذوق، به کرسی های بلند دولت برسد، چه انتظاری می رود؟

فهیم، فرمان خاصی را از رییس جمهور کرسی، اخذ کرده بود تا هم امتیازات و حقوق مارشالی اش محفوظ باشند و هم بتواند فعالانه در مراسم بزرگ رسمی و دولتی، حضور یابد. افزون بر این به بهانه ی محافظت خود، معاش و امتیازات ۱۴۰۰ نفر را می گرفت. این که آنان وجود داشتند یا نه، اما امتیازات شان به او حواله می شدند.

محمد قسیم فهیم در دور اول حاکمیت انتخابی حامد کرسی از سوی او به حیث سناتور انتصابی به مشرانو جرگه معرفی می شود. طرح آقای فهیم این بود تا کرسی ریاست مشرانو جرگه را به دست آورد. چون انتخابات هیئت ریسه ی ولسی جرگه صورت گرفته بود و یونس قانونی به حیث رییس آن تعیین می شود، طرح فهیم با دشواری مواجه می شود؛ زیرا هرگز برای هموطنان قابل تحمل نبود که از یک تنظیم، یک قوم و یک دره، دو تن در راس قوه ی مقننه بیایند؟ رییس ولسی جرگه هم پنجشیری باشد و از مشرانو جرگه هم.

فهیم، بعداً از عضویت انتصابی مشرانو جرگه استعفا می دهد و خانه نشین می شود؛ اما به این معنی نبود که صاحب هیچ قدرت و صلاحیتی

۱- در متن پشتو، چنین عنوانی وجود نداشت، اما ناگزیر به خاطر ترتیب بهتر محتوا، من آن را اضافه کرده ام؛ زیرا ناشران نسخه ی پشتو بی توجه به طوالتی که دو بخش را به هم پیوسته بود، آن را آورده بودند. م.ع

در حکومت نباشد. کل افرادی که قبلاً از سوی او و شورای نظار در حاکمیت گماشته شده بودند، از مقامات و امتیازات خود بهره مند بودند. همان زمان، فهیم با استاد ربانی و سایر اعضای مطرح ائتلاف شمال، «جبهه ی متحد ملی» را ایجاد می کنند و از این وسیله برای باجگیری از حکومت، استفاده می کردند.

محمد قسیم فهیم، دوباره ارتباطاتش با کرزی را برقرار می کند. او به شرط حذف جبهه ی متحد ملی، به رئیس جمهور نزدیک می شود. کرزی او را در نوبت دوم ریاست جمهوری اش، به حیث معاول اول می گزیند. این گونه شان و شوکت فهیم، دوباره احیا می شوند.

راجع به غرایز، آرزو ها، رفتار و کاستی های فهیم، سخنان زیادی گفته شده اند؛ اما به این معنی نیستند که فاقد خویت باشد. خصوصیت بزرگ او، این است که حامی افغانستان واحد می باشد. البته در محدوده ای که در قدرت، سهم داشته باشد. وقتی وی را منسوب به «ستمی» کنید، بسیار برآشفته می شود.

فهیم، روابطش با شخصیت های مختلف اجتماعی را انکشاف می دهد. در انکشاف آن ها مهارت و دست آزاد دارد. از رسم و رواج جامعه ی افغانی، به خوبی آگاه است. در یکی جمع می کند و در دیگری هزینه. اخوانی تنگ نظر نیست. به اصطلاح عوام اهل خرابات و مناجات است.

استاد کریم خلیلی:

دو نوبت به صفت معاون دوم رئیس جمهور کرزی، تعیین می شود. خلیلی، عضو «حزب وحدت اسلامی افغانستان» است. بعداً معاون و بعد از مرگ عبدالعلی مزاری، در جای او، قرار می گیرد.

کریم خلیلی، مراحل مختلف زنده گی سیاسی را سپری کرده است. نخست، دوران جهاد می باشد که شامل سالیان جوانی اش می شوند؛ هرچند حزب وحدت اسلامی در زمان جهاد، بسیار مطرح نبود، اما گروه های کوچک شیعه، علیه لشکر شوروی و حکومت کابل، فعالیت

می کردند. آنان از سوی رژیم ایران، حمایت می شدند. منتها همانند تنظیم های جهادی سنی، فعالیت های سراسری نداشتند. فقط محدود به مناطق هزاره- شیعه نشین بودند.

در سال های آخر جهاد، ایران بر اساس استراتژی سیاسی خود، هفت- هشت گروه شیعه را جمع و تحت نام «حزب وحدت اسلامی»، متحد می سازد. عبدالعلی مزاری و کریم خلیلی را به حیث رییس و معاون آن، تعیین می کنند؛ اما میان مزاری و اکبری، اختلافاتی وجود داشتند. وقتی کریم خلیلی پس از مرگ مزاری، جانشین او می شود، اختلافات او و اکبری، افزایش می یابند. این که حزب وحدت اسلامی و کریم خلیلی در جهاد، صاحب چه نقش هایی بودند، بحثی جداگانه است. منتها بیشتر پس از دوران جهاد، مطرح می شوند.

مرحله ی دوم زنده گی سیاسی کریم خلیلی، زمان جنگ های تنظیمی بود. این مرحله، از مراحل پر حادثه ی زنده گی سیاسی او شمرده می شود.

کریم خلیلی، گاهی عضو کابینه ی ربانی و گاهی مصروف جنگ های شدیدی با او می بود. جنگ های شورای نظار و حزب وحدت در کابل، بسیار مشهور و بی رحمانه هستند.

در افشار کابل، یک فاجعه ی بزرگ بشری از سوی شورای نظار، رونما می شود. کوبیدن میخ به سر مردم، رقص مُرده، تجاوز به زنان و دختران از سوی حزب وحدت، جزو حوادث تکان دهنده ی تاریخ شمرده می شوند.

حزب وحدت به رهبری مزاری و شورای نظار به رهبری مسعود و سایر موتلفان شان، بازیگران اساسی جنگ های داخلی بودند. اختلافات حزب وحدت و شورای نظار، آن قدر شدید می شوند که حزب وحدت به جای آنان، طالبان را ترجیح می دهند.

وقتی طالبان، راه های غرب و جنوب کابل را مسدود می کنند، حزب

وحدت بسیار دچار تنگنا می شود. مزاری به جای مسعود یا دشمن همیشه گی اش، طالبان را ترجیح می دهد. طالبان، مزاری را دستگیر می کنند. بعداً حادثه ای رُخ می دهد که همه اطلاع دارند.

کمک های نظامی و سیاسی ایران، علت اصلی بقای سیاسی و نظامی حزب وحدت اسلامی بودند؛ هرچند کریم خلیلی، کمک های ایران را انکار می کند، اما هیچ کسی نمی تواند واقعیت های افغانستان را کتمان کند.

مرحله ی سوم و شیرین زنده گی سیاسی کریم خلیلی، پس از سقوط نظام طالبان است. او پس از کنفرانس بن، به صفت معاون اداره ی انتقالی، انتصاب می شود. همچنان در اولین انتخابات ریاست جمهوری افغانستان، سمت معاونیت دوم کرزی را به دست می آورد.

استاد کریم خلیلی، هرچند از سر موافقت با رییس جمهور، در موقف خوبی قرار گرفته بود، اما در انتخابات، رای کمی که حتی قابل شمارش نبودند را ارمغان کرزی می کند. آن زمان، حاجی محمد محقق هم نامزد ریاست جمهوری بود. کریم خلیلی و اعضای حزب وحدت، فکر می کردند بی آرای آنان نیز کرزی پیروز می شود. بنا بر این، تصمیم می گیرند به محقق رای دهند تا ضمن بزرگ نمایی آرای هزاره گان، او را نیز خرسند سازند. به این دلیل، اگر قضیه برعکس می شد، محقق از نامزدی کریم خلیلی، حمایت می کرد.

اکثر هزاره گان به جای کریم خلیلی در تکت انتخاباتی کرزی، به محمد محقق، رای می دهند. کریم خلیلی با دست خالی یا آرای ناچیز، معاون دوم رییس جمهور می شود. با وجودی که کرسی معاونیت را اشغال می کند، اما به اثر کاهش آرا در تیم کرزی، صاحب وزن بسیار پایین بود. به این خاطر در مراحل اول معاونیت، به راحتی استفاده کرده نمی تواند. با این حال، بی صلاحیت نبود.

طبیعت نرم کرزی و آغوش بازش برای اقلیت ها، سبب می شوند کریم

خلیلی، کاهش کمیت و کیفیت خود در انتخابات را به اثر خلای به میان آمده، پُر کند.

کریم خلیلی از نرمش کرزی، استفاده ی اعظمی می کند. جهت اشباع غرایز اقتصادی اش، این فرصت را مناسب می شمرد. او در ساحات مختلف با استفاده از زور قانونی و غیر قانونی، شهرک ها می سازد. به هزاران جریب زمین دولتی را از طریق نزدیکانش، از آن خود می کند. در منطقه ی جوار چهاردهی که اکنون به نام غرب کابل یاد می شود، برای برادرش حاجی نبی، به حکم خود، زمین های دولتی را به خاطر احداث شهرک، جدا می سازد. حاجی نبی، زمین های غصب شده را توسعه می دهد. او بیش از دو هزار جریب زمین را در محوطه ی شهرک، انحصار می کند. با وجودی که شاروالی کابل، مجوز رسمی شهرک او را صادر نمی کند، اما خلیلی با استفاده از زور دولتی، امور ساخت و ساز آن را جاری نگه داشته بود.

خلیلی پس از سقوط نظام طالبان، همانند رهبران شورای نظار، شعار های مشارکت ملی، سر می داد. هدفش این بود تا افراد بر اساس ساختار و کمیت قومی، گمارده شوند. او تا زمانی در این زمینه، ثابت قدم می ماند که بعضی از نماینده گان اقلیت ها، کمیت خود را به اثر افزایش نامشروع، به کیفیت مبدل می کنند. در این جریان، اکثر پشتون ها با فشار مضاعف، به حاشیه رانده می شوند. جنگ تحمیلی در مناطق آنان گسترده می شود. بنا بر این، اکثراً از حکومت دور می مانند.

وقتی بیشترین ساختار های کدوری حکومت در دست غیر پشتون ها می افتند، به جای مشارکت ملی، شعار های لیاقت و شایسته سالاری، بلند می شوند. آن زمان، پشتون هایی که از مناطق دور دست به کابل می آمدند، به دلیل عوامل مختلف، نمی توانستند در رقابت های عادلانه با فارغ التحصیلان شهری، مساوی باشند؛ اما گروه های حاکم با استفاده از این فرصت، امتیازات به دست می آوردند. مثال واضح آن، یک

آزمون اکادمی نظامی دفاع ملی بود که بر اساس مشارکت ملی، سهمیه بندی می شود.

در زمان آزمون، اشتراک کننده گان شهری و غیر شهری، یک اصل را تعقیب می کردند. وقتی آزمون گرفته می شود، به اثر حمایت استادان و عناصر تنظیمی، تعداد زیاد اشتراک کننده گان هزاره، موفق اعلام می شوند. چون روند، رنگ قومی اختیار می کند، شورای وزیران با فورمول گذشته که باید ترکیب قومی مراعات شود، فیصله می کند، اما کریم خلیلی می گوید: پیش از آن که دنبال مسئله ی قوم باشیم، باید لیاقت و شایسته سالاری را ترجیح دهیم. جوانان کامیاب با لیاقت و شایسته گی خودشان آمده اند. نباید آنان را قربانی کنیم. نباید لیاقت شان کشته شود. بنا بر این باید نتیجه ی امتحان را بپذیریم و دنبال قومیت نگردیم. کرسی نیز تایید می کند. در پایان، حرف کریم خلیلی پذیرفته می شود.

در اداره ی اترای وزات مخابرات نیز امتحان مشابهی در جریان بود. در یک پُست تخنیکی، عطا محمد یاری از میان اشتراک کننده گان پشتون، با لیاقت خودش پیروزی می شود. پیشنهاد مقررری او جهت منظوری رئیس جمهور، به اداره ی امور گسیل می شود، اما آن را مسترد می کنند؛ زیرا اگر یک پشتون مقرر می شد، به اصطلاح مشارکت ملی، رعایت نمی شد.

افزون بر این، هزاران نمونه ی دیگر نیز وجود دارند که یادآوری همه در این کتاب، ممکن نیست.

در دور ۱۶ انتخابات ولسی جرگه دستبرد ها در غزنی و میدان وردگ را نمی توان نادیده گرفت. در نتایج اولیه، برای ۵ کرسی وردگ، پنج پشتون و در غزنی برای ۱۱ کرسی، یازده هزاره، کامیاب شمرده می شوند؛ اما حکومت از راه های مختلف و با تقلب، در آرای وردگ، تغییر می آورد. از ۵ کرسی، سه تا را مخصوص هزاره گان می سازند.

در غزنی نیز به شمول کریم خلیلی و فشار زیاد و غیرقانونی رهبران دولتی و غیر دولتی، انتخابات - شفاف شمرده می شوند. چنین بی عدالتی های حکومت از اداره ی موقت الی حال، ادامه یافته اند.

کریم خلیلی، اگر از یک سو در حکومت بود، در سوی دیگر به خاطر منافع قومی هزاره گان، با محقق و دیگران، موقف مشترک داشت. محقق، هر قدر هم که لباس اپوزیسیون را در بر می کرد، اما روابط پنهانی اش با خلیلی، مکتوم نمی ماندند.

در کنفرانس جهانی کابل، به محقق به حیث اشتراک کننده، نقش داده می شود. کرسی او در قطار اول نبود. وقتی خلیلی آگاهی می یابد محقق در حاشیه ی کنفرانس است، زود در گوش داوودزی می گوید: چوکی محقق صاحب را در قطار اول بیاور! رهبر جهادی ست. جای مناسب ندارد.

محقق به صفت عضو اپوزیسیون، بر کرزی و مسوولان دیگر، انتقاد می کرد، اما در مورد خلیلی، چنین نبود. آنان در قسمت انتخابات ناعادلانه ی ولسی جرگه در غزنی، خواهان امتیازات صد درصدی هزاره گان بودند. در محروم کردن سایر اقوام، هم نظر می شدند. در اعتراض به فلم «کابل اکسپرس»، محقق، خلیلی، سیما سمر و همه در یک صف ایستاد بودند.

خلیلی با وجود تمایلات تنظیمی و قومی، در مسایل ملی و بزرگ کشوری، موقف نسبتاً مثبت داشت. او صاحب حوصله ی زیاد و زبان مدارا می باشد. روی روابط افغانستان با جهان تاکید می کرد و آن ها را به نفع کشور می دانست.

خلیلی به این نظر بود که افغانستان در شرایط بسیار دشوار سیاسی، اقتصادی و امنیتی قرار دارد و دچار تعدی همسایه گان می باشد. بنا بر این، تیره گی و تضعیف روابط افغانستان با امریکا، به نفع ما نیست. چند بار به رییس جمهور کرزی گفته بود در روابط با امریکا، از احتیاط کار

بگیرد. سخن نباید به حد خصومت برسد.

خلیلی در کرسی های بلند دولتی، به ویژه در وزارتخانه ها، روی اصل لیاقت تاکید می کرد. خوب متوجه نزاکت ها و حساسیت های قومی افغانستان بود. آن زمان، کدر های پشتون، بیش از همه تحت فشار قرار داشتند. هر نخبه ی پشتون به اتهام طالب، حزب اسلامی، خلقی و پرچمی، از جلو برداشته می شدند.

زمانی روی ترکیب کابینه و حذف چند چهره ی مطرح، سخن گفته می شود. ربانی بر کرزی فشار می آورد تا در کابینه، چهره هایی چون علی احمد جلالی، اشرف غنی، معصوم ستانکزی و حنیف اتمر، نباید وجود داشته باشند. کرزی به آن فشار، شانه می دهد. ستانکزی، جلالی و غنی، از کابینه به حاشیه رانده می شوند. نوبت حنیف اتمر نیز می رسد. کریم خلیلی به کرزی می گوید: وزیران لایق کابینه ی تو، همان ها بودند. آنان همه پشتون هستند. اگر اتمر را در عقب شان، برکنار کنیم، مردم می گویند حکومت، عقب پشتون ها را گرفته است. تحمل افراد شایسته را ندارد. اگر از من می پذیری، حنیف اتمر باید در کابینه بماند. حامد کرزی که آن زمان، نیازمند چنین حامیانی بود، روی اتمر، دست نگه می دارد. اتمر در کابینه باقی می ماند.

کریم خلیلی با کرزی، راه تفاهم و مدارا را اختیار کرده بود. او کار های خودش را انجام می داد. در بسیاری از مسایل ملی، حامی کرزی هم می بود.

خلیلی به اثر دشمنی قبلی با شورای نظار، بسیار با آنان کنار نمی آمد، اما چنان چه شورای نظار در حکومت از حق ویتو بهره مند بود و کرزی حرف آنان را زمین نمی زد، مجبور می شد روی دشمنی های پیشین با آنان خاک بپاشد و در صف دشمنی با طالبان، قرار بگیرد. ورنه هیچ میلی نداشت در دفتر او، عکس احمد شاه مسعود، نصب باشد.

روزی از من در یک مصاحبه، به شدت آزرده می شود. به رییس

جمهور شکایت می کند. مدتی بعد، رئیس جمهور مرا می خواهد. من و عمر داوودزی به دفتر خلیلی صاحب می رویم تا جزییات را پرسیم. خلیلی صاحب از دشمنی پیشین با شورای نظار حکایت و بعداً بر تمام اعمال نادرست آنان، سخنرانی همه جانبه می کند. خلیلی می افزاید: ما در افغانستان، خواهان وحدت ملی هستیم. بدون پشتون ها نمی توانیم مدارا کنیم. تمام راه های ما منتهی به پشتون ها هستند. آنان در اطراف ما، زنده گی می کنند. من به حمایت از ایران متهم استم، اما آنان مخالف حرکت و فعالیت های ما می باشند. حزب ما مصروف جنگ با شورای نظار بود. حکمتیار از ما حمایت می کرد. استاد مزاری شعوری، حکمتیار را برگزید. او می گفت با پشتون ها حیات همیشه گی داریم. آن زمان، این موضع، نه پسند ایران بود و نه به دل شورای نظار می نشست. خلاصه، حرف خلیلی این بود که حامی سرسخت وحدت ملی و خواهان روابط خوب و همیشه گی با پشتون هاست.

کریم خلیلی، ۱۴ سال راه رفاقت با کرزی را می پیماید. او موقف ملایم و پُر از تفاهم داشت. وی از انتخاب قسیم فهیم برای دومین بار به معاونیت رئیس جمهور، راضی نبود؛ اما چنان چه انتخاب کرزی بود و از سوی دیگر چون در موقف رسمی قرار داشت، بسیار مخالفت نمی کرد. به کرزی می گفت: «اگر این آدم بیاید، کار ها را خراب می کند.» هدفش این بود که فهیم خان، زبان مدارا ندارد. کار ها و مقرری ها را خودسرانه انجام می دهد. تشویش های کریم خلیلی، به جا بودند. آن چه گفته بود، می شود.

احمد ضیاء مسعود:

پس از کریم خلیلی و فهیم خان، قابل یادآوری ست؛ زیرا از نقش نسبتاً کمتری نسبت به آن دو، برخوردار بود. احمد ضیاء مسعود، برادر قوماندان مشهور جمعیت، احمد شاه مسعود، است. از برکت شهرت و زور احمد شاه مسعود بود که این شخص به کرسی معاونت اول ریاست

جمهوری می رسد. قبل از این، مدت زیادی به حیث سفیر افغانستان در روسیه، اجرای وظیفه کرده بود.

از روزی که حکومت داکتر نجیب الله، سقوط می کند، نماینده گی خارجی افغانستان در دست جمعیت، و به ویژه در اختیار شورای نظام قرار داشت. احمد شاه مسعود، یک برادرش (احمد ولی مسعود) را در لندن، دیگری را در مسکو و یکی - دو تن دیگر را در سایر کشور های اروپایی به حیث نماینده گانش، مقرر می کند. افزون بر این در امارات متحده ی عربی و کشور ها، اعضای خانواده، نزدیکان و تنظیمش را گماشته بود. او با دسته های دیگر جهادی، اختلاف داشت. این اختلاف، شامل رهبر جمعیت اسلامی (ربانی) نیز می شد؛ اما ربانی با احمد ضیا مسعود، خویشی می کند و دخترش را به او می دهد. با وجود این، رقابت پنهانی بر سر قدرت، میان رهبر جمعیت و شورای نظام، باقی می ماند.

وقتی نخستین انتخابات ریاست جمهوری، برگزار شد، رئیس جمهور کرزی، جامعه ی جهانی و بسیاری از افغانان می خواستند آقای محمد قسیم فهیم که تا آن زمان معاون کرزی و به حیث وزیر دفاع باقی مانده بود و همیشه از آدرس زور سخن می گفت، دیگر نباید به حیث معاون کرزی، باقی بماند. در این شکی نیست که اگر آن زمان، کرزی به استثنای اعضای جمعیت، کس دیگری را به صفت معاون خود می آورد، نه تنها که از آرای او کاسته نمی شد، بل زیاد تر می شدند؛ زیرا جمعیت اسلامی در هر صورت، نامزد خود را داشت. رای شان اتومات به نامزد شان انتقال می یافت. بنا بر این، تعیین معاون از آن گروه، نه فقط به معنی اهدای چوکی رایگان بود، بل باعث کاهش آراء می شد. کرزی از ترس شورای نظام، راه دیگری را در پیش می گیرد. او به مشوره ی زلمی خلیل زاد، احمد ضیاء مسعود را که آن زمان در مسکو سفیر بود، معاون خود انتخاب می کند. وقت، اندک بود. هواپیمای

ویژه را می فرستند و او را می آورند. رئیس جمهور، مسعود را به صفت معاون خود، نامزد می کند. فهیم خان که تا آن زمان، روی محاسبه ی پیشین قدرت، به امید مقام و چوکی بود، از این حالت، به شدت آزرده می شود. کرزى را متهم می کند که در پنجشیر، به جز خانواده ی مسعود، متوجه کس دیگری نیست. در خارج، این عمل را به نام حذف مجاهدین از قدرت، تبلیغ می کردند.

به هر صورت، انتخابات برگزار می شود. احمد ضیاء مسعود، بدون این که کمترین نقشی در آن داشته باشد، رایگان به حیث معاون اول، مقرر می شود. تمام آرای او در پنجشیر، ۳۳۷ عدد بودند؛ اما سهم زیاد آن، مربوط کوچیان پوپلزی بود. این مردم، جز ایفای نقش، هیچ سهمی از پیروزی های انتخاباتی نداشته اند.

احمد ضیاء مسعود بر اساس طبیعت و خصلت، شخص محترم و نرم خوست. او بسیار اهل جنجال نیست. البته شوق خاصی جهت کمایی پول دارد. این خصلت او را اکثر اعضای شورای نظار می دانند. سیاستش با کرزى، روی مدارا می چرخید. آن زمان، بسیار در مشقت قرار داشت. یکی این که هیچ رایی نیاورده بود، زیرا هر قدر هم که خود را به حیث معاون رئیس جمهور، تمثیل می کرد، حقیقت این بود که کرزى از وزنش باخبر بود.

شورای نظار و مردم پنجشیر، فیصله می کنند که در وجود کرزى، احمد ضیاء مسعود حتماً برنده می شود. بنا بر این چرا به او رای دهند؟ بیایید آرا را به یونس قانونی بدهیم! اگر پیروز شود، در نقش اول قرار می گیریم. در حالی که نقش دوم نیز تضمین است؛ اما متوجه نبودند نقش دوم، چه قدر دون و کم بهاست؟

کرزى از سوی حامیانش تحت فشار قرار داشت که رای از ماست، اما قدرت از دیگران می شود؟ هرچند به سخن و منطق حامیانش گوش نمی داد و شورای نظار را به قیمت آزرده گی حامیان طبیعی اش خوش

نگه می داشت، باز هم تحت نوعی از فشار قرار می گیرد. احمد ضیاء مسعود از یک سو توسط شورای نظار و از سوی دیگر توسط پنجشیری ها تحت فشار بود تا موقف قبلی شان حفظ شود و همچنان صاحب امتیازات بیشتر شوند؛ اما به اثر نبود رای، دست خالی و منطق سُست داشتند. به هر صورت، آنان خلای منطق را با تلفظ و استعمال عبارت «جهاد و مقاومت» پُر می کردند. در زمان انتقاد از این که چرا رای نیاورده اند، می گفتند: مقاومت کرده ایم! اگر گفته می شد چرا فساد می کنید؟ می گفتند: این رویه، توهین به مجاهدین و جهاد است. برای دفع انتقادات، تنها نسخه های جهاد و مقاومت نیز کافی بودند.

احمد ضیاء مسعود، با وجود دشواری های زیاد و منطقی، موفق می شود شمار زیاد افراد منطقه یی و تنظیمی را که پیش از این، به طور غیر قانونی و به زور سلاح در حکومت گمارده شده بودند، حفظ کند و ضمناً امثال دیگر شان را نیز وارد حکومت بسازد؛ اما این اعمال او هم باعث قناعت تمام اعضای شورای نظار نبودند؛ هرچند در امور اقتصادی، صاحب دست باز نبود، اما بی تاثیر نمی ماند. سهامش در شرکت هوایی پامیر و دست درازی در پروژه های اقتصادی، بدنامی مالی را برایش به ارمغان می آورند.

ایفای نقش دوگانه در داخل و خارج حکومت، از عوامل دیگر اند که باعث بدنامی بیشتر احمد ضیاء مسعود می شوند. ایجاد «جبهه ی متحد ملی» بر محوریت جمعیت و رهبری ربانی که خود را دسته ی مخالف دولت و اپوزیسیون می نامیدند، اما بخش زیاد شان در داخل حکومت، در پُست های بلند مقرر بودند، در جمع احمد ضیاء مسعود، برجسته می شود. آنان روزانه در حکومت و شبانه در به اصطلاح اپوزیسیون می ماندند. چنین اوضاعی، اصطلاحات اپوزیسیون و حکومت را در میان مردم به سُخره می رسانند. اشخاصی که دارای نقش های دوگانه بودند،

نزد مردم بی حیثیت می نمودند.

احمد ضیاء مسعود در سمت معاون اول رییس دولت با خسرش (ربانی) به اصطلاح اپوزیسیون مخالف دولت را ایجاد می کنند. این وضع به صورتی در می آید که گویی کسی علیه خودش عریضه کند. زمانی نیز فرا می رسد که به شمول ربانی، اکثر اعضای جبهه ی متحد ملی، دوباره وارد حکومت می شوند؛ اما جای شان را دسته ی دیگر شان می گیرد که به نام «تغییر و امید» از سوی عبدالله عبدالله، ایجاد شده بود. این عجایب و غرایب تا پایان حاکمیت کرزی صاحب، ادامه می یابند. تا اخیر آن نیز هیچ تعریف درستی از مخالف و موافق، وجود نداشت.

احمد ضیاء مسعود در حکومت کرزی، دل و نادل به کارش ادامه می داد. بیشتر از راه تفاهم و تحمل، پیش می آمد. تشتت مسلحانه را اختیار نمی کرد. فرد نسبتاً با شخصیتی بود. او از سنت دهن گنده گی اکثر اعضای شورای نظار، اجتناب می روزید. به حیث یک فرد نرم خو و حلیم، حیثیت اش را نگه می دارد.

احمد ضیاء مسعود با به دست آوردن مقام دوم حکومت، صاحب شهرت و تاثیر می شود. وی شمار زیاد سلاحداران و جمعیتی ها را در حکومت حفظ و مفاد اقتصادی زیادی را به جیب شان می ریزد. این شخص، کرسی های دولت را برای پنجشیر و خانواده اش، میراثی می سازد.

رهبران جهادی

چنان چه در سایر بخش های این کتاب، اشاره کردم، حکومت کرزی، انباشته از عجایب و غرایب بود. مجاهدین، منافقین، راستی و چپی، پاک و ناپاک، دانا و نادان، چهره ها و نمونه های افراد مختلفی در آن به فراوانی وجود داشتند. در این میان، مجاهد و مجاهد نمایی ها نیز کم نبودند. بعضی جهاد اعلام می کردند و بعضی در شیرینی قدرت غرق می شدند. آنان همکاران پیشین خود را نیز دهشتگر می گفتند.

هرچند رهبران مجاهدین در ارگ نبودند یا در راس کرسی های حکومت قرار نداشتند، اما روی مجموعه ی مسوولان، تاثیر وارد می کردند. در زیر به چند نمونه ی مجاهدین پیشین یا رهبران جهادی، اشاره می کنم. با وجودی که هنوز هم اصطلاح رهبران جهادی را به کار می برند، اما ما چنین نمی گویم؛ زیرا تحت چتر سربازان ۴۰ کشور غیر مسلمان، به قدرت ادامه می دهند. در چنین اوضاعی، ادعای قبلی، جز ریشخند جهاد و خودشان، معنایی ندارد.

کرزی، تحت چتر شورای رهبران جهادی، تقریباً ماه یک بار، جلسه می گرفت و نظرات اعضای آن شورا را پیرامون مسایل مهم و سیاسی کشور می پرسید.

در کنار ارگان های قانونی، دو ارگان دیگر که در قانون اساسی و سایر قوانین، هیچ وجود نداشتند هم به حیث ارگان های مشورتی و لازمی فعالیت می کردند. آن ها آشکار و نهان از حکومت باج می گرفتند. یکی از آن ها «شورای سراسری علمای افغانستان» بود. نخست توسط مولانا جلال الدین شینواری و پس از مرگ او، توسط مولانا قیام الدین کشف، رهبری می شود. دفتر شورای امنیت ملی، امکانات مالی این ارگان را فراهم می آورد. هر ماه، صدها هزار دالر را بر آنان هزینه می کردند. دیگری «شورای رهبران جهادی» بود. اکثر رهبران تاریخ گذشته ی جهادی در آن، ایفای نقش می کردند. آنان نیز آشکار و

نهان از حکومت باج می گرفتند. گاهی حق السکوت شان به قیمت گزافی برای حکومت تمام می شد.

استاد برهان الدین ربانی:

در میان رهبران جهادی از تاثیرگذارترین اشخاص بر کرزی و حکومتش شمرده می شود. او در میان رهبران جهادی، بسیار زیرک، هوشیار و وقت شناس بود. ربانی، مانند حکمتیار که در حال مبارزه با زمان بود، قرار نمی گرفت. وی موازی با زمان حرکت می کرد و خود را عیار می ساخت. بنا بر این نسبت به کسانی که پیش از او نقش جهادی داشتند، جلو می رود و مطرح می ماند.

ربانی در دیموکراسی رنگین کرزی، هم ماسک جهادی می زد و هم از فضای رنگین دیموکراسی، لذت می برد. به اثر ستیز رقیبان سیاسی اش علیه جهان، تنظیم او سهم وافری به دست می آورد.

امریکایی ها به خاطر جلب رضایت روس ها و ایرانی ها، به ربانی و دار و دسته اش در حکومت، نقش اساسی می دهند. جهان غرب، به ویژه امریکا، پس از سقوط طالبان، می خواستند در افغانستان، یک حکومت وسیع بنیاد ایجاد شود؛ اما روس ها شرط گذاشته بودند حکومت ربانی، «وسیع بنیاد» شود. هدف شان این بود تا دیگران در سایه ی او سهیم باشند.

بالاخره امریکایی ها با مشاهده ی نفوذ روس ها و جهت کسب موقف مشترک ایران علیه طالبان، شروط را می پذیرند. رژیم گذشته ی ربانی را به حیث هسته، قلب و محور انتخاب می کنند و کسانی همانند کرزی را دور آن گرد می آورند.

در کنفرانس بن، شرط مهم ائتلاف شمال این بود که اگر یک پشتون در راس حکومت می آید، قسمت های اساسی دیگر باید در دست آنان باشد. می گفتند قدرت با آنان و ریاست با پشتون ها، اما انتخاب زعيم نیز به رضایت آنان بود. دنیا، این فورمول را می پذیرد. این که این

نسخه با واقعیت ها، تاریخ گذشته و ساختار جامعه ی افغانی، چه قدر همسان بود یا نه، حرف دیگر است، اما با ائتلاف شمال یک جا در برابر دشمن مشترک، سنگر گرفته بودند. ربانی با شرایط خودشان راضی به انتقال قدرت می شود. همچنان فشار شورای نظار در قناعت او، نقش اساسی داشت؛ زیرا اگر ربانی را به خاطر ریاست دولت، تحت فشار قرار نمی دادند، مواقف آنان هم در خطر می بود.

شورای نظار، آهسته آهسته می کوشید نقش ربانی برای رهبری تاجکان را تضعیف کنند. با وجود تمام مشکلات و معضلات، او در حکومت کرسی، موثرترین شخص باقی می ماند. کرسی نیز در لحظات بسیار حساس، به ربانی دست می داد. او را از انزوای اقتصادی و سیاسی خلاص می کرد.

کرسی، ربانی را با پول های بی شمار شورای امنیت، خرسند نگه می داشت. به خاطر ساخت شهرک ها، هزاران جریب زمین را به او بخشیده بود. حفظ و تقرر افراد او در حکومت، قدرت و توان ربانی را زیاد می ساختند. تعیین ناعادلانه ی ربانی به حیث رئیس شورای صلح، عامل دیگر بود که ربانی را در برابر رقبای سیاسی اش، از انزوا بیرون می آورد.

ربانی در کل حاکمیت کرسی در جریان های خوشحالی و آزردگی، اما روابطش را حفظ می کرد. او در هر دو بخش، امتیاز به دست می آورد.

هرچند ربانی، جهت به دست آوردن قدرت در ۳۴ سال گذشته، بیش از هر سیاستگر افغان از هر راه ممکن، مبارزه ی مسلحانه و سیاسی داشت، با این حال، انحصار قدرت، به قیمت خدشه دار شدن شخصیت او تمام شده است.

وقتی امریکایی ها، بمبارد سنگین بر طالبان را آغاز می کنند، ربانی بی موجب از آنان می خواهد «بمب های بزرگ بیاندازید!» این کار،

حیثیتش در جامعه ی افغانی را ضرب صفر می کند. بی این نیز امریکایی ها کار خود را می کردند. سلوک ملتبه ربانی، غریزه اش جهت کسب قدرت را پوشیده نمی گذاشت.

حضرت صبغت الله مجددی:

در سلسله ی جهادی ها، مجددی - شخص دیگری ست که روی کرزی و حاکمیتش، تاثیر دارد. او در مقایسه با ربانی، قدرت نظامی و سیاسی زیادی ندارد. چون کرزی در زمان جهاد در «جبهه ی نجات ملی» به رهبری مجددی و عضو تنظیم نامبرده بود، به حضرت صاحب، احترام خاص می گذارد.

بُعد سیاسی و روحانی حضرت، از تاثیرات زیادی بهره مند است. او در سالیان جهاد، رهبر حکومت عبوری و پس از سقوط حکومت داکتر نجیب الله، برای دو ماه به حیث رییس یا ممانل حکومت مجاهدین، خود را در نظام کنونی، صاحب استحقاق زیاد می دانست.

مجددی، نخستین فتوای جهاد را منحصر به خودش می داند که شامل وراثت قیادت جهاد هم می شود. پس از سقوط نظام طالبان، چون نه صاحب نفوذ زیاد قومی، نه سیاسی و هم نظامی بود، بنا بر این شبیه کسانی که از مزایای یاد شده برخوردار بودند، نمی شود. او در حاکمیت کرزی بسیار «چلش» نداشت. موقف سیاسی غیر ثابت حضرت صاحب نیز باعث شده بود از سوی جریان های مطرح با بحران اعتماد رو به رو باشد. با وجود این، تا جایی که زور رییس جمهور کرزی می رسید، مجددی را به حیث زعیم سیاسی و روحانی، مورد نوازش قرار می داد و همواره دستانش را پُر نگه می داشت. او را در اکثر مشوره های حکومتی، شریک می ساخت.

مجددی به حیث رییس لویه جرگه ی قانون اساسی و پس از آن که کرزی رییس، جمهور منتخب می شود، وی را به حیث عضو انتصابی مشرانو جرگه، معرفی می کند. بعداً از طریق انتخابات، به حیث رییس

نیز می گزیند. افزون بر این، از سوی شورای امنیت، هرازگاهی بسته های دالر را به خانه اش می فرستاد.

کرزی صاحب بر بعضی از کار های ناروای حضرت صاحب نیز چشم می پوشید. وقتی رییس مشرانو جرگه بود، به خاطر کرایه ی خانه، استحقاق قابل ملاحظه ی پولی داشت. با وجودی که مجددی در خانه ی خودش زنده گی می کرد، باز هم آن پول را جهت کرایه ی خانه مجرا می کرد. مبلغ ماهانه ی آن، ده هزار دالر امریکایی بود. نه فقط مجددی، خلیلی نیز چنین اعمالی داشت؛ اما کرزی روی همه چشم می بست.

مجددی در کمیسیون صلح و حل منازعات، اکثراً افراد تنظیمش را گماشته بود. او از این راه، تنظیم نیمه جانش را زنده نگه می داشت. مجددی به ده ها بار از کرزی، آزرده شده، اما رییس جمهور با پول یا به قیمت عذر، او را راضی می ساخت.

وقتی ربانی به حیث رییس شورای صلح، انتصاب می شود، حضرت صاحب بسیار آزرده بود. کرزی با ازدیاد سایر امتیازات در کمیسیون صلح، جلو آزرده گی بیشتر او را می گیرد.

وقتی ربانی از سوی طالبان، کشته می شود، کرزی-فرزندش(صلاح الدین) را به حیث رییس شورای صلح، انتخاب می کند. در این جریان نیز بر غصه ی حضرت صاحب، افزوده می شود. این غصه، بسیار دوام می کند، اما باز هم توسط امتیازات خورد و مختلف، به پایان می رسد.

کرزی، مجبوریت های رهبران جهادی را خوب درک کرده بود. او از طریق امکانات دولتی، پول، مقام و کرسی، خواهشات مشروع و نامشروع شان را برآورده می ساخت. به این خاطر، همه روی خوان کرزی، گردآمده بودند. او که خود دست آزاد داشت، به اثر پول های زیاد، کاستی های زیادی را پنهان و معضلات بی شماری را رفع می ساخت.

مجددی در لویه جرگه ای که به خاطر امضای پیمان استراتژیک با امریکایی ها تدویر شده بود نیز از کرسی به شدت آزرده می شود. دو ماه را در خارج سپری می کند، اما بالاخره باز می گردد.

اکثر افغانان، حضرت را به حیث یک محاسن سپید و افغان صادق می نگرند. از صراحت لهجه اش لذت می برند. زبان انتقادی مستقیم او، باعث نارضایتی مردم نمی شود. بعضی از رهبران جهادی نیز به او شبیه یک انسان صادق می نگرند و از انتقاداتش ناراحت نمی شوند.

در لویه جرگه ی قانون اساسی که حضرت صاحب، رییس آن بود، گفته هایش بالای کسی تاثیر بد نمی گذاشتند؛ حتی روزی در کمیته ی تفاهم بر ربانی طنزگونه، انتقاد می کند. آن زمان نوعیت استقلال «د افغانستان بانک» و نحوه ی چاپ و توزیع پول، مطرح بود.

استاد ربانی و گروهش تاکید می کردند رییس «د افغانستان بانک» باید رای اعتماد ولسی جرگه را به دست آورد. همچنان آن جرگه در باب چاپ پول دخیل باشد؛ اما سید انورالحق احدی و امین فرهنگ در باره ی استقلال بانک مرکزی و چاپ پول در دیگر کشورها معلومات همه جانبه ارائه می کنند که باعث قناعت کمیته ی تفاهم می شود. با این حال، باز هم ربانی روی نظر قبلی اش پا می فشارد. در پایان حضرت صاحب می گوید: در قانون اساسی نوشته شود «چاپ و نشر پول بانک مرکزی، به مشوره ی استاد ربانی!» زیرا او زیاد می فهمد و تجربه دارد که چه قدر پیسه چاپ شود؟! با این سخن، ربانی نیز می خندد و موضوع تا اندازه ای حل می شود.

مدیریت یک تنظیم جهادی و راضی نگه داشتن مردم، کار آسانی نیست. ناگزیر باید به هر عمل مشروع و نامشروع دست یازید. مجددی در مسیر چنان دشواری هایی قرار داشت.

حضرت صاحب، صلح پرور و مذهبی ست. بدخواه کشور نیست. خیر ملت را می خواهد. اهل تشست نیز نمی باشد. حرص قدرت دارد، اما مانند

دیگران، خون کسی را در این راه نریخته است. در گُل نقش حضرت صاحب در حکومت کرزی، مخرب نبود. به شکل مصلح و معمار، عمل می کرد.

استاد عبدالرب رسول سیاف:

در ردیف رهبران جهادی، شخص مطرح می باشد. در حاکمیت خلقیان در زندان پل چرخ، محبوس بود. با آمدن قوای شوروی، از زندان آزاد و در پشاور به صفت رهبر جهادی «اتحاد اسلامی»، ظاهر می شود. این تنظیم زمانی به میان می آید که سایر رهبران توافق می کنند در یک تشکل، فعالیت کنند. این وضع، مدتی دوام می آورد، ولی به مرور زمان از هم می پاشد. رهبران جهادی به تنظیم های خود برمی گردند. به هر صورت، نام اتحاد اسلامی بر جا می ماند و استاد سیاف در ریاست آن قرار می گیرد.

در سالیان جهاد، استاد سیاف به اثر رقابت بسیار شدید با انجنیر حکمتیار، رهبر حزب اسلامی، دامان ربانی را می گیرد. او در نبردهای تنظیمی به حیث حامی سرسخت جمعیت و شورای نظار، باقی می ماند. استاد سیاف در تمام جنگ های شورای نظار در برابر سایر تنظیم ها، از آن جناح حمایت می کرد. شورای نظار، جهت مشروعیت سیاسی خود، نیازمند شخصی چون سیاف بود که ظاهراً منسوب به قوم پشتون گفته می شد؛ هرچند خود را سید می نامد، اما ریشه ی قومی اش با پشتون ها را نه رد و نه تایید کرده است.

استاد سیاف، به پدیده ی قوم به وسیله ی اسلام، پاسخ گفته است. او آن را همواره مردود می شمارد، اما این نفی، یک جانبه بود. پیرامون گرایش قومی شورای نظار، واکنشی نشان نمی داد.

وقتی طالبان، حکومت متحرک ربانی را از کابل بیرون می اندازند، استاد سیاف باز هم دامان آنان را رها نمی کند. حتی تا کولاب تاجکستان، به رفاقتش ادامه می دهد.

رویداد اوج اختلافات امریکا و طالبان که باعث سقوط امارت اسلامی می شوند، حیات دوباره ای به اتحاد اسلامی و سایر تنظیم های جهادی می بخشد. آن ها نقش خود به حیث پیاده نظام امریکایی را ایفا می کنند. بار دیگر، دسته های جنگ طلب قبلی، اما به زور بی ۵۲، حاکم می شوند.

استاد سیاف در اداره ی جدید در کنار جمعیت اسلامی، صاحب نفوذ قابل ملاحظه می شود. او که تا آن زمان به شدت مخالف اعلی حضرت شاه محمد ظاهر بود، در زمان ورودش به کشور، دعوت ترتیب می دهد تا در مهمانی شان اشتراک بورزد. ضمناً ادای احترام را به جا آورده، ۱۸۰ درجه تغییر سیاست می دهد.

مشی بنیادگرایی پیشین، به رنگ نو دیموکراسی، مزین می شود. سیاف، توجه زیاد خود را به حذف طالبان و جلوگیری از انجیر حکمتیار، رقیب سیاسی قدیمش، معطوف می کند.

سیاف با سایر گروه های رقیب و دشمن در حکومت، از راه تفاهم و تحمل پیش می آمد. این گونه در حکومت کرزی، صاحب سهم خودش می شود. نفوذش به سطح وزرا و والیان دولتی نیز می رسد.

رییس جمهور، جهت امنیت سیاف، کم از کم صد تن محافظ می دهد. او در حاکمیت کرزی، گاهی دچار مشکلات می شد. طالبان، قدرت و مشروعیت مذهبی پیشینش را تضعیف می کنند. نمی توانست کلاً روی خوشی به دیموکراسی نشان دهد. از قدرت مطلقه ی شورای نظار هم راضی نبود. کرزی نیز نمی توانست تمام امید هایش را برآورده سازد؛ هرچند می کوشید ارتباط با رییس جمهور را خوب نگه دارد، اما در زمان تقابل او با شورای نظار، برایش دشوار بود عقب کدام دوست قرار بگیرد؟

با وجودی که استاد سیاف در تمام مراسم زنده داری و مرده داری شورای نظار، حاضر می بود و هر عمل نامشروع شان را توجیه می کرد، اما آنان

هیچگاه از او راضی نبودند.

در دوره ی ۱۵ ولسی جرگه، دوستان پیشین، «شورای نظار» و «اتحاد اسلامی»، هر دو به خاطر ریاست ولسی جرگه می ایستند. کرزی با وضاحت از سیاف، حمایت نمی کند. به همین دلیل، سیاف نسبت به یونس قانونی یا شاگردش، دو رای کمتر می آورد. استاد سیاف، صاحب ۱۱۹ رای و قانونی ۱۲۱ رای را از آن خود می سازد.

شورای نظار از توان دولتی و تمام امکانات کار می گرفت، اما سیاف از آن ها بی بهره بود. در حالی که قانونی ۵۰+۱ رای حاضر را هم تکمیل نمی کند، باز هم به حیث رییس ولسی جرگه، انتخاب می شود.

در دوره ی ۱۶ ولسی جرگه، معادله ی آرا باز هم به اثر تصادف، مشابه می شود، اما به شکل معکوس. در این نوبت، به نفع سیاف بود. آرای سیاف، دو تا بیش از قانونی بودند، اما نمی تواند ۵۰+۱ رای حاضر را تکمیل کند. به شمول قانونی، تمام اعضای شورای نظار در حکومت و در شورا، آن قدر در برابر سیاف مخالفت می کنند تا زمینه برای شخص سوم، مساعد شود.

سیاف را به ریاست نمی گذارند. مردم به این تصور بودند که پس از آن رویداد، از موقف قاطعی در برابر شورای نظار، برخوردار می شود، اما او همچنان در کنار شان می ایستد و جهت تقویت اهداف سیاسی آنان، فتواهای ویژه، صادر می کند.

استاد سیاف در زنده گی سیاسی خود در سه مرحله ی جهادی، انارشی تنظیمی و دیموکراسی کنونی، موفقیت ها و ناکامی هایی داشته است. پیروزی های او بیشتر در زمان جهاد، مطرح بودند. در دو مرحله ی دیگر، همانند سایر رهبران جهادی، زیان های زیادی به شخصیتش می رسند. سطح محبوبیت جهادی اش بسیار پایین می آید.

سیاف به حیث یک عالم بزرگ دین، مسوولیتی را که توقع مردم بود، نمی تواند برآورده سازد. دانش دینی مورد نیازش را به گونه ی غیر مستقل در

راستای اهداف یک گروه مشخص سیاسی، به کار می بُرد. او به کرزی و شورای نظار، اخلاص زیادی نشان می داد. از هیچ بذل مساعی به خاطر آنان، دریغ نورزیده است؛ اما چندان وفا نمی دید.

پیر سید احمد گیلانی:

تنظیم محاذ ملی اسلامی، اهل اعتدال بود. رهبر آن، پیر سید احمد گیلانی، شخص میانه رو و معتدل شمرده می شد. در سالیان جهاد، سهم این تنظیم، قابل ملاحظه بود.

گیلانی هنگام جنگ های تنظیمی، تلاش می کرد از کدام جناح مشخص حمایت نکند. این موقف باعث می شد مردم به او به حیث یک شخص مصلح بنگرند.

هنگام قدرت طالبان، محاذ ملی اسلامی، بی طرفی اش را حفظ می کند. پس از سقوط آنان، ارتباطات فامیلی و فکری گیلانی با اعلی حضرت شاه محمد ظاهر به حیث یک تنظیم میانه رو جهادی، آنان را در کنفرانس بن، صاحب نقش می سازد.

حامد گیلانی به نماینده گی از پیر سید احمد گیلانی، عضو کنفرانس بن بود. حامیان پیر از آغاز حکومت کرزی، در پُست های بلند و پایین، از وزارت تا سفارت و ولایت، به گونه ای مقرر بودند. خود او نیز از احترام ویژه ی کرزی، بهره مند می شد.

تقاضای پیر، متناسب به نفوذ و قدرتش بودند. خواهان ریاست لویه جرگه ی اضطراری بود، اما شانسی میسر نمی شود. با این حال، به حیث رییس کمیسیون برگزاری جرگه امن منطقه یی افغانستان و پاکستان، اجرای وظیفه کرده است.

اشتراک پیر در جلسات جهادی و بعضی نشست های مهم، ضروری پنداشته می شد. کرزی در مسایل بزرگ کشور، با وی مشوره می کرد. باری فرزندش حامد گیلانی را به حیث وزیر امور سرحدات و قبایل، معرفی می کند، اما موفق به کسب آرای ولسی جرگه نمی شود.

پیر سید احمد گیلانی، صاحب دارایی ها و زمین های زیادی در افغانستان است. بنا بر این همانند اکثر رهبران جهادی در دستان کرزی نمی ماند. چون شخص متمول می باشد، اگر نیازمند وجوه می شد، از سوی حامیان در حکومت، به دست می آورد. دخترش فاطمه گیلانی، نزدیک یک دهه به حیث رییس «سره میاشت»، باقی ماند. حرف گیلانی افزون بر تقرر افرادش، در سرنوشت دیگران نیز موثر است. خلاصه همانند گذشته، معتدلانه در حکومت، نقش دارد. اضرارش کم و مفادش برای نظام، زیاد بود. اگر مصدر خیر نمی شد، باعث زیان هم نبود و نه هم تهدید می کرد.

شیخ محمد آصف محسنی:

در سلسله ی رهبران جهادی، مقام ویژه دارد. شخص عالم و اهل سخن است. در سالیان جهاد، رهبری تنظیم حرکت اسلامی افغانستان را که در ایران ریشه داشت، بر عهده می گیرد.

محسنی، قزلباش است. شیعه مذهب و کندهاری ست. به تناسب سایر احزاب شیعه، بسیار به ایران، نزدیک نبود؛ هرچند از حمایت مالی و معنوی آن کشور، سود می برد. او در سالیان جهاد، به اثر موقف نسبتاً ملی (افغانی) با حکومت ایران، دچار مشکل می شود. محسنی، ناگزیر دفاتر تنظیم خود از ایران را بیرون می کشد.

او در سالیان جهاد، علیه حکومت وقت و اتحاد شوروی در مناطق شیعه نشین، مخالفت های محسوس داشت، اما بیشترین بار جهاد افغانستان، روی شانه های آنان نبود. روس ها نمی خواستند با توجه به اهداف استراتژیک خود، روی مناطق این مردم، فشار مضاعف سیاسی و نظامی وارد کنند.

با پایان جهاد - پس از مدتی - روابط ایران و محسنی، دوباره خوب می شوند. ایران، آرزومند بود او به جای رهبر سیاسی، رهبری مذهبی مرجع تقلید را اختیار کند. محسنی نیز روانه ی این راه بود.

محسنی هنگام جنگ های تنظیمی، از عبدالعلی مزاری که علیه ربانی و مسعود می جنگید، حمایت نمی کند. برعکس به مخالفت بر می خیزد و او را به اخذ کمک از ایران هم متهم می کند.

محسنی در زمینه ی اختلافات با مزاری، حمایت ربانی را داشت. به طور ضمنی نیز از او پشتیبانی می کردند. او در آغاز حکومت مجددی که هسته ی آن، جمعیت اسلامی بود، نقش سخنگو را بازی می کرد.

شیخ محسنی در برابر نظام طالبان، موقف نرم پیشه می کند. دست به مخالفت مسلحانه نمی برد. شاید توان نداشت. وقتی نظام طالبان سقوط می کند، به تنظیم او نیز در کنفرانس بن، نقشی داده می شود. محسنی در حکومت کرزی، از آغاز تا انجام، محترم و پذیرفته شده بود. باری در لویه جرگه ی اضطراری بلند می شود و می گوید: کلمه ی «اسلامی» باید با نام حکومت انتقالی، توأم شود؛ هرچند بسیاری فکر می کردند چنین افزونه، نه مهم است و نه توجیه دارد، اما چون افغانستان، جامعه ی کاملاً دینی ست، سخن او با نعره ی تکبیر، همراهی می شود. گل آقا شیرزی که آن زمان، والی کندهار و عضو لویه جرگه بود، در رد نظر محسنی می گوید: از این کلمه، استفاده ی نادرست می شود. به این دلیل نیازی نیست آورده شود، اما مردم در برابر سخنانش، واکنش نشان می دهند. به اصطلاح به او فرصت دفاع نمی دهند. من به حیث منشی جرگه از ستیز، تمام صحن را می دیدم. تحرک مردم، شبیه موج سیلاب، مانع می شود شیرزی به سخنانش ادامه دهد. این گونه، کلمه ی اسلامی در کنار دولت انتقالی، نوشته می شود و باقی می ماند. شیخ آصف محسنی در لویه جرگه ی قانون اساسی، عضو این جرگه بود. بعد به صفت رییس یک کمیسیون، انتصاب می شود. او در کمیته ی تفاهم، به این نظر بود تا صفت «افغانی» عوض شود. استدلال می کرد: در ایران می گویند چند تن افغانی آمده اند. این خر، چند افغانی ست؟ میان آنان تمایز نمی شود. بنا بر این باید عوض شود، اما

استاد سیاف به وی می گوید: یکی افغان است که نام ملت است و دیگری نام پول. این که ایرانی ها نمی توانند تمیز دهند، مشکل خودشان است. ورنه تفاوت وجود دارد است و مشکلی هم وجود ندارد.

پس از سقوط نظام طالبان، روابط ایران و محسنی، دوباره شیرین می شوند. ایران از طریق وزارت خارجه، بر کرزی فشار می آورد در قلب شهر کابل برای شان جایی دهند تا یک مدرسه تاسیس کنند.

ایران، زمینی را توسط محسنی و به نام او، در برابر لیسه ی حبیبیه، به گونه ی رایگان به دست می آورد که کلاً ۱۸ جریب می شود. بعداً دو جریب دیگر را نیز به آن ملحق می کنند. این گونه، بیست جریب زمین دولتی در اختیار محسنی، قرار داده می شود. ایران در این محوطه، دست به ساخت یک مرکز بزرگ علمی و مذهبی می زند. در جریان چند سال، کمپلکس بزرگی درست می کند که گفته می شود افزون بر ۱۰۰ میلیون دالر، هزینه ی مالی داشته است. به این مرکز، «حوزه ی علمیه ی خاتم النبیین (ص)» نام می دهند.

محسنی در اوایل نظام کرزی، تا اندازه ای در امور سیاسی مداخله می کرد، اما پس از ایجاد مرکز یاد شده، آهسته آهسته از مسایل اداری و حکومتی، فاصله می گیرد. او به کمک ایران و از طریق تلویزیون تمدن، به تبلیغات مذهبی - سیاسی اش ادامه می دهد.

مرکز خاتم النبیین (ص)، اکنون دارای پوهنتون، تلویزیون، کتابخانه و شفاخانه ی کدوری ست و مبدل به یک مرکز بزرگ می شود. افزون بر هزینه های قبلی، مصارف روزانه هم دارد که گفته می شود از سوی ایران، پرداخت می شوند. تا حال هیچ کشوری به اندازه ی ایران در امور فرهنگی و مذهبی افغانستان، سرمایه گذاری نکرده است.

بعضی از کارشناسان سیاسی به این نظر اند که ایران در افغانستان، به عمق استراتژی خود توجه دارد. به این دلیل، روزی آن مرکز به هسته ی اساسی

نفاق مذهبی، مبدل خواهد شد.

ایران در حکومت کرزی، دست باز دارد. از طریق حامیانش، دارای نفوذ گسترده است. محسنی از وزارت تا ولایت، در حکومت نقش دارد. فرزندش به حیث والی کابل و افرادش، به حیث والیان و وزراء، کرسی هایی را اشغال کرده اند.

اگر ناگزیری های سیاسی و تنظیمی را کنار بگذاریم، گرایش ها و علایق مذهبی محسنی را در نظر نیاوریم، او می تواند به سطح کشور، به صفت یک عالم دینی، یاد شود. نسبت به جنگ، صلح طلب بود. در این زمینه، گام هایی هم برداشته است. محسنی به کرزی برادرزاده و کرزی به او کاکا خطاب می کرد. این پیوند ظاهری، اما راهگشای محسنی می شود تا در فضای آرام، جهت اهدافش گام بردارد.

استاد محمد اکبری:

در قطار رهبران شیعه است. او از بخشی از حزب وحدت، نماینده گی می کرد. با کریم خلیلی اختلاف دارد. راهش از محقق، جدا به نظر می آید.

اکبری، تا اندازه ای افکار ماویستی داشت. هنگام جنگ های تنظیمی، دامن جمعیت اسلامی را گرفته بود. او آن زمان به این نظر بود که نباید به صفت یک اقلیت قومی، با اصل حاکمیت، تصادم کند؛ زیرا به زیان شان تمام می شود. بنا بر این با توجه به مفاد زیاد در حکومت، به آن سو مایل می شوند. برای آنان بودن و نبودن یک جناح معین در حاکمیت، مهم نبود؛ چون تفاهم می کردند و سود به دست می آوردند.

یکی از دلایل اختلاف اکبری با مزاری و خلیلی، این بود که نباید با ربانی و مسعود، وارد جنگ شویم. جنگ قدرت و رهبری، اصلاً میان ربانی و حکمتیار است. بی آن نیز شانس رهبری نداریم. نه دعوا می کنیم نه آماده ایم! چه نیازی ست به نفع یا زیان کسی جنگ کنیم؟ این موقف اکبری، به نفع شورای نظار بود. آنان از اکبری حمایت می کنند.

با این وجود، اکثر هزاره گان از او حمایت نمی کنند. اکبری در این سلسله پس از مزاری و خلیلی، قرار می گیرد. با ظهور طالبان و عقب راندن تنظیم های جنگسالار از کابل، اکبری به بامیان پناه می برد. وقتی طالبان به بامیان نزدیک می شوند، اکبری- راه تفاهم در پیش می گیرد. او در میان رهبران هزاره، نخستین کسی بود که به طالبان، تسلیم می شود.

وقتی طالبان به اثر یک توطئه، نخستین شکست در مزار شریف را متقبل شدند، اکبری فکر می کرد آنان برای همیشه، شکسته شده اند. دوباره از راهش برمی گردد و وارد مزار شریف می شود. حامیانش نوشته بودند: «استاد اکبری، فاتحانه- وارد شهر مزار شریف شد.»

اکبری، شخص فرصت طلب است. جایی که آسوده باشد، جای اوست. او پس از سقوط نظام طالبان، بار دیگر صاحب شان و شوکت می شود، اما نه به اندازه ی محقق و خلیلی.

اکبری به دربار کرزی، راه داشت، ولی بسیار نه. در دوره های ۱۵ و ۱۶ ولسی جرگه، به صفت نماینده ی بامیان، ایفای وظیفه می کند. افزون بر این، از امتیاز رهبران جهادی برخوردار بود. در جلسات مهم شان حاضر می شد. با این وجود، در چور و چپاول امتیازات مالی، همانند سایر به اصطلاح رهبران، نقش گسترده نداشت. او شبیه محقق، افراد مسلح پیدا و پنهان نداشت تا کرزی را به باج دهی، مجبور کنند. البته بعضی از افرادش را در کرسی های حکومتی، مقرر کرده بودند.

اکبری از ایجاد تشنت در حاکمیت کرزی، خودداری می کرد. بیشتر به حیث یک فرد آرام، به مبارزات سیاسی اش ادامه داده است.

حاجی محمد محقق:

در شمار رهبران جهادی، حساب می شود. این که در سالیان جهاد، چند ساله بود، جهاد کرده است یا نه؟ رهبر بود یا یک مجاهد عادی، سوالاتی اند که نیازمند جوابات دقیق و تفصیلات طولانی می باشند.

در سالیان جهاد، حاجی محمد محقق، به هیچ صورت به نام یک مجاهد یا قوماندان نامور، مطرح نبود. این وضع تا پایان جهاد، ادامه می یابد.

در زمان خروج قوای شوروی از افغانستان، ایران- احزاب شیعه را به نام حزب وحدت اسلامی افغانستان، گرد می آورد و عبدالعلی مزاری را در راس آن قرار می دهد. محقق در همین مقطعه، به حیث یک قوماندان حزب وحدت، مصروف فعالیت های نظامی می شود. این در حالی بود که دیگر خبری از قوای شوروی نبود و از جهاد، خاطره ای بر جا مانده بود.

مزاری، دوستم و مسعود از طریق معاهده ی جبل السراج، طرح صلح سازمان ملل را خنثی می کنند. آنان با طرح یک کودتا یک جا با سایر موتلفان پرچمی و ستمی خود، حکومت داکتر نجیب الله را سقوط می دهند. این حالت، مدتی دوام می یابد؛ اما بعداً جنگ های خونینی میان حزب وحدت اسلامی، شورای نظار و دسته های موتلف شان در کابل آغاز می شوند.

به اثر جنگ ها، ویرانی ها و ضایعات زیادی به وجود می آیند. مزاری، ناگزیر بود افرادی را از ساحات قوماندانانش به سوی کابل، سوق دهد تا در جنگ های کابل، دخیل شوند.

حاجی محمد محقق، بعضی از افراد خود را وارد جنگ های کابل می کند؛ هرچند شخصاً درگیر نبود، اما افرادش نقش می گیرند.

افراد محقق در زمان ظهور طالبان در بلخ، سمنگان و سایر مناطق، در برابر آنان، دست به سلاح می برند. پس از این مرحله است که محقق مورد توجه بیشتر ایران، قرار می گیرد. به ویژه در مزار شریف که طالبان پس از شکست شان با ساده لوحی در دام ائتلاف و توطئه ی محقق، جنرال مالک و شورای نظار، افتیده بودند.

محقق از توجه مضاعف ایران، بهره می گیرد. بنا بر این، آهسته آهسته

دچار بخار رهبری می شود. او با وارد کردن کمی تغییر در نام جناح شان (حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان) آن را به یک بخش مجزا مبدل ساخته، خود در راسش قرار می گیرد.

محقق، روابطش با دوستم و مسعود را محکم می کرد. آنان در برابر طالبان، از موقف مشترک، کار می گرفتند.

پس از سقوط طالبان، محقق نیز همانند سایر رهبران نظامی و سیاسی، مطرح می شود. نخست عضو کنفرانس بن و بعداً سهامدار حکومت افغانستان.

از زمانی که محمد محقق، وارد عرصه ی سیاسی و نظامی شده، حتی یک روز را هم بی شعار حقوق قومی هزاره گان، سپری نکرده است. او در اداره ی موقت به صفت وزیر پلان و در دوره های ۱۵ و ۱۶ ولسی جرگه، نقش نماینده ی مردم کابل را بازی می کرد.

محقق، تجربه ی مخالفت های آشکار و پنهان با کرزی را دارد. در ولسی جرگه به حیث وکیل و رهبر حزتش، از امتیازات خاص حکومتی و سیاسی، بهره مند می شود. وزارت ترانسپورت، تا مدت زیادی، سهم محقق، شمرده می شد. به قول بعضی، ماهانه پنجاه هزار دالر امریکایی از همین طریق به خزانه ی محقق، واریز بود. افزون بر این، از امتیازات خاص رهبران جهادی نیز بهره می برد. او، ۷۴ تن محافظ دارد که معاش و ترفیعات شان از سوی اداره ی ۱۰ امنیت ملی، پرداخت می شوند. همچنان تمام شان از سوی محقق، معرفی می شوند. عقب هر مخالفت محقق، امتیاز یک موافقت، قرار داشت. وقتی به بهانه ی اعتصاب، اعتراض یا مظاهره، شیون می کرد، روز بعد، مهمان خاص کرزی در ارگ می بود. چای صبح را در دفتر او می نوشید. بعداً شیرینی را در دهانش قرار می دادند.

روزی در یک گردهمایی با شدت کلمات توهین آمیز، بر کرزی حمله می کند، اما بعداً همان ارگ می شود. موعظه ی توهین آمیز او، به دو

موتر ضد مرمی مبدل می شوند که هر یک صد هزار دالر امریکایی، قیمت داشتند.

یک روز پس از تحایف ارگ به محقق (دو موتر)، وارد دفتر داوودزی صاحب می شوم. موترها را از طریق او، سپرده بودند. گفتم: عجب حکومت و عجب اپوزیسیونی؟ به کسانی که دشنام دهند، موتر ضد مرمی می دهند و به کسانی که پایه های نظام را محکم کنند، رخصتی! افزودم: اگر آن موترها را به یک قوماندان واقعی جهادی می دادید، محقق را دست بسته می آورد. شما هم برای همیشه از توهین هایش بی غم می شدید. گفت: والله، از کارهای رییس صاحب است. ما چیزی گفته نمی توانیم.

محقق با مخالفت هایش، ده ها بار امتیاز گرفته است. شاید مردم از بسیار آن ها اطلاع نیافته باشند. او هر موضوع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را به قومیت می بست و با چشم سپیدی زیاد، به آن دامن می زد. این روش، نمایانگر این حقیقت بود که امثال او بی از مسایل قومی، هیچ حرفی برای گفتن ندارند.

محقق در یک مسئله ی کوچیک و هزاره گان، با چشم سپیدی، اعتصاب غذایی می کند. بعداً از این طریق، امتیازات نامشروع به دست می آورد. او در نخستین انتخابات ریاست جمهوری، به این خاطر نامزد شد که خلیلی (یک هزاره ی دیگر) در وجود کرزی، محفوظ بود. بنا بر این، هزاره گان به راحتی و اوتومات به محقق، رای می دهند. وی بعداً از آن به خاطر رهبری خود اعظمی، استفاده می کند.

محقق و بعضی از جنگسالاران بر روحیات، ناگزیری ها و رفتار کرزی، بیش از هر کسی آشنا بودند: «مخالفت کن و امتیاز بگیر!» غیر از اعضای شورای نظار، کمتر کسی مثل محمد محقق یافت می شد تا چنان مراحل طولانی مخالفت و موافقت را طی کرده باشد. محقق در شورای ملی و سایر جلسات، آشکارا از مخالفت با زبان پشتو،

سخن می گفت. او واضحاً سیاست های ایران در افغانستان را پی گیری و توجیه می کرد.

حاجی محمد محقق با وجود تمام اعمال و تقاضای های غیر قانونی، در میان قوم هزاره، صاحب نفوذ است. وی با استفاده از آن، خود را مطرح می سازد؛ هرچند روش های قومی، می توانند قوم هزاره را با سایر اقوام مواجه کنند، اما این شخص تا این زمان نیز هیچ سخنی جز شعار قومی ندارد تا او را به مرتبه برساند.

افزون بر افراد بالا، تعداد دیگر قوماندانان جهادی و با نفوذ منطقه یی هم بودند که از حکومت کرزی، باج می گرفتند و در این روش، همیشه موافق می شدند. مانند سید حسین انوری، سید مصطفی کاظمی، گل آقا شیرزی، محمد اسمعیل خان، عطا محمد نور و امثالهم.

فصل هشتم

ملاقات های ویژه با رئیس جمهور

مجوز ملاقات ویژه با رئیس جمهور، کار آسانی نبود. وقتی در جلال آباد بودم (۱۳۸۱ش - ۱۳۸۴ش)، با کرزی، روابط خوبی داشتم. تقریباً یک ماه از ملاقات های ویژه، بهره می بردم، اما پس از ورود به کابل و مقرری در شورای امنیت، هرچند نخست، به سرعت زمینه ی آن ها میسر می شد، اما بعداً بطی می شوند. طی دو سال، فقط ۱۳ بار با رئیس جمهور، ملاقات ویژه داشته ام. مآوقع اکثر آن ها را می نوشتم. با این حال، وقتی روی نگارش این کتاب، کار می کردم، بعضی را نیافتم. به هر حال، سعی کرده ام تعدادی را به زور حافظه، تداعی کنم.

دومین انتخابات ریاست جمهوری

پنج سال قبل، یعنی قبل از نخستین انتخابات ریاست جمهوری، آقای حامد کرزی، رئیس اداره ی انتقالی، مرا از جلال آباد به کابل می خواهد. نزدیک شام بود. در کاخ نمبر یک (خانه ی رئیس جمهور) در حیاط بزرگ آن، پیاده می گشتیم. کرزی صاحب می گوید: در فضای آزاد، آزادانه صحبت خواهیم کرد. مرا آگاه می سازد که دفترش مطمئن نیست. یعنی در آن جا وسایل ثبت وجود داشتند.

نخست من به رئیس جمهور می گویم: نتیجه ی انتخابات قبلی، نباید تکرار شود. یعنی کسی که هیچ رای نیآورده، نباید در حاکمیت بیش از همه مطرح باشد. افزودم: دفاتر کنونی مبارزات انتخاباتی، روی تنظیم ها تقسیم شده اند. بنا بر این، مردم به دور آن ها گرد نمی آیند؛ زیرا ظرفیت جذب همه را ندارند. قادر به مدیریت هم نیستند. بهتر است در پهلوی آن ها دفاتر ممثل ایجاد شوند. کسانی را که نمی توانند شامل بسازند، به دفاتر نو معرفی کنند تا هیچ کسی آزرده نشود و بیرون نماند.

انتخابات دوم، مشکل تر از اول هستند. به دفاتر ولایات شرقی، توجه بیشتر مبذول شود. اختلافات زیادی دارند؛ هرچند داخلی می باشند. البته در قسمت انتخاب شما، اختلاف زیادی وجود ندارد، اما نباید از روشی استفاده شود که به اثر تضاد حامیان، به شما زیان برسد. نباید یکی شامل و دیگری آزرده بماند.

بر تقاضای های غیر قانونی و بیش از حد موفلفان تان، دقیقاً توجه شود. پس از کامیابی، تعادل تقاضا ها و واقعیت ها حفظ شوند. باید با احدی، اشرف غنی، یاسینی و دیگران گفت و گو کرد. اگر از نامزدی خود بگذرند، خوب است.

وقتی نوبت رئیس جمهور رسید، نسبت به گذشته، مشوش تر بود. گفت: چند روز قبل، استاد ربانی آمده بود. می گفت آماده ی همکاری استم. به او گفتم: این مردم (شورای نظار) با شما برخورد خوبی نکرده اند. چرا

دامان شان را گرفته اید؟ افزود: در واقع نمی توانیم در یک نظام ریاستی، حضور خود را مشاهده کنیم. سیستم باید تغییر یابد. هدفش این بود تا سیستم، غیر متمرکز شود. می گفت به شورا های ولایتی، باید قدرت بیشتر داده شود. در نهایت، خواهان نظام پارلمانی شد. به رئیس جمهور، گفتم: استاد ربانی با شما صادق نیست. تمام عمر شان، به نیرنگ و ریا گذشته است. هرگز با تو، همکاری نمی کند. اگر هم کند، در مقابل، امتیاز بسیار بزرگ می طلبد. به جای این که بار دیگر با جمعیت، صحبت کنیم، خوب است روی متحدان طبیعی خود کار کنیم. کرزی صاحب گفت: این مردم با خارجیان ارتباط دارند. نکند آنان برای شان دیکته کرده باشند؟ نگرانی من از این است. می ماند صحبت احدی صاحب. ممکن تا آخر نایستد. دکتور اشرف غنی، اگر تا پایان هم برود، نمی تواند برنده باشد، اما رای مرا کم می کند. او را خارجیان، تحریک کرده اند تا آرای مرا کاهش دهد؛ هرچند برای این کار، مناسب نیست؛ زیرا حوصله ندارد و مریض می باشد. همچنان اگر بازنده شود، وسایل خود را می گیرد و از وطن می رود. بسیار مقید نیست در وطن بماند. دیگری میرویس یاسینی ست. یک آدم تجارت پیشه. صاحب شعور ملی نیست. نمی تواند انتخابات را ببرد؛ اما اگر بیازد، تاوان هم نمی کند. برعکس کسانی که او را تحریک کرده اند، توانش را خواهند داد. بقیه را نیز چنین بشمار! فقط بشردوست است که می تواند رای بیاورد. گفتم: رقیب اصلی معلوم است. با وجودی که تعدادی آزرده اند، وقتی ببیند عبدالله در مقابل تان ایستاده، فکر خواهند کرد باز هم شما بهتر استید. این وضع، به مفاد شماست. در واقع، گذشته ی دسته ی عبدالله باعث می شود مردم به شما مایل شوند. آنان می اندیشند با پیروزی عبدالله، افغانستان - بار دیگر دچار هرج و مرج می شود. رئیس جمهور با سخنان من، موافق بود. گفتم: اگر انتخابات را بردید، امیدوارم مصلحت های گذشته، تکرار نشوند. گفت: آن زمان، مرحله ی سرد سازی بود. این بار، نوبت بازسازی ست. گفتم: کاش چنین شود!

روی مسایل دیگر نیز صحبت کردیم. پیرامون ایجاد تلویزیون ژوندون هم سخن گفتیم. رییس جمهور گفت: با بعضی از تجار صحبت می کنم تا با تو کمک کنند و تلویزیون، ایجاد شود.

یک ساعت و نیم، نشسته بودیم، اما وقتی خدمه ها به خاطر تازه کردن چای آمدند، رییس جمهور خاموش می شود و تغییر جهت می دهد.

خطرات پارلمان نو

این یادداشت را در ۴ قوس سال ۱۳۸۹ ش نوشته ام. انتخابات ولسی جرگه در افغانستان در شرایطی انجام شدند که در بعضی از ولایات، مشکلات امنیتی وجود داشتند. بنا بر این، امکان اشتراک گسترده ی مردم، بسیار کم بود. شکایات زیادی از رهبری کمیسیون مستقل انتخابات، وجود داشتند. گفته می شد تمایلات قومی و منطقه یی دارند. احتمال و امکان دست درازی های وسیع و سیاسی داخلی و خارجی وجود داشتند. تعداد زیاد هموطنان مشکوک بودند. در چنین اوضاعی انتخابات عادلانه، ممکن نیست. انجام انتخابات ناعادلانه نیز کشور را با بحران بزرگی مواجه خواهد ساخت.

هنگام تعیین هیئت رهبری و اعضای کمیسیون مستقل انتخابات، بسیار کوشیدم رئیس جمهور را بینم و نظرم را ارائه کنم، اما زمینه مساعد نمی شود. بعد از راه های مختلف، پیام فرستادم که باید رئیس و اعضای کمیسیون مستقل انتخابات، کاملاً بی طرف و مسلکی باشند. به ویژه، عضو تنظیم هایی نباشند که مدعی قدرت اند و تمایلات سمتی و قومی دارند. آن زمان، فقط جمعیت اسلامی بر سر کرسی اول، رقابت می کرد. بیشترین نگرانی ام نیز از این گروه بود؛ اما کرزی صاحب آن را جامه ی عمل می پوشاند. با رهبران جهادی، جلسه می گیرد. او از قبل با رهبران جمعیت اسلامی مثل ربانی، فهیم، قانونی، عبدالله و بقیه، مشوره کرده بود. آنان زمینه ی تعیین اعضای خود را میسر می کنند. کرزی صاحب که از اشغال دوباره ی کرسی ریاست دولت، مطمئن شده بود، انتخابات پارلمانی را خطری به مقام خود نمی دانست. امتیازات بیشتری به جمعیت اسلامی می دهد تا رضایت بیشتری داشته باشند.

در جلسه ی رهبران جهادی، فهیم از زبان مجددی و سیاف، ریاست فضل احمد معنوی را پیشنهاد می کند. دکتور سپنتا (مشاور امنیت ملی)

قبلاً کمپاین تقرر معنوی را آغاز کرده بود. برای کرزی و گروهک ها، موقع خوب تر از این فراهم نمی شد. بنا بر این زود این پیشنهاد را منظور می کنند. به این صورت، یک پروسه ی ملی، در اختیار وابسته ها، قرار می گیرد.

پس از مقرر معنوی، باز هم از طریق داوودزی، انجنیر ابراهیم، زلمی هیوادم و دیگران، سعی کردم با کرزی صاحب بینم تا جهت جلوگیری خطرات بعدی، صحبت کنیم، اما کسی وقت نمی دهد. به این دلیل، پیام فرستادم: «ماینی را که به خاطر پروسه ی انتخابات گذاشته ای، همان روز انفجار می کند.»

پیش از پایان انتخابات، باز هم تلاش کردم فرصت ملاقات فراهم شود، اما نمی شود. فقط چهار روز مانده به آن، چند سطر نوشتم و فرستادم: «در تعیین رهبری کمیسیون انتخابات، اشتباه شده است. آنان می خواهند انتخابات را با درنظر گیری مقاصد خود، انجام دهند. پی توطئه ای استند که جبران آن، بسیار دشوار است. نخست می خواهند به بهانه ی ناامنی، مراکز رای دهی را در بعضی از مناطق پشتون نشین، کاهش دهند. این خطر بیشتر در ولایاتی متصور است که پشتون ها و اقوام دیگر، اختلاط دارند. بعد آرای نامزدان پشتون را به نام ناامنی و تقلب، قرنطین می کنند.

فعلاً راه آسان این است تا انتخابات همزمان در سرتاسر افغانستان، صورت نگیرد. باید ولایت به ولایت باشد یا در چهار یا پنج ولایت، برگزار شود. اگر ولایت به ولایت صورت گیرد، حکومت می تواند با استخدام نیروهای زیاد پولیس و محافظ، امنیت را در مناطق ناامن برقرار کند تا مردم بتوانند در انتخابات اشتراک کنند. ناامنی نباید بهانه ای به دست کمیسیون انتخابات دهد تا از ایجاد مراکز رای دهی حذر کنند یا به نام آن، آرای مردم را باطل بشمارند.»

نوشته ام به رییس جمهور رسیده بود. آن را می خواند و می پسندد؛ اما

جواب می فرستد: نظر خوب است، اما دیر شده! من از کمیسیون انتخابات، خداحافظی گرفته ام. نمی توانم دوباره ملاقات کنم. این گونه، ملاحظاتم معلق ماندند.

پس از انتخابات، حالاتی رونما شدند که گمان کرده بودم، ولی رییس جمهور، فرصت نمی داد. امروز و فردا می کرد. نامم را دوبار در جدول ملاقات ها نوشتند. با این حال موفق نمی شدم. به دلایل مختلف، زمان دیدارم حذف می شد.

در فکرم بود که باید قبل از اعلام نتایج، با رییس جمهور بینم تا جلو آن را بگیریم. اسنادی را نیز پیرامون کمیسیون انتخابات، گرد آورده بودم. ضمناً نوشته ای کردم و در ۹ فقره، خطرات پارلمان جدید در صورت قبول نتایج انتخابات را به رییس جمهور، یادآوری می کنم:

- ۱- حذف مصطلحات و ارزش های ملی.

- ۲- تغییر پول ملی و تلاش جهت حذف کرسی های کوچیان.

- ۳- بازپس گیری القاب قهرمانان پیشین و به جای آن، ساخت قهرمانان جدید مصنوعی.

- ۴- ازدیاد صلاحیت شورا های ولایتی.

- ۵- انتخابی کردن والیان و ولسوالان.

- ۶- اولاً تلاش جهت پارلمانی ساختن نظام. دوماً فدرالی سازی و سوماً تجزیه ی افغانستان.

- ۷- رای دادن به افراد دلخواه با معیار های قوی و تنظیمی و ناکام ساختن اهل کار.

- ۸- فراخوانی لویه جرگه. برکناری رییس جمهور و احتمال اقدام به محاکمه ی او.

- ۹- انجام انتخابات با سمت سرپرستی معاون اول و انحصار کامل یا تغییر بنیادین ساختار های نظام.

در حالی که نوشته ام رسیده بود، همچنان زمینه ی ملاقات، فراهم نمی

شد.

بالاخره یک روز قبل از اعلام نتایج، زمینه ی ملاقات با رئیس دولت، مساعد می شود. تا ساعت یازده و نیم چهارشنبه، ۳ قوس ۱۳۸۹ ش معطل می مانم. در همان روز و تاریخ، نتایج انتخابات نیز اعلام می شوند.

ساعت، یازده و نیم بود که وارد دفتر رئیس جمهور شدم. لحظه ای در اتاق انتظار نشستم؛ اما آقای حامد اکرم، رئیس تشریفات، می آید و می گوید: یون صاحب! ملاقات به فردا موکول شده است. رئیس صاحب گفت، فردا - ساعت ۲ می بینم.

چهارم قوس، پنجشنبه بود. ساعت ۲، وارد دفتر رئیس جمهور شدم. او در تالار کنفرانس ها مصروف بحث با بعضی از رهبران قومی بود. یک ساعت، منتظر ماندم.

چند دقیقه پس از آن که رئیس جمهور به دفترش می آید، مرا می خواهد. ضمن مصافحه ی گرم، می گوید: حالا بگو! گفتم: قبلاً چند بار نگرانی هایم را آشکار کرده بودم. باز می گویم انتخابات کنونی پارلمانی، عادلانه نیست. بنا بر این، اگر پارلمانی هم ایجاد می شود، عادلانه نخواهد بود. ملت و دولت را با بحران شدید، مواجه می سازد. قبلاً پیام فرستاده بودم که آنان در افغانستان، بحران قومی به بار می آورند. به وزرای خود رای می دهند و اهل کار را ناکام می سازند. قوانین و لوایح را به دلخواه، تغییر می دهند. خان سالاری و ملوک الطوائفی محلی ایجاد می کنند. هویت ملی را تخریب خواهند کرد. کشور را به سوی آنارشیزم و تجزیه، رهنمود می شوند. با ساختار فعلی و به کمک بعضی از حلقات خارجی، می توانند به آسانی دو ثلث پارلمان را تکمیل کنند. به این ترتیب، قادر خواهند شد لویه جرگه را بخواهند و با یک حرف معمولی، رئیس جمهور را محاکمه و قانون اساسی را تغییر دهند. اگر بتوانند رئیس جمهور را از کار برکنار کنند،

بر اساس انفاذ قانون اساسی، انتخابات با رهبری معاون اول، برگزار می شود.

در حالی که پارلمان و حکومت در دست شان باشد و جنگ هم در اکثر مناطق پشتون نشین، جریان داشته باشد، با برگزاری انتخابات، اوتومات برنده می شوند. رسانه ها هم تماماً با آنان هستند. می توانند ملامتی خود را با سلامتی دیگران، توجیه کنند. به نیات همسایه گان و کشور های دخیل، آگاه شده اند. این گونه، افغانستان- دجار بحرانی خواهد شد که بعداً رفع آن ناممکن می شود.

گفته بودم وجود یک شخص وابسته و عضو یک تنظیم مدعی قدرت در راس کمیسیون انتخابات، به نوبه ی خود استقلالیت و مشروعیت این روند را پایان می بخشد. چنان چه گمان برده بودم، آن ماین، اکنون منفجر شده است.

به هر حال، پیشنهاد می کنم هر طوری که می شود، قناعت حلقات داخلی و خارجی فراهم شود که در واقع انتخابات انجام شده، انتصاباتی بیش نبودند. بنا بر این باید از نو برگزار شوند؛ اما قبل از آن، چند چیز لازم اند که باید انجام شوند.

تمام اعضای کمیسیون، باید کاملاً بی طرف باشند. اشخاصی که تمایلات تنظیمی و قومی داشته باشند، نباید وارد کمیسیون شوند. به ویژه از گروهک مدعی قدرت. مسئله ی دیگر، این است که انتخابات باید ولایت به ولایت صورت گیرد و نتایج در محل اعلام شوند. سرنوشت آرای مشروع یک نامزد، نباید به دست یک کمیوتر کار داده شود.

به ۱۰ الی ۱۵ هزار سرباز نیاز داریم تا امنیت انتخابات ولایتی را تامین کنند. به نام ناامنی و تقلب، هیچ منطقه و مردمی نباید محروم بمانند. دلایل دیگر هم ارائه کردم و افزودم: فضل احمد معنوی در انتخابات ریاست جمهوری قبلی، به حمایت از داکتر عبدالله، کار می کرد. این

که بدون کدام مجوز و صلاحیت قانونی، یک میلیون و سه صد هزار رای، باطل شده اند، تایید موقفی ست که داکتر عبدالله و گالبرایت می خواستند. آنان همین رقم آرا را باطل شمرده بودند. هدف شان از ایجاد بحران، این است تا نخست انتخابات قبلی را زیر سوال ببرند و بعد بهانه بسازند که در ساحات مشخصی نباید انتخابات برگزار شوند.

جهت وضاحت بیشتر پیرامون تقلب در کمیسیون انتخابات، نوشته ای را نیز تقدیم رییس جمهور کردم که بر اساس اسناد و شواهد، شامل موارد زیر می شد:

۱- آرای مستعمل، چنانی نیستند که آنان می گویند.
۲- آرای مجموعی - مستعمل هر ولایت در جا باطل، قرنطین و پاک از ناپاک تفکیک نشده اند. شمار کُل آرای پاک معلوم نیست و عکس آن نیز وضاحت ندارد.

۳- اگر شمار کل آرای مستعمل از اول، قید شده بود، ممکن بود تا اندازه ای جلو تقلب را می گرفتیم؛ زیرا کمیسیون مستقل به آسانی نمی توانست آرای نامزد خاص را زیاد کند. قبلاً مشکل داشتند، اما اکنون راه شان باز است.

۴- یک میلیون رای در مجموع و ده ها هزار رای کابل میان ارقام نخست و بعدی کمیسیون انتخابات، تفاوت دارند.

۵- دیتابیس به لحاظ تخنیکی، کاستی دارد. سرور دوم، موازی به مراکز آرای ریاست جمهوری و محلات آن عیار شده، اما حالا که در ارقام، تغییر رونما می شود، سرور اول دیتابیس، تمام محلات را جذب نمی کند. فقط در نوبت دوم، محلاتی را جذب خواهد کرد که در دیتابیس «جا» یا بخش داشته باشند.

۶- پخش فورمه های سکن شده ی تی.بی، آن هم در چند روز اول که به مشکل دانلود می شد، جز فیفا، حتی به سطح کل افغانستان، کسی را قادر نمی ساخت آن ها را چاپ و با آرای اعلام شده، مقایسه کند.

مسوولان کمیسیون های انتخابات و شکایات نیز توان نداشتند بیرون از دفتر، فورمه های تی.بی را با آرای اعلام شده، مقایسه کنند.

۷- ۷۵ درصد کارکنان کمیسیون انتخابات، به ویژه در دفتر مرکزی بر اساس ملاحظات قومی و تنظیمی، انتخاب شده اند. آنان اکثراً خط فکری جمعیت و شورای نظار را تعقیب می کنند.

۸- رئیس کمیسیون انتخابات در اکثر پُست های مهم نزدیکان، تنظیمیان و مردمان منطقه اش را غیر قانونی مقرر کرده است. در زیر، چند تن را مثال می آوریم:

- شفیق احمد، سرپرست آی.تی از ولایت کاپیسا.
- محمد سمیع، کواردیناتور یا مسوول دیتا ستر از ولایت پنجشیر.
- داکتر کامران، دیولفر دیتاییس که از نزدیکان شفیق احمد و از ولایت کاپیسا می باشد.

قابل یادآوری ست که آنان، کارمندان موقتی استند. در حالی که پُست های حساس از سوی کمیسیون اصلاحات اداری، تعیین می شوند، آقای فضل احمد معنوی، بدون پروسیجر، به دلخواه خود مقرر می کند. چند نمونه ی دیگر:

- سریر احمد برمک، مشاور حقوقی معنوی / پنجشیری.
 - مشاور امنیتی / پنجشیری.
 - بشیر فاروق، یک مسوول دیگر / پنجشیری.
 - عبدالملین خیرخواه، یاور امنیتی / پنجشیری.
 - حفیظ هاشمی، رئیس دفتر / پنجشیری.
- نزدیکان معنوی و اهل منطقه اش تنها در دیتانتری، به بیش از ۵۰ تن می رسند.

دکتر محی الدین مهدی که پنجشیری ست، قبلاً خود را از کابل نامزد کرده بود. او فرزند عمه ی فضل احمد معنوی می باشد. در این نوبت، با حمایت معنوی، خود را از ولایت بغلان، نامزد کرده است. یک برادر

دیگر دکتور مهدی (امان الله تجلی) به حیث رئیس تحقیق کمیسیون شکایات، مقرر می شود تا روی تقلبات دکتور مهدی، پرده بیاغند.

۹- نتایج اولیه تا شام روز اول، تکمیل می شوند. بعضی از نامزدانی که شامل این لیست بودند، از سوی مامورانی اطلاع می یابند که «نتایج، فردا اعلام می شوند»، اما ساعت ۱۱ شب همان روز، تغییراتی را وارد می کنند. بنا بر این، شکل دیگر ارائه می شود.

۱۰- حفیظ منصور، اهل منطقه ی معنوی و هر دو، مردمان یک تنظیم هستند. اسناد فراوانی وجود دارند که او، فاقد آرا بود، اما معنوی به اثر تفاهم و تقاضای «مارشال» فهیم و سایر رهبران شورای نظار، نام منصور را به دلخواه در شمار نامزدان کامیاب می آورد.

۱۱- درخواست رسمی لوی سارنوالی پیرامون سید حسین انوری از سوی معنوی رد می شود. لوی سارنوال، خواسته بود که او، سلاح های غیر قانونی دارد و تا زمانی که آن ها را تسلیم نکند، حق اشتراک در انتخابات را ندارد.

معنوی به دلیل حمایتی که انوری در انتخابات قبلی از داکتر عبدالله کرده بود، او را از لیست حذف نمی کند. بر عکس باعث معاونتش هم می شود.

۱۲- در تعداد زیاد ولایات در برابر اکثریت پشتون، حرکات سازمان یافته انجام شده اند. عمداً آرای پشتون ها را از حساب خارج می کنند. افزون بر آنان، در برابر اوزبیکان، ترکمنان، بلوچان و سایر اقلیت های قومی نیز از تعصب، کار گرفته شده است. یک پروسه ی حقوقی انتخاباتی، مبدل به جریان سیاسی می شود.

۱۳- چون کمیسیون انتخابات در چنگال اشخاص تنظیمی و سیاسی افتیده، این گونه، کمیسیون شکایات نیز از اغراض و امراض سیاسی، دور نمی ماند.

آقای احمد ضیاء رفعت، عضو و سخنگوی آن کمیسیون، نمی توانست

امراض و اغراض سیاسی خود را پنهان کند. او قبل از این، به اصطلاح رییس نوبتی «شورای متحد ملی» بود. آن شورا، از سوی حفیظ منصور، دکتور مهدی و شمار دیگر، ایجاد شده بود.

احمد ضیاء رفعت در کنار معنوی در کامیابی غیرقانونی افراد بالا، دست بلند دارد. او در هرات و در سایر نقاط افغانستان، به نام تقلب، با دست باز و تبعیض یک جانبه، نامزدانی را ناکام و جلو تعدادی را که ملی گرا بودند، سد می کند.

۱۴- تمام پروسه ی انتخابات، به ویژه یک روز پس از آن که سرنوشت آرای مردم به دست کمیسیون های انتخاباتی می افتد، دو ماه در هرج و مرج تقلبات فراوان، فرو می رود.

روند کامیاب کردن هر نامزد، به مرز چهارصد هزار دالر امریکایی می رسد. معاملاتی در سرای شهزاده و در دویی، به جریان می افتند. در سرای شهزاده در صرافی «خدمات پولی عقابان» که از پنجشیریان است، ده ها معامله ی پنهانی با نامزدان صورت می گرفت.

رییس جمهور، ضمن خواست توضیحات، با شتاب به مقاله ام نظر می اندازد و می گوید: تشویش نکن! اگر به قیمت چوکی ریاست جمهوری ام نیز تمام شود، آن را نخواهم پذیرفت؛ زیرا تقلب گسترده و فراوان، صورت گرفته است. فکر نمی کردم معنوی، چنین کند. او از سوی نزدیکان (اشاره اش به سیاف بود) بالا می تحمل شد. تا حالا چند بار فهمیم و خلیلی آمده اند که نتایج انتخابات، درست هستند. به آنان گفته ام بگذارید سارنوالی، تحقیقاتش را کامل و محکمه، حکمش را صادر کند. قاضی القضاات صاحب را نیز خواسته ام. می گوید نتایج، درست نیستند!

من هم می دانم که چنین انتخاباتی برای کشور، خطرناک هستند. افغانستان را به سوی تجزیه می برند. دست خارجیان هم وجود دارد. با این حال، اگر با شتاب، نتایج آن را رد کنم، با شتاب می گویند آرای

ریاست جمهوری نیز باطل می شوند.

مشروعیت هر دو انتخابات ما زیر سوال می باشد. جهانیان، بسیار تبصره خواهند کرد. این پروسه، زیر سوال رفته است. بنا بر این، هر دو نامشروع می شوند.

بهتر است یک سال، یک حکومت موقت، ایجاد کنیم. من در راس می آیم و به دنیا می گویم در انتخابات آینده، نامزد نیستم! اما مشروط به این که جامعه ی جهانی بپذیرد طی این مدت، صلح در تمام افغانستان، برقرار شود.

اگر حکمتیار و ملا عمر با من بپذیرند، امنیت- برقرار می شود. در صورتی که خود را نامزد کنند، مخالفان شان توان رقابت را نخواهند داشت. وقتی اکثر مناطق پشتون نشین، امن شود، هر کسی که در برابر ائتلاف شمال بایستد، او تومات انتخابات را می برد. من نیز حاضریم از کرسی ام بگذرم.

گفتم: رییس صاحب! تمام حکومت با این مردم (ائتلاف شمال) است. اگر باقی بمانند و در حضور شان، انتخابات شود، از این فرصت، سوء استفاده کرده، آن روند را بر محور منافع خود می چرخانند. گفت: نی بابا! پدر شان نمی تواند. در واقع اگر آگاه شوند من به راستی از کرسی ریاست جمهوری می گذرم، می آیند و به پا هایم می افتند. شان و شوکت، پول و امتیازات را چه گونه رها می کنند؟ آنان می دانند که آن همه را از برکت من و به اثر من به دست آورده اند. ۷۰ درصد در حکومت شامل استند؛ هر چند حالا شیون می کنند، اما اگر به خطر واقعی رفتن من، آگاه شوند، کنارم می ایستند و حتی زاری می کنند. صحبت می کردیم که وحید عمر، سخنگوی ریاست جمهوری، وارد می شود و اعلامیه ی ارگ پیرامون انتخابات را به رییس جمهور می دهد. کرسی آن را در برابر من قرائت می کند و می گوید: چه گونه است؟ گفتم: رییس صاحب! سُست است. به نبود مشروعیت باید به

وضاحت اشاره شود؛ اما وحید عمر می افزاید: فکر می کنم مشکل ندارد؛ زیرا برای هر دو طرف، قابل تعبیر می باشد. رئیس جمهور به تایید سخنانم می گوید: من مشروعیت را تایید نکرده ام. با هیوادممل صاحب مشوره کن! پس از آن در اختیار رسانه ها قرار بده!

«اعلامیه ی ریاست جمهوری در پیوند به نتایج انتخابات پارلمانی! پس از اعلام پایان انتخابات از سوی کمیسیون مستقل انتخابات و کمیسیون شکایات انتخاباتی، نتایج نهایی به تاریخ سوم ماه قوس، اعلام می شوند.

رئیس جمهوری اسلامی افغانستان در حالی که از اشتراک مردم در این پروسه ی مهم و ملی، قدردانی می کند، از نامزدان معترض و حامیان شان می خواهد از آشوب و هرج و مرج خودداری کنند. آنان می توانند شکایات خود را به مراجع عدلی و قضایی بسپارند تا در روشنایی قوانین نافذه ی کشور، از سوی ارگان های عدلی و قضایی، ارزیابی شوند. رئیس جمهور، خود را در تطبیق عملی قوانین مکلف می داند و بر اساس آن کار می کند.»

وحید عمر از دفتر بیرون می رود و ما به مجلس خود ادامه می دهیم. گفتم: رئیس صاحب! با وجودی که برای این گروه، همانند ولی نعمت استید، باز هم از شما خرسند نیستند. هوس های شان حد و مرز نمی شناسند. کاش امتیازات خود را معین می کردند و بیشتر نمی خواستند. خواسته های شان از کنترل خارج شده اند. در ضمن اکثر پشتون ها از شما گلایه می کنند که رای را ما می دهیم، اما کرسی ها به آنان می رسند. در حالی که عقب تان دشنام نیز می دهند. بعضی از دشنام های شان آن قدر زشت هستند که قابل نوشتن نیستند. تعداد دیگر پشتون ها می گویند وقتی بر ما حمله می کنند، دست شان باز است، اما هنگام واکنش ما، رئیس جمهور جلو می آید و اجازه نمی دهد. بهتر خواهد بود از وضعیت حایل، کنار بروید! بعد ببینید که چه گونه جواب شان را

می دهیم. گفت: کاملاً می پذیرم. همین گونه است. من جلو شما را گرفته ام، اما سخن در این است تا در کشور امن بیاید. وقتی امن آمد، هیچ کس تقاضای بیشتر نمی کند.

صحبت های من و رئیس جمهور، نزدیک دو ساعت ادامه یافتند. در آن میان بار دیگر از چاپلوسان درباری و رهبران تنظیمی یاد کردم که مشوره های شان، نه فقط مثمر نیستند، بل در مواردی مضر می باشند. افزودم: آنان فاقد نگرش اصلاحی استند. وقت گذرانی می کنند. اگر به راستی هم بی هیچ نمی بودند، در زمان خود، حکومت خوب درست می کردند.

هرچند بعضی از رهبران تنظیمی به خاطر وکالت و امامت، ایستاد می شوند، اما به خاطر رذالت، رشوت، خیانت و مشاوریت، به خودشان نیز رحم نمی کنند. با این سخنان، رئیس جمهور قهقهه خندید و گفت: بسیار نگران نباش! نتایج این انتخابات، برای ما پذیرفتنی نیست. بعد می افزاید: تلویزیونت چه شد؟ گفتیم: رئیس صاحب! به سه ماه دیگر نیز نیاز داریم. وقتی آن را فعال ساختم، با آن مردم می بینم! در ضمن افزودم: اگر قبلاً به کار رسانه یی توجه می کردیم، حالا به این افت نمی رسیدیم. رئیس جمهور گفت: می دانم می دانم! حالا که این رسانه فعال نیست، این حال است. بعداً که فعال شد، چه حال خواهد شد؟

جرگه‌ی ملی مشورتی صلح و ظهور دوباره‌ی تنظیم سالاران

از چند سال بدین سو، رییس جمهور می کوشید جهت مفاهمه با طالبان و سایر مخالفان، روی چنان یک میکانیسم صلح کار کند تا در پایان باعث استحکام آن شود. بنا بر این، کمیسیون صلح را ایجاد کرد. او حضرت صبغت الله مجددی را نیز به حیث رییس آن انتخاب می کند؛ اما آن کمیسیون، آهسته آهسته شکل تشریفاتی و تنظیمی را اختیاری می کرد. ریشه های فساد مالی اش عمیق می شوند. خلاصه نمی تواند در قسمت تامین صلح، موثر باشد.

رییس جمهور در مراسم حلف وفاداری دور دوم ریاست جمهوری اش یادآوری می کند به خاطر مفاهمه با مخالفان، لویه جرگه را می خواهد. با این حال خارجیان، مخالفان حکومت و اعضای ائتلاف شمال در ولسی جرگه در برابر آن حساسیت نشان می دهند. بعضی استدلال می کردند زمان، ترکیب و ساختار لویه جرگه در قانون اساسی مشخص شده است. بنا بر این، جهت مفاهمه و صلح، هیچ نیازی به لویه جرگه نیست. امریکایی ها هم هراس داشتند که در آن، وجود یا خروج آنان بر اساس قانونیت، ارزیابی شود. حامیان ائتلاف شمال نیز فکر می کردند که شاید صلح را به میان آورد. به این لحاظ، امتیازات زیادی را از دست می دادند. ساختار و صلاحیت جرگه برای شان هراس آورد بود.

پس از نفی لویه جرگه، از جرگه‌ی عنعنوی یاد می شود، اما این تشکل نیز دچار این استدلال شد که قانون اساسی، لویه جرگه را تعریف کرده است. به این لحاظ به شکل سستی آن نیازی نیست.

با وجود اختلاف نظر ها، در پایان، جهت ایجاد یک جرگه، سفارش می شود. امور تخنیکی آن را بر عهده‌ی غلام فاروق وردگ، وزیر معارف، می گذارند. صادق مدبر نیز سمت معاونیت را او می یابد. در

ضمن، دکتور وردگ از رییس جمهور می خواهد تا من در امور تنظیم، سهمیم باشیم. رییس جمهور به شورای امنیت، فرمان می دهد تا در جرگه ی صلح، کار کنم.

گاهی به خیمه ی لویه جرگه می رفتم و در امور تنظیم سهم می گرفتم. امور تخنیکی در حال ختم بودند. همزمان گفته می شد چه کسانی به خاطر هیئت مدیره انتخاب شوند و دارای چه ترکیبی باشند؟ نام های استاد سیاف، یونس قانونی و امثالهم یاد می شدند.

چند روز مانده به پایان امور تدویر جرگه، از انتصاب برهان الدین ربانی، صحبت می شود. وقتی از این ماجرا اطلاع یافتم، از راه های زیاد سعی کردم با رییس جمهور ملاقات کنم، اما هیچ فرصتی به دست نمی آید. مجبور می شوم نامه بنویسم.

یک نامه ی تلخ و شیرین

به مقام محترم ریاست جمهوری اسلامی افغانستان!

قبل از همه، سلام ها و آرزو های نیک!

ما از طریق منابع مختلف، آگاه شده ایم که آقای برهان الدین ربانی از سوی شما به حیث رییس جرگه ی ملی مشورتی صلح، انتصاب شده است. اگر حقیقت داشته باشد، نه فقط ارزش جرگه را ضرب صفر می کند، بل ادامه ی کار آن را نیز ناممکن می سازد.

انتصاب شخصی که در ویرانی کابل و افغانستان، کاملاً دخیل است، به حیث رییس، صد درصد نافی ارزش، سنت و ماهیت تجمع ما شناخته می شود. مجمع ما «جرگه ی ملی مشورتی صلح» نامیده شده است. بنا بر این، جناحی نیست تا یک وابسته یا یک جنگ طلب در راس آن بیاید.

انتصاب ربانی به حیث رییس جرگه ی صلح، آن منطق مخالفان و جامعه ی جهانی را نیرومندتر می سازد که می گفتند: حکومت شما در دستان چند فسادپیشه و جنگ طلب است. طالبان و مخالفان قبلی و فعلی جمعیت اسلامی نیز در موقعیت بهتر قرار می گیرند. آنان این تجمع را شیه

بادزن خواهند شمرد.

اکثریت قوم پشتون که در مدت هشت و نیم سال حاکمیت تان، به تنور آتشین محکومیت افتیده اند، انتصاب شخصی همانند ربانی را در راس جرگه ی صلح، جفای دیگری بر حقوق خود خواهند شمرد. این عمل باعث انزوای بیشتر شما نیز می شود.

در حاکمیت شما، سه جرگه ی «اضطراری، قانون اساسی و امن منطقه یی افغانستان و پاکستان»، صورت گرفته اند؛ اما ریاست آن ها هم از پشتون ها گرفته می شود. یعنی پشتون ها، حق حضور فعال در عرصه ی سیاست افغانستان را ندارند. در ضمن، آن چه به نام قوم، از سوی شما به جمعیت و بعضی از اقلیت ها داده شده، نه فقط در تاریخ افغانستان، بل در تاریخ جهان نمونه ندارد.

معاونان تان که در هر دو انتخابات، زیر سایه ی پشتون ها آمده اند، در روز های دشوار و سخت، همیشه علیه تان قرار گرفته اند.

پشتون ها که به خاطر حمایت از شما، بیشتر سهم می گیرند، حق شان در حکومت، کمتر از همه است. حتی جامعه ی جهانی اعتراف کرده که از دلایل جنگ، یکی هم محرومیت پشتون هاست. این وضع، دیگر هرگز قابل تحمل نیست.

مخالفان داخلی شامل حکومت و سیاست، آن قدر امتیاز گرفته اند که هم با شما مخالفت می کنند و هم به منافع و اتحاد ملی افغانان، زیان می رسانند. دردناک تر این که اکثر امتیازات از سوی شما، با قلم و انگشتان تان اهدا می شود.

مخالفان از امتیازات سیاسی، اقتصادی و نظامی اهدایی ما استفاده می کنند و بر استحکام مواضع خود می افزایند تا دوباره در برابر شما و کل منافع ملت، علم برپا کنند.

اگر ربانی، محقق، اکبری، انوری، عطا محمد نور و بقیه، به راستی از شما می شدند، به پاس امتیازاتی که در ۸ سال گذشته به آنان واگذار کردید،

وفاداری می کردند!

در امتیازاتی که به دست شما به مخالفان داده می شود، حق تمام ملت، قرار دارد. امید است آن ها را بالای همه، مساویانه تقسیم کنید؛ نه روی چند جنگ طلب و تنظیمی که رسانه هایی شان با پول ها و دسایس بیگانه گان، افکار آنان را تعمیم می دهند.

باید یک حقیقت تلخ دیگر را نیز یادآوری کنم: پشتون هایی که در حکومت شما کار می کنند و صاحب شعور ملی می باشند، آن قدر خود را محروم احساس می کنند که حد و اندازه ندارد.

آرزو داریم به اعاده ی حیثیت رای دهنده گانی توجه شود که در هر دو دور ریاست جمهوری، با سر و مال، از شما حمایت کردند، اما به اثر جنگ طلبان حاکمیت شما، نه امنیت جانی دارند نه امنیت مالی.

عجیب تر این که جنگ طلبان و تنظیمی هایی که حضور شان را در هر جلسه ی سیاسی و اداری مهم می دانید، صبح و چاشت را یک جا با شما می خورند و روی خوان تان نشسته اند، در رسانه های خود، بیش از هر کی، علیه تان انتقاد می کنند و الفاظی به کار می برند که قلم از نوشتن آن ها می شرمد. با این حال در دربار در عرصه ی امتیازات و شغل، بسیار محترم استند.

من در شمار کسانیستم که در هشت سال گذشته، به اندازه ی توانم تا آخرین حد، به خاطر تامین عدالت سیاسی کشور، سعی کرده ام، اما در حکومت شما به حیث یک مامورک، دور در حاشیه می مانم.

می خواهم ماموریتم زهر شود، اگر علیه منافع ملی افغانستان، عمل کنم و منافع شخصی خود را ترجیح دهم. حاضرم نخست مرا از عذاب دربار رها کنید. بعداً کل اهل جنگ، فساد، تجارت سیاسی، تنظیم های هفت گانه، هشت گانه و ده گانه را عاجل از حکومت رخصت دهید تا مردم در یک فضای آرام، راحت نفس بکشند و نسیم صلح بر آنان بوزد.

بیست و پنج میلیون نفوس افغانستان را کمابیش دو هزار زورسالار و

تفنگدار رسمی و غیر رسمی، اسیر گرفته اند. اکثر آنان با امکانات حکومت، روی ملت، پا می گذارند. اگر صاحب امکانات حکومت نبودند، ملت می توانست به راحتی دمار از روزگار شان در آورند.

وقت، کم بود. مانند جلسات هرازگاه تنظیمی، فرصت ملاقات تان میسر نمی شود. بنا بر این، یک نامه ی تلخ و شیرین نوشتم. امید است نخست، جرگه ی ملی مشورتی صلح را از نزد ربانی، ربانی خیلان و دیگر تنظیمی ها نجات دهید. بعد سراغ نجات افغانستان بروید.»

دو کاپی نامه ام را به آقایان شیدا محمد ابدالی، معاون شورای امنیت و سرمحقق زلمی هیوادم، مشاور امور فرهنگی رییس جمهور سپردم تا به وی برسانند. شیدا محمد، آن را می خواند، اما نمی پسندد. به این دلیل به رییس جمهور نمی سپارد. هیوادم صاحب، آن را نمی خواند، اما به رییس جمهور می سپارد.

کرزی، نامه ام را می خواند و ظاهراً به شدت آزرده می شود. شام همان روز، سکرترش احوال می دهد: جایی نیروی! رییس صاحب بسیار قهر است. فردا، تو را خواسته است.

چاشت روز یکشنبه، یک جا با سرمحقق زلمی هیوادم، رفتم. خلاف توقع، رییس جمهور، چنان نیک و صمیمانه برخورد کرد که امیدش هم نمی رفت. آغوش اخلاص را باز می کند و در گوشم می گوید: نامه ی بسیار زیبا فرستاده بودی. حالا بیا که قصه ام را برایت تعریف کنم.

کرزی، درد ها و ناگزیری هایش را بیان کرد. منطق او برای انتخاب ربانی، این بود: جنگی که جریان دارد، اصلاً میان ربانی، گروه او و طالبان است. من، هیچ مشکلی با طالبان ندارم. اگر هم است، آنان دارند؛ زیرا می ترسند. بنا بر این اگر گروه ربانی را برانم، غوغا برپا می کنند که این صلح پشتون هاست؛ صلح قومی. از تمام افغانستان نیست. جهانیان هم با آنان می پذیرند؛ چنان چه تاکنون پذیرفته اند. با جامعه ی جهانی، ارتباط دارند، اما طالبان کم عقل اند. از گریبان کل جهان

گرفته اند. رئیس جمهور افزود، روزی ربانی آمد و برایم گفت: ریش سپید شده ام. می خواهم در آخر عمر، جهت صلاح و صلح، خدمتی کرده باشم. شانس بده! ریاست جرگه ی صلح را به من محول کن. گفتم: خلی خوب، بیا و بگیر! گفتم: رئیس صاحب! اگر به راستی به خاطر فلاح و خیر وطن، کار می کنند، مخالفت نمی کنیم، اما بسیار ماهر و تیز اند. دیگر این که اهل صداقت نمی باشند. منافقت می کنند. علاقه ی ربانی به این سمت، بیشتر به این خاطر است که طی چند سال اخیر، توسط رهبران شواری نظار همانند فهیم، قانونی، عبدالله و بقیه، به حاشیه رانده شده است. جمعیت، استحکام پیشین را ندارد. اگر صاحب امکانات دولتی نبودند، خیلی قبل از صحنه خارج می شدند.

ربانی می خواهد با استفاده از ریاست جرگه ی صلح، به نفع خود و تنظیمش، استفاده کند. مجبورت ها و تشویش های شما نیز به جابند، اما بیشتر یک بُعد قضیه را محاسبه می کنید. رُخ دیگر، طالبان و حزب اسلامی حکمتیار است. آنان وقتی ربانی را در راس جرگه ی صلح ببینند، هیچگاه به صلح، رضایت نشان نمی دهند. به نظر من، بهتر است یک شخص بی طرف که منطق داشته باشد و تمام جوانب، او را بپذیرند، در راس جرگه ی صلح بیاید. رهبران تنظیمی، همانند ادویه ی تاریخ گذشته، عوارض جانبی دارند. اگر جایی را مداوا کنند، جای دیگر را خراب می کنند.

رئیس جمهور بر سخنانش تاکید می کرد و می گفت: سود ربانی نسبت به زیان هایش، بیشتر است. من هم گفتم: اگر فیصله کرده اید که باید ربانی، رهبری جرگه ی صلح را داشته باشد، بهتر است او را انتصاب کنید. اگر بالای اعضای جرگه، فشار بیاورید یا دولت برایش کمپاین کند، نهان و آشکار توسط اعضای جرگه، انتخاب شود، از روند انتخابی به نفع خود استفاده می کند. به جهانیان نشان خواهد داد که شورای پیشین «اهل و عقد» شان هم قانونی بود. بنا بر این وانمود می

کند به دلیل محبوبیت (انتخاب) تجمع حامیان کرزی نیز به او رای داده اند. پی آمد این حادثه باعث می شود جامعه ی جهانی در قسمت تبیین آن، واقعیت ها را نپذیرد. خلاصه اگر او را انتصاب می کنید، شاید مردمانی همانند من، نه مخالفت و نه هم تایید کنند.

رییس جمهور با وجودی که از انتخاب ربانی، خرسند بود، اما پس از بیان حالات و ترکیبات جرگه از سوی من، اندکی خاموش می شود و می گوید: «روی این مسئله، فکر می کنم. مثل این که مردم، رای نمی دهند.»

تاکید رییس جمهور بر این بود که با ربانی، مخالفت نکنید! یک بحث همه جانبه بود. به تمام دلایل من، گوش داد. این که بعداً چه واقع می شود، مختصراً یادآوری می کنم.

در جریان جرگه ی ملی مشورتی صلح، جهت انتخاب هیئت رهبری، بر سر پذیرش برهان الدین ربانی، میان من و داکتر فاروق وردگ، اختلاف عمیق به میان آمد؛ حتی به جنجال لفظی کشانده می شود. فاروق وردگ به رییس جمهور تلیفون می کند و می گوید: «کارکنان بلندرتبه ی ریاست جمهوری، اوامر رییس جمهور را نمی پذیرند. مردم دیگر را چه قسم قانع بسازیم؟» انجنیر ابراهیم برایم زنگ می زند: «چه گپ است؟ داکتر فاروق وردگ به رییس صاحب زنگ زد و از تو شکایت کرد. رییس صاحب هم به من تلیفون می کند. به این خاطر همراهیت تماس گرفتم.» گفتم: انجنیر صاحب! ربانی را به هیچ صورت نمی پذیریم؛ زیرا از این پذیرش در آینده، به نفع خود سوء استفاده می کند. رییس صاحب می تواند او را انتصابی بگمارد؛ اما اگر حرف به انتخابات بکشد، من نیز خود را نامزد می کنم. انجنیر صاحب می گوید: خوب، چنین است! بار دیگر با رییس صاحب صحبت می کنم.

می دانستم که اگر حکومت برای ربانی کمپاین کند، چنانی که

جریان داشت، ناممکن بود از طریق انتخابات، تعیین شود. تعداد زیاد اشتراک کننده گان، مخالفش بودند.

به هر صورت، به کمپاینم آغاز کردم. گفتم در مقابل استاد ربانی می ایستم. اکثراً از من، حمایت می کردند، اما بعضی از تنظیمی ها هم شدیداً مخالفت می ورزیدند. آنان می گفتند: «استاد ربانی، یک رهبر جهادی ست. رئیس جمهور بود. خود را با او مقایسه کن!» من هم در پاسخ شان هرچه به ذهنم می رسید، دریغ نمی کردم. به یکی گفتم: «وقتی سربازان چهل کشور غیر مسلمان مستقر باشند، در چنین وضعیت، اگر کسی ادعای جهاد و رهبری جهادی می کند، به اصطلاح عوام بچه ی آدم نیست!»

فکر می کردم اگر ده دقیقه هم برای سخنرانی هر نامزد، وقت باشد، برایم کافی بود به مردم چه بگویم.

بعضی از مخالفانم و فاروق وردگ هم به مقاصدم پی می برند. آقای وردگ که رئیس دارالانشاء بود، به رئیس جمهور، شکایت می کند. او می خواست جهت استحکام مقام و موقفش و برآوردن خواست کرزی، ربانی را در سمت ریاست جرگه نامزد و با سازماندهی دولتی، کامیاب کند.

حکومتی ها هراسان می شوند. فکر می کردند اگر ربانی، انتخابات را بیازد، جنجال دیگر برپا می شود. به این لحاظ، او را در سمت رئیس جرگه، انتصاب می کنند.

قاضی امین وقاد، ربانی را به اعضای جرگه معرفی می کند: «او مردم! رئیس جرگه همین است. بالایش اعتماد کنید!» اکثریت صدای خود را بلند کردند: نمی پذیریم، نمی پذیریم! افضل احمدزی و بعضی، تالار را ترک می کنند. آنان می گفتند: این انتصاب، قابل قبول نیست!

چند لحظه ی بعد، ربانی - سخنرانی می کند، اما همه جانبه، جامع و

سرشار از تفاهم. بُغض و کینه ی تنظیمی نداشت. ربانی، رییس انتصابی شورای ملی مشورتی صلح می شود. پس از این ماجرا، دوستی من و فاروق وردگ هم خراب می شود. مدتی می گذرد. یک روز پس از نماز عید در ارگ، فاروق وردگ آغوشش را به رویم می گشاید و می گوید: «برادر! پوزش می خواهم. به خاطر انتصاب ربانی، از من آزرده شدی. چه کنم. کارهای رییس صاحب است.»

با وجودی که در ماجرای انتصاب ربانی به حیث رییس جرگه ی ملی مشورتی صلح، میان من، رییس جمهور، فاروق وردگ و بعضی آزرده گی رونما شد، ولی با روشنگری، مردم را آگاه ساختم.

پیام یک طالب

عبدالمنان همت، یک طالب بود. در زمان قدرت طالبان، مدیر مسوول روزنامه ی هیواد و در آخرین روز های آنان، به حیث رئیس عمومی آژانس باخترا، ایفای وظیفه می کرد. او دوست بسیار نزدیک من است. نخست، بنیادگرای اسلامی بود، اما پس از رفت و آمد با من، گرایش های ملی نیز می یابد. زمانی هم واقع می شود که در افکار ملی و اسلامی، اعتدال را پیشه می کند.

یک روز قبل از پایان حاکمیت طالبان بر کابل، در دفتر آقای همت در «آژانس اطلاعاتی باخترا» نشسته بودم. هر ساعت، اخبار سقوط می رسیدند. در چهره ی همت، سایه ی غم نشسته بود، اما همتش را از دست نمی داد. برایم می گفت: آن قدر که به فکر تو استم، رعایت حال خودم را نمی کنم. بهتر است فامیلت را از کابل بیرون کنی! همان روز از فامیلی های استادان در پوهنتون کابل، به شش درك، نقل مکان کردم. بعداً به لغمان و ننگرهار و بالاخره به پشاور می رسم.

همت پس از سقوط طالبان، به کویت می رود. مدتی همان جا می ماند. بعد از سوی حکومت پاکستان، به امریکایی ها سپرده می شود. آنان ده ماه او را محبوس نگه می دارند. پس از آن آزاد می شود. ضمن آزادی، چند بار با من تماس می گیرد و می گوید: هیچ گونه فعالیت سیاسی ندارم. به کابل می آیم! امیدوارم تو را ببینم؛ اما سال ها سپری شد تا روزی که در جوازی ۱۳۸۹ش در منطقه ی یکه توت شهر کابل، دوباره ظاهر می شود. از طریق تیلیفون احوال می دهد. زمان ملاقات با مرا مشخص می کند. ملاقات می کنیم. روی مسایل زیادی سخن می گوئیم؛ هرچند رابطه اش با طالبان را رد می کرد، اما از بیانش معلوم بود که هنوز هم با آنان تماس دارد.

همت برایم می گوید: پیامی دارم. باید به کرزی صاحب برسانی! از طرف طالبان نیست. نظر شخصی ام است. اگر رساندی، صلح در

افغانستان تامین می شود. شفاهی بود. مهمترین بخش هایش را در حافظه ام نگه داشته ام. بر اساس آن، یک گزارش تهیه می کنم. نامش را «طالبان و حالت کنونی جنگ» می گذارم. به خاطر ملاقات با رییس جمهور، درخواست دادم. فرصت، مناسب بود. خیلی زود، زمینه ی ملاقات میسر می شود. داستان آن طالب را بیان می کنم و به کرزی می گویم: گزارشم را بر اساس سخنان او نوشته ام.

طالبان و وضعیت کنونی جنگ

- ۱- طالبان نسبت به گذشته، ده ها بار نیرومندتر شده اند.
- ۲- به خاطر نبرد های چریکی، فقط در زابل، ۹۰ تولی دارند. هر تولی، دارای ۱۰ موتر سایکل است.
- ۳- طالبان افغان، اکثراً در داخل افغانستان، فعالیت می کنند، اما بعضی از اعضای رهبری شان در کویته فعالیت می کنند. شماری هم در مناطق مختلف پاکستان، حضور دارند.
- ۴- بعضی از اعضای طالبان در کویته، تحت تاثیر آی.اس.آی هستند و بعضی نیستند.
- ۵- اردو و استخبارات پاکستان می خواهند از طالبان به حیث وسیله ی فشار کار بگیرند تا بتوانند از امریکا، امتیاز به دست آورند.
- ۶- شمار زیاد طالبانی که اوامر آی.اس.آی را نمی پذیرند، در زندان های پاکستان هستند.
- ۷- اگر امریکا یا حکومت افغانستان، خواهان مذاکره با طالبان باشند، این جریان نباید در پاکستان صورت گیرد و نه هم از طریق پاکستانی ها برقرار شود؛ زیرا از آن به نفع خود استفاده می کنند. نوع ارائه ی مطالب شان به امریکا و طالبان، همسان نیست.
- ۸- قبل از این که با طالبان صحبت شود، برای شان یک محل مصئون در افغانستان، مثلاً در زابل یا شبیه آن، اعلام شود. این گونه، می توانند بدون فشار پاکستان، با امریکایی ها و جانب افغان، به مذاکرات آغاز کنند.
- ۹- اگر خارجیان بیرون شوند، طالبان- زود کابل را می گیرند. با این وجود، بعضی رهبران شان موافق نیستند. آنان می گویند فاقد کدر های گرداننده گی امور دولتی استند. مسئله از صفر شروع می شود. جنگ های گذشته، تکرار خواهند شد. در نتیجه، تمام آبادی های انجام یافته، دوباره با خاک یکسان می شوند.

۱۰- بعضی از رهبران طالبان، حامی گفت و گو استند؛ اما به این شرط که اول باید از چتر و فشار پاکستان، رهایی یابند. فکر می کنند تنها با گرفتن ستره محکمه، وزارت دفاع، داخله و امنیت هم می توانند به مفاهمه تن دهند.

۱۱- بعضی از رهبران طالبان، علاقه مند تعدیل در قانون اساسی استند. همچنان میل دارند نصاب تعلیمی، مطابق خواسته های آنان عیار شود. به نظر طالبان، شکل دولت، باید شرعی باشد.

۱۲- طرف شروع مذاکرات با طالبان، نباید حکومتی باشد. نخست باید زمینه ی رفت و آمد شان با رهبران قومی و علما دوستانه و از طریق رفت و آمد مردمی، میسر شود. اگر رهبران قومی کندهار و اطراف آن که شیوه ی برخورد با طالبان را می دانند، یک طرف مذاکره باشند، ممکن نتیجه ی خوب داشته باشد.

۱۳- طالبان می گویند نیرو های امریکا و ناتو، توان ندارند آنان را به زور شکست دهند؛ زیرا تلفات و ضایعات روزانه ی شان از تخریب ۱۵ موتر زرهی در روز تا جان دادن ده ها تن می رسند. برعکس، تلفات طالبان، بسیار کم است. آنان قادر اند در یک نوبت، ۲۰۰ حمله ی انتحاری بر کابل را سازماندهی کنند، اما چنین نکرده اند. طالبان استدلال می کنند شاید بعضی از فداییان، نتوانند به اهداف تعیین شده برسند. بنا بر این، ناگزیر خود را در محلات ملکی، منفجر خواهند ساخت. با چنین رویکرد، کابل - خونین می شود. طالبان، تنها در کابل، ۱۷ گروه بزرگ عملیاتی دارند.

۱۴- طالبان می گویند در میدان جنگ، هیچ مشکلی نداریم. تقریباً هشتاد درصد خاک افغانستان، در دست ماست. تصریح می کنند هیچ انشعابی نمی تواند در میان شان به وجود آید. آن تجربه، چند بار ناکام شده است. با وجود دشواری هایی، رهبری طالبان در جایش باقی مانده است. طالبان با پول و زور، شکسته نخواهند شد، اما می توان با

دل آسایی و تفاهم، به آنان نزدیک شد.

۱۵- اگر کسی از میان طالبان جدا، با حکومت یک جا یا کشته شود، تاثیر محسوسی بر صفوف آنان بر جا نمی گذارد. تجربیات گذشته ثابت کرده اند که با وجود گرفتاری و نابودی اکثر قوماندانان مهم طالبان، باز هم جبهات شان گسسته نشده اند. بنا بر این اگر امریکا، بعضی از آنان را خریداری یا بکشد، فقط به حیث فرد، تاثیر می گذارد؛ اما هیچ تاثیر کلی بر گستره ی جنگ نخواهد گذاشت.

۱۶- پس از امیر المومنین (مشر ملا) محمد عمر مجاهد، قوماندانان مهم طالبان، اینان می باشند: عبدالقیوم ذاکر، امیر خان متقی، سراج الدین حقانی، منصور دادالله، گل آقا و عبدالرووف خادم. این طیف، حالا نیز نقش های مهمی در تحریک طالبان دارند.

۱۷- طالبان در تمام ولایات افغانستان وایان، ولسوالان و قاضیان خود را گمارده اند. تشکیلات امارت را نو ساخته اند. می کوشند با جلب اعتماد مردم، منازعات و دعاوی را به جای دولت، حل کنند.

۱۸- از جمله ی مخالفان پیشین طالبان، برهان الدین ربانی، عبدالرب رسول سیاف و محمد قسیم فهیم، چند بار با آنان تماس گرفته اند، اما طالبان می گویند می دانیم که به قول خود صادق نیستند. آنان به طالبان گفته اند بیاید مشترکاً به خاطر تضعیف حکومت کرزی، کار کنیم؛ اما طالبان می گویند می دانیم که می خواهند با ما نیرنگ کنند. میل دارند همانند پاکستان، از توان ما بهره ببرند و موقف خود را تقویت ببخشند.

۱۹- خلاصه، مسیر گفت و گو ها با طالبان، باز است، اما باید از چند مرحله بگذرد. بعضی از اعضای ارشد شان، حتی با محدود پایگاه های امریکا موافق اند. این گونه، جلو مداخلات ایران و پاکستان نیز گرفته می شود.

ریس جمهور، متن را می خواند و من تبیین می کردم. گفتم: در پهلوی شورای صلح، اگر از جانب شورای امنیت هم مخفیانه با طالبان، صحبت

شود، خوب می شود. گفت: گزارشت را به انجنیر نیل (رییس امنیت ملی) بده! با او هم صحبت کن. چند روز بعد، گزارشم را به رییس امنیت ملی دادم، اما بعداً اطلاع یافتم هیچ اقدامی صورت نگرفته است.

امریکایی یا شجاعی؟

در ۲۹ حوت ۱۳۹۱ش با رییس جمهور، یک ملاقات ویژه داشتم. نگران بودم. موضوعات بسیار و زمان اندک بود. زمینه ی ملاقات نیز به آسانی میسر نمی شد.

به هر حال، ملاقاتی که از قبل معلوم باشد، خوش آیند نیست. موافق مزاج دربار نمی شود؛ اما رییس جمهور با طبیعت نرمش، به حال همه آگاه بود. حوصله ی زیاد داشت. سخنان طرف مقابل را با دقت می شنید. این که عمل می کرد یا خیر، سخن دیگر است. طبیعتاً حامد کرزی هم شبیه سایر روسای جمهور، آماده گی پذیرش هر چیز را نداشت.

عصر، ملاقات می کنیم. همزمان با تاریخی که به اثر جنایات یک سرباز امریکایی (رابرت بیلینز) و یک قوماندان محلی (حکیم شجاعی) هنگامه ای برپا شده بود.

رابرت بیلینز، ۱۷ تن را در ولسوالی پنجوایی و حکیم شجاعی، ۱۱۷ تن را در ارزگان به شهادت می رسانند. مردم ما و در کل، جامعه ی جهانی، آن رویداد ها را به شدت محکوم می کنند؛ اما برعکس نکوهش سرباز امریکایی، واکنش در برابر حکیم شجاعی از سوی مسوولان حکومتی، نه همانی بود که همتای خارجی اش را در بر گرفت.

نخست پیرامون رسانه ها صحبت کردم. به رییس جمهور گفتم: اکثر آن ها آزاد نیستند. با وجودی که موفقیت بزرگ حکومت شما شمرده می شوند و اجازه داده اید آزادانه فعالیت کنند، اما واقعیت، کمی فرق می کند. افزودم: آزادی آن ها، بیشتر به تقبیح و انتقاد از شما، محدود شده است.

در حالی که حدا اکثر استفاده از فرصت های آزادی رسانه یی، منحصر به طرف های تنظیمی می ماند، تعادل برقرار نیست. هیچ کس نمی تواند بر معاونان تان و زورسالاران منطقه یی انتقاد کند. این بر جایش،

کسی حتی جرات انتقاد بر یک مامور ساده ی دولتی و غیر دولتی تنظیمی را هم ندارد.

رییس جمهور، سخنانم را با «بدون شک می پذیرم و کاملاً درست است» استقبال می کرد و سر تایید می جنباند. حتی افزود به آنان از غرب و ایران، پول داده می شود تا ارزش های افغانی را برپا دهند. پس از رسانه ها، روی قانون صحبت کردم که فقط نام آن باقی ست و هیچ سراغی از تطبیق آن نداریم.

رییس جمهور کرزی، عادت دارد موضع شما را تایید کند. بنا بر این موقع تفصیل، فراهم نمی شود. بار دیگر در باره ی اشخاصی گفتم که با استفاده از شعار ها و اعمال گذشته، در همه حال استفاده می کنند. همچنان افراد و گروه هایی وجود دارند که از نام جهاد، به نفع خود سود می برند. آنان جهاد را منسوب به خود می سازند. در حالی که سهو و اشتباه دارند و وطن را ویران کرده اند، بهتر است جبران خسارات خود را بپردازند.

در ارگان های مختلف حکومت، هیچ تناسبی وجود ندارد. این وضع، خطرناک است. اگر هرج و مرجی رونما شود، اوضاع به نفع کسانی تمام می شود که قسمت های حساس حکومت را در دست دارند. گروهک ها بار دیگر از قدرت دولتی، اما به خاطر ویرانی کشور، استفاده خواهند کرد. رییس جمهور، طبق عادت می گوید: «بدون شک که توازن برقرار نیست. باید برقرار شود.»

مسئله ی اپوزیسیون و پوزیسیون را باز تکرار کردم. هیچ کس به مفاهیم آن ها نمی داند؟ باید یک خط سرخ، تعیین شود. مخالفان نباید صعود کنند!

به رییس جمهور گفتم: عجیب است! کسانی که به خاطر شما کمپاین کرده اند، یا در حاشیه می مانند، یا از وظایف برکنار می شوند و یا هم در زندان به سر می برند. حتی حق دفاع از خود را ندارند. برخلاف

اکثر مخالفان تان که در حکومت همه کاره هستند، مظلوم نمایی می کنند! مخالفت با شما، نفع زیادتیر دارد؟ امتیاز می گیرند، اما مسوولیت را به شما راجع می سازند.

یک مسئله ی مهم دیگر! هرازگاهی مخالفت های تان با امریکا، رسانه یی می شود. ممکن در بعضی موارد، به معنی استقلالیت و تمثیل آزادی کشور باشد، اما استمرار آن ها به زیان افغانستان است. کشور ما در وضعی نیست تا با هر جانبی مصاف دهد؛ هرچند در گذشته، چنین کرده ایم.

حالا نیازمند همکاری با ابر قدرتی چون امریکا هستیم. اگر همکاری این کشور نباشد، همسایه گان ما، باعث تکرار رویداد های سالیان نود می شوند. یادآوری کردم که حکومت شما، قوی تر از حاکمیت های سردار محمد داوود و حفیظ الله امین نیست. آنان پس از تیره گی روابط با اتحاد شوروی، جان های شان را از دست دادند. بنا بر این، مخالفت بسیار با امریکا، به نفع ایران و پاکستان است. رئیس جمهور هم افزود: کمک مردم امریکا را می پذیرم، اما در برابر اتباع کشورم، مسوولیت دارم. بر چه کسی اعتراض کنند که بر ما بمب نریزید! مردم به من رای داده اند. وظیفه ام می دانم از آنان محافظت کنم. به امریکایی ها گفته ام هر کار تان را می پذیرم، اما بر خانه های مردم ما حمله نکنید! عملیات شبانه را متوقف بسازید! پیمان ها کردیم، ولی باز تکرار کردند. دیدید که در یک رویداد در کندهار، ۱۷ تن در یک روز به شهادت رسیدند. گفتیم: راستی هم بسیار درد آورد بود. برای هیچ انسانی قابل تحمل نیست. امریکایی ها هم آن را تقبیح کردند. اکنون محاکمه ی عامل آن، جریان دارد؛ اما محاکمه اش در این جا، مشکل حقوقی دارد. قوانین امریکا، اجازه نمی دهند سربازان شان در کشور های دیگر، محاکمه شوند. حالا به کشور خود برگردیم.

حکیم شجاعی، یک قوماندان پولیس محلی ست. گفته می شود نفر

خلیلی صاحب است. ۱۱۷ تن از هموطنان بی گناه را شهید ساخته است. در قتل و قتل جسورتر می شود. یک امریکایی هم ۱۷ تن را شهید می سازد، اما واکنش شما و در مجموع از حکومت تان در برابر شجاعی، صفر بود. به مظاهره و اعتراض مردم، بی اعتنایی می شود! اگر امریکایی ها پرسند ما سرباز خود را محاکمه کردیم، شما هم قوماندان تان را کیفر دهید، چنین توانی دارید؟ به نظرم، اول باید اطراف خود را پاک بسازیم. بعد به مصاف خارجیان برویم. افزودم: امریکا، قوی ست یا تنظیمی ها؟ وقتی با امریکا مصاف داده می شود، یک سیلی نیز به روی جنگسالاران بزنید! رییس جمهور گفت: آنان را خارجیان به وجود آورده اند. گفتم: حکومت به چه معناست؟ اگر امریکا به آنان امر کند، حکومت تو را به یک چشم بهم زدن، فنا می کنند. بهتر است یک نظام سالم، ایجاد کنیم. بعداً اگر مناسبات ما با خارجیان، خوب یا خراب می شوند، زیان زیادی به کشور نمی زنند. با وجود تاکید بسیارم، تغییری در مشی رییس جمهور به میان نمی آمد. فقط تکرار می کرد امریکایی ها او را در تنگنا قرار می دهند. پس از هر پرس کنفرانس، فریاد شان بلند می شود.

اکثریت با کفایت

در یک ملاقات ویژه ی دیگر با رییس جمهور، مسئله ی اکثریت مظلوم را مطرح ساختم. سخنانم را تایید کرد. رییس جمهور بر روحیات من واقف است. بنا بر این، قبل از این که اعتراض کنم، خود قصه می کند: «چند روز قبل، یک رهبر هزاره آمد و گفت: ده سال بعد در مقابل خانه ی هر هزاره، یک پشتون چوکیدار یا پهره دار، ایستاده خواهد بود.» افزود: اگر وضع چنین بماند، دور از احتمال نیست. به هلمند رفته بودم. تمام مکاتب مناطق هزاره گان، باز هستند، اما از پشتون ها مسدود. در یک صنف هزاره گان، شصت الی هفتاد تن تعلیم می بینند، اما در طرف پشتون ها، حتی یک صنف هم کامل نیست. گفتم: رییس صاحب! اکثر پشتون ها از شما گلایه دارند که در حکومت تان با آنان، ریا می شود. توجه شما به این طرف، کم است. طالبان نیز به تحریک پنجاب، مناطق و مکاتب پشتون ها را ویران می کنند. اگر چنین بماند، وضعیت - بدتر خواهد شد. ثبات طبیعی مملکت از میان می رود. گفت: بین! جنگ های گذشته به پشتون ها بسیار آسیب زده اند. آنان حالا هم در تقابل با جهان، قرار دارند. بنا بر این، بسیار ضعیف شده اند.

در افغانستان، اکثریت آسیب پذیر، پشتون ها هستند. تا زمانی که پشتون های لر و بر (پشتونخوا و افغانستان) یک جا نشوند و خاک تو تا «اتک» نرسد، ثبات طبیعی افغانستان، واقع شده نمی تواند. ثبات کنونی نسبی ست. تا وقتی که به ثبات طبیعی برسیم، ناگزیریم با هزاره، تاجک و اوزبیک، ائتلاف کنیم. بدون این امکان ندارد. گفتم: ائتلاف معقول که به نفع تمام افغانان باشد را هیچ کس رد نمی کند؛ اما پشتون ها به نام وحدت ملی در موقف بسیار ضعیف، قرار گرفته اند. همه چیز خود را از دست می دهند. رییس جمهور گفت: پشتون ها حالا هم اکثریت دارند. بیش از همه هستند. با این حال، تا زمانی که کیفیت خود را

دوباره حاصل نکنند، نمی توانند حقوق خود را کاملاً به دست آورند. بایسته است آموزش ببیند! این مزیت هم زمانی حاصل می شود که صلح تامین شود. بزرگ ترین دشمن پشتون ها جنگ است. اگر پایان یابد، آنان به زودی حقوق خود را به دست می آورند. سوال کرد: دشمن بزرگ پشتون ها، ائتلاف شمال است یا پنجاب؟ اگر با ائتلاف شمال مبارزه کنی، از کجا شروع می کنی؟ گفتم: رییس صاحب! هر کدام نزدیک تر باشد، خطرش بیشتر است. پنجاب نزدیک تر است یا ائتلاف شمال؟ نزدیک تر ها دور میزت نشسته اند و آشکارا دشمنی می ورزند. اگر پنجاب مداخله می کند، عقب پرده، توسط نزدیک تر ها حمله می کند. من می گویم دشمن خانه، خطرناک تر است.

با تاسف باید گفت روس ها و ایرانی ها طی چند دهه ی گذشته در افغانستان، اقشاری را به وجود آورده اند که اگر با تدبیر، جلو شان گرفته نشود، افغانستان را به تباهی می کشانند؛ اما رییس جمهور گفت: «من می گویم مبارزه ی اصلی پشتون ها در منطقه، با پنجاب است. آنان (لر و بر) قوم بزرگی استند که می توانند با پنجاییان، رقابت کنند. اگر در یک همسویی جهانی، جلو پنجاب را بگیریم و امریکایی ها را به آن قانع بسازیم، گروهک ائتلاف شمال، چیزی نیست. خود خاموش می شوند. بایسته است توجه اصلی به آن صوب باشد. وقتی پنجاب ناتوان شد و پشتون های لر و بر یک جا شدند، حدیث اقلیت و اکثریت، فی نفسه از میان می رود. بنا بر این، پشتون ها به اکثریتی مبدل می شوند که دیگر محل اعتراض نداشته باشد. گفتم: رییس صاحب! مایل کردن پشتون های پشتونخوا به این سو، نیازمند یک افغانستان قوی می باشد. وقتی پشتون های کشور ما سیطره ی سیاسی نداشته باشند و فاقد رفاه باشند، پشتون های پشتونخوا، به هیچ صورت با شما یک جا نمی شوند. شهید محمد موسی شفیق نیز به این نظر بود که بایسته است مرفه باشیم. انکشاف اقتصادی می تواند پشتون های پشتونخوا را به ما

ناگفته های ارگ / ۳۱۵

مایل بسازد. همچنان باید ثبات و امن داشته باشیم. ببینید! پس از آن که کمی هم وضع اقتصادی افغانستان خوب شد، بیش از ۵۰ هزار کارگر پاکستانی در کشور ما به خاطر کار، آمده اند.

فصل نهم

چند توطئه ی قتل رییس جمهور کرزی

از روزی که آقای کرزی بر سریر قدرت نشسته است، خطرات جانی اش هم بیشتر شده اند. گاهی او را از بسیار نزدیک، در بر می گرفتند.

رییس جمهور در اوان قدرت، اکثراً از هواپیما های «شرکت هوایی آریانا-افغان»، استفاده می کرد. هواپیما های این خط هوایی کشور، بسیار کهنه و موازی با معیار های جهانی نیستند. باری در یک سفر به تاجکستان، وقتی هواپیمای ما، آماده ی نشست در میدان هوایی می شد، تأیر هایش باز نمی شوند. چند بار، دور میدان می چرخد. بالاخره به فضل پروردگار(ج) آماده ی نشست می شود و فرود می آید. در یک سفر به چین نیز چنان واقع شد. چند بار دیگر نیز تکرار شده است. حمله ی تروریستی در کندهار، توطئه در یک مراسم گرامی داشت احمد شاه مسعود، «جشن ۸ ثور؟!» و غیره، مواردی اند که رییس جمهور شانس آورده از آن ها جان سالم به در ببرد. افزون بر آن ها، دچار دسایس دیگری هم بود که حتی شامل طراحی قتل وی در ارگ می شدند.

وقتی کرزی نخستین بار به عنوان رییس اداره ی موقت، وارد ارگ می شود، از سوی محافظان فهیم، نگه داری می شد. آنان از احمد شاه مسعود، میراث مانده بودند. فهیم به کرزی، چند بار گفته بود: بادیگارد های آمر صاحب استند! وفادار و قابل اعتماد می باشند.

کرزی صاحب به بادیدگارد های «آمر صاحب؟!» پناه بُرده بود. به ترحم شان دل بسته بود. فهیم، هر بار به اندیوالانش خاطر نشان می ساخت: کرزی چیست؟ اگر همین حالا هم به بچه ها بگویم، او را در ظرف چند دقیقه، چین بسته حاضر می کنند.

رییس جمهور به زلمی هیوادمیل، مشاور فرهنگی اش، گفته بود: محافظان فهیم، هرچه که می خواستند، می توانستند در ارگ انجام دهند.

روزی یونس قانونی به یک محافظ کرزی گفته بود او را با مرمی بزند، اما آن شخص، جرات نمی کند.

محافظی که از قانونی، دستور گرفته بود کرزی را به قتل برساند، پس از مدتی که رفتار و برخورد پسندیده ی کرزی را می بیند، نزد او می رود و می گوید: قانونی، دستور داده بود تو را بکشم، اما من این کار را نکردم؛ زیرا تو یک انسان بسیار خوب استی. دلم نیامد. پس از آن ماجرا، باز هم آن محافظ در وظیفه اش ابقا می شود.

کرزی از قانونی، گلایه نمی کند و نه هم چیزی می گوید؛ اما شرایط به قدری وخیم می شوند که بالاخره رییس جمهور را ناگزیر می سازند محافظان خارجی، استخدام کند. پس از استخدام محافظان خارجی، تهدیدات فهیم، قانونی، عبدالله و دیگران، کمی کاهش می یابند. کرزی هم کمی احساس آرامش می کند، اما خطرات ادامه داشتند. با رفتن محافظان خارجی، گارد محافظت ریاست جمهوری (پی.پی.اس) ایجاد می شود.

در یک مورد دیگر، عاشق الله، یک قوماندان حزب اسلامی حکمتیار، که باشنده ی کابل و اصلاً پشتون است، اما از سالیان زیادی روابط نزدیکی با شورای نظار دارد، با یک عضو دفتر شورای امنیت تماس می گیرد و او را از یک توطئه ی دیگر علیه رییس جمهور، آگاه می سازد. دفتر شورای امنیت بر اساس سخنان عاشق الله، گزارش می نویسد و آن را به رییس جمهور، ارائه می کند. در گزارش نامبرده آمده بود:

«از مدتی ست که بالای یک توطئه ی ضد شما، غور شده است. در صورت وقوع آن، زنده گی تان خاتمه می یابد و کشور هم با بحران مواجه می شود. طرح این توطئه از سوی بعضی از اعضای جبهه ی ملی

کنونی - شورای نظار، آماده شده است. حفیظ منصور از چهره های مطرح گروه نامبرده و نامزد قبلی انتخابات ریاست جمهوری، به دار و دسته اش گفته است: بر اساس ماده ی ۶۷ قانون اساسی کشور، اگر رئیس جمهور به اثر کدام حادثه، تلف شود، معاون اولش در سمت او قرار می گیرد. پس از آن طی سه ماه، انتخابات ریاست جمهوری، برگزار می شود.

به نظر منصور، خوب ترین و آسان ترین راه از میان بُردن حامد کرزی، حمله ی انتحاری ست. این گونه مسوولیت مستقیم این قتل، بر دوش طالبان و القاعده می افتد. بنا بر این، جامعه ی جهانی به آنان توجه خواهد کرد.

جهت اجرای طرح قتل رئیس جمهور، با عاشق الله، تماس گرفته می شود. او ارتباطات خوبی با جمعیت اسلامی دارد. عضو جبهه ی ملی هم است. در جلسات آن، اشتراک می ورزد. به پشاور نیز رفت و آمد دارد. گاهی در آن شهر و گاهی در شهر کابل، زنده گی می کند.

منصور از عاشق الله، خواهان کمک های همه جانبه می شود. به او می گوید از پشاور یا مناطق دیگر، چند انتحارگر بیاورد. اسناد پول مورد نیاز را نیز فراهم می سازند. منصور، تصریح کرده بود رساندن افراد مخرب به کابل، حفظ، پرورش و تعیین هدف، کار آنان است.»

این که طرح بالا، چه قدر حقیقت دارد، حکم مطلق وجود ندارد، اما با توجه به گذشته ی جمعیت و شورای نظار و موجودیت افراد متعصب و توطئه گر در آن چون عبدالحفیظ منصور، از احتمال دور نیست. منتها ظن عصبیت قومی را افزایش می دهد. از سوی دیگر، تنظیم جمعیت - شورای نظار در حکومت، حضور چشم گیر دارند. بنا بر این، قادر اند به چنان اعمالی دست بزنند؛ زیرا از امکانات وافر دولتی، سود می برند. شایعاتی نیز وجود دارند که اعضای شورای نظار، سعی می ورزند در حاشیه ی شمال ارگ در مجاورت سفارت چین، چند خانه بگیرند. این

گونه، خود را بیرون از ارگ نیز نزدیک می سازند. آنان به آسانی می توانستند از طریق دیوارهای کوتاه آن محلات، وارد ارگ و کاخ نمبر یک شوند. سپس به خانه ی رییس جمهور، حمله کنند. نزدیکان کرزی، متوجه عوارض سمت شمال ارگ بودند. بعداً خانه هایی را که در ساحه ی بیرونی-متصل آن قرار داشتند، از دام احمد ولی مسعود، نجات می دهند.

کنش یک بزرگ پکتیکا و واکنش رییس جمهور

آخرین روزهای اداره ی انتقالی بود. آن زمان در جلال آباد به سر می بردم. باری آقای شیدا محمد ابدالی، سکرتر رییس جمهور، برایم زنگ می زند: رییس صاحب می خواهد فردا به کابل بیایی! رفتم. پس از تکمیل شرایط ورود به ارگ، وارد شدم. ساعت، یک پیشین بود. رییس جمهور، معمولاً نماز را به جا می آورد. بعداً با مردم نان می خورد و جلسه می کرد.

جلسه، زیر چنارهای ارگ بود. بزرگان پکتیکا آمده بودند. اکثراً صاحبان ریش و دستارهای بزرگ بودند. سکرتر رییس جمهور، پیام می فرستد که کرزی صاحب می گوید به خاطر صحبت با تو، بعداً می بینم؛ اما اگر می خواهی، می توانی بمانی!

پس از تلاوت، یک تن پیرامون مشکلات محیط، بحث می کند. چون به درستی افاده نمی شد به کجا اشاره می کند، رییس جمهور، متوجه نمی شود. در بعضی موارد، نام های افراد و مناطق، یکسان بودند. به هر حال، روی امنیت تمرکز می شود و نیز از عدم نقش مناسب مردم در درآمد های گمرگ، شکایت. در این میان، یک بزرگ بلند می شود و می گوید: رییس صاحب! مشکلات ما، هرچه بودند، گفته شدند، اما من از مشکلی می گویم که به سطح مملکت است. اگر حل شود، مشکل پکتیکا نیز حل می شود. اگر نشود، مشکلات ما باقی می ماند.

مشکل افغانستان، وجود ملیشه ها و تفنگسالاران پیشین است. در گذشته نیز وطن را ویران کردن و اکنون هم می کنند. چند روز قبل، جنرال دوستم، بار دیگر اعلام جنگ داد. او به شما و امریکایی ها گفت: اگر برایم سی هزار سرباز بدهید، طالبان را حتی از کندهار می رانم. در ضمن، ملا عمر را نیز زنده دستگیر می کنم. چنان سخنانی خوب نیستند. مردم می دانند که طالب کیست و دوستم چه کسی می باشد؟

دوستم، سی هزار سرباز می خواهد، اما به من فقط ده هزار سرباز بدهید تا او (دوستم) را از افغانستان، بیرون بیاورم. به والله که اگر از نزد ما، یک شب هم زنده بماند. با این حرف، بعضی کف می زنند. با این حال، رئیس جمهور زود می خیزد: او برادر! او برادر! چنین نگو. از آن، بوی جنگ می آید. گپ آی. اس. آی است. خاموش شو! در جای نشین! گپ های آی. اس. آی را بیان نکن! بالای آن بزرگ، بسیار قهر می شود. او نیز خاموش می شود.

کرزی صاحب می خواست جلسه پایان یابد: خوب، از صحبت ها آگاه شدیم. بعداً در یک فرصت دیگر می بینیم. من رفتم! ناگهان یک بزرگ دیگر بلند می شود و می گوید: رئیس صاحب! خیر باشد. اگر با سخنان ما آزرده شدی، باکی نیست. رعیت تویم. از کوچکان اشتباه سر می زند. دوست ما اشتباه کرد. او را ببخش! ما از سوی او، از شما بخشش می خواهیم. بزرگان همیشه بر کوچکان، ترحم کرده اند. رئیس جمهور، کمی نرم می شود: خوب، چنان گپ هایی ضرور نیستند. بزرگ اول، بار دیگر بلند می شود و می گوید: از این که از حرف های من آزرده شدید، پوزش می خواهم. نمی خواستم کسی را آزرده بسازم.

چند تن، همچنان مشکلات محیط خود را مطرح می سازند، اما محفل بسیار سرد به پایان می رسد. بعداً بعضی در میان خود می گفتند: بر پدرت لعنت! افسوس که آمدیم. توقع ما را بین و رفتار او را! رئیس جمهور در جلو، مسوولان امنیتی و من در عقبش روان شدیم. او پس از رسیدن به قصر گلخانه، صدا زد: «فقط یون صاحب بیاید! پس از ورود، به دفترش می رود. من همچنان در اتاق انتظار می مانم. در این جریان، محافظان کرزی، به یکدیگر می گویند: خوب جواب شان را داد. همه آی. اس. آی استند. اگر گپ های رئیس صاحب به یادشان بماند، دیگر در عمر خود هم نام جنرال دوستم را نمی گیرند. یارا، دل

ما را بر سر شان یخ کرد!

کرزی، پس از چند دقیقه، مرا به ملاقات خواست. هنوز دچار غصه بود. می خواستم رُخ صحبت را تغییر دهم. گفتم: رییس صاحب! خیریت بود؟ مرا به خاطر چه خواسته اید؟ از جلال آباد آمده ام. گفتم: در جلال آباد آرامی بود؟ گفتم: بلی، خیریت می باشد. فضل خداست. گفتم: بلی، تو را خواسته بودم. گفتم: اگر امری باشد، در خدمت حاضریم. گفتم: نه! خانه ات آباد. اگر ضرورت شد، شیدا محمد برایت زنگ می زند.

فریاد یک بزرگ بادغیس

هنوز سالی از نخستین دور ریاست جمهوری کرزی، نگذشته بود که آرمان های مردم، آهسته آهسته به یاس مبدل می شوند. روزی بعضی از مردم ولایت بادغیس، به دیدار رئیس جمهور می آیند. آنان به ترتیب، مشکلات خود را بیان می کنند. بیشتر شامل مسایل امنیتی، عملیات خودسرانه، دشمنی های تنظیمی و بی روزگاری بودند. رئیس جمهور، سخنان شان را تایید می کند. در این میان، یک ریش سفید بلند می شود. اهل ولسوالی بالا مرغاب بود. فکر می کنم در گذشته از جمله ی قوماندانان حزب اسلامی، شمرده می شد. او پس از سقوط نظام طالبان، سلاح را به زمین می گذارد و مصروف کار های روزانه می شود. ضمناً با دولت نیز همکاری می کرد: رئیس صاحب! از شما جز عزتم، چیزی نمی خواهم. به ریاست تان خوشحال بودیم. می گفتیم عزت ما محفوظ می ماند.

روز انتخابات، نواسه ام را روی شانه هایم نشانده، به پای صندوق رای رفتم. او کف می زد. بسیار خرسند بود. به شما رای دادم. از خوشی در دلم شور افکنده بود؛ اما پس از آن، حتی یک روز آرام هم نداشتیم. مسوولان امنیتی تان همه روزه می آیند. مرا می زنند. آنان یک فرزندم را شهید ساختند. مرا در برابر همان نواسه ام می زنند که در روز انتخابات، روی شانه هایم نشسته بود.

ریش سپید، نمی تواند خود را نگه دارد. ناگهان اشک هایش جاری می شوند. چند دقیقه بغض می کند. سپس به آرامی می گوید: رئیس صاحب! گناهم این است که پشتونم. در گذشته نیز عضو حزب اسلامی بودم. در بادغیس، افراد دوستم و تنظیم جمعیت، در پولیس و امنیت، نفوذ دارند. آنان به قدری زشت برخورد می کنند تا مردم، ناگزیر شوند به کوه ها بروند.

در کنار رئیس جمهور، بعضی از مسوولان ریاست امنیت ملی بادغیس

نشسته بودند. انتقاد ریش سفید، متوجه آنان نیز بود. کرزی به او می گوید:
بنشین! بنشین! فهمیدم. سخنان را درک کردم؛ اما ریش سفید می افزاید:
ما را مجبور نکنید بار دیگر سلاح بگیریم. به خدا(ج) که در آن جا نه
طالب است و نه هم کدام مخالف دیگر دولت.
ریش سفید بادغیسی، گلایه می کند: گناه ما این است که چرا به تو رای
داده ایم؟ رئیس جمهور به جای این که به او اطمینان دهد و به مسوولان
امنیتی کنارش هدایت، می گوید: به سخنان آگاه شدیم!
جلسه، چند دقیقه ی دیگر نیز دوام می یابد. در نهایت با مایوسیت بادغیسی
ها، به پایان می رسد.

رییس جمهور، اهل رسانه ها و یک خواهش

۲۲ سرطان ۱۳۸۶ش است. رییس جمهور با بعضی از دست اندرکاران رسانه ها ملاقات می کند. هر یک رحیم الله سمندر، دانش کروخیل، ضیاء بومیا و اسدالله غضنفر، حضور داشتند. افزون بر آنان، زلمی هیوادل، وزیر مشاور رییس جمهور در امور فرهنگی، کریم خرم، وزیر اطلاعات و کلتور، و من (یون) نیز حاضر بودیم.

نخست، رییس جمهور پیرامون ماهیت و اهمیت جرگه ی مشترک امن منطقه یی افغانستان و پاکستان، همه جانبه صحبت کرد. اوضاع جاری کشور را نیز ارزیابی می کند. در این میان، دست اندرکاران رسانه ها از او خواهش می کنند فرمان دهد آصف ننگ را رها کنند. رییس جمهور نیز تعهد می دهد او را از قید آزاد خواهند ساخت! بهتر است مجرای دستگیری آقای آصف ننگ را بنویسم.

کمیسیون تدارک جرگه ی مشترک امن منطقه یی افغانستان و پاکستان، ایجاد شده بود. آصف ننگ، امور فرهنگی و نشراتی آن را پیش می برد. او در اداره ی امور ریاست جمهوری نیز مسوولیت امور فرهنگی را بر عهده داشت.

در شب ها و روز های نزدیک برگزاری جرگه، یک شماره ی جدید مجله ای نشر می شود که در قبال آن، آصف ننگ، مسوول بود. در آن شماره، بخشی از یک ترجمه ی دری ایرانی کتاب «جنگ نفت»، منتشر شده بود. در آن اقتباس، جنگ کنونی افغانستان، تداوم سیاست نفتی امریکا، وانمود شده است. چون، کل مواد صفحات مجله، آماده نشده بود، کسی از مسوولان از کتاب نامبرده، بی توجه به محتوا و شیوه ی نگارش، اقتباس می کند. آصف ننگ هم آگاه نمی شود.

مجله، دو روز پس از انتشار، به ارگ می رسد، اما با قرار گرفتن در دست رییس جمهور، غوغا می شود. دکتور سپینا که آن زمان، با بی اعتمادی

پارلمان مواجهه شده بود و سرپرست وزارت خارجه، شمرده می شد، با فاروق وردگ که رییس اداره ی امور بود، رقابت های قدیمی و کینه ی سیاسی داشت. این گونه، بعضی از حلقات از کاه، کوه می سازند. آنان اداره ی استخبارات پاکستان را دخیل می شمارند. رییس جمهور هم به این بهانه که جرگه را زیان می زند، بسیار عاجل، حکم بازداشت آصف ننگ را صادر می کند. ننگ، زود از سوی ریاست امنیت، بازداشت می شود.

در رسانه ها به موضوع گرفتاری آصف ننگ، آن قدر دامن زده می شود که فکر می کردید شاید کدام رویداد بزرگ سیاسی، به وقوع پیوسته باشد. عناوین و تیتروهای رسانه های افغان ستیز جمعیتی، ستمی و امثالهم پُر بودند از: جاسوس آی.اس.آی دستگیر شد. جاسوسان پاکستان باید دستگیر شوند. لانه های جاسوسی پاکستان، افشا می شوند.

من اصل ماجرا را به انجنیر محمد ابراهیم سپین زاده، معاون شورای امنیت، گفتم. او گفت: اگر چنین باشد، او بی گناه است. افزود: چه کنیم؟ گفتم: خوب است از رییس جمهور وقت بگیریم. من، شما و دکتور صاحب فاروق وردگ می رویم. می گوید: کاملاً درست است.

من، انجنیر صاحب ابراهیم و دکتور صاحب فاروق وردگ، نزد رییس جمهور رفتیم. قبلاً به فاروق وردگ گفته بودم صحبت نکنند! او بسیار خشمگین بود.

پس از حضور در برابر رییس جمهور، هر سه ایستادیم. گفت: بنشینید! گفتم: بعضی با دکتور صاحب فاروق وردگ، کینه ی شخصی و سیاسی دارند. می خواهند به هر موضوعی صبغه ی دلخواه دهند. چون مسوولیت برگزاری جرگه بر دوش اوست، سعی کردند او را بدنام و ناکام بسازند. رییس جمهور گفت: آن چه کرده اند، از کردن بود؟ گفتم: چه کرده اند؟ اصل ماجرا را تعریف کردم. دکتور صاحب فاروق وردگ نیز گفت: رییس صاحب! اجازه ی یکی - دو کلام را بده. سی مرمی به سرم می زدی، بهتر بود، نسبت به این که اتهام جاسوسی پاکستان را به من ببندی.

همین اکنون انجام بده! خونم را می بخشم، اما نمی توانم اتهام جاسوس پاکستان را تحمل کنم. نمی خواهم با این برچسب، بدنام شوم؛ اما رییس جمهور می گوید: چه قدر به تو، اعتماد کردم! هر چیز در دست توست. نباید چنین می شد! حالا که جرگه در آستانه ی تشکیل است، انتشار این نوشته، یعنی چه؟ پاکستان، دست آویز می سازد که گویا کشور ما، اشغال شده است. وقتی چنین باشد، جرگه، چه معنی می دهد؟ بروید! هرچه شده، خوب نشده! حالا به کارهای تان برگردید. بعداً چاره ای می اندیشیم. در این اثنا من گفتم: رییس صاحب! بسیار معذرت می خواهم. این مرد (فاروق وردگ) هفت-هشت سال است که همانند یک سرباز، برای تان کار کرده است. هر کار سختی را که بسپارید، انجام می دهد، اما حالا، نه فقط سخنانش پذیرفته نمی شوند، بل مستوجب مجازات، شناخته می شود. برعکس کسی که مخالفش است، هویت مردم افغانستان را نمی پذیرد و ده ها بار به جای افغان، افغانستانی و کلمات دیگر را به کار می برد، معاف است و به سخنانش ارجحیت، قایل می شوند. کرزی گفت: در کجا گفته؟ گفتم: به آرشیف بی.بی.سی فارسی، مراجعه کنید! دیگر این که آیا در این کشور، فقط جاسوسان پاکستان وجود دارند؟ هر کی هر چی گفت، دستش را با پاکستان می بندید؟! هیچ کس از جاسوسان روسیه، ایران، تاجکستان و کشور های دیگر، نام نمی برد!

نوشته از کتاب یک نویسنده ی امریکایی ست. یک ایرانی آن را برگردان می کند. یک کارمند عادی ما هم اقتباس و منتشر می سازد. بنا بر این، دست پاکستان در کجاست؟ نمی گویم نام پاکستان، گرفته نشود. گرفته شود، اما در جایی که موجه باشد.

حالا که آصف ننگ، گرفتار می شود، شود. اعتراض نمی کنیم، اما باید به نام جاسوس امریکا یا ایران؛ زیرا نوشته امریکایی ست و ترجمه ایرانی. چون قدرت امریکا و ایران در حکومت زیاد است، کسی مخالفت نمی کند. در ضمن، اتهام جاسوس پاکستانی نیز ستر می شود.

به تندی با رییس جمهور، صحبت می کردم. افزودم: متهمان به جاسوسی ایران و امریکا را نیز گرفتار کند. خاموش می ماند. انجنیر صاحب ابراهیم و فاروق وردگ نیز خاموش می ماندند. مثل این می مانست که روی آتش، آب پاشیده باشند. بالاخره رییس جمهور گفت: بروید! رهایش می کنم. افزود: نورزی صاحب (حکیم نورزی) را وصل کنید! او آن هنگام، سمت معاونیت ریاست امنیت ملی را داشت.

رییس جمهور، باز تکرار کرد: بگذارید چاره ای بیاندیشیم. گفتم: راهش این است تا مسوولان و دست اندرکاران چند رسانه ی مطرح بیایند و آزادی آصف ننگ را از شما بخواهند. بی این نیز چنین تقاضایی دارند. بنا بر این، ضمن مسرت شان، می توانید بگویند که به احترام شما، رها شده است. رییس جمهور گفت: کاملاً درست می باشد. چنین کنید!

با خروج از دفتر رییس جمهور، فاروق وردگ در راه از ته دل از من تشکر می کند و می گوید: بهترین کار زنده گی ام، سعی به خاطر تقرر شما در ارگ بود. ورنه در چنین وضعیت، چه کسی با این قاطعیت از من دفاع می کرد؟! گفتم: دکتور صاحب! ما به خاطر حقیقت، مبارزه می کنیم. اگر حق به جانب نمی بودی، هیچگاه حمایت نمی کردم. دفاع از حق، وظیفه ام می باشد.^۱

۱- این فصل (دهم) شامل چند قسمت دیگر نیز می شد؛ اما به دلیل این که بسیار جنبه ی خبری داشتند و در آرشیف های رسانه های دولتی و خصوصی، وجود دارند، بهتر دیدم «ناگفته های ارگ» را متأثر نسازند. بنا بر این، شامل روند تلخیص چاپ دوم این کتاب، قرار گرفتند. م.ع

قانونی و مهارت های لفظی اش

محمد یونس قانونی، باشنده ی پنجشیر و عضو اصلی جمعیت اسلامی و شورای نظار، شمرده می شود. او خود را فارغ پوهنخی شرعیات پوهنتون کابل می داند. سخنور، ماهر و صاحب سلوک خاص اجتماعی است. پس از سقوط حکومت داکتر نجیب الله، معاون احمد شاه مسعود و وزیر دفاع بود. نقش خاصی در ویرانی کابل و جنگ های تنظیمی داشت.

قانونی در سالیان جهاد، مطرح نبود، اما بعداً در جنگ های تنظیمی، یاد و شاد می شود. او طی جنگ با حزب اسلامی حکمتیار در مکروریان اول در سه راهی که یک مسیر آن منتهی به قلعه ی زمانخان است، یک پایش را به اثر انفجار ماین، از دست می دهد. همزمان، خبر مرگ ناموثقش نیز پخش شد، ولی زود تداوی می شود.

باری مسعود پس از شنیدن خبر جراحت قانونی، گفته بود: سخن می گوید یا نه؟ جواب دادند بلی، صحبت می کند. می افزایش: خوب، اگر دهانش کار می کند، صحت دارد. منظور مسعود این بود که قانونی، اهل گپ است. بیش از آن، کاره ای نیست. او چند بار قانونی را آزموده بود. به این خاطر، او را اهل گپ می دانست، نه عمل. این مسئله، واقعیت داشت.

وقتی احمد شاه مسعود، دچار مشکلات بود و طالبان او را در یک گوشه ی کشور، محصور می کنند و جنگ وارد مرحله ی حساس می شود، قانونی با بسیار مهارت، خود را کنار می کشد. او به لندن پناه می برد. قانونی در روزهای دشوار مسعود، در لندن بود.

پس از آن که نظام طالبان با انزوای جهانی مواجه شد، به ویژه اتحادیه ی اروپا، روابط با شورای نظار را محکم می کند، قانونی - دوباره امیدوار می شود. او بعد از مرگ مسعود، بار دیگر به شورای نظار می پیوندد.

با تهاجم امریکا بر افغانستان، راه قانونی گشوده می شود تا رهبری سیاسی شورای نظار را داشته باشد. همچنان زبان تفاهم شان با جامعه ی جهانی باشد.

امریکایی ها، نظام طالبان را به آسانی سقوط دادند. ملیشه های شورای نظار که رهبری شان را فهیم، عبدالله و قانونی بر عهده داشتند، وارد کابل می شوند. قانونی تحت نام تامین امنیت، رییس عمومی کمیسیون نظامی کابل می شود. طی دو- سه روز، صدها موتر مردم دزدی و تعدادی از خانه های شان غارت می شوند.

قانونی در کنفرانس بن، به حیث نماینده ی مهم جناحش، اشتراک می کند. قبل از آن، در آخرین روز های نظام طالبان، مدت زیادی مصروف صحبت با روند روم بود.

پس از سقوط طالبان، وقتی قانونی در کنفرانس بن اشتراک می ورزد، ظاهراً خود را فاتح احساس می کرد. در این نوبت، رقبای اصلی شان حضور نداشتند. در برابر آنان یک گروه ناتوان، عقب میز نشسته بودند. قانونی به کمک حامیان خارجی و فرصت های داخلی، موفق می شود کرسی های اساسی حکومت موقت را برای گروه و منطقه اش به دست آورد. خودش وزیر داخله، عبدالله وزیر خارجه، فهیم وزیر دفاع و سروری به حیث رییس عمومی ریاست امنیت، منصوب می شوند. بقیه ی کرسی های مهم نیز محدود به یک گروه و یک منطقه می مانند.

قانونی در کنفرانس بن، برای شورای نظار، حق ویتو نیز به دست می آورد. به این معنی که اگر رییس جمهور پشتون باشد، از سوی آنان انتخاب خواهد شد.

قانونی و جناحش، صاحب شان و شوکت زیادی می شوند. او در انتقال ظاهری قدرت به کرسی، چنان لفاظی می کند که تمام افراد حاضر، از نطقش حیران می مانند. قانونی، پس از آن، به حیث یک شخص فصیح

و بلیغ مطرح می شود. روزی نیز می آید که حامیانش به او، لقب «بلبل افغانستان» را اعطا می کنند. در واقع هم فصاحت و بلاغت دارد؛ اما چنان چه الفاظ رنگین و مترادف استعمال می کند، به لحاظ معنی و عمق، جالب نیستند. گفتارش شبیه سوفسطایان یونان قدیم است. آنان گروهی بودند که مردم را با لفاظی به سوی خود می کشاندند. گفتار بی معنی و میان تهی داشتند. با این روش، پول نیز به دست می آوردند. مردم، حیران می ماندند و گمان می بردند که شاید عالم باشند. معنی سخنان شان را نمی دانستند، اما گفتار سوفسطایان رنگین، آهنگین و شیرین بود.

روزی سقراط در مسیر راهش، متوجه لفاظی یک گروهک می شود. پس از دقت، در می یابد که سخنان شان فاقد معنی است. وقتی این حقیقت را با مردم در میان می گذارد، بازار سوفسطایان راکد می شود. قانونی صاحب در مارکیت سیاسی افغانستان، از برکت مهارت زبانی، خوب می چلید، اما بعداً مردم آگاه می شوند که سفسطه می بافد.

قانونی، شش ماه به حیث وزیر امور داخله، کار می کند. در جوزای ۱۳۸۱ش لویه جرگه ی اضطراری، دایر می شود. در این ماه، وظایف تمام اعضای حکومت موقت، پایان می یابند؛ اما قانونی از مهارت و نیرنگ، کار می گیرد. در تالار لویه جرگه، بلند می شود و می گوید: من اولین کسی استم که می خواهم به میل و رغبت خودم از وظیفه ام استعفا دهم. رهبر حکومت، هر کسی را که به جای من تعیین کند، محق است. بعضی از اعضای شورای نظر به من (یون) که آن زمان، عضو جرگه و بعداً منشی اول می شوم، می گویند: دیدی! قانونی صاحب چه قدر قربانی داد؟ من گفتم: بر اساس فیصله ی کنفرانس بن، حکومت موقت، همین اکنون خاتمه یافته است. جهت تعیین اعضای اداره ی انتقالی نیز جرگه فیصله می کند. بی این هم وظیفه ی قانونی صاحب، پایان یافته بود. بنا بر این نیازی به استعفا نبود؟

قانونی، موفق می شود با حيله و نیرنگ، اذهان چند ساده دل و ساده لوح را اشغال کند. ضمناً کرسی در یک تفاهم ناعادلانه، تاج محمد وردگ را که خود عضو شورای نظار و دست بوس آنان بود، به حیث وزیر امور داخله، انتصاب می کند.

قانونی، با وجودی که به اصطلاح از وظیفه، استعفا می دهد، اما اعضای جناحش، وزارت داخله را محاصره می کنند. آنان سه روز، تاج محمد وردگ را نمی گذارند. بعداً بازی های دیگری نیز بر سر تاج محمد وردگ، انجام می دهند.

زمانی هم فرا می رسد که قانونی، خود را نامزد ریاست جمهوری می کند و تاج محمد وردگ را به حیث معاونش بر می گزیند.

در لویه جرگه ی اضطراری، مهارت استعفای قانونی، راه امتیازات بیشتر وی را باز می کند. کرسی بر او صدا می زند که برای قانونی صاحب، یک وزارت خوب، در نظر گرفته می شود. نمی گذاریم چنین از نزد ما برود. قانونی، چنان خود را حق به جانب گرفته بود که گویی تمام افغانستان، احسانمند اویند. پس از مدتی، کرسی او را به صفت وزیر معارف تعیین می کند. قانونی باز هم از مهارت زیاد، کار می گیرد. به نام صندوق اعانه به وزارت معارف (کجکول معارف) برنامه ای را طرح می کند و به ماموران و معلمان، وعده های مختلف می دهد.

به صندوق «کجکول معارف»، اسمعیل خان، والی هرات، و حاجی قدیر، والی ننگرهار، که گمرکات را به دست داشتند، میلیارد ها افغانی کمک می کنند؛ اما حساب و کتاب کمک ها معلوم نمی شود.

قانونی، هنگام تصدی وزارت نامبرده، اکثر قرداد ها را از طریق برادران و نزدیکانش انجام می داد. فقط در قرداد چوکی با تاجکستان، ده ها میلیون افغانی، اختلاس می شوند. او یک زن ایرانی را نیز مشاور می گیرد.

قانونی، وزارت معارف را تا اندازه ی زیاد، به یک نهاد تنظیمی و

سیاسی، مبدل می کند. او حتی به سطح مدیران لیسه ها در تشکیلات مداخله می کرد. هدفش از سیاسی ساختن وزارت معارف، این بود تا خود را نامزد ریاست جمهوری کند. چنین نیز می شود. بر اساس سیاسی شدن معارف، بخش سنگین کمپاین او، بر دوش منسوبان وزارت نامبرده بود. با وجودی که هشتاد درصد حکومت، کاملاً در اختیار شورای نظار بود، اما قانونی صاحب در انتخابات، ۱۶ درصد آرا را از آن خود می کند.

قانونی پس از شکست در انتخابات ریاست جمهوری، نقش مهمی در حکومت نمی گیرد، اما تاثیراتش بر جا می ماند. او بعداً خود را نامزد ولسی جرگه می کند و رئیس آن نهاد می شود. در زمان ریاست ولسی جرگه، به اندازه ی توان، برادران و نزدیکانش را در کرسی های حساس می گمارد. همچنان پنهان و آشکار، باج های مختلفی از کرزی می گرفت.

قانونی، قبل از نخستین انتخابات ریاست جمهوری، قوت نظامی را نیز به کار می برد. گفته می شود با خارجیان، مشترکاً زندان های شخصی داشت.

قهر بسم الله خان

پس از آن که داکتر عبدالرحمن، عضو پیشین شورای نظار و ائتلاف شمال، از سوی قوماندانان شان در میدان هوایی کابل، کشته شد، همچنان حاجی قدیر در روز روشن در برابر وزارتش ترور می شود، کرزی - خطری را حس می کند که ممکن او را نیز در بر بگیرد. بنا بر این، امریکایی ها را به حیث محافظان شخصی اش می گمارد. این اقدام، باعث تبصره های منفی نیز می شود. آن ها بیشتر از سوی جمعیت اسلامی، دامن زده می شدند. کرزی را شاه شجاع و بسیار ترسو می شمردند و می گفتند: خود را توسط امریکایی ها حفظ می کند؛ اما این که خودشان نیز به زور امریکایی ها از کوره ی مرگ، نجات یافته بودند را عیب نمی دانستند و نه هم می پذیرفتند که ملیشای شان به زور امریکایی ها از حملات مرگبار طالبان، نجات یافته بودند.

در واقع کرزی، کمی از تبعات منفی قوماندانان شورای نظار، رهایی می یابد. آن زمان، بسم الله خان، قوماندان گارنیزیون کابل بود. او می توانست بدون هیچ پُرس و پالی، وارد ارگ شود؛ اما پس از آن که سربازان امریکایی، مسوولیت حفاظت ارگ را با سگان آموزش دیده به دست می گیرند، فضای ارگ بر جنگسالاران، تنگ می شود.

روزی، بسم الله خان با شان و شوکت زیاد، همانند گذشته، بدون پُرس و پال، روانه ی قصر گلخانه بود که سربازان امریکایی، فرمان «دریش» می دهند. او نمی ایستد. توام با آن، سگان آموزش یافته، خود را به بسم الله خان می رسانند. با پریدن به سوی او، به سطح شانه هایش بلند می شوند. به اصطلاح بغل کشی می کنند. در این میان، محافظان بسم الله خان نیز احساسات خود را تبارز می دهند، اما پیش از آن که انگشتان شان به ماشه ی سلاح بخورد، از سوی سربازان امریکایی، بدون پُرس و پال، خلع سلاح می شوند. در این زمان، کسی می آید و به سربازان امریکایی می گوید: این شخص، دگر جنرال بسم الله خان، قوماندان

گارنیزیون است. امریکایی ها می گویند: هر کی باشد، باید تلاشی دهد. وقتی بسم الله خان، متوجه وضعیت می شود، رو به سوی کاخ گلخانه، کلمات زشت و توهین آمیزی را نثار کرزی می کند که قابل نوشتن نیستند. گفته می شود کرزی، تمام آن ها را می شنود، اما چیزی نمی گوید.

زمانی هم فرا می رسد که بسم الله خان از غرور گذشته اش می افتد. قدرت کرزی، آهسته آهسته او را دربر می گیرد، اما هیچگاه از زشتگویی ها و توهین هایش یاد نمی کند.

مانورهای رهبری «مارشال»

سه شنبه، ۲۲ جدی ۱۳۸۹ ش بود. ساعت ۹ صبح، وارد دفتر داوودزی صاحب شدم. زمان ملاقات بود. نخست از اوضاع جاری پرسیدم. گفت: بد نیستند، اما محکمه ی خاص در مورد انتخابات پارلمانی، اهل جرات نیست. هیچ به خود نمی گیرند. بعد افزود: سفر معاون رییس جمهور امریکا، بد نبود. به نتیجه ی خوب می رسد. یک ملاقات صمیمانه بود. برعکس آن چه در گذشته اتفاق می افتاد، واقع می شود. معاون رییس جمهور امریکا گفت: تا زمانی که به ما پاسخ ندهید، نمی رویم. نزدیک یک ساعت با رییس صاحب نشست بود. هر دو از ته دل صحبت کردند؛ اما در یک ملاقات دیگر که هر دو معاون (خلیلی و فهیم) اشتراک داشتند، مارشال - باعث مشکل می شود. باری از جوابیدن پرسیده بود: در سیاست شما، تناقض دیده می شود. قبلاً چیز دیگر گفته بودید، اما حالا طور دیگر است. جوابیدن با خنده به او می گوید: تناقض از سوی همکاران ما (منظورش افغانستان) می باشد؛ زیرا اگر در این جا نباشد، در آن جا نمی بود. با این پاسخ، مارشال خاموش می ماند.

داوودزی صاحب گفت: مارشال، تخریب را به شدت شروع کرده است. این را چه می کنی که روز قبل، آیکن بیری، سفیر امریکا، برایم گفت: مارشال، سفیر امریکا را به بهانه ی بزکشی، مهمان می کند. اعضای اصلی و جعلی ولسی جرگه را نیز خواسته بود. همه در یک صف ایستاده بودند. او به همه وظیفه سپرده بود زمانی که من و سفیر امریکا می آییم، برایم بسیار احترام بگذارید. دستانم را ببوسید تا او بداند اصلاً من شخص اول استم. سفیر امریکا می افزاید: همه دست های فهیم را بوسیدند، اما من از دور می دانستم که تکلفی و تصنعی است. فهیم، هنوز هم نمی داند که من بر کار های او واقفم.

داوودزی یادآوری کرد: او چند مرتبه، سفیر امریکا و انگلیس را دعوت کرده بود. به آنان گفته بود در آینده از وی حمایت کنند.

نیایش چیز دیگر اند.

پس از ملاقات با داوودزی صاحب، همان روز، ساعت ۱۲، هنگام صرف غذا، شیدا محمد ابدالی، معاون دفتر شورای امنیت ملی و شخص بسیار نزدیک به رئیس جمهور نیز صحبت های مشابه داشت. می گفت: مثل این که فهمی طرحی دارد. مدتی ست که انجنیر عارف سروری و بعضی از بسته گانش سماجت می کنند چه زمانی بنشینیم و روی بعضی مسایل، صحبت کنیم. گفتم: کدام مسایل؟ ما و شما در دولت استیم و با هم می بینیم. چه نیازی به نشستن است؟ اصرار می کردند: نخیر، باید مارشال صاحب را قناعت دهید تا برای ما محلی را تخصیص دهد؛ در خانه ای که هرازگاهی بنشینیم. ابدالی افزود: آن قدر رند استند که میان خود صحبت می کنند، اما می خواهند آن را توسط من به مارشال برسانند و تصدیق کنند.

روز بعد که مارشال صاحب را دیدم، گفتم: آنان چه می گویند؟ گفت: قبلاً خانه گرفته ایم. به بچه ها گفته ام در آن جا جلسه کنند و گپ بزنند. مارشال می افزاید: من، کاندید استم. به بچه ها دستور دادم کار را شروع کنند.

ابدالی، متذکر شد: پس از آن بود که آگاه شدم چرا در همه جا سماجت می کنند این و آن را مقرر کن! برای آینده طرح داشتند. در این اثنا، جمیل بهرامی، مسوول گارد محافظ رئیس جمهور یا پی.پی.اس نیز می گوید: روز قبل، یوسف اعتبار برایم زنگ زد و گفت: اعتبار استم! شناختی؟ گفتم: بلی، شناختم. گفت: چند بچه ی بسیار خوب استند. آنان را برایت معرفی می کنم. خودت جذب کن! گفتم: خوب است. می بینم. بهرامی افزود: حتماً به خاطر طرح شان، اصرار دارند.

«مارشال» و سگ

کسانی که آقای محمد قسیم فهیم را از نزدیک می شناسند، می دانند که افزون بر پول و جایداد، شوق نگه داری سگان را نیز دارد. در کنار آن ها، سایر حیوانات و مرغان را هم نگه داشته است. باری مارشال؟! یک اسب سفید را به مبلغ یک صدهزار دالر امریکایی از تاجکستان، خریده بود. او در جوار منطقه ی یکه توت، صاحب یک طویله است.

در سوم عقرب ۱۳۸۹ش امام علی رحمانوف، رئیس جمهور تاجکستان، به افغانستان سفر می کند. قبل از سفر او، مسوول گارد محافظش، ارگ را مشاهده می کند. در جریان این دیدار، رو به روی کاخ گلخانه، ناگهان چشمش به فهیم می افتد. بر او صدا می زند: او فهیم! کجاستی؟ بیا که یک سگ را برایت نگه کرده ام. دهان دارد مثل قفل. اگر بگیرد، با پنجه هم باز نمی شود. رئیس گارد محافظ رحمانوف از گذشته فهیم را می شناخت.

وقتی طالبان، پشت ائتلاف شمال را گرفته بودند، اکثر آنان به کولاب تاجکستان، فرار می کنند. آن شخص، روزهای بد فهیم را دیده بود؛ اما فکر نمی کرد حالا «مارشال؟!» و معاون رئیس جمهور است و صاحب شان و شوکت می باشد. به خیال گذشته، او را همان فراری و آواره ی قبلی پنداشته بود.

فهیم خان پس از دیدن رئیس گارد محافظ امام علی رحمانوف، خود را بی خبر می اندازد، اما می گوید: برو، بعداً صحبت می کنیم. تنها به مانده نباشی، اکتفا می کند.

ژست های امرالله صالح

از جهاد افغانستان، قصه ی اردهای مومن خان، درست شده است. هر کی شمشیر می کشد و می گوید اردها را من کشته ام. کسانی که واقعاً جهاد کرده بودند، به حاشیه رانده می شوند. آنان از پا افتیده در باد زمانه فنا شدند؛ اما کسانی که جهاد نکرده بودند یا در سالیان اخیر آن، تازه به دوران رسیده بودند یا بعد از خروج سربازان روس، دست به سلاح برده اند که گویا نسل دوم جهاد، شمرده می شوند، بیش از همه مدعی میراث جهاد هستند. این هیاهو در حالی رونما می شود که شبیه زمان اتحاد شوروی، هزاران سرباز خارجی در افغانستان مستقر اند و مخالفان طالبان در همسویی با آنان، می جنگند. شکی نیست که نیروهای نظامی جامعه ی جهانی با مجوز سازمان ملل متحد آمده اند، اما همچنان بیگانه شمرده می شوند. وجود شان با آنانی که قبلاً آمده بودند، به لحاظ معنی و محتوا، تفاوت ندارد. همچنان شکی نیست که مجبوریت های سیاسی و اقتصادی افغانستان، ایجاب می کنند کشور ما با جهان آزاد در هر عرصه ای مرتبط باشد. با این حال، چون اساساً جهاد یک فریضه ی دینی ست، نه مجبوریت اقتصادی و سیاسی، بنا بر این، ماهیت آن در برابر حضور بیگانه، تغییر نمی خورد.

به شمول امرالله صالح، صد ها تن جوان و سیاستگر مسلمانی پیدا شده اند که بی توجه به صبغه ی دینی و مذهبی جهاد، بیشتر متوجه فواید سیاسی اند. آنان از شمشیر دیگران، به نام خودشان استفاده می کنند. این چه منطقی ست که حکمتیار، حقانی، کمشیرخان و قوماندانان نامدار مولوی خالص، مجاهد شمرده نشوند، اما صالح محمد ریگستانی، حفیظ منصور، امرالله صالح و امثالهم در قطار مجاهد، میراث مادی و معنوی جهاد را به دست بیاورند؟!

در واقع، امرالله صالح در سالیان گرم جهاد، نه عمری نداشت و نه هم

آماده ی جهاد بود. صالح صاحب در زمان خروج قوای اتحاد شوروی از افغانستان، هنوز صنوف ابتدایی مکتب را نیز تمام نکرده بود. او در جنگ های داخلی، نخست به حیث سکرتر فرعی و بعداً مترجم مسعود، تبارز می کند.

وقتی از جهاد و مجاهدین، صحبت می کنیم، به این معنی نیست که نباید از آن ارزش ها حمایت نشود. بل هدف این است تا از آن ها سوء استفاده نکنند. بنا بر این، باید میان مجاهدین واقعی و جعلی، تفکیک کنیم.

امرالله صالح، صاحب استعداد و ذکاوت زیاد است. غیر از نام جهاد نیز ظرفیت دارد راهش در جامعه را باز کند، اما وقتی رُست های ساخته گی می گیرد، به روشنگری نیاز می باشد.

امرالله صالح، هنگامی مطرح می شود که رییس جمهور کرزی و جامعه ی جهانی از چالش های عارف سروری، رییس امنیت ملی، به بینی می رسند.

امرالله صالح به صفت عضو فعال شورای نظار، هم برای آنان، هم برای رییس جمهور و هم برای امریکایی ها پذیرفته بود. بنا بر این، انتخاب می شود. او توانست تا اندازه ای در ریاست امنیت ملی، اصلاحات بیاورد. با این حال، آن اداره ملی نمی شود و همچنان در انحصار تنظیمی باقی می ماند.

امرالله صالح به حیث فردی مطرح بود که نظر و عملش در حکومت، هر دو وزن داشتند. نفوذ گسترده ی جمعیت و شورای نظار و طبیعت نرم کرزی، زمینه ی فعالیت های بیشتر صالح را فراهم می سازند.

صالح بر ذهن کرزی نیز حاکمیت داشت. قادر بود او را بر ضد متحدان واقعی و طبیعی اش به تغییر فکر وادارد تا از متن حکومت، دور بمانند. امرالله صالح در دور دوم انتخابات ریاست جمهوری، با قاطعیت از عبدالله عبدالله حمایت کرد. افرادش حتی تصاویر کرزی را پاره کردند.

آنان از جاده ی آریانا تا ریاست دهم امنیت، در برابر لیسه ی امانی در ساحه ای که در دست گماشته گان خودشان بود، اجازه نمی دهند تصاویر کرزی را نصب کنند. تصاویر او در این ساحه، چند بار پاره شده اند. برعکس کسی نمی توانست تصاویر عبدالله عبدالله را که در همان ساحه نصب بودند، دور کند.

هرچند امرالله صالح، صاحب استعداد بالا و تحصیلات عالی ست و در عرصه ی ارتباطات اجتماعی و سیاسی بسیار فعال، اما نمی تواند افق های افکارش را فراتر از دره ی کجکن / پنجشیر، شورای نظار و جمعیت اسلامی برود. بنا بر این، شخصیت اش آسیب می بیند.

در دور دوم انتخابات ریاست جمهوری، من برای رییس جمهور کرزی و امرالله صالح برای عبدالله، آشکار و نهان، کمپاین می کردیم. روزی در یک مصاحبه در تلویزیون شمشاد گفتم: هر دو نامزد حق ندارند عکس های شخصیت های ملی و تاریخی را به حیث ابزار انتخاباتی استفاده کنند.

داکتر عبدالله سعی می کرد با استفاده از تصاویر احمدشاه بابا و میرویس نیکه در کندهار، ژست ملی بگیرد؛ اما سوء استفاده از تصاویر بزرگان، باعث خلق مشکلات می شد.

در آن جریان، امرالله صالح به سخنانم رنگ دیگر می زند. به رییس جمهور کرزی گفته بود که یون، باعث تشتت قومی می شود. حالا که ما جهت وحدت ملی، تصاویر میرویس نیکه و احمدشاه بابا را نصب می کنیم، او مخالفت می کند. رییس جمهور، مرا می خواهد و خواهان توضیح می شود. برایش گفتم: من هم تصاویر بزرگان را چاپ و هرازگاهی تکثیر می کنم، اما نه به خاطر انتخابات. کرزی صاحب گفت: چیز دیگر که نگفته ای؟ گفتم: ویدیو را چک کنید! از صحبت هایش آشکار بود که امرالله صالح او را ذهنیت داده بود. بعد از آن برایم سوالی خلق شد که امرالله صالح، رییس امنیت ملی ست یا کمپاینر

عبدالله؟

با وجودی که کرزی از تمام نيات امرالله صالح، آگاه بود، باز هم چیزی
نمی گفت یا گفته نمی توانست.

چکر دولتی آقای «چکری»

آقای چکری در سی سال گذشته از جمله ی کسانی به شمار می رود که اکثر افغانان با نام و شخصیت اش آشنایی دارند. او پس از ایجاد اداره ی موقت، چند بار مشی و نگرشش را تغییر می دهد. باری مشاور رییس جمهور کرزی هم می شود، اما پسان تر به جبهه ی متحد ملی می پیوندد. او آن زمان، خیلی زشت عقب کرزی و حکومتش، توهین می کرد. این روش حتی به افراط هم کشانده می شد. چکری در رسانه ها هم بسیار فعال بود. هر سخنی که به دهانش می آمد، بی سنجش می گفت. او دو بار با من تصادفاً مواجه شده است. هر دو به گونه ی لایف (زنده) پخش می شدند. بحث نخست در تلویزیون شمشاد بود. پیرامون بخشش تمام جناح ها و معافیت جنایتکاران می چرخید. چکری از تصمیم ولسی جرگه مبنی بر تایید طرح بالا حمایت می کرد و جهت حقانیت آن، حدیث و آیت می آورد. همچنان ما را ملامت می ساخت که چرا صلح را نمی پذیریم؟ کلمه ی صلح را چند بار این سو آن سو به نفع خود می چرخاند. بالاخره حوصله ام را تنگ می سازد. جواب می دهم: معافیت از سوی کسانی مطرح شده که در جنایت آلوده اند. یعنی به صلح و تفاهم، میل ندارند. بل می خواهند به نام آن ها خود را وقایه کنند.

اوضاع چکری خراب می شدند. تلیفون های بیننده گان نیز حالش را مکدر می ساختند. مردم به قدری به وی توهین و فحاشی کردند که شبیه چلو صاف شده بود. در وقفه ی کوتاه برنامه، رو به من کرد: یون صاحب! چرا بر تو حمله نمی شود که بر من می شود؟ گفتم: اگر اعمال ما مثل هم می بودند، ممکن به من هم حمله می کردند.

پس از زوال «جبهه ی متحد ملی»، چکری - دامن محمد قسیم فهیم را می گیرد. او را به رییس جمهور سفارش می کند تا به حیث وزیر حج و اوقاف، نامزد کند، اما ولسی جرگه، رای نمی دهد. بنابر این،

سرپرست می ماند.

روزی با رییس جمهور، ملاقات داشتم. طی آن، خلاصه ی یک بحث چکری را نیز یادآوری کردم: آمدن او میان ما، هم باعث طعنه و هم باعث شرم است. صلاح نیست افراد بدسابقه در پُست های مهم، کار کنند؛ اما رییس جمهور می گوید: بگذار باشد. از چنین... در این وطن خیلی زنده گی می کنند؛ هرچند پارلمان او را رد کرد، اما نمی شرمند. بنا بر این، تو چرا بشرمی؟ من هم خاموش شدم.

شب ها و روز ها می گذشتند. بالاخره دومین انتخابات ریاست جمهوری فرا می رسد. جنجال های انتخابات، به همه معلوم اند. در زمان شمارش آرا، سهم رییس جمهور کرزی، پایین تر از ۱+۵۰ می شود، اما کل آرا حساب نشده بود. آن هنگام، شایعاتی وجود داشتند که گویا آقای عبدالله در بدل امتیازات می خواهد تفاهم کند. همان زمان، چکری به دفتر ما (شورای امنیت) می آید. نان چاشت را هم با ما صرف می کند. پس از پایان آن، می گوید: من می روم با مخالفان (گروه داکتر عبدالله) صحبت کنم. شرایطی گذاشته اند که اگر نرمش کنند، خوب است تا به تفاهم برسیم. گفتیم: شرایط شان چیستند؟ گفت: ده وزارت و ده ولایت از قبیل جا هایی که آرای بیشتر آورده باشند و بعضی از سفارتخانه ها و ریاست های مستقل را می خواهند. همچنان می گویند اگر رییس جمهور، افراد شان را بپذیرد، اما پارلمان رد کند، باید مختار باشند افراد نو را معرفی کنند. بنا بر این، شرایط شان بسیار سخت هستند. رییس صاحب (کرزی) برایم وظیفه سپرده به نماینده گی از حکومت با آنان صحبت کنم. من به مزاح برایش گفتم: چکری صاحب! شما، اسماعیل خان، فهیم خان، بسم الله خان، امرالله خان صالح، ضرار احمد مقبل و دیگر جمعیتی ها، نزدیک ده پُست کابینه را گرفته اید! آن ها را در کدام قسمت، محاسبه می کنید؟ در گروه کرزی صاحب یا داکتر عبدالله؟ گفت: من نیز همین را می گویم.

مراسم حج، فصل حاصلات وزیر حج و اوقاف است. گفته می شود چکری صاحب نیز حاصلات این فصل را جمع کرده بود. بعداً آن ها را به لندن می برد؛ اما دوسیه ی انباشته اش در لوی سارنوالی می ماند. خبر به رسانه های داخلی و خارجی نیز درز می کند. به پولیس بین المللی هم مراجعه می شود. با این حال، فاصله ی زیادی بین تطبیق قانونی و چکری، وجود دارد.

شرم ربانی!

قبل از تدویر لویه جرگه ی ملی مشورتی صلح، آوازه بود استاد ربانی به حیث رئیس آن، انتخاب می شود. همانند من، بسیار دیگر نیز به رئیس جمهور کرسی گفته بودند که نباید چنین شود.

روزی رئیس جمهور برایم گفت: ربانی، نزد آمدن بود. می گفت آخرین سال های زنده گی ام است. می خواهم با آن چه مانده، به مردم خدمت کنم. می خواهم میان افغانان صلح شود. اگر چنین امری از من ساخته آید، برایم افتخار است. به رئیس جمهور گفتم: می خواهد در باقی عمرش نیز روند صلح را بطی کند و امتیازات جدیدی از تو بگیرد؛ اما کرسی از سخنانم خوشش نیامد. با آزرده گی از نزدش بیرون شدم. جرگه ی ملی مشورتی صلح، گشایش می یابد. دو-سه روز بعد از آن، ربانی نزد رئیس جمهور می آید و آرزو می کند فرزندش صلاح الدین به حیث سفیر افغانستان در ترکیه، مقرر شود. با این حال، رئیس جمهور برایش می گوید: استاد! حالا شرم آور می باشد؛ زیرا جرگه به تازه گی گشایش یافته است. اگر اعلام شود، مردم چه خواهند گفت که استاد، رشوه گرفته یا چه طور؟ او را مقرر می کنم، اما پسان تر؛ اما ربانی می گوید: چه جای شرم است؟! هیچ باکی نیست. تو حق داری هر کسی را مقرر کنی. اگر او، زودتر مقرر شود، خوب تر است.

رئیس جمهور، قلم را حرکت می دهد و حکم تقرری صلاح الدین ربانی را امضاء می کند. منتها نمی دانم در آن وقت شهرت ربانی به یاد رئیس جمهور کرسی آمده بود یا نه؟

آب گرمکن شورای علما

فقط جنگسالاران و رهبران تنظیمی نبودند که از کرزی صاحب، باج می گرفتند. بعضی از علما و شیوخ نیز از این نعمت بهره می بردند. در میان آنان، یکی هم مولوی صاحب فضل هادی شینواری ست. او در حکومت کرزی، ریاست ستره محکمه را بر عهده داشت.

مولوی شینواری در گذشته با حزب جمعیت اسلامی، مرتبط بود. در زمان جنگ ها به نماینده گی از آن تنظیم در گفت و گو ها با مخالفان شان اشتراک می کرد. گفته می شود خیلی قبل، زمانی که در لواری، ملا امام بود، استخبارات پاکستان، او را زیر نظر داشت. در مجلسی گفته بود: قبل از من، هیچ کس به پاکستان نرفته بود. حکمتیار و ربانی را من به ایجنسی های پاکستان، معرفی کردم.

هرچند مولوی شینواری، قبل از هر افغانی به پاکستان رفته بود، اما از بقیه، عقب می ماند. بنا بر این از پاکستان، فاصله می گیرد. در حکومت کرزی صاحب به نظر می آمد که دیگر از قصه ها و تارهای گذشته اش با پاکستان، خبری نبود.

به هر صورت، شیخ الحدیث مولوی شینواری همانند سایر رهبران تنظیمی، حالا به پاکستان، نزدیک نیست و نه هم مورد اعتماد آن کشور می باشد. کرزی صاحب نیز بسیار رعایت حال شان را می کند. اگر سهم شان در شیرینی های درباری، مساوی با دیگران نباشد، کم تر نیست.

پس از آن که مولوی صاحب شینواری از ریاست ستره محکمه، کنار زده می شود، سمت شورای سراسری علما را که از قبل، بنیان هایش را گذاشته بودند، به دست می آورد.

شورای امنیت، پول های فراوانی به تجمع ملایان می پرداخت. حساب و کتاب آن ها هم معلوم نبود. دولت هم هر وقت می خواست، می توانست از آنان استفاده های سیاسی کند.

قصه ی هزینه های شورای علما، بسیار دراز است. دولت برای اعضای آن در وزیر اکبرخان، خانه گرفته بود. در آن خانه، یک حوض زیبا بود. علما هنگام برودت، در حوض، آب گرمکن می گذاشتند تا پس از گرم شدن آب، به خاطر غسل و وضو، استفاده کنند.

باری آب گرمکن علما، بی آن که سر و کلمه ی ملایان پیدا شود، چند ماه در عوض می ماند و فقط توام با رفت و آمد برق، روشن و خاموش می شد. پس از مدتی که صرفیه ی برق آن می آید، می بینند که معادل ۳۰ هزار امریکایی شده است. با آن که به اصرار به شرکت برشنا می گفتند چنین مصرفی نکرده اند، اما آنان از میتر، صحبت می کردند. بالاخره علما، متوجه حوض می شوند.

با آن چه تذکر رفت، می توان سقف استفاده ها و باج زورمندان از حکومت را قیاس گرفت.

افغانستان سیاه و سفید

«پس از ۱۱ سبتمبر ۲۰۰۱م امریکا بر افغانستان هجوم می برد. آن زمان، جورج بوش طی گفت و گویی با رییس جمهور روسیه، امیدوار بود افغانستان به دو حصه تقسیم شود: سیاه و سفید. بخش سفید، تحت کنترل روسیه و بخش سیاه از آن امریکا. بنا بر این تصریح می کند: زودتر تا سالنگ ها جلو بیایید! اما پوتین، توضیح خواسته بود: سیاه و سفید یعنی چه؟ بوش می گوید: طرف جنوب (سیاه)، طالبان - مستقر اند. جنگ ادامه خواهد یافت. بی این نیز مردم آن جا خواهان ترقی و تمدن نیستند. طرف شمال (سفید)، اقلیت های حامی شما (ائتلاف شمال) وجود دارند. از آنان حمایت کنید تا به سالنگ، جلو بیایند. تا آن منطقه، افغانستان سفید، شمرده خواهد شد. ترقی و تمدن، جریان می یابد. آباد می شود و مردمش صاحب دیموکراسی می شوند.»

اقتباس بالا از سخنان امام علی رحمانوف، رییس جمهور تاجکستان، است. آن را زمانی بیان کرده بود که به تاریخ ۳ عقرب سال ۱۳۸۹ش به کابل می آید و در خانه ی رییس جمهور کرزی، مهمان می شود. در آن جریان، از استاد ربانی نیز نام می برند. قضیه از این قرار بود که فهیم خان، رییس جمهور کرزی، عمر داوودزی و چند تن از سرشناسان حکومت، جمع شده بودند. کسی از استاد ربانی یاد می کند. امام علی رحمانوف می گوید: بلی، او از من آزرده است. چند سالی ست که هیچ تماسی با من ندارد. کرزی صاحب می گوید: چرا آزرده است؟ چرا آشتی نکردید؟ رییس جمهور تاجکستان، داستان افغانستان سیاه و سفید را تعریف می کند. او می افزاید: پوتین، پس از جلسه ی شانگهای، بلافاصله به تاجکستان می آید و از من می خواهد به شمول سران ائتلاف شمال، استاد ربانی را نیز بخواهم؛ اما من وی را نخواستم. با وجودی که ربانی موکداً از من خواسته بود زمینه ی ملاقاتش با پوتین را فراهم بسازم.

رحمانوف، یک مورد دیگر را نیز خاطر نشان می سازد: پوتین، پیام بوش را به سران ائتلاف شمال و بقیه می رساند و از هر گونه کمک مستقیم و غیر مستقیم خود، اطمینان می دهد. ناگهان فهمیم، یک مشت ریگ را به دست می گیرد و می گوید: به این، ریگ می گوئیم. در هلمند «شگه» می گویند. یعنی افغانستان، واحد است. طالبان، نه در شمال و نه هم در جنوب افغانستان، جا دارند. باید کابل را اشغال کنیم؛ زیرا مردم از آنان به تنگ آمده اند. افغانستان در موقعیت چند سال پیش، قرار ندارد. با این وجود، پوتین می گوید: نمی توانید کابل را نگه دارید! باید در سالنگ بمانید. آن جا را محکم کنید. ما عقب تان ایستاده ایم؛ اما فهمیم، به شدت با تقسیم افغانستان، مخالفت می کند.

وقتی پوتین به مسکو می آید، پس از مدتی، نظام طالبان سقوط می کند. فهمیم و بقیه به کابل می آیند. رئیس جمهور روسیه، با آگاهی از موضوع، طی یک تماس تیلیفونی، قهرآمیز برایم می گوید: چرا به کابل رفتند؟ نمی توانند آن جا را نگه دارند. جنگ ها از نو آغاز می شوند. طالبان، بار دیگر ظهور می کنند. گفتیم: آنان حرف مرا نمی پذیرند. پوتین، به تندی صحبت می کرد. رحمانوف ادامه می دهد: وقتی بار دیگر او را دیدم، از این که در تماس تیلیفونی، تندی کرده بود، پوزش خواست. گفتم: چرا حالا نرم شده ای؟ گفت: صحبت های تیلیفونی ما را امریکایی ها می شنیدند. یعنی می خواست بدانند پیام شان را به درستی به افغانان رسانده ام. حالا که سال ها از آن زمان می گذرد، وقتی استاد ربانی را دیدم، باز هم گلایه اش از عدم ملاقات با پوتین را تکرار کرد.

در امنیت ملی، کی - چه قدر است؟

استخبارات یا خدمات امنیتی در هر کشوری حساس ترین اداره شمرده می شود. این بخش، دولت را از راه های پنهان کنترل و ثبات آن را تامین می کند.

در کنفرانس بن، افزون بر معاونیت اداره ی موقت، وزارت دفاع، داخله و خارجه هم به ولسوالی کجکن / پنجشیر داده می شود. در این میان، ریاست امنیت ملی را به داکتر عبدالرحمن، می سپارند؛ هرچند او از اعضای اصلی شورای نظام، شمرده می شد، اما چون نورستانی بود، گروه پنجشیر بالای لخضر ابراهیمی و بقیه فشار می آورند که ریاست امنیت ملی در شمار وزارت ها نمی آید. به این لحاظ، روی آن بحث نمی شود. حالا باید وزارت ها را تقسیم کنید! آنان، لخضر ابراهیمی را مجبور می کنند وزارت ترانسپورت را به داکتر عبدالرحمن بدهند. در حالی که آن وزارت به انجنیر روح الله امان، سپرده شده بود. چنان چه او فاقد حمایت سیاسی بود، نامش را پاک و به جایش، نام داکتر عبدالرحمن را می نویسند. این گونه، ریاست امنیت ملی و چند ریاست بزرگ دیگر را به بهانه ی این که وزارت نیستند، درست و یک جانبه به شورای نظام - گروه پنجشیر می دهند.

در حکومت موقت، ۸۳۲ بست / سمت مهم، فقط به باشندگان پنجشیر می رسند. آن ها مجموعاً بیش از نصف پست های حساس دولتی در شهر کابل، شمرده می شدند.

انجنیر عارف سروری، به حیث رییس امنیت، وظیفه اش را شروع می کند. این که او چه گونه شخصی ست، در گذشته چه کرده بود و در این جا چه می کند، بحث کامل می خواهد، اما در یک جمله می توان گفت که ریاست امنیت ملی را از پنجشیری ها و جمعیتی ها پُر می کند. این شخص تا توان داشت از هیچ توطئه علیه پشتون ها کوتاهی نمی کرد. به آنان به نام طالبان، آسیب می رساند. این روش به قدری

زننده و فضح می شود که کتمان آن به سطح داخل و خارج، ناممکن بود. حکومت و جامعه ی جهانی، به ویژه امریکایی ها ناگزیر می شوند کسی را در راس ریاست امنیت ملی افغانستان بیاورند که زبان شان را بفهمد.

امرالله صالح که قبلاً مترجم احمد شاه مسعود بود و می توانست به انگلیسی صحبت کند و هم در امریکا، کورس خوانده بود، انتخاب می شود.

روزی در خیمه ی لویه جرگه با آقای امرالله صالح پیرامون ترکیب ملی ریاست امنیت، بحث داشتیم. به او گفتیم: این اداره ملی نیست. گفت: به چه دلیل؟ گفتیم: در ۲۷ بست/ سمت مهم آن، ۱۴ تا فقط برای پنجشیر و متباقی اکثراً به افراد مربوط قوم تاجک، حواله شده اند. پشتون های این اداره نیز اکثراً وابسته به جمعیت می باشند. حالا شما بگویید که ملی ست یا تنظیمی؟ اگر من می بودم و از ولسوالی ام، ۱۴ رئیس مقرر می کردم و بقیه را هم برای تنظیمی هایم می سپردم، چه فکر می کردید؟ به شمول من، اکثر مردم فکر می کنند که این اداره، فقط حافظ منافع شورای نظار و جمعیت است. صالح، اذعان کرد که آن چه گفتیم واقعیت دارد، اما افزود باید جهت اصلاح کار شود؛ نه این که تمام سیستم را رد کنیم: دو معاون دارم. هر دو پشتون هستند. هدفش انجنیر ابراهیم سپین زاده و داکتر عبدالله لغمانی بود.

انجنیر ابراهیم، به نام به ریاست امنیت می رفت. نقش بسیار سمبولیک داشت. عبدالله لغمانی نیز از منظر تنظیمی بودن، وابسته ی جمعیت و شورای نظار بود.

در ذیل، آخرین صورت تشکیل اداره ی امنیت ملی تا ریاست انجنیر نبیل و پس از جراحت اسدالله خالد را که به دست ما رسیده، ارائه می کنیم.

افسران:

۵۸۹۰ = پشتون

۹۹۴۵ = تاجک

سربازان:

۳۴۵۹ = پشتون

۴۶۳۰ = تاجک

اجیران:

۵۳۵ = پشتون

۱۸۴۰ = تاجک

تشکیل فوق تا آغاز ماه جوزای سال ۱۳۹۲ ش ارزیابی شده است. تنها پس از جراحت اسدالله خالد، ۷۵۰ پنجشیری به پیشنهاد جنرال حسام الدین، معاون اول ریاست امنیت، و منظوری فهیم خان، مقرر می شوند. این در حالی ست که به شمول امرالله صالح، اکثر اشخاص گروه پنجشیر که ژست های اپوزیسیون می گیرند، می گویند نقش تاجکان در حکومت کم است. آنان کرزی و بعضی از اعضای حکومتش را متهم به قوم پرستی، گرایش سمتی، زبانی و حتی فاشیسم می کنند. اگر اعمال کرزی، فاشیستی باشند، به اعمال طرف مقابلش چه نام دهیم؟ در سایر ادارات دولتی نیز وضع مشابه، حاکم می باشد. مشکل دیگر تشکیل بالا، این است که افسران پشتون بر اساس اهمیت کرسی، در حالت بد قرار دارند.

در نهایت می توان گفت ریاست امنیت ملی در ۱۲ سال گذشته، بیشتر اداره ی مختص یک منطقه و افراد منسوب به آن، باقی مانده است.

سوء استفاده از فرصت ها

آن چه محمد قسیم فهیم در اداره ی موقت و انتقالی و بعداً به حیث معاون اول و وزیر دفاع، انجام داده، صرف نظر از صدها، بل به هزاران عمل غیر قانونی می رسد. بررسی و تدقیق تمام آن ها نیازمند کتاب هاست. در این میان، هر وقت رئیس جمهور به خارج می رفت، آقای یوسف اعتبار که به عنوان رئیس عمومی اداره ی امور ریاست جمهوری، کار می کرد، تمام اسناد و مواردی را که کمری از امضای آن ها ابا می ورزید یا گمان می رفت پاس نمی شوند، جمع و ترتیب می کرد. سپس منتظر می ماند تا فهیم در سمت سرپرست، قرار گیرد. چون تمام پُست های حکومت به ترتیب در دست ائتلاف شمال، به خصوص در اختیار شورای نظار (گروه پنجشیر) بود، به تمام روسا و افراد وابسته به خودشان می گفت هر چه تقاضا دارید، حالا به ریاست عمومی اداره ی امور بسپارید! در تقاضا های شان اکثراً اخذ زمین و ملکیت ها مطرح می شدند. تفرری، اعطای رتب ملکی و نظامی و سایر امتیازات نیز شامل بودند.

پس از هر سفر رئیس جمهور به خارج، یوسف اعتبار، تمام اسناد و تقاضا ها را روی میز فهیم خان می گذاشت. او هم به اصطلاح عوام در «فی ثانیه» امضاء می کرد. تخمیناً می توان گفت که شاید بیش از پنجاه هزار عملی را انجام داده باشند که افزون بر این که نباید می شدند، سد قانونی هم داشتند.

وقتی رئیس جمهور برمی گشت، نخست ممکن بود آگاه نشود. اگر هم می شد، وانمود می کرد نمی داند. دیگر این که در موضع مخالفت، توان رد نداشت. همچنان اعمالی را نیز انجام می داد که باعث خرسندی آنان می شد. به اصطلاح بعضی «حرکت ملی» می کرد. در ذیل از بقیه موارد می گذرم و فقط به یک نمونه ی کوچک، بسنده می کنم.

اداره ای به نام «قطعه ی محافظت و امنیت رجال برجسته» وجود دارد. مربوط ریاست دهم ریاست عمومی امنیت ملی می باشد، اما تحت چتر و اوامر ریاست جمهوری، کار می کند. حالا کریم خرم، مسوولیت راس آن را بر عهده دارد. پس از او، نور الله خان، باشنده ی پنجشیر، قرار می گیرد. در واقع هر تقرر نو، انفکاک و اعطای رتبه که در این ریاست، صورت می گیرند، باید از طریق کریم خرم، صورت بگیرند؛ اما بعضی مقرری ها بی تایید کریم خرم یا رییس جمهور، صورت می گیرند. از طریق یوسف اعتبار، مسیری مستقیماً به مارشال، منتهی می شود.

در ذیل، یک جدول ترفیعات را مثال می آوریم. این جدول توسط یوسف اعتبار به «مارشال؟!» می رسد. او هم امضاء می کند. این گونه ۵۳ تن یکباره در آن ریاست، ترفیع می کنند. کاپی حکم آن را نیز ملاحظه کنید!

ناگفته های ارگ / ۳۵۶

۵ حکم	جمهوری اسلامی افغانستان ریاست دفتر مقام عالی ج.ا. ریاست محافظت و امنیت رجال برجسته دولتی جمهوری اسلامی افغانستان مورخ و ر ۱۳۹۲ شماره: ۴۸۵ ۱۲ ۱۳۹۲/۰۳/۲۴ ریاست دفتر ریاست محافظت و امنیت رجال برجسته دولتی
احکام	پیش
شماره حکم ۵۱۳۳۱ ۱۳۹۲/۰۳/۲۴ ملاحظه شد: متن پیشنهاد منظور است، ریاست عمومی امنیت ملی در زمینه اجراءات نماید. ملاشای محمد فایم فایم معاون اول و سرپرست ریاست ج.ا.	به مقام محترم عالی ریاست جمهوری اسلامی افغانستان! محترماً: تعداد (۵۳) تن کارمندان مدیریت هفتم این اداره که وظایف محوله خویش را با کمال صداقت و ایمانداری کامل بدون ضیاع وقت بطور (۲۴) ساعته اجرا نموده و از هیچ نوع سعی و تلاش در امور اجرای وظایف مربوط دریغ نورزیده اند. با در نظر داشت کار و پیکار شبانه روزی ایشان و جهت تشویق هر چه بیشتر آنها در امر اجرای بهتر وظایف محوله احتراماً به مقام محترم عالی پیشنهاد مینمائیم تا یک رتبه بالاتر از رتبه موجوده ایشان بطور فوق العاده بدون در نظر داشت پست برای آنها که جدول شهرت شان ضمیمه پیشنهاد هذا میباشد با اصدار حکم منظور فرموده ممنون سازید. با اعتقاد از فرصت به تجدید احترامات فایقه میپردازیم. بالحترام رئیس محافظت و امنیت رجال برجسته دولتی ۱۴۲ ۱۳۹۲/۰۳/۲۴

جدول شهرت کارمندان مدیریت هفتم ریاست محافظت وامنیت رجال برجسته دولتی

ردیف	شهرت		رتبه موجوده	رتبه پیشنهاد شده	ملاحظات
	اسم	ولد			
1	حبیب الله	عبدالله	دگرمن	دگروال	
2	عبدالظهور	داود	دگرمن	دگروال	
3	عبدالنعیم	عبدالقیوم	دگرمن	دگروال	
4	غلام علی	سراج الدین	دگرمن	دگروال	
5	نقیب احمد	فیض محمد	دگرمن	دگروال	
6	عبدالتمیم	عبدالمبین	دگرمن	دگروال	
7	عبدالسمیع	نفیس خان	دگرمن	دگروال	
8	رضوان الله	فتح محمد	دگرمن	دگروال	
9	عبدالقدیر	عزیز احمد	دگرمن	دگروال	
10	ملانور محمد	پیر محمد	جگرمن	دگرمن	
11	عبدالقدوس	عبدالمطلب	جگرمن	دگرمن	
12	سالار الدین	عبدال	جگرمن	دگرمن	
13	میر آغا	عیدی محمد	جگرمن	دگرمن	
14	عزیز بیگ	محمود بیگ	جگرمن	دگرمن	
15	مرزا محمد	محمدرضا	جگرمن	دگرمن	
16	عبدالماتیل	عبدالخالق	جگرمن	دگرمن	
17	شیخ عابدین	معراج الدین	جگرمن	دگرمن	
18	غوث محمد	محمد افضل	جگرمن	دگرمن	
19	سیف الدین	غلام محی الدین	جگرمن	دگرمن	
20	رحیم الدین	کرم خان	جگرمن	دگرمن	
21	نصیر احمد	صالح محمد	جگرمن	دگرمن	
22	سبز محمد	غریب محمد	جگرمن	دگرمن	
23	محمد حکیم	مرزا خان	جگرمن	دگرمن	
24	محمد فیض	عطا محمد	جگرمن	دگرمن	
25	حبیب محمود	شاه محمود	جگرمن	دگرمن	
26	حیات الله	رحمت الله	جگرمن	دگرمن	
27	نجیب الله	حبیب الرحمن	نورن	جگرمن	
28	سید ملنگ	حاجی حکیم	نورن	جگرمن	

جدول شهرت کارمندان مدیریت هفتم ریاست محافظت و امنیت رجال برجسته دولتی

ردیف	شهرت		رتبه موجوده	رتبه پیشنهاد شده	ملاحظات
	اسم	ولد			
29	ضیاء الحق	صفت خان	تورن	چگرن	
30	محمد جان	محمد عمر	تورن	چگرن	
31	نیکو خان	چگرخان	تورن	چگرن	
32	عبدالله	مردان خان	تورن	چگرن	
33	محمد شاه	دیرخان	تورن	چگرن	
34	محمد پال	غریب محمد	تورن	چگرن	
35	محمد اسرار	غریب محمد	تورن	چگرن	
36	احمد ضابط	صوفی خان	تورن	چگرن	
37	میریچه	میر احمد	تورن	چگرن	
38	حضرت جان	محمود جان	تورن	چگرن	
39	خالد	گل احمد	تورن	چگرن	
40	شرین خان	خان شرین	تورن	چگرن	
41	حیات الله	ملا عزیز الله	تورن	چگرن	
42	غلام حسین	غلام الدین	تورن	چگرن	
43	میر اکبر	میر احمد	تورن	چگرن	
44	امیر احمد	تجمل خان	تورن	چگرن	
45	ضیاء الله	شاه نظر	تورن	چگرن	
46	غلام قادر	غلام صغدر	تورن	چگرن	
47	احمد ضیا	رسول خان	تورن	چگرن	
48	گلاب شاه	امیر جان	تورن	چگرن	
49	مجیب الرحمن	رسول خان	لمری بریدمن	تورن	
50	غلام	عبدالمصمیم	دوهم بریدمن	لمری بریدمن	
51	سرور خان	ذین العابدین	دوهم بریدمن	لمری بریدمن	
52	کوهی خان	محمد غوث	دوهم بریدمن	لمری بریدمن	
53	ضیاء الرحمن	رسول خان	دوهم بریدمن	دوهم بریدمن	

قرار شرح فوق جدول هذا ترتیب و صحت است.

با احترام

۳-۳

معاونت ریاست
رجال برجسته دولتی

۲۰۰۲

اگر در یک ریاست کوچک، چنین حالی ست، چه فکر می کنید که در

ادارات بزرگ دولت، چه حال باشد؟ اکثر افراد آن جدول، منسوب به یک قوم و یک منطقه استند. این روند اکنون نیز به قوت خود در جریان است. خدا می داند تا پایان حاکمیت کرزی صاحب، چه قدر دیگر به اعمال و گماردن های غیر قانونی، افزوده شود.

نه فقط فهیم خان، بل تمام اعضای گروه شان در هر فرصتی که به دست می آوردند، به هزاران عمل نامشروع، دست می زدند. گرایش های منطقه یی، زبانی، قومی و تنظیمی شان نیز آشکار بودند. در یک نمونه ی دیگر، به اجراءات بسم الله محمدی می پردازیم. او پس از آن که وزیر داخله شد، افزون بر اعضای سابق جمعیت و باشنده گان پنجشیر در آن وزارت، باعث افزایش شان هم شده است. قابل یادآوری ست، جدول ذیل که هنگام تصدی بسم الله محمدی در وزارت داخله، ترتیب شده بود، از سوی بعضی، جهت ارزیابی به شورای ملی هم ارائه می شود؛ هرچند و کلا بر آن اعتراض می کنند، اما موفق نمی شوند باطل بسازند.

ردیف	اسم	رتبه	وظیفه	سکونت	موقف سیاسی	در زمان کی مقرر شده	ملاحظات
۱	بسم الله خان	ستر جنرال	وزیر داخله	پنجشیر	جمعیت اسلامی		
۲	عبدالرحمن	دگر جنرال	معین امنیتی	کابل	جمعیت اسلامی	بسم الله خان	
۳	باز محمد احمدی	دگر جنرال	معین مواد مخدر	بدخشان	جمعیت اسلامی	بسم الله خان	
۴	مسعود راغب	تورنجنرال	ریس ع تقشیش	پروان	جمعیت اسلامی	بسم الله خان	
۵	عبدالرحیم شجاع	تورنجنرال	ریس ع حقوق	پنجشیر	جمعیت اسلامی	بسم الله خان	

۶	همایون عینی	جنرال	رئیس ۱۱۹	پنجشیر	جمعیت اسلامی		
۷	عبدالقدوس امید	جنرال	ق زون نمبر ۱	پنجشیر	جمعیت اسلامی		
۸	ملاصبور	تورنجنرال	ق بدخشان	پنجشیر	جمعیت اسلامی	بسم الله خان	
۹	معروف	جنرال	ق قرارگاه وزارت	پنجشیر	جمعیت اسلامی	بسم الله خان	
۱۰	شاعلم	جنرال	معاون ریاست ع استخبارات	پنجشیر	جمعیت اسلامی	بسم الله خان	قبلاً در امنیت دوسیه داشت
۱۱	اکرام	جنرال	ق قطعه محافظت قضاات	پنجشیر	جمعیت اسلامی	بسم الله خان	
۱۲	نجیب الله قانونی	جنرال	معاون ریاست ع دفتر	پنجشیر	جمعیت اسلامی	بسم الله خان	
۱۳	دادالله	جنرال	معاون ریاست ع امور پولیس	پنجشیر	جمعیت اسلامی	بسم الله خان	
۱۴	محمدصاف	جنرال	مدیر ع حقوق کابل	پنجشیر	جمعیت اسلامی	بسم الله خان	
۱۵	سیف الدین وفا	جنرال	مدیر ع حقوق کابل	پنجشیر	جمعیت اسلامی	بسم الله خان	
۱۶	مبین قره بیگ	جنرال	معاون ریاست تعمیرات	پنجشیر	جمعیت اسلامی		
۱۷	عظیم قره بیگ	جنرال	معاون ریاست ترافیک	پنجشیر	جمعیت اسلامی		
۱۸	خلیل دستیار	جنرال	رئیس تحقیقات زون ۲۰۲	پنجشیر	جمعیت اسلامی	بسم الله خان	
۱۹	حبیب الرحمن	جنرال	رئیس تحقیقات زون ۲۰۲	پنجشیر	جمعیت اسلامی	بسم الله خان	
۲۰	عبدالروف تاج	جنرال	امر امنیت بلخ	پنجشیر	جمعیت اسلامی		
۲۱	عبدالحمید	جنرال	سرپرست ریاست تعمیرات	پنجشیر	جمعیت اسلامی	بسم الله خان	

۲۲	محمدناصر حیدری	سمونوال (وگروال)	مدیر تحلیل و ارزیابی معینیت	پنجشیر	جمعیت اسلامی	بسم الله خان	
۲۳	صبر الدین	سمونوال	مدیر استخبارات وزارت	پنجشیر	جمعیت اسلامی	بسم الله خان	
۲۴	محمد اکبر	سمونوال	مدیر تعقیب وزارت داخله	پنجشیر	جمعیت اسلامی	بسم الله خان	
۲۵	عبدالحکیم خیرخوا	سمونوال	مدیر کنترول زون نمبر ۳ کابل	پنجشیر	جمعیت اسلامی		
۲۶	غلام غوث	سمونوال	مدیر پالیسی معینیت پالیسی	پنجشیر	جمعیت اسلامی	بسم الله خان	
۲۷	عبدالستار	سمونوال	مدیر تعقیب و جستجو کابل	پنجشیر	جمعیت اسلامی	بسم الله خان	
۲۸	صابر	سمونوال	ق کندک کمر بند کابل	پنجشیر	جمعیت اسلامی		
۲۹	ویس تاج	خارمن	امر حوزه دهم کابل	پنجشیر	جمعیت اسلامی	بسم الله خان	
۳۰	خالد تاج	سمونوال	مدیر استخبارات پنجشیر	پنجشیر	جمعیت اسلامی	بسم الله خان	
۳۱	عبدالرحیم	سمونوال	مدیر تروریزم هرات	پنجشیر	جمعیت اسلامی	بسم الله خان	
۳۲	لطف الهادی	سمونوال	مدیر استخبارات هرات	پنجشیر	جمعیت اسلامی	بسم الله خان	
۳۳	قدم شاه	سمونوال	ق کندک ۲ لوی ۱ نظم عامه	پنجشیر	جمعیت اسلامی		
۳۴	غلام دستگیر	لومری خارن	مدیر جانی حوزه ۲ کابل	پنجشیر	جمعیت اسلامی	بسم الله خان	

۳۵	عبدالرحیم	سمونمل	امر کنترل حوزه ۱ کابل	پنجشیر	جمعیت اسلامی	بسم الله خان
۳۶	ذین العابدین	سمونوال	ق کتدک ۵ لوی ۳ نظم عامه	پنجشیر	جمعیت اسلامی	بسم الله خان
۳۷	اغا شیرین	سمونوال	معاون اداری حوزه چهارم کابل	پنجشیر	جمعیت اسلامی	
۳۸	عزیز غیرت	جنرال	ق امنیه جوزجان	پنجشیر	جمعیت اسلامی	بسم الله خان
۳۹	عارف امین زاده	سمونوال	معاون اداری حوزه دهم	پنجشیر		
۴۰	الیاس	لومری خاړن	امر کشف حوزه اول کابل	پنجشیر	جمعیت اسلامی	بسم الله خان
۴۱	محمودزیر	لومری خاړن	امر کشف حوزه بازدهم کابل	پنجشیر	جمعیت اسلامی	بسم الله خان
۴۲	عبداللہ	خاړمن	امر کشف حوزه شانزدهم کابل	پنجشیر	جمعیت اسلامی	بسم الله خان
۴۳	سیف الدین	سمونیار	امر جنابی میربچه کوٹ	پنجشیر	جمعیت اسلامی	بسم الله خان
۴۴	فضل الدین عیار	ډگر جنرال	قوماندان زون ۲۰۲ شمشاد	پروان	جمعیت اسلامی	بسم الله خان
۴۵	محمد ایوب سالنگی	ډگر جنرال	قوماندان زون ۱۰۱ کابل	پروان	جمعیت اسلامی	بسم الله خان
۴۶	زمری	جنرال	ریس عمومی نظم عامه	پروان	جمعیت اسلامی	بسم الله خان
۴۷	شیر احمد ملدانی	جنرال	قوماندان امنیه ولایت پروان	هرات	جمعیت اسلامی	بسم الله خان

۴۸	خلیل اندرابی	جنرال	قوماندان امنیه سمنگان	بغلان	جمعیت اسلامی	بسم الله خان
۴۹	سیدمحمد	جنرال	قوماندان امنیه فراه	بغلان	جمعیت اسلامی	بسم الله خان
۵۰	داکتر وکیل	تورنجنرال	ریس ع پیژنتون	شمالی	جمعیت اسلامی	بسم الله خان
۵۱	جمعه عدیل	جنرال	ق میدان هوایی کابل	هرات	جمعیت اسلامی	
۵۲	سیدامان سادات	تورنجنرال	معاون اداری قوای سرحدی	بدخشان	جمعیت اسلامی	بسم الله خان
۵۳	سمیع الله فطره	تورنجنرال	قوماندان امنیه کندوز	بدخشان	جمعیت اسلامی	بسم الله خان
۵۴	فاروق حساس	جنرال	امر حوزه چهارم کابل	کاپیسا	جمعیت اسلامی	بسم الله خان
۵۵	محمدایاز	جنرال	امر حوزه هفدهم کابل	شمالی	جمعیت اسلامی	
۵۶	مشتاق	جنرال	امر حوزه پنجم کابل	پغمان	جمعیت اسلامی	
۵۷	غلامحی الدین	سمونوال	قوماندان لوی ۲ نظم عامه	پروان	جمعیت اسلامی	
۵۸	فیض الرحمن سیدخیل	سمونوال	امر امنیت ولایت پروان	پروان	جمعیت اسلامی	بسم الله خان
۵۹	حاجی محمد	سمونوال	مدیر جناي ولایت پروان	پروان	جمعیت اسلامی	بسم الله خان
۶۰	حفیظ الله	سمونوال	معاون اداری حوزه نهم کابل	پروان	جمعیت اسلامی	بسم الله خان
۶۱	سیدخیل	جنرال	قوماندان قوای سرحدی شمال	پروان	جمعیت اسلامی	بسم الله خان

ناگفته های ارگ / ۳۶۴

۶۲	مسجده	سمونوال	مدیر جنلی حوزه پنجم کابل	پروان	جمعیت اسلامی	بسم الله خان	
۶۳	عبدالستار	سمونوال	مدیر جنلی حوزه پانزدهم کابل	پروان	جمعیت اسلامی	بسم الله خان	
۶۴	امان الله	سمونوال	امر حوزه یازدهم کابل	بدخشان	جمعیت اسلامی	بسم الله خان	
۶۵	عبدالعزيز	لومړی څارن	امر کشف حوزه پانزدهم	پنجشیر	جمعیت اسلامی	بسم الله خان	
۶۶	واحد شریفی	جنرال	معاون نظم عامه	پنجشیر	جمعیت اسلامی	بسم الله خان	

مسوولان رییس جمهور کرسی^۱

۱- سترجنرال رحیم وردگ:

در میدان وردگ به دنیا آمده است. تا کنون، بیش از شش دهه ی زنده گی را سپری کرده است. پس از فراغت از حربی پوهنتون کابل، جهت تحصیلات عالی به امریکا و مصر می رود و آموزش های نظامی را به پایان می رساند. سترجنرال رحیم وردگ در علوم نظامی از پوهنتون نظامی کانادا، دکتورای افتخاری به دست دارد. او در سالیان جهاد، وابسته به تنظیم محاذ ملی بود. در جنگ های بسیار دشوار ضد روس ها سهم می گیرد. چند بار جراحت برداشت. دو نوبت هم از حملات مدهش، زنده بیرون می رود.

حامد کرسی، سترجنرال وردگ را به صفت وزیر دفاع، تعیین می کند. قبلاً معاون آن وزارت بود. وی تا سپتامبر ۲۰۱۲م در وزارت دفاع اجرای وظیفه کرد؛ اما بعداً با عدم اعتماد ولسی جرگه، مواجه می شود. رییس جمهور، بار دیگر آقای وردگ را به حیث سرپرست وزارت دفاع تعیین می کند، اما او نمی پذیرد و فقط به حیث مشاور امنیتی کرسی، باقی می ماند.

سترجنرال رحیم وردگ طی کار در وزارت دفاع، بعضی تغییرات مثبت را رونما می کند. برای اردو، استراتژی نظامی می سازد. موفق می شود تا اندازه ای اصلاحات به وجود آورد و کمک های جهانی را جلب کند. به نماینده گی از افغانستان و اردو، در برنامه های بین المللی اشتراک می کرد و قادر بود نقش خود به حیث یک کدر حرفه یی را اداء کند.

۱- در تلخیص این فصل، سعی کرده ام بیشتر افراد و مواردی بیايند که به اصطلاح «ناگفته باشند».

رحیم وردگ، صاحب طبیعت نرم است. این مسئله باعث می شود در وزارت او، بعضی از عناصر تنظیمی، سوء استفاده کنند و قدرت قانونی اش را زیر سوال ببرند. پس از او در وزارت دفاع، نفوذ افراد جمعیت اسلامی بسیار زیاد بود. آنان بیشتر از سوی لوی درستیز بسم الله خان، هدایت می شدند.

رحیم وردگ هنگام وظیفه اش موفق نمی شود مکروب های تنظیمی را از وزارت دفاع پاک کند تا مسیر یک اردوی مسلکی، بی نیاز به شعار های «جهاد» و «مقاومت»، هموار شود.

مجوز وظیفه در وزارت دفاع با در نظر داشت سهمیه ی قومی، داده می شد. گفته می شود توصیه ی کنفرانس بن بود. بر اساس آن، ۴۵ درصد پشتون، ۳۵ درصد تاجک و بقیه هم مختص سایر اقوام. در حالی که پشتون ها هیچگاه به درصد خود نمی رسند، سهم تاجکان در پُست های مهم، هیچگاه کمتر از ۷۰ درصد نمی شود. این وضع تا زمان صلاحیت لوی درستیز سترجنرال شیر محمد کریمی نیز باقی می ماند. در اوایل، جذب افراد در وزارت دفاع بر اساس لیاقت نبود. صرف با در نظر داشت جهاد و مقاومت، صورت می گرفت. مقاومتچی ها نمرات خاص داشتند. تصدیق نامه ی «جهاد و مقاومت»، ناکام ها را هم کامیاب می ساخت.

با گذشت زمان، اردو به جای ملی، تنظیمی می شود. در موثر های وزارت دفاع، عکس های قوماندانان جمعیت - شورای نظار، آشکار بودند. حتی لوی درستیز شیر محمد کریمی در یک مصاحبه ی اختصاصی با تلویزیون ژوندون، نمی تواند توضیح دهد. او از ارائه ی جواب، عاجز می ماند.

اخبار فساد مالی ده ها میلیون دالری در وزارت دفاع، چند مرتبه پخش می شوند. قرارداد هایی وجود داشتند که در آن ها بیش از ۴۰۰ میلیون دالر، فساد کرده بودند. بالای یک فرزند رحیم وردگ نیز اتهام وارد

می شد. گفته می شود قرارداد های بزرگ، نزد او بودند؛ اما فساد مالی واقعی، مربوط عناصر تنظیمی بود. رحیم وردگ، توانایی مهار آنان را نداشت. رئیس جمهور هم در این زمینه از او حمایت نمی کرد.

روزی در حال خروج از شورای امنیت بودم که سترجنرال رحیم وردگ، وارد می شود. در درب، رو به رو می شویم. من که چند بار با او در مورد مشکلات در وزارت دفاع، صحبت کرده بودم، مرا متوقف می کند و می گوید: بعضی مردم بر من انتقاد می کنند، اما حقیقت، چیز دیگر است. در واقع رئیس صاحب از من حمایت نمی کند. وقتی لیست تقرر را آماده می کنم و می برم، امضاء نمی کند. برعکس لیست بسم الله خان را زود امضاء می کند. او حتی از من نمی پرسد. در جلسات هم همه چیز را از بسم الله محمدی، می پرسد. مشکل در رئیس صاحب است. شما و خانم تان وکیل صاحب (آرین یون) به رئیس جمهور بگویید که در وزارت دفاع، تمام مسایل باید از طریق من تایید شوند، نه از طریق کس دیگر. اگر وضع چنین بماند، نمی توانم کار کنم. سخنان شما روی رئیس صاحب، تاثیر می گذارند. بنا بر این به شما یادآوری کردم. من گفتم: سخنان ما چه تاثیری خواهند گذاشت؟ من نیز یک مامور عادی استم! سترجنرال وردگ گفت: نخیر! من می دانم که به شما و وکیل صاحب، بسیار احترام دارد. شما تنها مامور نیستید. دل آقای وردگ پُر بود، اما ما هم نمی توانستیم کاری کنیم.

روزی طی یک ملاقات ویژه با رئیس جمهور، از ضرورت حمایت جنرال وردگ، یادآوری کردم. رئیس جمهور گفت: «اُخ! گردش بشکند. وی را برای چه فرستاده ام؟ برای آن که توازن قومی را فراهم کند؛ اما همه چیز نزد دیگران است. خدا(ج) او را خوار کند که هیچ کاری نکرد.»

۲- سترجنرال بسم الله محمدی:

در سال ۱۳۳۸ش در دره ی کجکن / پنجشیر به دنیا آمده است. تا سال ۱۳۵۷ش تعلیمات ابتدایی و ثانوی را به پایان می رساند. بعد وارد صفوف مجاهدین می شود. او از ادامه ی تحصیلات عالی، باز مانده است.

محمدی وقتی به حیث وزیر امور داخله، تعیین می شود، دنبال اسناد تحصیلات عالی می افتد؛ زیرا بر اساس قانون اساسی هر وزیری باید دارای تحصیلات عالی باشد. بنا بر این، یک سند جعلی با شهرت حربی پوهنتون جمعیت اسلامی، درست می کند. در حالی که رقم شمولیتش را سال ۱۳۶۱ش نوشته بودند، فراغتش در سال ۱۳۶۲ش وانمود می شود. چون عضو جمعیت اسلامی بود، ساخت سند برای شان مشکل نبود. وی یک مسوول بلندرتبه ی حکومت کرزی بود. بخش زیاد حکومت هم در دست تنظیم جمعیت، قرار داشت. در جعلکاری، صاحب تجربیات کامل بودند. قبلاً هزاران نمونه را در دوسیه داشتند.

پس از معرفی بسم الله محمدی به حیث نامزد وزارت داخله در ولسی جرگه، دکتور رمضان بشردوست از وکلای مردم کابل، بالای اسناد تحصیلات عالی اش اعتراض می کند و می گوید که جعلی هستند. بسیار به او اجازه نمی دهند. با این حال، دکتور بشردوست به مشکل می تواند بگوید: از بسم الله خان محمدی، یک سوال دارم! نه پوهنتون، نه دیپلوم و نه هم معلمش را آشکار کند. فقط یک نفر دیگر را نشان بدهد تا بگوید همصنفی بسم الله خان بودم. با این سخن بشردوست، همه می خندند. سخنان او هرچه بودند، اما پُر از واقعیت بودند.

۳- تاج محمد وردگ:

ناتوان ترین وزیر اداره ی انتقالی بود؛ زیرا سالخورده و از لحاظ سیاسی و قومی از اصل خود دور به نظر می آمد. او پایگاه هم اجتماعی نداشت.

تاج محمد وردگ، نزدیک هفتاد سال داشت که از سوی شورای نظار در سمت وزارت داخله، انتصاب می شود. تقریباً یک سال در آن جا کار می کند. هدف آنان از انتصاب او، جلوگیری از مدیریت یک پشتون با کفایت بود.

تا لحظات آخر لویه جرگه ی اضطراری، توقع و امید می رفت حاجی قدیر در پُست وزیر داخله، مقرر شود. با او وعده نیز کرده بودند، اما به اثر فشار شورای نظار، تاج محمد وردگ، اعلام می شود. این کار، حاجی قدیر و سایر اشتراک کننده گان را حیران می سازد.

تاج محمد وردگ در سال ۱۳۴۲ش یعنی چهار سال قبل از تولد من (یون)، رئیس دفتر صدراعظم افغانستان می شود. باری ولسوال غوریان ولایت هرات بود. دو سال، معاونیت ولایت بدخشان را نیز بر عهده داشته است. میان سالیان ۱۳۴۴ش الی ۱۳۵۱ش به حیث رئیس تفتیش وزارت امور داخله نیز باقی می ماند. یک سال، ولایت لغمان را هم سپری می کند.

پس از اعلام تاج محمد وردگ به حیث وزیر داخله، چون منشی اول جرگه بودم و رضایت نداشتم، بلافاصله طی یک مصاحبه با رادیوی بی.بی.سی، او را به اثر کهولت سن و عدم کفایت اداری، شایسته ی آن مقام ندانستم.

وردگ، مصاحبه ام را شنیده بود. بسیار ناراحت می شود. به من اخطار می فرستد و می گوید: به حیث والی لغمان، اجرای وظیفه کرده ام. من هم قاطعانه پاسخ می دهم: دستت خلاص!

تاج محمد وردگ پس از رویداد هفت ثور ۱۳۵۷ش از سوی حکومت وقت گرفتار و دو سال زندانی می شود. پس از رهایی به صفوف مجاهدین می پیوندد. پیرامون او گفته شده از بسیار قبل با جریان های پشتون ستیز سیاسی و ضد ملت، ارتباط داشت. در سال ۱۳۸۰ش والی پکتیا بود.

وردگ در اواخر عمر، با دشواری های زیادی مواجه می شود. حامیان سیاسی قدیمش، از حمایت او، دست برمی دارند. تنها و منزوی می ماند.

۴- علی احمد جلالی:

در سال ۱۳۲۳ش در ولایت غزنی، به دنیا آمده است. فارغ حربی پوهنتون کابل می باشد. بعد جهت کسب تحصیلات بیشتر به امریکا می رود. در آن کشور از یک فاکولته ی نظامی در بخش دفاع داخلی، سند لیسانس به دست می آورد. پسان تر در یک پوهنتون بریتانیایی نیز تحصیل می کند.

دکتور جلالی در سال ۱۳۵۷ش در امریکا، از تیزس دکتورای خود به نام «سیاست جهانی امریکا»، دفاع می کند. وی به صفت استاد در بخش های مختلف وزارت دفاع و وزارت داخله ی کشور، اجرای وظیفه کرده است.

علی احمد جلالی پس از تجاوز شوروی به افغانستان، در سال ۱۳۶۰ش به پاکستان هجرت می کند. سمت مشاوریت مجاهدین را نیز به دست می آورد. در سال ۱۳۶۰ش گزارشگر صدای امریکا می شود. بعداً مسوولیت بخش های دری و پشتوی آن رسانه را نیز حاصل می کند. او پس از سقوط نظام طالبان، به افغانستان می آید و حیث وزیر داخله، انتخاب می شود. از سال ۱۳۸۲ش الی ۱۳۸۳ش اجرای وظیفه کرده است. در نهایت با استعفا، دوباره به امریکا برمی گردد.

علی احمد جلالی، یک نظامی ارشد و یک نویسنده ی خوب است. افزون بر دری و پشتو، زبان های انگلیسی، فرانسوی و آلمانی را می داند. قادر به استفاده ی علمی از زبان عربی هم می باشد. شخص دانا و صاحب بینش عمیق است؛ اما در اداره ی انتقالی، وقتی وزیر داخله ی کرزی بود، کمی آزرده می شود. من آن زمان از جلال آباد به کابل آمده بودم. با رییس جمهور، یک ملاقات ویژه داشتم. از شایعات

استعفای علی احمد جلالی نیز اطلاع می یابم. نگران شدم. این مسئله را با کرزی صاحب شریک ساختم و گفتم: اگر با او (جلالی) تفاهم کنید، خوب است. مرد آگاه است. نخبه ی این مملکت، شمرده می شود. کرزی صاحب در جوابم گفت: خدا (ج) او را خوار کند. برایش وزارت می دهم، اما از پاسپورت و تابعیتش نمی گذرد.

رییس جمهور به من ماموریت می دهد با جلالی صحبت کنم و مانع خروجش شوم. به لطف الله مشعل زنگ زد که عاجل، جلالی صاحب را کار دارم. او از چند سال بدین سو، دوست فرهنگی ام است. آن زمان، سخنگوی علی احمد جلالی بود. گفت: زود احوال می دهم. عصر همان روز در یک مهمانخانه ی جلالی صاحب در وزیر اکبر خان، زمینه ی ملاقات ما فراهم می شود. داکتر اکرم خیلواک را نیز همراه ساختم. هر دو به ملاقات جلالی صاحب رفتیم. حین ملاقات، من، داکتر خیلواک، جلالی صاحب و لطف الله مشعل، حضور داشتیم. نخست پیام کرزی را تقدیم کردم که شما از پاسپورت و تابعیت امریکایی خود نمی گذرید! اما جلالی گفت: صحبت روی تابعیت نیست؛ زیرا برایم مهم نمی باشد. در واقع سازگاری با کرزی، بسیار مشکل است. من اصلاحات می آورم، اما او جلوم را می گیرد. هر چه دلش بخواهد، همان را انجام می دهد. به تقاضا هایم ارزشی قایل نیست. به این دلیل، تابعیت را بهانه ساخته است. جلالی، خاطر نشان ساخت: کرزی صاحب، دوست بسیار نزدیک من می باشد. روابط فامیلی داریم. مرد خوبی ست. نمی خواهم از من آزرده شود. بنا بر این، بهتر دیدم وظیفه ام را رها کنم. من گفتم: ما به این خاطر آمده ایم که باور داریم اگر استعفا دهید، به سطح و بهتر از شما نمی آید. شاید یک آدم ناتوان و تنظیمی را معرفی کنند! شاید باعث تخریباتی شود که اگر دوباره برگردید، ده سال هم نخواهید توانست گذش را پاک کنید. می دانید که رییس صاحب به چه افرادی علاقه دارد؟ چه کسی را می آورد؟ اثرات و تبعات آینده ی آن روی کار و

زنده گی تان را نیز در نظر بگیرید. جلالی صاحب می گوید: قانع شدم. جلالی تا پایان انتخابات پارلمانی در سمت وزیر داخله، باقی می ماند. باری یادآوری کرده بود یک لیست قاچاقچیان مواد مخدر را در دست دارد و آن را منتشر می سازد؛ اما هرگز جرات نمی کند.

علی احمد جلالی، نامزد کرسی ریاست جمهوری نیز می شود، اما هنگامی که باید با دو معاون و گذاشتن تابعیت دوگانه اش به سوی کمیسیون مستقل انتخابات می رفت، به سوی میدان هوایی می رود و کشور را ترک می کند. با این کار، حامیانش با یک عالم جنجال، نومیدی و دشواری، تنها می مانند. بنا بر این، محبویتش به نفرت و اعتماد اجتماعی اش، ضرب صفر می شوند.

۵- محمد حنیف اتمر:

پدرش لغمانی و مادرش کندهاری ست. گفته می شود در حکومت داکتر نجیب الله، کارمند ریاست امنیت بود. پس از سقوط رژیم کمونیستی، یک جا با تعداد زیاد افغانان، به پشاور هجرت می کند. در آن شهر، افزون بر آموزش زبان انگلیسی، تحصیلات مقطعه یی نیز به دست می آورد. اتمر در زمینه ی «کشورهای پس از جنگ» از پوهنتون «یورک» بریتانیا، سند مافوق لیسانس دارد. او در موسسات امداد رسان خارجی، کار کرده است. با سقوط طالبان، اتمر در اداره ی موقت، سمت وزیر احیا و انکشاف را حاصل می کند. برنامه ی «همبسته گی ملی» او در آن وزارت، موفق شمرده می شد.

محمد حنیف اتمر پس از نخستین انتخابات ریاست جمهوری، وزیر معارف می شود و خدمات شایسته ای انجام می دهد. او موفق شده بود بودجه ی وزارت معارف را افزایش دهد. به تنهایی نزدیک ۳۰۰ میلیون دالر امریکایی از کمک های خارجی را جلب می کند. در مدت دو سال، ۱۴۰۰ باب مکتب جدید می سازد. وقتی وزیر معارف بود، شمار مکاتب زیاد می شوند. شمار متعلمان نیز نزدیک هفت میلیون تن می

رسند.

اتمر زیر انتقاد بعضی جهادی ها، به ویژه افراد جمعیت اسلامی، قرار داشت. به پیشینه ی او در ریاست امنیت حکومت داکتر نجیب الله (خاد) انگشت می نهادند.

اتمر از حمایت زیاد قومی و اجتماعی، بهره مند نبود. در عوض به صفت یک افغان تحصیلکرده، مطرح می شود. خانواده ی او که از شاخه/ قبیله ی مومند اند نیز به تحصیل یافته، مشهور هستند؛ اما در ساختار اجتماعی و سیاسی لغمان، فاقد تاثیر گذاری بودند.

پس از سال ۲۰۰۸م رئیس جمهور کرزی در کابینه اش تغییرات می آورد. اتمر در این روند، وزیر داخله انتخاب می شود. او در واقع سه وزارت را به اصطلاح عوام، کهنه کرده است.

در سال ۱۳۸۹ش راکت هایی به منظور اخلاص لویه جرگه، پرتاب می شوند و در اطراف محل / خیمه ی آن تجمع، اصابت می کنند. اتمر و صالح، هر دو از مقامات خود کنار می روند؛ اما اتمر برعکس امرالله صالح، پس از استعفاء هم هیچگاه دهانش را علیه کرزی نمی گشاید.

محمد حنیف اتمر در حکومت کرزی در شمار وزیران موفق او شمرده شده است. با این حال، چنانی که در وزارت های احیا و انکشاف دهات و معارف موفق بود، در وزارت داخله چنین به نظر نمی آمد.

۶- سید حسین انوری:

در سال ۱۳۳۵ش در ولایت پروان، به دنیا آمده است. دارای تعلیمات ابتدایی و ثانوی می باشد، اما در باب تحصیلات عالی، خودش می گوید در علوم سیاسی، لیسانس دارد. او در سالیان جهاد، عضو تنظیم حرکت اسلامی شیخ آصف محنسی بود. مسوولیت بخش نظامی آن تنظیم را بر عهده داشت.

سید حسین انوری در هنگام جهاد، همانند قوماندانان حزب اسلامی و جمعیت اسلامی، حضور بسیار فعال نداشت، اما در سالیان آخر آن که

گروه های مختلف تنظیمی غیر منظم، وارد کابل می شوند، مطرح می شود. به ویژه در جنگ های داخلی.

هرچند انوری و محسنی، بسیار با مزاری سازگار نبودند، اما از ربانی و مسعود نیز خاطرات خوشی نداشتند. گاه موافق و گاه مخالف می بودند. انوری در حکومت لرزان ربانی، عضو شورای امنیتی، دفاعی و نظامی بود. بعد وزیر کار و امور اجتماعی می شود. او به حیث وزیر زراعت و والی هرات نیز اجرای وظیفه کرده است.

کرزی به انوری، صلاحیت عام و تام داده بود. وی هنگام وظایفش، دارایی های زیاد به دست می آورد. همچنان با کار در هرات، زمینه را جهت تداخل فزون شیعیان در حکومت، فراهم می سازد. در این میان، جریان توزیع زمین و ساخت شهرک ها را شتاب می بخشد. گفته می شود روابط بسیار خوبی با ایران داشت. راه نفوذ آن کشور را هموار می ساخت. انوری در دوره ی ۱۶ ولسی جرگه از مردم کابل نیز نماینده گی کرده است.

۷- ویس برمک:

پنجشیری ست، اما هنگام نامزدی وزارت احیا و انکشاف دهات، خود را باشنده ی کابل معرفی می کند تا به آسانی در ولسی جرگه، رای بیاورد. در واقع پنجشیریان در حکومت، به ویژه در پُست های حساس، آن قدر زیاد بودند که معرفی هر کس دیگر از این منطقه، به معنی مخالفت با کُل مردم بود.

برمک پس از سال ۱۳۸۲ش در ادارات مختلف خارجی و دولتی، کار می کند. پنج سال در اداره ی انکشافی سازمان ملل (یو.ان.دی.پی) نیز مامور بود. او به حیث مشاور ارشد اداره ی مبارزه علیه مواد مخدر و وزارت احیا و انکشاف دهات هم گماشته شده است. ویس برمک از پوهنتون لندن در بریتانیا، در بخش علوم انکشافی و بازسازی پس از جنگ، سند فوق لیسانس به دست می آورد.

ویس برمک در ریاست جمهوری دوم کرسی، نامزد وزارت احیا و انکشاف دهات بود، اما ولسی جرگه، رای عدم اعتماد می دهد. با این حال، در نوبت دوم، رای می آورد و وزیر می شود. وقتی وزیر احیا و انکشاف دهات بود، روابط شیرین و گذشته اش با رهبران شورای نظام، چون محمد قسیم فهم و بقیه را پنهان نمی کرد. در اکثر برنامه های سیاسی شان سهم می گرفت. باری فهم، جلو حذفش را می گیرد. برمک، روابطش با جمعیت اسلامی و شورای نظام را حفظ می کند، اما در کل، بسیار دنبال مسایل تنظیمی نبود. برنامه هایی که از قبل در وزارت احیا و انکشاف آغاز شده بودند را به عنوان وزیر مسلکی، تداوم می بخشد. همچنان از حذف کادرهای مسلکی قبلی، خودداری می کرد؛ هرچند کمی تغییر می آورد. او بعضی از پروژه های قابل توجه را عملی کرده است.

۸- محمد اسماعیل خان:

در مراحل مختلف حاکمیت رییس جمهور کرسی، از جمله ی اشخاص مطرح سیاسی، نظامی، تنظیمی و اقتصادی شمرده می شد. او در زنده گی سیاسی اش فراز و فرود زیادی دیده است. معنی سختی و سهولت را خوب می داند. اسماعیل خان در سال ۱۳۳۶ش در منطقه ی زیرکوه ولسوالی شیندند ولایت هرات، به دنیا آمده است. تعلیمات ابتدایی اش را در هرات تکمیل می کند. بعد وارد حربی پوهنتون می شود. وی در بخش توپچی، تحصیل کرده است.

اسماعیل خان با رژیم خلقی، اختلاف عقیده یی داشت. گفته می شود زمانی که در سال ۱۳۵۸ش در هرات، قیام ضد دولتی صورت گرفت و در نتیجه ی آن، خون هزاران افغان می ریزد، وی و بعضی از نظامیان در آن نقش داشتند. شهرت «تورن اسماعیل» از همان زمان است.

اسماعیل خان علیه تجاوز نظامی شوروی، نقش گسترده می گیرد. پس از سقوط نظام داکتر نجیب الله، والی هرات می شود و لقب «امیر» را به

وی می بندند. در این جریان، آهسته آهسته در مسیر قومی می افتد. به جای اسلام، به قوم، مایل می شود.

تون اسماعیل با حریفان تنظیمی اش در هرات، غور، هلمند، نیمروز، فراه و مناطق دیگر، جنگ های گسترده و متفرق، انجام داده است. چون در بنادر اسلام قلعه و تورغندی، حاکمیت کامل داشت و از امکانات مالی هرات استفاده می کرد، حریفانش را از جلو برمی دارد؛ اما از دردسر در هرات، کاملاً رهایی نمی یابد. تمایلات قومی او، باعث گشودن جبهات پنهان و آشکار دیگر می شوند.

در حاکمیت تورن اسماعیل در هرات، عواید به مرکز نمی رفتند. بنا بر این موفق می شود عمران و آبادی کند. با این وجود، فقط محدود به داخل شهر بودند. به روستاها و قراء نمی رسیدند.

هرچند به اسماعیل خان، رتبه ی سترجنرالی داده می شود، اما در میان عوام، همچنان به نام «تورن اسماعیل» یاد می شد. این وضع، نه فقط شامل حال او بود، بل مشمول کسانی هم بود که غیر مترقبه رتبه می گرفتند. مثلاً سترجنرال سرکاتب، برید جنرال ضابط اکرم، برید جنرال معلم زمان، سترجنرال معلم عطا و غیره.

به هر صورت، طالبان- هنوز در کندهار بودند که رقابت با تورن اسماعیل را آغاز می کنند؛ اما او، دست بلند داشت. مصروفیت تحریک اسلامی در محاذ کابل، باعث می شود غرور نظامی اسماعیل خان بیشتر شود و افرادش را تا گرشک در هلمند، بفرستد.

رادیوی بی.بی.سی در یک مصاحبه از اسماعیل خان می پرسد: چرا از طریق صحبت با طالبان، جلو نمی روید که جنگ را آغاز کرده اید؟ او با غرور پاسخ می دهد: حالا چه کسی مانده است تا با او گپ بزنیم؟ اسماعیل خان، فکر می کرد پیشروی وی تا گرشک، به معنی زوال قطعی طالبان است.

پس از آن که آوازه های پیشرفت مداوم اسماعیل خان به شهر کندهار می

رسند، طالبان-جنگ را به معنی بقای خود می شمارند. مردم نیز از آنان حمایت می کنند. در حمله ی متقابل طالبان، افراد اسماعیل خان، نه فقط از حواشی هلمند رانده می شوند، بل در شهر فراه هم به سختی شکست می خورند.

طالبان، ادرسکن را تصرف می کنند و داخل شهر هرات می شوند. حمله ی متقابل و موفقیت آنان، برق آسا بود. اسماعیل خان، موفق می شود فقط خودش و کمایش دو یا سه صد تن از نزدیکانش را با ۹۵ میلیون دالر نقد، به بندر اسلام قلعه برساند. در آغاز، سربازان ایرانی به وی اجازه ی ورود نمی دادند. طالبان، داخل شهر و اسماعیل خان در بندر اسلام قلعه، قرار داشت. چند ساعت انتظار می کشند. لحظات بسیار دشوار زنده گی اسماعیل خان و همراهانش، فرا رسیده بود. آنان بالاخره پس از چند ساعت انتظار، وارد ایران می شوند. هرات، کاملاً به دست طالبان می افتد.

اسماعیل خان با کمک های نظامی و مالی ایران، بر می گردد و به فاریاب می آید. او در یک اتحاد نظامی با جنرال مالک، وارد خط اول جنگ در بالامرغاب بادغیس می شود، اما مالک، طی یک معامله، تورن اسماعیل را به طالبان تسلیم می کند. او چند سال را در یک زندان در کندهار سپری می کند. بعداً به اثر یک سازش، موفق به فرار می شود و به ایران برمی گردد. پس از سقوط طالبان، اسماعیل خان همانند سایر قوماندانان تنظیمی، دوباره جان می گیرد. وی هرات را سهمش می دانست. بنا بر این، خودش والی و فرزندش میرویس صادق در اداره ی موقت، سمت وزارت می یابد. تورن اسماعیل در نوبت جدید قدرت، بسیار دچار تکبر و حرص قدرت می شود. مردم از دست او و فرزندش به بینی می رسند. در این گیر و دار، میرویس صادق- وارد خانه ی نایب زاده، قوماندان فرقه ی هرات می شود، اما به قتل می رسد.

قتل فرزند، روی وضعیت روانی و فکری اسماعیل خان، تاثیر ژرف می

گذاارد. با این حال، از سیاست کنار نمی رود. بعداً به اثر فشار زیاد داخلی و خارجی بر حکومت کرزی، به کابل خواسته می شود. او را به حیث وزیر انرژی و آب، مقرر می کنند.

شبی که قوماندان امان الله خان برضد تورن اسماعیل در هرات، قیام می کند و آن شهر دچار هرج و مرج می شود، در خانه ی کرزی صاحب، مهمان بودم. زلمی خلیل زاد هم حضور داشت. ناگهان اسماعیل خان، تماس می گیرد. او هرج و مرج هرات را کار طالبان می داند، اما خلیل زاد بر وی می خندد. یعنی امریکایی ها دیگر نمی خواستند به حضورش در هرات ادامه دهد. او هم روحیه ی ضد امریکایی اش را پنهان نمی کرد؛ هر چند محدود به محافل کوچک خصوصی می ماند.

شامی در ماه مبارک رمضان، کرزی صاحب، معدودی را جهت صرف طعام افطاری، دعوت می کند. من، شیر محمد آخندزاده، والی هلمند، و چند تن دیگر هم شامل بودیم. از اسماعیل خان یاد می شود. شیر محمد آخندزاده می گوید: به دیدارش رفته بودم. علیه امریکا صحبت می کرد. به ما می گفت: باید جهاد کنیم. جهاد، فرض است. چنین و چنان است؛ اما من برایش گفتم: راست می گویی یا ما را گرم می سازی؟ اگر راست می گویی، تو جلو و ما از عقب. بی غیرت باشد کسی که از تو رو بگرداند! اما اگر ما را گرم می کنی و خود همانند گذشته خاموش می نشیند، حرف دیگر است. شیر محمد آخندزاده به رییس جمهور گفت: رییس صاحب! این شخص را نمی پسندم. بسیار دو روست.

در تقرر اسماعیل خان در وزارت انرژی و آب، امریکایی ها نظر مثبت نداشتند. آنان می خواستند سرمایه گذاری های زیادی بر آن وزارت کنند؛ حتی به سطح پنج ۵ میلیارد دالر، اما نمی خواستند در وجود کسی باشد که گفته می شد روابط نزدیک و خوبی با ایران دارد. آنان چند مرتبه به کرزی گفتند تورن اسماعیل را از وزارت انرژی و آب دور کند، اما او نمی پذیرفت.

در زمان تصدی تورن اسماعیل در وزارت انرژی و آب، تورید برق از ترکمنستان، ایران و تاجکستان، شروع می شود، اما از ساخت نیروگاه های داخلی، تاکنون نیز خبری نیست.

۹- دکتور محمد اشرف غنی احمدزی:

فرزند شاه جهان احمدزی و متولد ولایت لوگر است. پس از تعلیمات اولیه و ثانوی در پوهنتون امریکایی بیروت و نیویارک به ادامه ی تحصیلات عالی می پردازد و در رشته ی بشرشناسی، سند دکتورا به دست می آورد. او سال ها در بانک جهانی و سایر ادارات بین المللی، کار کرده بود. در پوهنتون های معتبر دنیا، سمت استادی داشته است.

دکتور احمدزی در طول کار، به حیث کارشناس افغانستان، ارتباط خود با رسانه ها را حفظ می کند. پس از سقوط نظام طالبان، او نیز همانند سایر افغانان مهاجر، به کشور برمی گردد و به حیث رییس اداره ی انسجام کمک کننده های خارجی، مقرر می شود. در زمان انتقالی به حیث وزیر مالیه، ایفای وظیفه کرده است. در زمان تصدی اش در آن وزارت، تغییرات مثبت و انکشافاتی را به میان می آورد. همچنان مسیر های پول و امکانات غیر قانونی جنگسالاران بزرگ را می بندد. این عمل، باعث مشکلاتی برایش می شود. به اثر فشار های زیاد جمعیت اسلامی و استاد ربانی، او را از وظیفه برکنار و به جایش دکتور سید انورالحق احدی، تعیین می شود. علت اساسی برکناری احمدزی، اجرا نکردن صورت پول ها و بل های غیر قانونی بود. حتی صورت حساب های غیر قانونی مراسم حلف وفاداری اولین دور ریاست جمهوری کرزی را نیز اجرا نمی کرد.

دکتور احمدزی، سمت ریاست پوهنتون کابل را به دست می آورد؛ اما آن را هم از دست می دهد. او در دومین انتخابات ریاست جمهوری، نامزد بود، ولی در انتخابات نامبرده، رای قابل ملاحظه به دست نمی آورد. پس از آن تلاش می ورزد ارتباطات با کرزی را دوباره احیا

کند.

احمدزی قبل از انتخابات، خیالات بلند داشت. کرزی نیز فکر می کرد شاید دارای نفوذ مردمی باشد. بنا بر این جهت هر گونه تفاهم با او، آماده می شود؛ اما بعضی از چاپلوسان، غنی را خیالباف ساخته بودند که گویا صاحب نفوذ زیاد مردمی ست و نباید با کرزی، تفاهم کند! آن زمان، کرزی - حاضر بود در حاکمیت آینده، امتیازات بزرگی به او بدهد. منتها به این شرط که از نامزدی اش صرف نظر کند.

احمدزی در خانه ی دکتور حضرت عمر زاخیلوال و به واسطه ی وی، با کرزی جلسه می کند، اما شرایطش آن قدر سنگین بودند که رییس جمهور نمی توانست آن ها را برآورده سازد. او به کرزی می گوید: از نامزدی ام منصرف می شوم، ولی این شرایط را بپذیر: برادرانت را از افغانستان بیرون ببر. والیان چهار ولایت بزرگ افغانستان چون کندهار، هرات، بلخ و ننگرهار را من تعیین می کنم. اعضای کابینه را همچنان و موارد دیگر. کرزی برایش می گوید: بهتر است من به نفع تو منصرف شوم. جلسه، بی نتیجه پایان می یابد.

پس از پایان انتخابات ریاست جمهوری، آرای اشرف غنی، کمتر از رمضان بشردوست می شود. او این گونه از وزن اجتماعی اش هم اطلاع می یابد. احمدزی، بار دیگر با کرزی، ارتباط می گیرد.

روند انتقال مسوولیت های امنیتی از نیروهای خارجی به افغان، آغاز شده بود. تصمیم می گیرند دکتور سپنتا، رییس این جریان باشد، اما مسوولان امریکایی از وی راضی نبودند؛ هرچند رییس جمهور از او خوشش می آمد. امریکایی ها بیشتر روی غنی، تاکید می کردند. او نیز بسیار علاقه مند این کرسی بود؛ زیرا می خواست به خاطر انتخابات آینده، آماده گی بگیرد.

راجع به شخصیت دکتور اشرف غنی احمدزی، همه متفق اند که عالم و آگاه است. با این وجود، فاقد حوصله می باشد. صحتش، اجازه ی

کار بسیار را نمی دهد. بعضی هم می پندارند هرچند داناست، اما سیاستگر و مدیر خوب نیست. رفتار تند دارد. نمی تواند ارتباطات جمعی را حفظ و انکشاف دهد. به هر صورت، او در چهار پُست مهمی که اجرای وظیفه کرده، تقریباً موفق می باشد. کاستی های کم و موفقیت های زیادی داشته است. همچنان زمان ثابت خواهد کرد در وظایف آتیه، چه اندازه موفق می شود.

۱۰- سید مصطفی کاظمی:

در سال ۱۳۴۳ش در ولایت پروان به دنیا می آید. تعلیمات ابتدایی و ثانوی را در کابل به پایان رسانده است. بعداً به صفوف مجاهدین می پیوندد. گفته می شود از ارتباطات نزدیک دسته های شیعه با ایران، بهره برده است. او در سالیان آخر جهاد و در تنظیم سالاری کابل به حیث یک قوماندان و سخنور ماهر، ظاهر می شود.

سید مصطفی کاظمی پس از سقوط حکومت طالبان، از اعضای اساسی کنفرانس بن بود. به برکت آن، وزیر تجارت می شود. او تا پایان حکومت انتقالی، امور آن وزارت را جلو می برد. شمار زیاد اعضای خانواده اش را در پُست های بیرونی و داخلی آن گماشته بود. افزون بر سمت وزیر، ارتباط محکمی با دفتر شورای امنیت داشت. هر ماه، کم از کم ده هزار دالر امریکایی، جیب خرچ می گرفت.

کاظمی پس از اداره ی انتقالی، نامزد انتخابات ولسی جرگه از حوزه ی کابل می شود. پس از کامیابی، سمت ریاست کمیسیون امور اقتصادی ولسی جرگه را به دست می آورد. او مؤسس حزب و نشریه ای به نام «اقتدار ملی» بود. هرازگاهی با اپوزیسیون کرزی، ارتباطات خود را انکشاف می داد. گاهی در جلسات شان نیز ظاهر می شد و سمت سخنگو را اختیار می کرد. با این حال، ارتباطات پنهانی با کرزی را حفظ کرده بود.

امتیازات و موثر های کاظمی پس از ختم کار در وزارت تجارت،

همچنان برجا می ماند. او سخنور، با سلیقه و سیاستگر آگاه به نزاکت های سیاسی بود. به خاطر تضمین منافعش، تغییر جهت می داد و در تمام آن ها موفق بود.

سید مصطفی کاظمی در ۱۵ عقرب سال ۱۳۸۶ هـ ش در جمع پنج عضو دیگر ولسی جرگه و شمار زیاد هموطنان در یک حمله ی انتحاری در ولایت بغلان، به قتل می رسد.

۱۱- هدایت امین ارسلا:

از حصارک ولایت ننگرهار است، اما متولد کابل می باشد. پس از پایان تعلیمات و تحصیلات، در پُست های مهم دولتی و غیر دولتی، کار می کند. پس از سقوط نظام داکتر نجیب الله، در سمت وزیر امور خارجه، گماشته می شود. او در اداره ی موقت، وزیر مالیه بود. بانکوت های نو افغانی با امضای هدایت امین ارسلا، تکثیر می شوند. در پُست های وزیر مالیه، تجارت و نامزد انتخابات ریاست جمهوری کشور نیز قرار گرفته است.

ارسلا در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۹م به نفع حامد کرزی، گذشته بود. بنا بر این، مقام مشاوریت او را حاصل می کند و تا پایان حاکمیت کرزی در این مقام باقی می ماند.

هدایت امین ارسلا، طبیعت نرم و اعصاب آرام دارد. اگر کُل وطن را آتش بگیرد، باز هم به خود نمی گیرد. مرحوم رسول امین می گفت: دولاری چهار تراش کنری بیاورید. سر به سر بگذارید. آتش بزنید و ارسلا صاحب را روی آن بمانید. شاید کمی تکان بخورد.

ارسلا صاحب با آن طبیعت، همیشه مورد استفاده ی کرزی صاحب بود تا به وسیله ی آن، سهم ننگرهار و در مجموع کُل پشتون ها را پشت گوش بیاندازد.

۱۲- دکتور سید انورالحق احدی:

در میان سیاستگران اعتدال گرای افغانستان، قرار دارد. دو دهه، سمت

ریاست حزب افغان ملت را داشت. او از منطقه ی جگدلک ولایت کابل است. در یک خانواده ی روشنفکر به دنیا می آید. پس از تعلیمات اولیه و ثانوی در کابل، از پوهنتون امریکایی بیروت، لیسانس و ماستری به دست می آورد. در زمینه ی علوم سیاسی از پوهنتون امریکایی نورت وسترن، دکتورا می گیرد. آقای احدی، قبل از اداره ی موقت، وظایف بلند حکومتی نداشت. او در حکومت موقت، رییس عمومی «د افغانستان بانک» می شود. در این سمت، وظایفش را خوب به پایان می رساند. بانکوت های نو افغانی چاپ می شوند و انفلاسیون را هزار مرتبه کاهش می دهند.

احدی صاحب در زمان تعویض بانکوت ها، به اثر فشار های مختلف سیاسی و نظامی، موفق نمی شود در تغییر پول عدالت، قانونیت و شفافیت را تضمین کند. مقدار زیاد پول های افراد سیاسی و جنگسالار را که غیر قانونی ذخیره کرده بودند، بی پرسش، تعویض می کند. با این کار، به دارایی های آنان می افزاید و اقتصاد نامشروع، مشروعیت می یابد.

دکتور سید انور الحق احدی، نوسان سیاسی زیادی داشته است. طی تفاهات با کرزی، مناسب مختلف از جمله وزارت ها را به دست می آورد. با وجودی که بسیار طرف اعتماد ولسی جرگه نبود. او رهبر یک حزب بود، اما همانند سایر احزاب و تنظیم ها، اهداف و تقاضا هایش را با الفاظ نامناسب ارائه نمی کرد؛ هر چند مقام و کرسی، باور های گذشته اش را متاثر می ساختند. منتها در تقابل، جسارت رد را نداشت. به جای یک رهبر سیاسی، اکثراً تکنوکرات و مامور دولت بود. به این دلیل، اکثر دوستانش آزرده می شوند.

بعضی از مردم، خواسته های بزرگی از احدی داشتند. می گفتند به جای این که بیشتر متوجه نظرات سیاسی و مبارزات حزبی اش باشد، به مقامات دولتی توجه می کند. اختلافات میان حزبی نیز باعث تضعیف موقف سیاسی اش می شوند؛ زیرا به مقرری هم حزبی هایش در دولت، تمایل نداشت.

سید انورالحق احدی، از نظریه پردازان بزرگ افغانستان است، اما جرات سیاسی اش هیچگاه موازی به ذکاوت سیاسی اش نبود. برعکس، رقبایش حالت معکوس داشتند؛ هرچند فاقد تیوری، منتها عمل گرا بودند.

تیورسین های سیاسی در عمل گرایی، بسیار عقب مانده استند.

۱۳- دکتور حضرت عمر زاخیلوال:

در یک خانواده ی متدین ننگرهای، به دنیا آمده است. پس از تعلیمات ابتدایی و ثانوی، ناگزیر- هجرت می کند. نخست به پاکستان، بعداً به کانادا می رود. در کانادا به تحصیل ادامه می دهد. او از پوهنتون «اوتوا» در بخش اقتصاد، دکتورا به دست آورده است. ضمناً سمت استادی را نیز حاصل می کند.

دکتور زاخیلوال، پس از سقوط نظام طالبان، دوباره به کشور برمی گردد. او عضو لویه جرگه ی اضطراری بود. به صفت وزیر مشاور وزارت احیا و انکشاف دهات نیز کار کرده است. بعداً سمت ریاست اداره ی حمایت از سرمایه گذاری (آیسا) و عضویت «شورای عالی د افغانستان بانک» را حاصل می کند. زاخیلوال، پس از مقام مشاوریت اقتصادی رییس جمهور، مدت کوتاه، سرپرست وزارت ترانسپورت هم بوده است.

دکتور زاخیلوال از سوی حامد کرزی، نامزد وزارت مالیه می شود. از ولسی جرگه، رای اعتماد هم به دست می آورد. او تا پایان دولت کرزی، در آن سمت، کار می کند.

زاخیلوال در وزارت مالیه، موفق بود، اما بعضی از جنگسالاران بزرگ می توانستند خواسته های غیر قانونی خود را تحمیل کنند. خلاصه او از هر دو مهارت احتیاط و جرات کار می گرفت. بنا بر این مدت کارش را طولانی می سازد.

هرچند داکتر حضرت عمر زاخیلوال بسیار می کوشید در کابینه با کسی

مواجه نشود، به ویژه با زورمندان ائتلاف شمال و از آن میان با محمد قسیم فهمیم، اما برکنار نمی ماند.

محمد قسیم فهمیم به خاطر تداوی، به جرمنی می رفت. یک هواپیما را چارتر می کند و از زاخیلوال می خواهد از طریق وزارت مالیه، هزینه اش را پذیرفته و پاس کند. زاخیلوال می گوید: پول های بیت المال نباید بی جا مصرف شوند. این عمل، خلاف قانون است. این مسئله به یک جلسه ی کابینه نیز کشانده می شود. وقتی فهمیم اطلاع می یابد، بسیار آزرده می شود و به وزیر مالیه می گوید: تو کیستی که پول را حواله نمی کنی؟! به والله که مانند چلباسه پاره ات می کنم. مرا نمی شناسی که کیستم؟

در برابر قهر فهمیم، هیچ کس به شمول رئیس جمهور هم واکنش نشان نمی دهند.

فهمیم در برخورد با داکتر زاخیلوال، سوء سابقه داشت. باری در یک سفر مداوا، به جرمنی رفته بود. همزمان بحران «کابلبانک» نیز رونما می شود. حکومت، بانک را تحت پوشش قرار می دهد. وقتی فهمیم برمی گردد، به کرزی و زاخیلوال به تندی می گوید: کابلبانک از تاجکان بود. افسوس که نبودم. اگر می بودم، پدر کسی هم نمی توانست آن را سقوط دهد.

۱۴- داکتر عبدالله عبدالله:

معلومات ابتدایی زنده گی اش پُر از تضاد و تناقص اند. کسی می گوید از پدر و مادر، پنجشیری ست. کسی می گوید پدرش کندهاری و مادرش باشنده ی پنجشیر می باشد. به هر حال در بعضی از منابع آورده اند که پدر عبدالله پشتون و مادرش تاجک است. او در سال ۱۳۳۸ش در کابل به دنیا می آید. پدرش، غلام محی الدین زمیریالی نامیده می شد. در سلطنت اعلی حضرت شاه محمد ظاهر در آخرین دور شورای آن زمان، سناتور انتصابی کندهار بود.

گفته می شود عبدالله در سالیان شصت، از انستیتوت طب کابل، فارغ می شود. پس از دو سال کار در شفاخانه ی چشم، به پاکستان هجرت می کند. بعداً در کجکن / پنجشیر به نیرو های احمدشاه مسعود می پیوندد.

داکتر عبدالله در زمان تصدی مسعود در وزارت دفاع، سخنگوی او بود. پس از آن که طالبان، حکومت ربانی در کابل را ساقط می کنند، عبدالله - نخست معاون وزارت خارجه ی حکومت سیار او و در این سلسله، وزیر امور خارجه می شود. این گونه، امور سخنگوی جبهه ی ضد طالبان را نیز پیش می برد.

داکتر عبدالله پس از کنفرانس بن در سمت وزیر خارجه، انتصاب می شود. او تا پایان حکومت انتقالی، در آن موقف باقی می ماند. در جریان کار در آن وزارت، پیمان «MTA» را نیز با نیرو های خارجی، امضاء می کند. بر اساس آن پیمان، تمام جغرافیای افغانستان در فضا و زمین، در اختیار نیرو های خارجی قرار می گیرد.

بر اساس پیمان «MTA»، نیرو های خارجی حق داشتند بی پرسش، دلیل و مجوز قانونی، وارد خانه های افغانان شوند. همچنان آنان را دستگیر، حبس، قتل یا در زندان های خود نگه دارند. مردم ما به پیمان «MTA»، با نفرت می نگرند؛ زیرا آسیب های زیادی را به ما وارد می کند. برعکس، عبدالله و دار و دسته اش، سود زیادی از آن به دست آورده اند.^۱

۱- با امضای پیمان «MTA»، دومین سند فروش کل افغانستان، تاریخی می شود. نخستین بار ببرک کارمل (تاجک منطقه ی کمری کابل) با امضای پیمانی با اتحاد شوروی، در حالی که با آنان یک جا آمده بود، افغانستان را به فروش می رساند.

طی چهل سال اخیر، اصطلاحات «وطن فروش» و «وطن فروشی» نیز وارد قاموس سیاسی کشور شده اند. وقتی به تنقیدات غیر اخلاقی و دهن گنده گی های سراپا مجوسی / فارسی ستمی ها نظر می اندازیم، سوء استفاده از تاریخ، بهانه می سازد فرهنگ بسازند که گویا قبیله گرایان پشتون، خاک فروشی کرده بودند. به حق پسندان معلوم است که با وجود رویداد های سیاه قرن نوزده، اما زعمای پشتون با شاهکار های سیاسی و عجیب، هرچند با تحمل اجباری تحدید ارضی، اما نه فقط کل ←

داکتر عبدالله در سال ۲۰۰۹م، نامزد ریاست جمهوری می شود؛ اما از کرزی، شکست می خورد. او در تامین و انکشاف روابط سیاسی و اجتماعی، مهارت خاص دارد. نسبت به یک آگاه سیاسی، سیاستگر است؛ هرچند علمیت متوسط دارد. با این وجود، قادر می شود منافع زیادی را به نفع خود و دار و دسته اش، به دست آورد.

داکتر عبدالله، مسلمان افراطی نیست. قویاً اهل سازش می باشد. این خصلت او آشکار است. همچنان زود گذشته اش را فراموش می کند. وقتی وزیر خارجه بود، آن وزارت را از افراد شورای نظار، انباشته بود. فقط ۱۱۴ تن را از دره ی کجکن (پنجشیر) در پُست های مهم می گمارد.

۱۵- ضرار احمد مقبل عثمانی:

در سال ۱۳۴۲ش در ولایت پروان به دنیا آمده است. پس از تعلیمات ابتدایی و ثانوی، محصل پولی تخنیک کابل می شود؛ اما هنوز دو

کشور را نفروخته بودند، بل در روزگاری که استعمار اروپایی، کشورها و ملت ها را درو می کرد و کاملاً از میان می برد، افغانستان را سجل می کنند و در قرن بیست، به یک کشور پذیرفته شده ی جهانی، مبدل می سازند. افزون بر این حقیقت که افغانستان کنونی، حاصل کارنامه ی پشتون هایی ست که آن را ۲۵۰ سال بعد از افول آخرین مرکزیت غیر پشتونی تیموری و سگ جنگی های گورگانی، شیبانی و صفویان، دوباره احیاء کرده اند.

من در مقاله ی جامع «خاک فروش یا وطن فروش؟» به تاریخچه ی ننگین سیاسی و حاکمیتی چند اقلیت مطرح پرداخته ام. به اصطلاح باسوادان شان افغانستان را فروخته اند. بازی با کارت بیگانه، تکیه به خارجی و آستان بوسی، به روش های پذیرفته شده ی چند اقلیت قومی کشور ما مبدل شده اند. متأسفانه چنین دنائت به حدی رسیده که در سالیان اخیر، بی توجه به مسوولیت های انسانی و اخلاقی، ادعای عدالت اجتماعی را با تضعیف جمعی پشتون های افغانستان، جلو می بردند. با این مشی، قربانی ترین قوم افغانستان، پشتون ها شمرده می شود. به هر صورت، رو سیاهی زمستانی بر جاست. نه تنها فشار ابر قدرت های انگلیس و روس نتوانستند پشتون ها را حاشیه یی بسازد، بل فشار مضاعف جامعه ی جهانی که بسیار در جنبه ی گروهک ها و مجریان سفوی و دو وطن فروشی نیز قرار داشت، نتوانست پشتون ها را نفی کند. انشاء الله روزی دور نخواهد بود که با خروج خارجی از کشور، با اقتدار همیشه گی، سراغ کسانی نیز برویم که وانمود می کردند هموطن، برادر، خویش، همسایه و دوست استند، اما ثابت ساختند فرومایه گان و دنائت پیشه گانی بیش نبودند. چهار سال حکومت تنظیمی، ویرانی ها و تراژیدی افغانان در آن را نباید فراموش کنیم. یک میلیون رحمت بر روان زعمایی که در قرن نوزده در برابر غول های استعماری و زورگوی اروپایی، سیاست می کردند و فرزندان شان افغانستان را تا کودتای منحوس هفت ثور، به اعتلای مدنی، قانونی، جهانی و دیموکراسی رسانده بودند. م.ع

سمستر این پوهنځی را نخوانده بود که با صفوف مجاهدین، یک جا می شود. نخست با شورای نظار و احمدشاه مسعود، ارتباط می یابد. بعداً با اعضای جمعیت نیز آشنایی حاصل می کند.

مقبل در سال ۱۳۷۷ش که به شمول کابل، ۹۵ درصد خاک افغانستان در دست طالبان بود، از سوی جمعیت اسلامی، سکرتر اول سفارت افغانستان در تهران، مقرر می شود. او پس از سقوط نظام طالبان، به کابل می آید و از سوی اداره ی انتقالی، به حیث والی پروان، کار می کند. در سال ۱۳۸۴ش معین وزارت داخله و در سال ۱۳۸۵ش نامزد آن وزارت می شود. چون روند تحصیلات عالی اش در سال ۱۳۶۶ش قطع شده بود، نیازمند سند لیسانس بود. بر اساس قانون اساسی، یک وزیر باید حداقل دارای سند لیسانس باشد.

ضرار احمد مقبل ناگزیر می شود اسناد جعلی تهیه کند. از انستیتوت پیداگوژی ولایت پروان، سند می گیرد. مشکل سندش در این بود که اوقات درس روزانه را تایید می کرد. در حالی که او در آن اوقات در وزارت داخله، کار می کرد. از سوی دیگر، انستیتوت نامبرده، «شی / شبانه» هم شبانه نداشت تا به بهانه ی آن، تحصیلاتش توجیه شود.

مقبل صاحب، همزمان با کار در معینیت، محصل می شود. این جریان، یک رویداد استثنایی افغانستان، شمرده می شد؛ زیرا سابقه نداشت کسی با چنان جعل آشکار بگردد. عجیب تر این که انستیتوت پیداگوژی پروان، نه دیپلوم رسمی، نه تصدیق نامه و نه هم سندی که معادل نورم های موسسات دیگر باشد، به او داده بود. در سند او در یک کاغذ ساده و سفید نوشته بودند: «تصدیق می کنیم که ضرار احمد مقبل، از انستیتوت پیداگوژی پروان، فارغ شده است.»

هرچند وزارت تحصیلات عالی، سند مقبل را تصدیق نمی کند، اما او با همان دست آویز به ولسی جرگه معرفی می شود.

نه فقط ضرار احمد مقبل، بل اکثر نامزدان جمعیت اسلامی، دچار

مشکلات سند تحصیلات عالی بودند. چون تنظیم نامبرده از قدرت کامل حکومتی برخوردار بود، کسی دنبال کاستی های تحصیلی آنان نمی رفت.

ضرار احمد مقبل عثمانی با اسناد دست داشته اش از وزارت مبارزه علیه مواد مخدر تا وزارت خارجه، صعود می کند. او پس از عبدالوکیل (آخرین وزیر خارجه ی رژیم کمونیستی)، دومین وزیر خارجه ی افغانستان بود که جز زبان مادری اش (دری)، توانایی تکلم به هیچ زبان دیگر را نداشت.

مقبل، شخص آرام و خاموش است. ارتباط نزدیکی با کرزی دارد. بعضی از عیوب کوچک و بزرگش را جهاد و مقاومت، پنهان می کنند. اگر فاقد آن مختصات می بود، خدا می داند می توانست با آن سابقه و تحصیل به جایی برسد؟!

هنگام تصدی مقبل در سه وزارت نامبرده، فساد به اوجش می رسد. به ویژه در وزارت داخله. قوماندانی های امنیه، اکثراً فروخته می شدند یا به اجاره می رفتند. او در آن وزارت، جانشین علی احمد جلالی بود. به این لحاظ، تفاوت آشکاری میان سویه ی علمی و مسلکی شان به نظر می آمد.

مقبل، با وجود کاستی ها و مشکلات زیاد، خاصیت نیز داشت. بی تعصب بود. می کوشید تعصبات قومی را از وزارت داخله، دور کند. همچنان سعی می کرد حاکمیت دره ی کجکن / پنجشیر را در آن جا کاهش دهد و جلو عوامل تنظیمی را بگیرد. کمی موفق می شود، اما کاملاً نه.

ضرار احمد مقبل، بسیار مورد توجه کرزی، قرار داشت. رئیس جمهور چند بار امور تاسیس یک حزب را به او می سپارد، اما از عهده اش بر نمی آید.

مقبل، هنگام اجرای وظایف دولتی، صاحب میلیون ها دالر می شود. او در کابینه ی کرزی صاحب، از جمله ی افراد عجیب و غریب نیز بود.

۱۶- آیت الله سرور دانش:

پس از تعلیمات ابتدایی، به فعالیت های سیاسی پرداخته است. بعداً عضویت حزب وحدت اسلامی را نیز حاصل می کند.

آیت الله سرور دانش در کشور های عراق، ایران و سوریه در زمینه ی حقوق، فقه و معارف اسلامی، تحصیلات خود را تکمیل می کند. گفته می شود هنگام کسب تحصیل و فعالیت های سیاسی، از نزدیک با حلقات ایرانی، ارتباط داشت. او در حاکمیت تنظیمی، استاد پوهنتون بود.

دانش پس از سقوط نظام طالبان، عضو لویه جرگه ی اضطراری می شود. این گونه در کمیسیون تسوید و تدوین قانون اساسی و لویه جرگه ی قانون اساسی هم دخیل بود.

با ایجاد ولایت دایکندی به فرمان کرسی، دانش -والی آن جا مقرر می شود. رئیس جمهور او را نامزد وزارت عدلیه نیز می سازد و به ولسی جرگه معرفی می کند، اما رای اعتماد به دست نمی آورد.

با نامزدی آیت الله سرور دانش در وزارت عدلیه ی افغانستان، نخستین بار بود که در جامعه ی اکثریت اهل سنت افغانان، یک شیعه، در مقام وزیر عدلیه، قرار می گرفت.

دانش، پس از آن که نامزد وزارت تحصیلات عالی می شود، می تواند رای اعتماد ولسی جرگه را به دست آورد. او را در سلسله ی نامزدی دولتی، به عضویت شورای عالی ستره محکمه، معرفی می کنند، اما ولسی جرگه، همچنان رای اعتماد نمی دهد.

سرور دانش، افکار اسلامی مایل به شیعه دارد. رنگ گرایش های قومی اش نیز از دور آشکار و غالب اند. او هنگام وظایف مختلف دولتی، هرگز نتوانسته جلو احساسات قومی و مذهبی اش را بگیرد. وقتی سمت وزارت تحصیلات عالی را داشت، در نتایج کانکور و بورسیه های تحصیلی، عدم مساوات قابل ملاحظه به وجود می آید.

هرچند سرور دانش، عالم دین و شخص حلیم است، اما فراتر از گرایش های قومی و تنظیمی، نمی تواند اعتماد تمام ملت افغان را به دست آورد.

۱۷- حبیب الله غالب:

در سال ۱۳۱۹ش در ولسوالی کوهستان ولایت کاپیسا به دنیا آمده است. پس از تعلیمات ابتدایی، وارد پوهنخۍ شرعیات پوهنتون کابل می شود و در سال ۱۳۴۱ش سند لیسانس آن را به دست می آورد. او در سال ۱۳۵۲ش در زمینه ی قانون و فقه مقایسه یی، سند ماستری حاصل کرده، همزمان به پاکستان، هجرت می کند.

غالب پس از سقوط نظام داکتر نجیب الله، همانند سایر جمعیتی ها، به کابل می آید. چون حاکمیت پایتخت در دست جمعیت اسلامی بود و او هم جمعیتی، به سفارش رهبران تنظیم شان که باید به کابل بیایند و کرسی های دولتی را اشغال کنند، در سال ۱۳۷۲ش می آید و معاون لوی سارنوال می شود.

غالب پس از سقوط نظام طالبان، بار دیگر در کرسی های مختلف دولتی می نشیند. او در دور دوم ریاست جمهوری کرزی، به اثر تقاضای جمعیت اسلامی و تقسیمات تنظیمی، وزارت عدلیه را به دست می آورد. حامد کرزی، وی را نامزد وزارت عدلیه می کند. ولسی جرگه نیز به پاس ریش سفید، طبیعت آرام و این که ظاهراً موذی نبود، رای اعتماد می دهد.

هرچند غالب، تمایلات تنظیمی داشت، اما به دلیل کهولت سن و شراکت نسبی در حکومت، بسیار آن ها را آشکار نمی ساخت. او به خاطر آن که بتواند جلو درج هویت ملی / سیاسی (افغان) در تذکره های الکترونیک را بگیرد، تلاش های خودش را می کند.

وزارت عدلیه هنگام تصدی حبیب الله غالب، شاهد کدام پیشرفت خاص نمی شود. در تدوین سریع قوانین و اسناد نیز هیچ موفقیتی

خاصل نمی کند.

غالب، کارها را «اغلباً» کلاسیک پیش می برد. مشاغل روتین را سنتی انجام می داد. او بالاخره در سال ۱۳۹۲ش به اثر مریضی و کهولت سن می میرد.

۱۸- سید مخدوم رهین:

در کابل به دنیا آمده است. پس از کسب تعلیمات ابتدایی و ثانوی، از پوهنخی زبان و ادبیات پوهنتون کابل، سند لیسانس به دست می آورد. او در این زمینه در تهران، دکتورا هم حاصل می کند. سید مخدوم رهین، پسان تر به امریکا می رود؛ اما رابطه اش با روند روم را نگه می دارد. او در دور اول ریاست جمهوری کرزی، نامزد وزارت اطلاعات و فرهنگ بود، اما ولسی جرگه، رای اعتماد نمی دهد. بعداً سفیر افغانستان در هندوستان، مقرر می شود.

رهین در کابل، بعضی فعالیت های مدنی نیز انجام می داد. در ایجاد «شورای شهروندان کابل»، نقش می گیرد. در دور دوم ریاست جمهوری کرزی، بار دیگر نامزد وزارت اطلاعات و فرهنگ می شود، اما نه از سوی روند روم، بل از سوی شورای نظار. به ویژه به تاکید فهمیم. در این نوبت با حمایت مالی چهره های مطرح جمعیت، چون عطا محمد نور، موفق می شود رای ولسی جرگه را به دست آورد. مدت زیادی در آن وزارت می ماند، اما اکثر اوقاتش در جنجال با رسانه ها، اتحادیه های ژورنالیستان و اشخاص سپری می شد. وزارت نامبرده با مدیریت او، توانایی مصرف بودجه ی سالانه را نداشت.

رهین با آمدن به کابل، بعضی از تمایلات قومی و سمتی را آشکار می سازد،^۱ اما در سالیان اخیر کار در وزارت اطلاعات و فرهنگ، گرایش

۱- با تایید نقل استاد یون، می خواهم بیاوریم که سید مخدوم رهین در دور دوم کار در وزارت اطلاعات و فرهنگ، به گرایش های شدید قومی، متهم می شود؛ هرچند با تلویح نویسنده ی این کتاب، آن ها را به خصوص در اواخر آشکار نمی کرد، اما باز گذاشتن راه انتقادات و هتاکي ها ←

های اندک قومی داشت.

بر پشتون ها، گمان ها بر او را به یقین مبدل می سازند. خوب به یاد دارم که چند توهین به پشتون ها را به نام آزادی بیان، توجیه کردند.

آقای جلال نورانی (از کمونیست های شناخته شده) که با طنز های معمولی و بیشتر تیوری های آن، مشهور شده بود، با وجود کبر سن، به دعوت رهین، از استرالیا می آید و با حرص کسب دالر، خوش گذرانی می کرد. این شخص در همدستی با رهین، چون او را مشاور وزارت، مقرر کرده بود، به قدری در جریان پشتون ستیزی جلو می رود که برعکس آن، در برابر ناچیز ترین رویداد ها بر غیر پشتون ها، به خصوص تاجکان نیز واکنش نشان می داد و هیاهو می کرد.

جلال نورانی شبیه سید مخدوم رهین، با چرخش سیاسی نو (ریاست جمهوری داکتر غنی) از چشم می افتد و چون به قول همه، آدم مودی بود، حتی در خانه ی نزدیکانش در کابل جای نمی یابد. الحاح نصیر عبدالرحمن (ناشر معروف و مؤسس انتشارات میوند) در محل کارش - متصل ریاست فارمسی - دو سال تمام به جلال نورانی نان، آب و پناه می دهد. او تا زمانی که به اثر افراط در نوشیدن الکول در آن جا می میرد، بی کار و سرگردان بود. به اصطلاح کسی تحویلش نمی گرفت.

ناگفته نماند که وزارت اطلاعات و فرهنگ، هنگام تصدی سید مخدوم رهین، به محل فساد اخلاقی نیز مبدل می شود. با انتشار خبر تقاضای جنسی رهین در تاجکستان که طی سفری به آن کشور، دختر خواسته بود، درون وزارت اطلاعات و فرهنگ نیز بیرون می ریزد. یک تن از کارمندان سابق رادیو - تلویزیون دولتی که در بخش اطلاعات کار می کرد و بعداً به سطح یک کمیسیونر نیز ارتقا می یابد، با یک تخلص پشتونی، اما از تاجکان کابل، در شمار کسانی متهم است که برای جلب رضایت سید مخدوم رهین، دختر پیشکش می کردند. این شخص که به اصطلاح حاجی نیز می باشد، پس از اخراج از کار، در استخدام سازمان های اطلاعاتی ایران در آمده و با چند نام مستعار، چون «خراسان نیوز» در فیس بوک، به گند افغان ستیزی و پشتون ستیزی، مصروف است. این مثال نیز می تواند سطح ظن به رهین را بلند ببرد. م.ع

فصل سیزدهم

کاستی های حکومت کرزی

در دنیا، نظامی وجود ندارد که کاستی و کامیابی نداشته باشد. حاکمیت رییس جمهور کرزی نیز از این قاعده مستثنی نیست. منتها آن چه مهم است، تاثیرات و تبعات آن ها روی جامعه می باشد. با سنگینی هر کدام، میزان تاثیر و تبعیت آن ها تغییر می کند.

۱- ناامنی:

بزرگ ترین مشکل حکومت حامد کرزی، ناامنی بود؛ هرچند امنیت در سه سال اول ریاستش، نسبتاً خوب بود، اما وقتی از تامین اولویت ها در مناطق روستایی عاجز می ماند، فاصله با مردم افزایش می یابد. چنین وضع، زمینه ی بازگشت طالبان را میسر می سازد. البته در ظهور دوباره ی طالبان، عواملی داخلی و خارجی، هر دو نقش داشتند. جدول زیر از سوی وزارت داخله، ترتیب شده است. در آن ارقام تلفات پولیس ملی، اردوی ملی، مردم عام و همچنان مخالفین درج می باشد. تاریخ آن بین سالیان ۱۳۸۴ش الی اخیر سال ۱۳۹۲ش است.

تلفات پرسونل پولیس	تلفات اردوی ملی	تلفات ملکی	تلفات دشمن
شهادت	شهادت	شهادت	شهادت
مرد	مرد	مرد	مرد
زخمی	زخمی	زخمی	زخمی
۴۱۲	۶۳۸	۳۴۴	۵۱۲
۲۵۵	۰	۶۵۳	۲۸۵
۱۳۸۵	۰	۰	۰
تلفات پرسونل پولیس	تلفات اردوی ملی	تلفات ملکی	تلفات دشمن
شهادت	شهادت	شهادت	شهادت
مرد	مرد	مرد	مرد
زخمی	زخمی	زخمی	زخمی
۶۲۷	۱۰۹۶	۶۵۵	۱۴۰۰
۲۳۰۰	۰	۱۶۶۴	۵۳۳
۱۳۸۶	۰	۰	۰
تلفات پرسونل پولیس	تلفات اردوی ملی	تلفات ملکی	تلفات دشمن
شهادت	شهادت	شهادت	شهادت
مرد	مرد	مرد	مرد
زخمی	زخمی	زخمی	زخمی
۹۹۵	۱۵۹۴	۱۲۳۶	۲۴۰۳
۴۳۴۸	۰	۱۶۵۶	۱۰۸۵
۱۳۸۷	۰	۰	۰
تلفات پرسونل پولیس	تلفات اردوی ملی	تلفات ملکی	تلفات دشمن
شهادت	شهادت	شهادت	شهادت
مرد	مرد	مرد	مرد
زخمی	زخمی	زخمی	زخمی
۱۲۱۳	۱۹۱۵	۱۶۳۶	۲۴۷۸
۳۶۹۳	۲۹۱	۲۷۶۹	۸۱۸
۱۳۸۸	۱۱۱	۰	۰
تلفات پرسونل پولیس	تلفات اردوی ملی	تلفات ملکی	تلفات دشمن
شهادت	شهادت	شهادت	شهادت
مرد	مرد	مرد	مرد
زخمی	زخمی	زخمی	زخمی
۱۲۴۶	۲۳۸۶	۲۲۱۴	۲۹۹۸
۲۳۹	۵۵۵	۳۹۲۱	۹۳۷
۱۳۸۹	۰	۰	۰
تلفات پرسونل پولیس	تلفات اردوی ملی	تلفات ملکی	تلفات دشمن
شهادت	شهادت	شهادت	شهادت
مرد	مرد	مرد	مرد
زخمی	زخمی	زخمی	زخمی
۱۱۴۵	۲۳۹۱	۱۹۵۹	۶۵۱۹
۲۸۴	۷۷۳	۳۵۹۷	۹۵۳
۱۳۹۰	۰	۰	۰
تلفات پرسونل پولیس	تلفات اردوی ملی	تلفات ملکی	تلفات دشمن
شهادت	شهادت	شهادت	شهادت
مرد	مرد	مرد	مرد
زخمی	زخمی	زخمی	زخمی
۱۲۰۰	۲۴۶۵	۷۰۲	۸۵۹۷
۲۲۷	۲۸۶	۱۴۴۱	۶۶۹
۱۳۹۱	۰	۰	۰
تلفات پرسونل پولیس	تلفات اردوی ملی	تلفات ملکی	تلفات دشمن
شهادت	شهادت	شهادت	شهادت
مرد	مرد	مرد	مرد
زخمی	زخمی	زخمی	زخمی
۱۷۹۵	۲۹۹۱	۹۲۱	۶۷۵۷
۵۱۲	۶۸۱	۱۶۲۹	۹۸۳
۱۳۹۲	۰	۰	۰
تلفات پرسونل پولیس	تلفات اردوی ملی	تلفات ملکی	تلفات دشمن
شهادت	شهادت	شهادت	شهادت
مرد	مرد	مرد	مرد
زخمی	زخمی	زخمی	زخمی
۲۴۳۰	۳۹۶۳	۷۸۴	۲۷۰۴
۹۶۰	۱۲۰۶	۱۶۴۸	۱۸۶۸
۵۷۰۴	۴۲۱	۳۶۰۷	۱۸۶۸

آن چه دیدید، فقط یک نمونه است. البته سوا از رویداد هایی می باشد که جنایی یا تروریستی بوده اند و شاید بسیاری هم ثبت نشده باشند. هرچند به سه ارگان امنیتی کشور، پسوند «ملی» داده می شود، اما در واقع سایه ی انحصار جمعیت اسلامی و شورای نظار بر آن ها وجود دارد. به این دلیل، انگیزه و سازگاری ضعیف دارند. با این حال، به لحاظ کمیت و ظاهر، رشد خوب داشته اند.

۲- فساد اداری:

پس از امنیت، کاستی بزرگ دیگر حکومت کرسی، فساد اداری بود. این پدیده با امنیت و سایر خدمات اجتماعی، ارتباط مستقیم دارد. در واقع راه مفاسد را باز می کند.

۳- غصب زمین:

بعضی از رسانه ها از جمله روزنامه ی «هشت صبح»، اسنادی به دست آورده اند که بر اساس آن ها از اوایل سال ۱۳۸۱ش تا جدی سال ۱۳۹۱ش دو میلیون جریب زمین از سوی افراد و ارگان های دولتی، غصب شده اند. اسناد، ثابت می سازند که بیشترین زمین های غصب شده در ولایات کابل، بلخ، ننگرهار، قندهار و هرات بوده است. غاصبان، روی زمین های غصب شده، خانه های رهائشی، شهرک ها، پمپ استیشن ها، مارکیت ها و فارم های زراعتی ساخته اند. همچنان در یک گزارش مشاوریت ارشد ساختمانی و تخریکی ریاست جمهوری آمده: «بیش از ۴,۵ میلیون جریب زمین دولتی در مناطق روستایی و شهری، غصب شده است.» در ادامه افزوده اند که ۲۰ درصد زمین های غصب شده در ساحات پلانی شهری، واقع شده است. به این لحاظ، تاثیرات منفی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را نیز بر دولت، تحمیل کرده اند.

اگر زیان های وارده بر دولت را به لحاظ زمین های غصب شده، محاسبه کنیم، شاید حدود ۲۰۰ میلیارد دالر امریکایی شوند.

۴- امتیازات غیر قانونی، نبود تناسب کدري و اداري:

از دشواری های بزرگ دیگر حکومت رییس جمهور کرزی، یکی هم اعطای غیر متوازن امتیازات سیاسی و اقتصادی بود. اکثر آن ها به خاطر خرسندی افراد مشخص، صورت می گرفتند. این در حالی بود که وضاحتی هم در کار نبود.

امتیازات اعطایی، بیشتر به خاطر زمینه ی قومی و سیاسی بودند. رییس جمهور، هراس داشت اگر کسی دور بماند، شاید مشکل بسازد. در واقع هر قدر که به تنظیم سالاران و جنگ طلبان می پرداخت، آنان نه فقط نفع می بردند، بل هارتر می شدند.

مخالفان داخل نظام، دولت را از درون ناتوان می ساختند. حکومت اگر از سویی با مخالفان مسلح دست و گریبان بود، از سوی دیگر با جبهه ی داخل نظام، مقابله می کرد.

بهتر است به تقسیم پُست های مهم در حاکمیت حامد کرزی، اشاره کنیم. از جمله سروی ذیل که در آخرین روز های دور اول ریاست جمهوری حامد کرزی، از طرف اداره ی امور، صورت گرفته است. به خاطر موثق بودن هر چه بیشتر، اشکال سکن شده را می آوریم.

قابل یادآوری ست که سروی ذیل با در نظر داشت تمام ابعاد، ارائه شده است. هموطنان گرامی با تدقیق آن، به راحتی می توانند به ساختار و ماهیت قومی دولت، پی ببرند.

جمهوری اسلامی افغانستان ریاست عمومی اداره امور و دارالانشاء شورای وزیران																	
جدول کل کارمندان وزارت ها و ادارات دولت جمهوری اسلامی افغانستان از پست ۳ الی خارج رتبه برحسب ولایات																	
غزنی	سمنگان	سرپل	زابل	دایکندی	خوست	تغار	پنجشیر	پکتیکا	پکتیا	پروان	بلخ	بدخشان	بامیان	ارزگان	همه الویام	وزارتها و ادارات	شماره
1	0	1	0	0	0	0	1	0	6	0	0	1	0	0	52	تعداد کارمندان	1
1.92	0.00	1.92	0.00	0.00	0.00	0.00	1.92	0.00	11.54	0.00	0.00	1.92	0.00	0.00	فیزیکی برحسب کل کارمندان	فیزیکی برحسب کل کارمندان	1
2	0	0	0	0	0	0	0	1	1	5	1	0	2	0	55	تعداد کارمندان	2
3.64	0.00	0.00	0.00	0.00	0.00	0.00	0.00	1.82	1.82	9.09	1.82	1.82	0.00	3.64	فیزیکی برحسب کل کارمندان	فیزیکی برحسب کل کارمندان	2
2	1	0	0	0	0	4	1	0	10	5	2	3	0	0	113	تعداد کارمندان	3
1.77	0.88	0.00	0.00	0.00	0.00	3.54	0.88	0.00	8.85	4.42	1.77	2.65	0.00	0.00	فیزیکی برحسب کل کارمندان	فیزیکی برحسب کل کارمندان	3
7	1	0	0	0	0	3	0	0	4	11	2	1	0	0	96	تعداد کارمندان	4
7.29	1.04	0.00	0.00	0.00	0.00	3.13	0.00	0.00	4.17	11.46	2.08	1.04	0.00	0.00	فیزیکی برحسب کل کارمندان	فیزیکی برحسب کل کارمندان	4
2	0	0	0	0	0	0	0	0	0	3	0	0	1	0	46	تعداد کارمندان	5
4.35	0.00	0.00	0.00	0.00	0.00	0.00	0.00	0.00	0.00	6.52	0.00	0.00	2.17	2.17	فیزیکی برحسب کل کارمندان	فیزیکی برحسب کل کارمندان	5
0	1	0	0	0	1	5	1	0	2	4	1	0	5	0	59	تعداد کارمندان	6
0.00	1.69	0.00	0.00	0.00	1.69	8.47	1.69	0.00	3.39	6.78	1.69	0.00	8.47	0.00	فیزیکی برحسب کل کارمندان	فیزیکی برحسب کل کارمندان	6
0	0	0	0	0	0	0	1	0	1	0	0	0	0	0	25	تعداد کارمندان	7
0.00	0.00	0.00	0.00	0.00	0.00	0.00	0.00	0.00	4.00	0.00	0.00	0.00	0.00	0.00	فیزیکی برحسب کل کارمندان	فیزیکی برحسب کل کارمندان	7
15	0	0	0	0	0	1	15	0	1	27	1	4	0	5	280	تعداد کارمندان	8
5.36	0.00	0.00	0.00	0.00	0.00	0.36	5.36	0.00	0.36	9.64	0.36	1.43	0.00	1.79	فیزیکی برحسب کل کارمندان	فیزیکی برحسب کل کارمندان	8
4	2	1	1	1	2	1	1	1	3	2	2	2	2	3	81	تعداد کارمندان	9
4.94	2.47	1.23	1.23	1.23	2.47	1.23	1.23	1.23	3.70	2.47	2.47	2.47	2.47	3.70	فیزیکی برحسب کل کارمندان	فیزیکی برحسب کل کارمندان	9
9	3	0	0	0	1	0	8	0	0	19	4	4	5	1	167	تعداد کارمندان	10
5.39	1.80	0.00	0.00	0.00	0.60	0.00	4.79	0.00	0.00	11.38	2.40	2.40	2.99	0.60	فیزیکی برحسب کل کارمندان	فیزیکی برحسب کل کارمندان	10
9	1	0	0	0	0	2	3	1	3	13	4	2	5	0	190	تعداد کارمندان	11
4.74	0.53	0.00	0.00	0.00	0.00	1.05	1.58	0.53	1.58	6.84	2.11	1.05	2.63	0.00	فیزیکی برحسب کل کارمندان	فیزیکی برحسب کل کارمندان	11
6	0	2	1	1	1	5	0	0	1	5	2	1	5	1	90	تعداد کارمندان	12
6.65	0.00	2.22	1.11	1.11	1.11	5.56	0.00	0.00	1.11	5.56	2.22	1.11	5.56	1.11	فیزیکی برحسب کل کارمندان	فیزیکی برحسب کل کارمندان	12



اداره نظارت و ارزیابی
اسـمـه

اداره نظارت و ارزیابی

اصلحه

ناگفته های ارگ / ۳۹۸

جمهوری اسلامی افغانستان ریاست عمومی اداره امور و دارالشوری شورای وزیران														
جدول کل کارمندان وزارت ها و ادارات دولت جمهوری اسلامی افغانستان از پست ۳ الی خارج رتبه برحسب ولایات														
شماره	وزارتها و ادارات	غور	فاریاب	فراه	قندهار	کابل	کاپیسا	کندهار	کنر	لغمان	لومړی	میدان وردی	ننګرهار	نورستان
1	آکادمی علوم	تعداد کارمندان	2	0	0	16	3	1	2	3	6	2	4	1
		فیصدی برحسب کل	3.85	0.00	0.00	30.77	5.77	3.85	1.92	5.77	11.54	3.85	7.69	1.92
2	اداره تحصیله مرکزی	تعداد کارمندان	0	0	0	33	2	0	0	2	1	2	3	0
		فیصدی برحسب کل	0.00	0.00	0.00	60.00	3.64	0.00	0.00	3.64	1.82	3.64	5.45	0.00
3	اداره اصلاحات	تعداد کارمندان	1	2	1	44	2	1	2	3	6	3	8	0
		فیصدی برحسب کل	0.88	1.77	0.88	38.94	2.65	0.88	1.77	2.65	5.31	2.65	7.08	0.00
4	اداری و خدمات	تعداد کارمندان	0	1	1	35	7	1	0	1	6	0	6	0
		فیصدی برحسب کل	0.00	1.04	1.04	36.46	7.29	1.04	0.00	1.04	6.25	6.25	6.25	0.00
5	اداره جنودپوزی و کار توگرانی	تعداد کارمندان	0	0	3	20	4	1	1	2	5	1	1	0
		فیصدی برحسب کل	0.00	0.00	6.52	43.48	8.70	4.35	2.17	2.17	10.87	0.00	2.17	0.00
6	اداره مبارزه با حوادث	تعداد کارمندان	0	0	0	18	5	0	0	0	5	1	2	0
		فیصدی برحسب کل	0.00	0.00	0.00	30.51	8.47	0.00	0.00	0.00	8.47	1.69	3.39	0.00
7	د افغانستان بانک	تعداد کارمندان	0	0	0	12	0	0	0	0	3	1	3	0
		فیصدی برحسب کل	0.00	0.00	0.00	48.00	0.00	0.00	0.00	0.00	12.00	4.00	12.00	0.00
8	شاروالی کابل	تعداد کارمندان	0	2	0	144	12	11	10	5	10	5	12	1
		فیصدی برحسب کل	0.71	0.00	0.71	51.43	4.29	3.93	3.93	1.79	3.57	3.93	4.29	0.36
9	کمیسیون مستقل انتخابات	تعداد کارمندان	0	2	2	10	2	1	3	2	3	5	6	2
		فیصدی برحسب کل	0.00	2.47	2.47	12.35	2.47	1.23	3.70	2.47	3.70	6.17	7.41	2.47
10	اداره کنترول و تقنین	تعداد کارمندان	0	0	0	77	4	4	0	4	8	4	7	1
		فیصدی برحسب کل	0.00	0.00	0.00	46.11	2.40	0.00	0.60	2.40	4.79	4.19	4.19	0.60
11	وزارت اقتصاد	تعداد کارمندان	3	1	3	90	9	2	1	6	7	4	8	0
		فیصدی برحسب کل	1.58	0.53	1.58	47.37	4.74	1.05	0.53	3.16	3.68	2.11	4.21	0.00
12	وزارت امور زنان	تعداد کارمندان	1	3	1	23	4	1	3	1	4	1	5	0
		فیصدی برحسب کل	1.11	3.33	1.11	25.56	4.44	1.11	3.33	1.11	4.44	1.11	5.56	0.00



اداره مختلر و ارزنه
وزارت امور زنان

-----2-----

جمهوری اسلامی افغانستان ریاست عمومی اداره امور و دارالانشاء شورای ویران																		اداره نظارت و ارزیابی	
جدول کل کارمندان وزارت ها و ادارات دولت جمهوری اسلامی افغانستان از پست ۳ الی خارج رتبه برحسب ولایات																		۳-سلسله	
شماره	وزارتها و ادارات	همه الوام	ارزگان	پامیان	بدخشان	پغلان	بلخ	پروان	پکتیا	پکتیکا	پنجشیر	ننار	خوست	دایکندی	زابل	سرپل	سمنگان	غزنی	
13	وزارت امور مهاجرین و عیونت	تعداد کارمندان فیصدی برحسب کل کارمندان	69 0.00	0 0.00	0 0.00	3 4.35	0 0.00	10 14.49	1 1.45	0 0.00	5 7.25	6 8.70	0 0.00	0 0.00	0 0.00	0 0.00	0 0.00	3 4.35	
14	وزارت انکشاف دهات	تعداد کارمندان فیصدی برحسب کل کارمندان	281 1.07	6 2.14	3 1.78	7 2.49	5 1.07	23 8.19	6 2.14	1 0.36	6 2.14	4 1.42	6 2.14	1 1.07	3 0.36	1 0.36	2 0.71	14 4.98	
15	وزارت انکشاف شهری	تعداد کارمندان فیصدی برحسب کل کارمندان	85 0.00	0 0.00	0 0.00	0 0.00	1 1.18	7 8.24	2 2.35	0 0.00	0 0.00	0 0.00	1 1.18	0 0.00	0 0.00	0 0.00	0 0.00	3 3.53	
16	وزارت تجارت	تعداد کارمندان فیصدی برحسب کل کارمندان	51 0.00	0 0.00	0 0.00	0 0.00	0 0.00	2 3.92	0 0.00	1 0.00	1 1.96	2 3.92	0 0.00	0 0.00	0 0.00	0 0.00	1 1.96	11 11.76	
17	وزارت تحصیلات عالی	تعداد کارمندان فیصدی برحسب کل کارمندان	268 0.37	1 1.49	4 1.87	5 0.75	2 6.34	20 7.46	7 2.61	0 0.00	4 1.49	6 2.24	8 2.99	0 0.00	0 0.00	1 0.37	0 0.00	7 2.61	
18	وزارت ترانسپورت	تعداد کارمندان فیصدی برحسب کل کارمندان	152 0.66	1 0.66	3 3.29	5 4.61	7 6.58	10 1.97	3 1.97	0 0.00	7 4.61	1 0.66	0 0.00	0 0.00	0 0.00	0 0.00	0 0.00	14 9.21	
19	وزارت حج و اوقاف	تعداد کارمندان فیصدی برحسب کل کارمندان	67 0.00	1 0.00	9 13.43	2 2.99	0 0.00	9 13.43	0 0.00	0 0.00	3 4.48	1 1.49	0 0.00	0 0.00	0 0.00	0 0.00	0 0.00	3 4.48	
20	وزارت امور خارجه	تعداد کارمندان فیصدی برحسب کل کارمندان	81 0.00	1 1.23	6 7.41	2 2.47	3 3.70	0 0.00	1 1.23	0 0.00	8 9.88	1 1.23	0 0.00	0 0.00	0 0.00	0 0.00	1 1.23	1 1.23	
21	وزارت امور داخله	تعداد کارمندان فیصدی برحسب کل کارمندان	317 0.32	5 1.58	25 7.89	5 1.58	27 8.52	42 13.25	9 2.84	1 0.32	4 1.26	5 1.58	1 0.32	0 0.00	2 0.63	1 0.32	4 1.26	8 2.52	
22	وزارت امور سرحدات	تعداد کارمندان فیصدی برحسب کل کارمندان	146 0.68	2 1.37	3 2.05	3 2.05	3 2.05	5 3.42	5 3.42	4 2.74	1 0.68	4 2.74	0 0.00	0 0.00	2 0.68	2 0.68	2 1.37	6 4.11	
23	وزارت شهدا و معلولين	تعداد کارمندان فیصدی برحسب کل کارمندان	237 0.84	6 2.53	5 2.11	5 2.11	5 2.11	17 7.17	14 5.91	0 0.00	7 2.95	9 3.80	3 1.27	4 1.69	1 0.42	4 1.69	4 1.69	6 2.53	
24	وزارت عدليه	تعداد کارمندان فیصدی برحسب کل کارمندان	180 1.11	5 2.78	7 3.89	3 1.67	5 2.78	9 5.00	3 1.67	0 0.00	3 1.67	8 4.44	2 1.67	2 1.11	2 1.11	2 1.11	5 2.78	6 3.89	

ردیف	وزارت	تعداد کارمندان	تعداد ادارات	غور	فاریاب	فراه	قندهار	کابل	کاپیسا	کندهار	کمر	لغمان	لږم	میدان وردگ	ننګرهار	نورستان	تیروزی	هرات	هلمند	پنجشیر	چورجان
13	وزارت امور مهاجرین و موند	فیمدی برحسب کل	تعداد کارمندان	0	1	0	0	26	0	1	1	1	4	0	2	0	0	0	0	0	0
14	وزارت انکشاف دهات	فیمدی برحسب کل	تعداد کارمندان	5	8	7	4	58	15	5	6	21	11	15	13	2	3	8	4	4	0
15	وزارت انکشاف شپږی	فیمدی برحسب کل	تعداد کارمندان	178	285	142	206	39	534	747	214	5	391	534	463	0.71	1.07	2.85	1.42	0	0
16	وزارت تجارت	فیمدی برحسب کل	تعداد کارمندان	0	2	0	3	39	3	0	2	4	5	2	8	0	7	2	0	0	0
17	وزارت تحصیلات عالی	فیمدی برحسب کل	تعداد کارمندان	0.37	1.49	0.75	31.72	5.60	1.49	0.37	1.49	5.88	2.35	3.53	4.71	0.00	0.00	2.35	0.00	0.00	0.00
18	وزارت ترانسپورت	فیمدی برحسب کل	تعداد کارمندان	1	3	3	40	5	2	5	0	9	11	4	15	0	1	2	2	2	0
19	وزارت حج و اوقاف	فیمدی برحسب کل	تعداد کارمندان	0.66	0.66	1.97	26.32	3.29	1.32	0.00	0.00	5.92	7.24	2.63	9.87	0.00	0.00	1.32	1.32	0.00	0.00
20	وزارت امور خارجه	فیمدی برحسب کل	تعداد کارمندان	1.49	0.00	0.00	34.33	0.00	1.49	0.00	0.00	5.97	7.46	3.92	1.96	0.00	0.00	0.00	0.00	0.00	0.00
21	وزارت داخله	فیمدی برحسب کل	تعداد کارمندان	0	123	370	45.68	37.0	2.47	1.23	1.23	11	370	247	0.00	0.00	2	0	0	0	0
22	وزارت امور سرحدات	فیمدی برحسب کل	تعداد کارمندان	1	4	0	52	14	15	23	4	11	4	7	19	7	2	21	2	2	0
23	وزارت شهدا و معلولين	فیمدی برحسب کل	تعداد کارمندان	0.68	2.05	3.42	16.44	4.79	6.16	1.37	9	9	7	4	12	4	4	0	1	4	3
24	وزارت عدلیه	فیمدی برحسب کل	تعداد کارمندان	5	4	6	41	9	8	4	3	13	4	2	7	12	0	1	3	0	0
25	وزارت عدلیه	فیمدی برحسب کل	تعداد کارمندان	1.69	2.53	2.11	17.30	3.80	4.22	5.49	1.69	6	4	2	5	7	0	1.69	1.69	1.69	1.69
26	وزارت عدلیه	فیمدی برحسب کل	تعداد کارمندان	2.78	2.22	1.67	24.44	4.44	3.89	4.44	1.67	8	3	3.89	2.78	0.00	0.00	0.56	0.56	0.56	0.56

ناگفته های ارگ / ۴۰۱

جمهوری اسلامی افغانستان
ریاست عمومی اداره اسنور
و دارالانشاء شورای وزیران

جدول کل کارمندان وزارت ها و ادارات دولت جمهوری اسلامی افغانستان از پست ۳ الی خارج رتبه بر حسب ولایات

وزارتها و ادارات	هده الوام	ارزگان	یامان	بدخشان	بغلان	پروان	پکتیا	پکتیکا	پنجشیر	تخار	خوست	دایکندی	زابل	سرپل	سمنگان	غزنی
وزارت فرهنگ و جوانان	تعداد کارمندان	329	2	4	3	13	8	1	8	13	8	3	1	4	2	329
فیصدی بر حسب کل کارمندان	فیصدی	0.61	1.22	0.30	0.91	3.95	2.43	0.91	2.43	3.95	2.43	0.91	0.30	0.91	0.30	2.13
وزارت مالیه	تعداد کارمندان	430	7	3	11	28	5	3	10	28	5	11	3	7	1	430
فیصدی بر حسب کل کارمندان	فیصدی	0.23	1.63	0.70	1.16	6.51	1.16	0.70	2.33	6.51	1.16	2.56	0.70	1.63	0.23	5.12
تعداد کارمندان	تعداد	156	2	1	4	9	0	1	0	9	0	1	4	2	1	156
وزارت مخابرات	فیصدی بر حسب کل کارمندان	0.64	1.28	0.56	0.64	5.77	0.00	0.64	2.56	5.77	0.00	0.64	2.56	1.28	0.64	2.56
وزارت معارف	تعداد کارمندان	432	3	1	12	27	7	12	8	27	7	12	8	3	1	432
فیصدی بر حسب کل کارمندان	فیصدی	0.23	0.69	0.23	1.85	6.25	1.62	2.78	1.85	6.25	1.62	2.78	1.85	0.69	0.23	4.63
وزارت دفاع	تعداد کارمندان	558	11	7	21	78	8	18	21	78	8	18	21	11	7	558
فیصدی بر حسب کل کارمندان	فیصدی	1.25	1.97	3.76	3.23	13.98	1.43	3.23	3.76	13.98	1.43	3.23	3.76	1.97	1.25	6.45
وزارت زراعت و مالداري	تعداد کارمندان	350	2	0	5	21	3	12	5	21	3	12	5	2	0	350
فیصدی بر حسب کل کارمندان	فیصدی	0.00	0.57	1.43	0.86	6.00	0.86	3.43	1.43	6.00	0.86	3.43	1.43	0.57	0.00	6.86
وزارت معادن	تعداد کارمندان	538	4	0	16	36	95	16	9	36	95	16	9	4	0	538
فیصدی بر حسب کل کارمندان	فیصدی	0.00	0.74	1.67	17.66	6.69	17.66	2.97	1.67	6.69	17.66	2.97	1.67	0.74	0.00	1.86
لوی حارنوالی	تعداد کارمندان	654	9	2	43	44	36	25	43	44	36	25	43	9	2	654
فیصدی بر حسب کل کارمندان	فیصدی	0.31	1.38	6.57	5.50	6.73	5.50	3.82	6.57	6.73	5.50	3.82	6.57	1.38	0.31	30
وزارت فواید عامه	تعداد کارمندان	170	0	1	2	20	3	1	2	20	3	1	2	0	1	170
فیصدی بر حسب کل کارمندان	فیصدی	0.59	0.00	1.18	1.76	11.76	1.76	0.59	1.18	11.76	1.76	0.59	1.18	0.00	0.59	4.71
وزارت صحت عامه	تعداد کارمندان	173	2	0	5	21	1	5	0	21	1	5	0	2	0	173
فیصدی بر حسب کل کارمندان	فیصدی	1.16	0.00	2.89	0.58	12.14	0.58	2.89	0.00	12.14	0.58	2.89	0.00	1.16	0.00	4.62
اداره تربیت بدني و سپورت	تعداد کارمندان	45	0	0	3	2	0	2	0	2	0	3	0	0	0	45
فیصدی بر حسب کل کارمندان	فیصدی	0.00	0.00	6.67	0.00	4.44	0.00	6.67	0.00	4.44	0.00	6.67	0.00	0.00	0.00	0.00
وزارت انرژی و آب	تعداد کارمندان	566	2	2	7	48	17	7	6	48	17	7	6	2	2	566
فیصدی بر حسب کل کارمندان	فیصدی	0.35	0.35	1.06	3.00	8.48	3.00	1.24	1.06	8.48	3.00	1.24	1.06	0.35	0.35	3.89

اداره نظارت و ارزیابی
گزینه

ناگفته های ارگ / ۴۰۲

جمهوری اسلامی افغانستان ریاست عمومی اداره اسـور و دواړه ایـشـای شـورای دوزبان															
جدول کل کارمندان وزارت ها و ادارات دولت جمهوری اسلامی افغانستان از پست ۳ الی خارج رتبه برحسب ولایات															
شماره	وزارت و ادارات	تعداد کارمندان	غور	فاریاب	فراه	فندهار	کابل	کاپیسا	کنډز	کنړ	لغمان	لوگر	میدان وردی	ننګرهار	نورستان
25	وزارت فرهنگ و جوانان	فیصدی برحسب کل 0.00	0	2	1	4	203	9	2	2	10	11	2	10	1
26	وزارت مالیه	تعداد کارمندان 5	6	6	6	8	131	5	8	9	22	23	23	36	2
27	وزارت معابر	فیصدی برحسب کل 1.16	1.16	1.40	1.40	1.86	30.47	1.16	1.86	2.09	5.12	5.35	5.35	8.37	0.47
28	وزارت معارف	تعداد کارمندان 2	2	4	4	4	47	7	3	2	4	9	9	9	0
29	وزارت دفاع	فیصدی برحسب کل 10	10	21	10	9	74	36	9	9	16	14	35	21	8
30	وزارت زراعت و مالداري	تعداد کارمندان 2	2	1	2	3	148	20	1.61	1.61	2.87	2.51	6.27	3.76	1.43
31	وزارت معادن	فیصدی برحسب کل 0.57	0.57	0.29	0.57	0.86	42.29	5.71	0.29	0.86	4.86	4.57	5.71	4.57	0.29
32	لوی حارثوالی	تعداد کارمندان 3	3	19	4	23	43	9	21	25	32	15	12	46	8
33	وزارت فواید عامه	فیصدی برحسب کل 0.46	0.46	2.91	0.61	3.52	6.57	1.38	3.21	3.82	4.89	2.29	1.83	7.03	1.22
34	وزارت صحت عامه	تعداد کارمندان 2	2	3	3	1	60	2	2	2	8	5	3	5	0
35	اداره تربیت بدنی و سپورت	فیصدی برحسب کل 1.18	1.18	0.59	1.76	1.18	35.29	1.18	1.18	1.18	4.71	2.94	1.76	2.94	0.00
36	وزارت انرژی و آب	تعداد کارمندان 0	0	1	0	1	28	2	0	0	1	0	0	2	0
		فیصدی برحسب کل 0.00	0.00	2.22	0.00	2.22	62.22	4.44	0.00	0.00	2.22	0.00	0.00	4.44	0.00
		تعداد کارمندان 0	0	5	6	2	257	16	11	7	26	22	23	25	1
		فیصدی برحسب کل 0.00	0.00	0.88	1.06	0.35	45.41	2.83	1.94	1.24	4.59	3.89	4.06	4.42	0.18
		تعداد کارمندان 0	0	5	6	2	257	16	11	7	26	22	23	25	1
		فیصدی برحسب کل 0.00	0.00	0.88	1.06	0.35	45.41	2.83	1.94	1.24	4.59	3.89	4.06	4.42	0.18

ترجمہ ی مصطفیٰ عمر زی

ناگفته های ارگ / ۴۰۴

جمهوری اسلامی افغانستان ریاست عمومی اداره امور و دارالاموال شورای اوقاف															
جدول کل کارمندان وزارت ها و ادارات دولت جمهوری اسلامی افغانستان از پست ۲ الی خارج رتبه برحسب ولایات															
شماره	وزارت و ادارات	تعداد کارمندان	همه اقوام	ارزگان	پامیان	بدخشان	بغلان	بلخ	پروان	پکتیا	پکتیکا	پنجشیر	تخار	خوست	داریکندی
37	وزارت مبارزه با مواد مخدر	فیضدی برحسب کل کارمندان	39	1	0	1	2	1	0	3	0	0	2	0	0
38	اداره ملی حفاظت محیط زیست	تعداد کارمندان	74	0	0	4	4	1	5	2	0	0	1	4	0
39	جمعیت هلال احمر افغانی	فیضدی برحسب کل کارمندان	166	2	6	2	5	4	9	3	1	7	3	2	0
40	ستزه محکمه	فیضدی برحسب کل کارمندان	1028	9	22	58	17	61	60	20	15	39	30	15	6
41	کمیسیون مستقل حقوق بشر	فیضدی برحسب کل کارمندان	241	4	7	6	4	11	6	5	0	0	6	4	4
42	وزارت دولت در امور پارلمانی	تعداد کارمندان	35	1	0	5	0	0	0	1	0	1	1	1	1
43	ریاست عمومی اداره امور و	فیضدی برحسب کل کارمندان	255	3	9	15	7	2	14	11	0	11	2	1	2
43	اداره امور و	فیضدی برحسب کل کارمندان	1.18	3.53	5.88	2.75	0.78	5.49	4.31	0.00	4.31	0.00	4.31	0.78	0.39
مجموع کل وزارت ها و ادارات		تعداد کارمندان	52	132	1.40	294	2.20	3.74	7.31	2.67	0.56	2.86	2.07	1.17	0.35
		فیضدی برحسب کل کارمندان	0.55	0.52	1.40	3.12	2.20	3.74	7.31	2.67	0.56	2.86	2.07	1.17	0.35
ولایات															
ارزگان															
پامیان															
بدخشان															
بغلان															
بلخ															
پروان															
پکتیا															
پکتیکا															
پنجشیر															
تخار															
خوست															
داریکندی															
زابل															
سرپل															
سمنگان															
غزنی															
391	وزارت امور و	تعداد کارمندان	52	132	1.40	294	2.20	3.74	7.31	2.67	0.56	2.86	2.07	1.17	0.35
4.15	فیضدی برحسب کل کارمندان	0.55	0.52	1.40	3.12	2.20	3.74	7.31	2.67	0.56	2.86	2.07	1.17	0.35	0.35



اداره نظارت و ارزیابی

صفحه 7

ناگفته های ارگ / ۴۰۵

جمهوری اسلامی افغانستان ریاست عمومی اداره امور و دارالاستی خوری و زمان																			
جدول کل کارمندان وزارت ها و ادارات دولت جمهوری اسلامی افغانستان از پست ۳ الی خارج رتبه بر حسب ولایت																			
شماره	وزارت ها و ادارات	غور	فاریاب	فراه	قندهار	کابل	کاپیسا	کندهز	کمر	لنجان	لومي	میدان وردک	ننگرهار	نورستان	نیروز	هرات	هلمند	بادغیس	جوزجان
37	وزارت مبارزه با مواد مخدر	1	0	3	3	6	0	0	0	0	3	3	8	0	0	0	0	0	0
	فیصدی بر حسب کل	2.56	0.00	7.69	7.69	15.38	0.00	0.00	0.00	0.00	7.69	7.69	20.51	0.00	0.00	0.00	0.00	0.00	0.00
38	اداره ملی حفاظت محیط زیست	0	0	0	1	26	0	1	5	4	1	6	1	5	0	0	1	0	0
	فیصدی بر حسب کل	0.00	0.00	0.00	1.35	35.14	0.00	1.35	6.76	5.41	1.35	8.11	1.35	6.76	0.00	0.00	1.35	0.00	0.00
39	جمعیت هلال احمر افغانی	3	6	5	3	40	2	1	2	5	10	8	9	0	2	12	2	0	2
	فیصدی بر حسب کل	1.81	3.61	3.01	1.81	24.10	1.20	0.60	1.20	3.01	6.02	4.82	5.42	0.00	1.20	7.23	1.20	0.00	1.20
40	ستره محکمه	15	14	16	16	159	44	8	15	60	50	28	97	11	7	45	15	19	6
	فیصدی بر حسب کل	1.46	1.36	1.56	1.56	15.47	4.28	0.78	1.46	5.84	4.86	2.72	9.44	1.07	0.68	4.38	1.46	1.85	0.58
41	کمیسیون مستقل حقوق بشر	5	4	6	7	38	2	8	2	11	1	7	19	3	1	23	3	0	3
	فیصدی بر حسب کل	0.46	0.36	0.56	0.61	4.86	0.26	0.83	0.33	1.41	0.13	0.88	2.41	0.39	0.13	2.94	0.41	0.24	0.41
42	وزارت دولت در امور پارلمانی	0	0	1	2	8	1	0	0	1	1	3	2	0	0	2	0	0	0
	فیصدی بر حسب کل	0.00	0.00	0.26	0.26	10.42	0.26	0.00	0.00	0.26	0.26	0.39	0.26	0.00	0.00	0.26	0.00	0.00	0.00
43	ریاست عمومی اداره امور و	0	0	0	3	100	14	2	2	4	23	10	6	1	0	6	0	0	0
	فیصدی بر حسب کل	0.00	0.00	0.00	1.18	39.22	5.49	0.78	0.78	1.57	9.02	3.92	2.35	0.39	0.00	2.35	0.00	0.00	0.00
مجموع کل وزارت ها و ادارات		غور	فاریاب	فراه	قندهار	کابل	کاپیسا	کندهز	کمر	لنجان	لومي	میدان وردک	ننگرهار	نورستان	نیروز	هرات	هلمند	بادغیس	جوزجان
تعداد کارمندان		78	179	112	169	2658	343	181	238	385	360	336	514	64	36	306	66	44	130
فیصدی بر حسب کل		0.83	1.90	1.19	1.79	28.20	3.64	1.92	2.52	4.08	3.82	3.56	5.45	0.68	0.38	3.25	0.70	0.47	1.38



وزارت امور داخله

----- 8 صفحه -----

اداره نظارت و ارزیابی

جمهوری اسلامی افغانستان ریاست عمومی اداره امور و دارالامانی شورای وزیران									
جدول کل کارمندان وزارت ها و ادارات دولت جمهوری اسلامی افغانستان از پست ۳ الی خارج رتبه برحسب درجه تحصیل									
شماره	وزارتها و ادارات	ابتدائی	یکلواریا	فوق یکلواریا	لیسانس	ماسټر	دوکتورا	خصوصی	
1	آکادمی علوم	0	25	6	18	7	1	0	تعداد کارمندان برحسب کل کارمندان
2	اداره احصائیه مرکزی	0.00	43.86	10.53	31.58	12.28	1.75	0.00	تعداد کارمندان برحسب کل کارمندان
3	اداره اصلاحات اداری و خدمات ملکی	0	25	6	18	7	1	0	تعداد کارمندان برحسب کل کارمندان
4	اداره جیوډیزری و کارنوغرافی	0.00	43.86	10.53	31.58	12.28	1.75	0.00	تعداد کارمندان برحسب کل کارمندان
5	اداره مبارزه با ارتشا و فساد اداری	0	29	4	71	11	0	0	تعداد کارمندان برحسب کل کارمندان
6	اداره مبارزه با حوادث	0.00	25.22	3.48	61.74	9.57	0.00	0.00	تعداد کارمندان برحسب کل کارمندان
7	د افغانستان بانک	0	70	4	17	7	0	0	تعداد کارمندان برحسب کل کارمندان
8	شاروالی کابل	3.92	68.63	3.92	16.67	6.86	0.00	0.00	تعداد کارمندان برحسب کل کارمندان
9	کمیسیون مستقل انتخابات	0	8	1	38	0	0	0	تعداد کارمندان برحسب کل کارمندان
10	اداره کنترول و تنظیمش	0.00	17.02	2.13	80.85	0.00	0.00	0.00	تعداد کارمندان برحسب کل کارمندان
11	وزارت اقتصاد	0	40	3	12	4	0	0	تعداد کارمندان برحسب کل کارمندان
12	وزارت امور زنان	0.00	67.80	5.08	20.34	6.78	0.00	0.00	تعداد کارمندان برحسب کل کارمندان
13	وزارت امور مهاجرین و عودت کنندگان	0	11	0	11	2	0	0	تعداد کارمندان برحسب کل کارمندان
14	وزارت انکشاف دهات	7.69	42.31	0.00	42.31	7.69	0.00	0.00	تعداد کارمندان برحسب کل کارمندان
15	وزارت انکشاف شهری	17	159	11	42	59	1	8	تعداد کارمندان برحسب کل کارمندان
		5.72	53.54	3.70	14.14	19.87	0.34	2.69	تعداد کارمندان برحسب کل کارمندان
		0	22	6	33	16	0	0	تعداد کارمندان برحسب کل کارمندان
		0.00	28.57	7.79	42.86	20.78	0.00	0.00	تعداد کارمندان برحسب کل کارمندان
		0	53	8	87	12	2	1	تعداد کارمندان برحسب کل کارمندان
		5	31.55	4.76	51.79	7.14	1.19	0.60	تعداد کارمندان برحسب کل کارمندان
		2.98	91	4	75	30	2	0	تعداد کارمندان برحسب کل کارمندان
		3	44.39	1.95	36.59	14.63	0.98	0.00	تعداد کارمندان برحسب کل کارمندان
		1.46	42	8	35	4	1	2	تعداد کارمندان برحسب کل کارمندان
		0	45.65	8.70	38.04	4.35	1.09	2.17	تعداد کارمندان برحسب کل کارمندان
		0.00	50	10	9	0	0	0	تعداد کارمندان برحسب کل کارمندان
		0	72.46	14.49	13.04	0.00	0.00	0.00	تعداد کارمندان برحسب کل کارمندان
		0.00	94	17	131	48	0	1	تعداد کارمندان برحسب کل کارمندان
		6	31.65	5.72	44.11	16.16	0.00	0.34	تعداد کارمندان برحسب کل کارمندان
		2.02	20	3	18	41	3	0	تعداد کارمندان برحسب کل کارمندان
		0	23.53	3.53	21.18	48.24	3.53	0	تعداد کارمندان برحسب کل کارمندان
		0.00							

ترجمہ ی مصطفیٰ عمرزی

ناگفته های ارگ / ۴۰۸

جمهوری اسلامی افغانستان ریاست عمومی اداره امور و دارالانشاء شورای وزیران									
جدول کل کارمندان وزارت ها و ادارات دولت جمهوری اسلامی افغانستان از پست ۳ الی خارج رتبه برحسب درجه تحصیل									
شماره	وزارتها و ادارات	ابتدائی	بکلوریا	فوق بکلوریا	لیسانس	ماستر	دوکتورا	خصوصی	
31	لوی حارنوالی	فیمدی برحسب کل کارمندان تعداد کارمندان	263 51.17	11 2.14	204 39.69	15 2.92	0 0.00	9 1.75	
32	وزارت فواید عامه	فیمدی برحسب کل کارمندان تعداد کارمندان	78 41.94	10 5.38	33 17.74	51 27.42	0 0.00	4 2.15	
33	وزارت صحت عامه	فیمدی برحسب کل کارمندان تعداد کارمندان	51 28.81	12 6.78	57 32.20	50 28.25	7 3.95	0 0.00	
34	اداره تربیت بدنی و سپورت	فیمدی برحسب کل کارمندان تعداد کارمندان	28 62.22	9 20.00	5 11.11	2 4.44	0 0.00	0 0.00	
35	وزارت انرژی و آب	فیمدی برحسب کل کارمندان تعداد کارمندان	301 50.59	74 12.44	93 15.63	105 17.65	1 0.17	4 0.67	
36	وزارت مبارزه با مواد مخدر	فیمدی برحسب کل کارمندان تعداد کارمندان	4 10.00	0 0.00	27 67.50	8 20.00	1 2.50	0 0.00	
37	جمعیت حلال احمر افغانی	فیمدی برحسب کل کارمندان تعداد کارمندان	67 40.61	20 12.12	53 32.12	19 11.52	1 0.61	1 0.61	
38	اداره ملی حفاظت محیط زیست	فیمدی برحسب کل کارمندان تعداد کارمندان	33 39.76	5 6.02	38 45.78	6 7.23	0 0.00	0 0.00	
39	کمیسیون مستقل حقوق بشر	فیمدی برحسب کل کارمندان تعداد کارمندان	135 60.00	8 3.56	59 26.22	16 7.11	0 0.00	3 1.33	
40	ستره محکمه	فیمدی برحسب کل کارمندان تعداد کارمندان	259 16.7	87 1.67	510 50.10	13 1.28	0 0.00	132 12.97	
41	وزارت دولت در امور پارلمانی	فیمدی برحسب کل کارمندان تعداد کارمندان	10 28.57	0 0.00	18 51.43	4 11.43	2 5.71	1 2.86	
42	ریاست عمومی اداره امور و دارالانشاء	فیمدی برحسب کل کارمندان تعداد کارمندان	135 60.00	8 3.56	59 26.22	16 7.11	0 0.00	3 1.33	
مجموع کل وزارت ها و ادارات		فیمدی برحسب کل کارمندان درجه تحصیل تعداد کارمندان	بکلوریا 3950	فوق بکلوریا 721	لیسانس 2852	ماستر 964	دوکتورا 69	خصوصی 262	
		فیمدی برحسب کل کارمندان	43.43	7.93	31.36	10.60	0.76	2.88	



اداره نظارت و ارزیابی

صفحه 3

[illegible]

ناگفته های ارگ / ۴۱۰

جمهوری اسلامی افغانستان ریاست عمومی اداره امور و دارالانشاء شورای وزیران															شماره	
سایرین	عرب	هند	فرانس	هندی	بلوچ	ترکمن	سادات	نورستانی	ایماق	ازبک	هزاره	تاجک	پشتون	کل اقوام	وزارتها و ادارات	
			0	0	0	0	2	0	0	1	0	59	23	85	تعداد کارمندان	15
			0.00	0.00	0.00	0.00	2.35	0.00	0.00	1.18	0.00	69.41	27.06		فیصلی برحسب کل کارمندان	وزارت انکشاف شهری
			0	0	0	0	1	1	0	1	6	27	14	50	تعداد کارمندان	16
			0.00	0.00	0.00	0.00	2.00	2.00	0.00	2.00	12.00	54.00	28.00		فیصلی برحسب کل کارمندان	وزارت تجارت
0	2	1	1	0	1	2	2	0	0	13	8	144	97	271	تعداد کارمندان	17
0.00	0.74	0.37	0.37	0.00	0.37	0.74	0.74	0.00	0.00	4.80	2.95	53.14	35.79		فیصلی برحسب کل کارمندان	وزارت تحصیلات عالی
			0	0	0	0	4	0	0	0	15	75	52	146	تعداد کارمندان	18
			0.00	0.00	0.00	0.00	2.74	0.00	0.00	0.00	10.27	51.37	35.62		فیصلی برحسب کل کارمندان	وزارت ترانسپورت
			0	0	0	0	0	0	0	0	5	49	14	68	تعداد کارمندان	19
			0.00	0.00	0.00	0.00	0.00	0.00	0.00	0.00	7.35	72.06	20.59		فیصلی برحسب کل کارمندان	وزارت حج و اوقاف
			5	0	0	2	1	1	1	13	8	119	64	214	تعداد کارمندان	20
			2.34	0.00	0.00	0.93	0.47	0.47	0.47	6.07	3.74	55.61	29.91		فیصلی برحسب کل کارمندان	وزارت امور خارجه
			0	0	1	0	3	2	1	5	6	30	31	79	تعداد کارمندان	21
			0.00	0.00	1.27	0.00	3.80	2.53	1.27	6.33	7.59	37.97	39.24		فیصلی برحسب کل کارمندان	وزارت امور داخله
			0	2	4	2	3	2	2	5	3	45	79	147	تعداد کارمندان	22
			0.00	1.36	2.72	1.36	2.04	1.36	1.36	3.40	2.04	30.61	53.74		فیصلی برحسب کل کارمندان	وزارت امور سرحدات
			0	0	0	2	12	0	0	17	16	142	123	312	تعداد کارمندان	23
			0.00	0.00	0.00	0.64	3.85	0.00	0.00	5.45	5.13	45.51	39.42		فیصلی برحسب کل کارمندان	وزارت شهادت و معارفین
			0	1	0	0	0	0	0	7	9	98	52	167	تعداد کارمندان	24
			0.00	0.60	0.00	0.00	0.00	0.00	0.00	4.19	5.39	58.68	31.14		فیصلی برحسب کل کارمندان	وزارت عدلیه
			0	2	1	1	3	0	0	8	11	235	73	334	تعداد کارمندان	25
			0.00	0.60	0.30	0.30	0.90	0.00	0.00	2.40	3.29	70.36	21.86		فیصلی برحسب کل کارمندان	وزارت فرهنگ و جوانان
					5	2	7	1	0	15	17	202	192	441	تعداد کارمندان	26
					1.13	0.45	1.59	0.23	0.00	3.40	3.85	45.80	43.54		فیصلی برحسب کل کارمندان	وزارت مالدیه
			0	0	0	0	2	0	0	0	3	94	58	157	تعداد کارمندان	27
			0.00	0.00	0.00	0.00	1.27	0.00	0.00	0.00	1.91	59.87	36.94		فیصلی برحسب کل کارمندان	وزارت مختارات
			1	0	3	4	2	0	9	12	268	143	442		تعداد کارمندان	28
			0.23	0.00	0.68	0.91	0.45	0.00	2.04	2.72	60.77	32.43			فیصلی برحسب کل کارمندان	وزارت معارف



ناگفته های ارگ / ۴۱۱

جمهوری اسلامی افغانستان ریاست محترم اداره امور و دارالانشاء شورای وزیران													
جدول کل کارمندان وزارت ها و ادارات دولت جمهوری اسلامی افغانستان از پست ۳ الی خارج رتبه بر حسب قوم													
شماره	وزارت و ادارات	کل اقوام	پشتون	تاجیک	هزاره	ارگ	ایمان	نورستانی	سادات	ترکمن	بلوچ	پشه نی	قریش
29	وزارت دفاع	567	225	206	63	36	2	2	6	1	2	3	0
		فهرستی بر حسب کل کارمندان	39.68	36.33	11.11	6.35	0.35	0.35	1.06	0.18	0.35	0.53	0.00
30	وزارت راهمت و مالداری	352	102	178	28	2	1	26	0	1	0	5	9
		فهرستی بر حسب کل کارمندان	28.98	50.57	7.95	0.57	0.28	0.00	7.39	0.28	0.00	1.42	0.00
31	وزارت معادن	323	92	143	3	78	0	0	0	7	0	0	0
		فهرستی بر حسب کل کارمندان	28.48	44.27	0.93	24.15	0.00	0.00	0.00	2.17	0.00	0.00	0.00
32	لوی حارونلی	658	269	326	23	37	0	0	0	1	0	0	0
		فهرستی بر حسب کل کارمندان	40.88	49.54	3.50	5.62	0.00	0.00	0.30	0.15	0.00	0.00	0.00
33	وزارت فواید عامه	168	53	109	4	1	0	0	0	0	0	1	0
		فهرستی بر حسب کل کارمندان	31.55	64.88	2.38	0.60	0.00	0.00	0.00	0.00	0.60	0.00	0.00
34	وزارت صحت عامه	176	62	96	1	1	0	0	14	0	0	1	1
		فهرستی بر حسب کل کارمندان	35.23	54.55	0.57	0.57	0.00	0.00	7.95	0.00	0.00	0.57	0.00
35	اداره تربیت بدنی و سپورت	45	10	31	1	2	0	1	0	0	0	0	0
		فهرستی بر حسب کل کارمندان	22.22	68.89	2.22	4.44	0.00	2.22	0.00	0.00	0.00	0.00	0.00
36	وزارت انرژی و آب	590	186	376	16	6	0	0	4	0	0	2	0
		فهرستی بر حسب کل کارمندان	31.53	63.73	2.71	1.02	0.00	0.00	0.68	0.00	0.00	0.34	0.00
37	وزارت مبارزه با مواد مخدر	40	26	12	1	0	0	0	1	0	0	0	0
		فهرستی بر حسب کل کارمندان	65.00	30.00	2.50	0.00	0.00	0.00	2.50	0.00	0.00	0.00	0.00
38	جمعیت هلال احمر افغانی	164	53	73	9	12	0	0	15	0	2	0	0
		فهرستی بر حسب کل کارمندان	32.32	44.51	5.49	7.32	0.00	0.00	9.15	0.00	1.22	0.00	0.00
39	اداره ملی حفاظت محیط زیست	58	20	35	0	0	0	3	0	0	0	0	0
		فهرستی بر حسب کل کارمندان	34.48	60.34	0.00	0.00	0.00	5.17	0.00	0.00	0.00	0.00	0.00
40	سئره مسکنه	1022	420	544	34	20	0	0	0	1	2	1	0
		فهرستی بر حسب کل کارمندان	41.10	53.23	3.33	1.96	0.00	0.00	0.00	0.10	0.20	0.10	0.00
41	امنیست ملی	335	117	190	9	7	0	2	5	0	3	2	0
		فهرستی بر حسب کل کارمندان	34.93	56.72	2.69	2.09	0.00	0.60	1.49	0.00	0.90	0.60	0.00
42	وزارت دولت در امور پارلمانی	35	14	13	4	1	0	0	1	0	0	0	2
		فهرستی بر حسب کل کارمندان	40.00	37.14	11.43	2.86	0.00	0.00	2.86	0.00	0.00	0.00	5.71

اداره نظارت و ارزیابی
صفحه 3



جدول کل کارمندان وزارت ها و ادارات دولت جمهوری اسلامی افغانستان از پست ۳ الی خارج رتبه بر حسب قوم

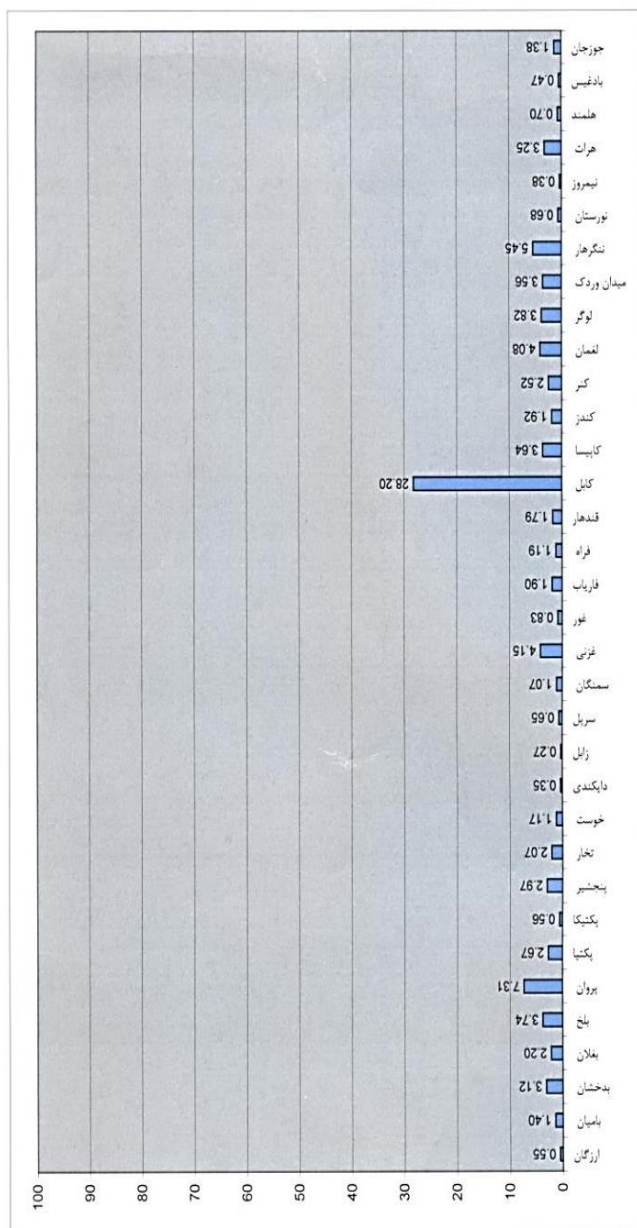
شماره	وزارتها و ادارات	کل اموال	پستون	تاجک	هزاره	ارمنک	ایمانی	بورستانی	سادات	ترکمن	بلوچ	پنده لی	قرهباغ	بیات	عرب	سایرین
43	کمیسیون مستقل حقوق بشر	تعداد کارمندان 240	92	53	67	7	0	3	9	2	0	1	2	0	2	0
		فصلیادی بوحسب کارمندان 21.99	38.17	21.99	27.80	2.90	0.00	1.24	3.73	0.83	0.41	0.00	0.83	0.83	0.00	0.00
44	ریاست عمومی اداره امور و دارالاسنان سازاری وزیران	تعداد کارمندان 260	68	152	3	3	0	0	11	0	1	0	0	0	0	0
		فصلیادی بوحسب کارمندان 26.15	26.15	58.46	9.23	1.15	0.00	4.23	0.00	0.38	0.38	0.00	0.00	0.00	0.00	0.00

مجموع کل وزارت ها و ادارات	پشتون	تاجک	هزاره	ازبک	ایماق	نورستانی	سادات	ترکمن	بلوچ	پشه یی	قزلباش	عرب	سایرین
تعداد مردمان	3327	5087	508	348	7	23	171	33	30	21	15	13	20
فیصدی درحسب کل کارمندان	34.63	52.95	5.29	3.62	0.07	2.4	1.78	0.34	0.31	0.22	0.16	0.05	0.21

جمهوری اسلامی افغانستان
رئاست عمومی اداره امور
و دارالانشای شورای وزیران



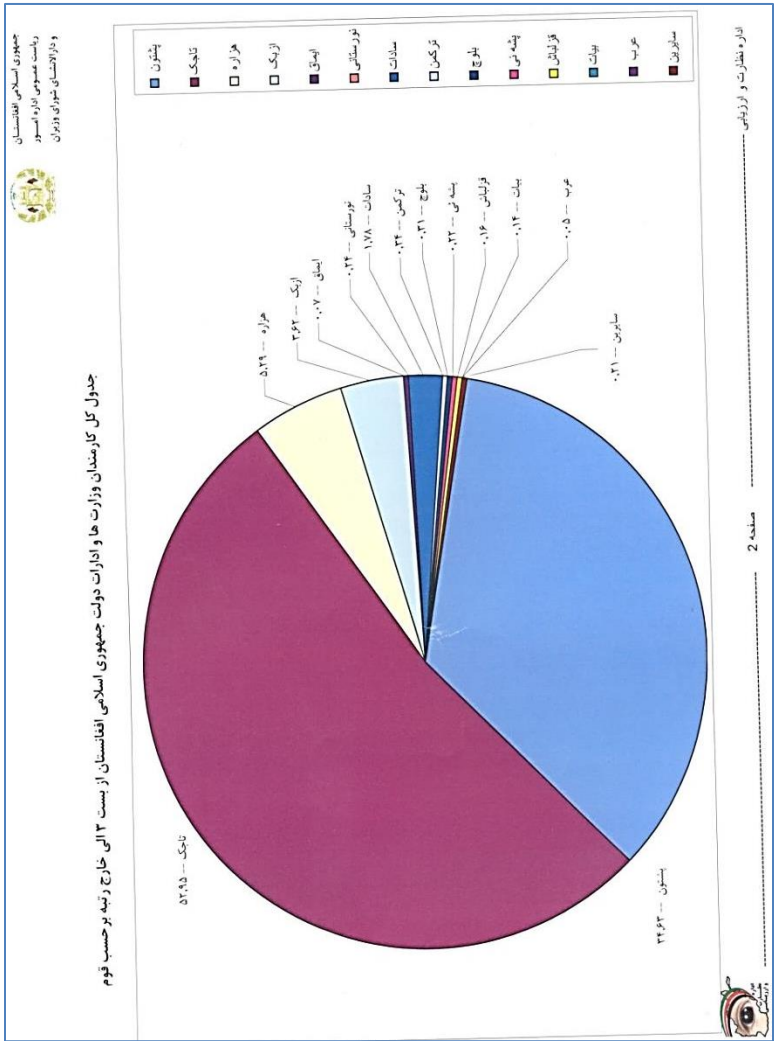
جدول کل کارمندان وزارت ها و ادارات دولت جمهوری اسلامی افغانستان از بست ۳ الی خارج رتبه برحسب ولایات



لداره نظارت و ارزنامی

مجله ۳





در تصویر بالا، سهم اقلیت تاجک در دولت، بیش از ۵۲ درصد، سهم اکثریت پشتون، بیش از ۳۲ درصد، سهم اقلیت هزاره، بیش از ۵ درصد، سهم اقلیت اوزبیک - جدا از کل ترکتباران- بیش از ۳ درصد و از بقیه، بدون در نظر داشت بیش از ۵۰ قوم و ۳۰ زبان، کمتر از یک

درصد است. با نگرش به آن چه وضاحت یافته، حداقل به آسانی می توان پی برد که بخش اساسی حکومت کرزی در دست چه کسانی بود، چه کسانی حاکمیت می کردند، چه طرف های محروم ماندند، اما چه کسانی بیشتر شکایت می کنند؟

فصل چهاردهم

دست آورد های حکومت کرزی

حکومت رییس جمهور حامد کرزی در کنار کاستی هایی که اشاره شد، موفقیت های قابل ملاحظه نیز دارد. اگر از آن ها یادآوری نشود، فقط یک رُخ واقعیت را بررسی کرده ایم. در ذیل، مختصراً به آن ها می پردازیم:

تهداب حکومت جدید در کنفرانس بن، گذاشته می شود؛ هرچند آن نشست به لحاظ ساختار سیاسی، اجتماعی و قومی عادلانه نبود و باعث می شود یک اقلیت، امتیازات بیش از حد و غیر قانونی به دست آورند، اما مسیر حاکمیت کرزی، باز می شود.

بر اساس کنفرانس بن، اداره ی موقت تشکیل و حامد کرزی در راس آن قرار می گیرد. با شروع کار حکومت نو، جریان کمک های خارجی به افغانستان، هموار می شود. طالبان، شکست نظامی را متحمل شده بودند. در اکثر مناطق افغانستان، امنیت طبیعی حاکم بود. فعالیت های نظامی نیز بسیار اندک بودند.

حکومت کرزی، آهسته آهسته از شکل و محتوا، به بازسای می رسد. نسبت به گذشته، کمی هم زمینه ی کار برای مردم، مهیا می شود. همزمان و مطابق کنفرانس بن، لویه جرگه ی اضطراری را جهت تشکیل اداره ی انتقالی، برگزار می کنند.

من در اداره ی موقت در ولایات شرقی، مسوول دارالانشای انتخابات لویه جرگه ی اضطراری بودم. بعداً در آن تجمع، به صفت منشی اول، انتخاب می شوم.

در لویه جرگه ی اضطراری در حدود ۱۶۰۰ تن از افراد سرشناس، اشتراک کرده بودند؛ هرچند همه عادلانه راه نیافته بودند، اما نمایانگر مردمسالاری بودند.

بدنه ی اداره ی انتقالی در لویه جرگه ی اضطراری، ساخته می شود. با

وجودی که بر اساس فیصله نبود، به تناسب اداره ی موقت، کمی پیشرفت مثبت، رونما می شود. با این حال، قدرت اصلی در چنگال یک اقلیت قومی، باقی می ماند.

اداره ی انتقالی، ۱۸ ماه ادامه می یابد. بعداً لویه جرگه ی قانونی اساسی، برگزار می شود. در این تجمع که بر اساس ترکیب یا ساختار اعضای لویه جرگه ی اضطراری، صورت گرفته بود، ۵۵۲ تن از تمام افغانستان، اشتراک می کنند.

من عضویت دارالانشای لویه جرگه ی قانون اساسی را نیز به دست می آورم. تمام جریان آن، با زیر و زبر برایم معلوم بود؛ هرچند نفوذ زورمندان حکومتی و غیر حکومتی آشکار بود، اما افراد غیر وابسته و ملیگرا هم تاثیرگذار بودند.

لویه جرگه ی قانون اساسی بر اساس نیازهای افغانستان و اصول مردمسالاری، یک قانون نسبتاً خوب را به وجود می آورد. با وجودی که با فشارها و خواسته های غیر قانونی زورمندان، ۲۲ روز به تاخیر می افتد.

چون لویه جرگه ی قانون اساسی در سرنوشت سیاسی و حقوقی ملت افغان، نقش مهم داشت، می خواهم در مورد آن، چند نکته را با خواننده گان گرامی، شریک بسازم:

در لویه جرگه ی قانون اساسی، بعضی به ویژه اعضای جمعیت اسلامی به رهبری استاد ربانی و چند اقلیت قومی، می خواستند از حضور کنونی جامعه ی جهانی، سوء استفاده کرده، امتیازات بیش از حد و غیر قانونی به دست آورند. خواهان اختیارات زیادی برای شاروالان، ولسوالان و والیان بودند. بعضی می گفتند افراد واجد شرایط باید از سوی شورا های محل معرفی یا انتخابی باشند. بعضی هم اضافه می کردند چند نفر را به رییس جمهور معرفی می کنند تا او یکی را انتخاب کند. اگر عزل شد، این جریان همچنان تکرار شود.

استاد ربانی و گروهش، روی نظام پارلمانی بسیار تاکید می کردند. وقتی چنان نشد، صلاحیت های زیادی را برای شورای ملی، طرح می کنند.

احمد ولی مسعود (برادر احمد شاه مسعود)، دنبال تثبیت قهرمانی مسعود بود؛ اما پس از آن که دانست مردم می خواهند آن «وصف» به رای گذشته شود، و شاید نتواند آرای کافی به دست آورد، می گوید: «نه، برادرم را متنازع نمی سازم. اگر بی شرط قبول کنید، خوب است.» با این حال هم موافق کم بود.

خلاصه، باند شر و فساد، تقاضای های غیر قانونی زیادی داشتند. آنان «۱۳» ماده را جهت تعدیل ارزش ها (تغییر نام های افغانستان و افغان) هم ارائه کرده بودند. چون اکثر اعضای جرگه مخالف شان بودند، موفق نمی شوند حتی یک مورد تعدیلات پیشنهادی خود را نیز رسمی بسازند.

بر اساس طرز العمل داخلی لویه جرگه ی قانون اساسی، هر کسی که می خواست از سوی کمیسیون تدقیق، تغییری در مسوده ی قانون اساسی به عمل آید، می بایست امضای ۱۵۳ تن از جمع کل اعضای جرگه (۵۵۲) را حاصل کند.

باند شر و فساد، برای بعضی از ۱۳ ماده ی تعدیلاتی خود، حتی ۱۹۰ امضاء جمع آوری می کنند، اما وقتی تمام آن ها از سوی دارالانشاء بررسی می شود، می بینند که اکثراً جعلی هستند. یعنی برای هر ماده، به تکرار امضاء کرده بودند.

پس از افشای امضاء های جعلی / تکراری باند شر و فساد، آنان دیگر جرات نمی کنند پیشنهاد تعدیل بدهند. در حالی که اکثریت می خواستند به وکلای ائتلاف شمال، مجوز رای داده نشود، توحش حامیان ۱۳ ماده ی مزوریت، آشکارتر می شد. در این میان، اکثر تاجکان، به شمول ربانی، به شدت مخالف رسمیت «زبان» اوزبیکی در

قانون اساسی بودند، اما ظاهراً مخالفت نمی کردند. برعکس آنان، وکلای پشتون ها به اوزبیکان می گفتند هیچ مشکلی با زبان تان نداریم. شما از ما و ما از شما حمایت می کنیم. این حقیقت، حلقهات رستمی داخل جرگه را هراسان می سازد. تاجکان، می پنداشتند با رسمیت زبان اوزبیک در مناطق اوزبیکان، ساحه ی زبان دری، کوچک تر می شود.^۱ اثرات تعدی ایران و پاکستان آشکار تر می

۱- شوونسم و فاشیسم اقلیت تاجک، شهرت تاریخی دارد. از زمان فردوسی مجوسی مسلک که نوکر نهضت شعوبیه یا کثیف ترین متعصبان هزار سال قبل بود تا کنون، انواع فرهنگ سازی های ضد اقوام، اکثرأ در فرهنگ زبان به اصطلاح فارسی، موج می زند. از مثل ها و مثل ها تا وجیز ها و اشعار، قباہت ادبیات پورنو گرافی یا هرزه نگاری عنصر پارس به قدری واضح است که اگر دنبال تخلیقات آن باشید، می بینید که اکثر آن در زبان به اصطلاح فارسی، یاد می شود. شوونسم تاجک، افزون بر ابزار هرزه نگاری که از آن بدون رعایت اخلاقی و کرامت انسانی استفاده می کند و نویسنده ی این سطور نیز با آن مواجه شده، اما سربلند بیرون رفته است (با افتخار یک دهن گنده ی تاجک را با تشهیر او به نام «خلیفه روغن» تنبیه کردم) در کره ترین صورت، مایل است دار و ندار همه را مصادره کند. اصطلاح فارسی زبان، دست آویز اصلی آنان برای بزرگ نمایی ست. بنا بر این شبیه نسخه های تاجکستانی و ایرانی، سعی می کنند شهرت قومی هر کی دری زبان باشد را به خصوص طیفی که زبان قومی شان را به کار نمی برند یا به دلیل استحاله ی اجتماعی/ بشری آن را از یاد برده اند، به نام فارسی زبان، تاجک بسازند. جالب این جاست که با وجود ارائه ی تعاریف خصمانه ی پان ترکیت، پان عربی ست و پان پشتونیت که در همه به حقوق دیگران تاخته و توهین می کنند، دوست دارند دری زبانان آن اقوام به نام فارسی زبان در تذکره های خود تاجک بنویسند تا در تعاملات و تقابلات سیاسی و اجتماعی، به نفع این اقلیت قومی، قربانی شوند. پارسی بازی ها یا سره سازی های فارسی سالیان اخیر، اکثرأ بُعد سیاسی دارند. در تمام انواع آن ها سعی می شود جلو تبارز تنوع قومی- زبانی افغانستان را بگیرند تا به نام فارسی زبان، حقوق دیگران را بخورند. استدلال می کنند چون فارسی، گویا کاربرد زیاد دارد، ضرور نیست اقوام غیر تاجک به زبان مادری شان صحبت کنند. در حالی که شاید بیش از ۵۰ درصد مردم افغانستان، اکثرأ نمی توانند به راحتی به دری یا به اصطلاح فارسی بگویند و بنویسند. یک مشکل عام در این زمینه این است که چون زبان دری یا به اصطلاح فارسی در رسمیات افغانستان، کاربرد دارد، باعث سوء برداشت می شود که گویا در سرتاسر کشور، چنین است. این زبان حتی به لحاظ تاریخی نیز چنین موقعی ندارد. کاربرد آن در ترکیه ی عثمانی، دربار های هند، افغانستان و آسیای میانه، بیشتر شبیه وسیله ی افهام و تفهیم رسمی و ادبی بود. وقتی انگلیس ها زبان دری یا به اصطلاح فارسی را در هند از رسمیت می اندازند، چون هرگز مردمی نبود، یعنی کثرت استفاده ی توده بی نداشت، به اصطلاح یک شبه سقوط می کند. عین ماجرا در ترکیه، آسیای میانه و جا های دیگر نیز اتفاق افتاده است. «نیت بد، قضای سرا» خوشختانه رستمی گری، برخلاف تصور مجریان آن در افغانستان، به زبان شان تمام شده است. نمونه های انجمن های اعراب و ترکان دری زبان کشور توام با فشار فزاینده ی رسمیت زبان ها و کل اقوام، ناقلین افغان ستیز را دچار شوک ساخته اند. اگر همبازی چند حزبی هزاره و اوزبیک با آنان نباشد، شاید حقیقت یک یا دو درصدی اقلیت قومی تاجک افغانستان که حتی جغرافیای پُر رنگ هم ندارد، زودتر تصریح شود. م.ع

شدند. در این میان کسی خواهان تثبیت مساحت جغرافیایی افغانستان می شود. هدفش این بود تا به گونه ای خط دیورند را به رسمیت بشناسیم. صدای مخالفت با نام افغانستان و سرود ملی به زبان پشتو نیز بلند می شد.

وقتی قانون اساسی، تصویب شد، مخالفان- بار دیگر فریاد می زنند که در آن، دستبرد زده اند. من که شاهد تمام جریان بودم و حضور فعال داشتم، می دانستم که حتی در یک ماده ی قانون اساسی نیز دستبرد نشده است. برعکس نیات مخالفان، یگانه نکته ی قابل تامل، هفته ی شهید بود؛ زیرا اعتراض وجود داشت که چرا مصادف به تاریخ مرگ مسعود (۱۸ سنبله) شده است. اکثر اعضای جرگه با اعطای لقب «قهرمانی» به او، موافق نبودند.

قانون اساسی جدید افغانستان، از دیگر دست آورد های مهم حکومت حامد کرزی بود. خلاصه در ۱۴ سال حضور رسمی او در راس کشور، در تمام عرصه ها، انکشافات قابل ملاحظه، رونما می شوند. افزون بر بازسازی، نوسازی و روابط گسترده ی بین المللی، آزادی های بیان و فعالیت های رسانه یی همیشه یادآوری شده اند.

اسلامیت و افغانیت را نجات دهید!

- قطعه نامه ی معترضان ۲۳ قوس ۱۳۹۲ ش کابل - افغانستان:
۱. هیچ کس حق ندارد و نه هم به کسی حق می دهیم پیرامون اسلام و اسلامیت، افغان و افغانیت، رای گیری یا بحث کند.
 ۲. بر اساس احکام صریح قانون اساسی، قاطعانه خواهان درج کلمات افغان و اسلام در ستون های «دین» و «ملت» در رُخ اول تذکره ی الکترونیک استیم. ما تذکره ی بی دین و بی ملت نمی خواهیم.
 ۳. هر گونه امتناع از آوردن کلمات افغان و اسلام، در صلاحیت هیچ طرف دولتی و غیر دولتی نیست.
 ۴. از ستره محکمه، تقاضا می کنیم با کسانی که نمی خواهند افغان باشند - بنا بر این غیر قانونی در افغانستان زنده گی می کنند - همانند اتباع بیگانه برخورد شود و زمینه ی تسلیم هرچه زودتر شان به پنجه ی قانون را فراهم بسازند.
 ۵. تلویزیون ژوندون، در شمار رسانه هایی ارزش گرای ملی و اسلامی است. معترضان با قاطعیت از این رسانه و موقف ملی و اسلامی پوهنوال استاد محمد اسماعیل یون، حمایت می کنند.
 ۶. معترضان همچنان خواهان لغو فیصله های غیر قانونی وزیر اطلاعات

۱ - با انتشار مقاله ی بنیادین و مبسوط «فاجعه ی تذکره ی بدون کلمه ی مقدس افغان»، تحریک گسترده ی ملی ایجاد می شود. واکنش های مردم در مثالی که در این کتاب می خوانید، از نمونه های آن به شمار می روند؛ هرچند هرگز به خودم اجازه نمی دهم افتخار آن به نام من صادره شود، زیرا بدون حمایت هموطنان، تاثیر نمی گذاشت. هموطنان عزیز می توانند آن مقاله را در چاپ دوم کتاب «افغانستان و بازار آزاد» مطالعه کنند. این اثر، نسخه ی مجازی نیز دارد و از وب سایت های «دانشنامه ی افغان / AfghanPedia» و «کتابتون / Ketabton»، رایگان دانلود می شود.

ناگفته نماند که استاد محمد اسماعیل یون به ادامه ی تلاش های ستودنی، مسئله ی «فاجعه ی تذکره ی بدون کلمه ی مقدس افغان» را پی می گیرد و بالاخره به ریاست جمهوری می رساند. شرح آن را در نوشته ای به نام «هویت ملی و رییس جمهور» آورده است. آن نوشته در چند اثر استاد، بازتاب یافته اند. از جمله در کتاب «ملی هویت، ملی عزت». چون بخش عمده ی آن به زبان دری بود و به کثرت استفاده شده، از نقل آن در چاپ دوم این کتاب، خودداری کردم. م.ع

و فرهنگ و لوی سارنوال استند که خواهان تعلیق نشرات رادیو-تلوویزیون ژوندون شده بودند؛ زیرا تحریک قومی، تعصب زبانی و فشار بیگانه در آن ها محوس اند.

۷. معترضان، تاکید می کنند به خاطر اعاده ی حیثیت رسانه ی ژوندون، وزیر اطلاعات و کلتور و لوی سارنوال، هرچه زودتر از این شبکه، پوزش بخواهند.

۸. معترضان، خواهان بررسی یک هیئت بی طرف از جریان کار رسانه هایی استند که از سوی ایران و پاکستان، تمویل می شوند. آنان می خواهند تا آن رسانه ها هرچه زودتر به میز محاکمه، کشانده شوند.

۹. بایسته است خطوط سرخ رسانه های ملی و قومی، برجسته شوند. کدام طرف افغان، افغانستان، اسلام و منافع ملی را می خواهد و کدام طرف مخالف آن است؟ در ضمن، رسانه هایی که باعث تحریک عصیت قومی می شوند، اما مسوولیت را بر دوش دیگران می اندازند، نباید از برخورد قانونی، معاف شوند.

۱۰. کسانی که از پخش سرود ملی افغانستان در رسانه های صوتی-تصویری خود امتناع می ورزند و برعکس سرود های بی مفهوم و تنظیمی را پخش می کنند، افزون بر عملکرد غیر قانونی در مورد عدم افراشتن پرچم ملی که به جای آن پرچم های تنظیمی را استفاده می کنند، طبق مواد ۲۴، ۲۲، ۲۰، ۱۹، ۱۶، ۴ قانون اساسی، باید هرچه زودتر به پنجه ی قانون، سپرده شوند.

۱۱. بایسته است مدرسه و رسانه ی شیخ محمد آصف محسنی (حوزه ی علمیه ی خاتم النبیین (ص) و رادیو-تلویزیون تمدن) یا این مراکز نفاق ملی که به کمک مالی ایران، ساخته شده اند و فعالیت های فرهنگی، مذهبی و سیاسی ضد افغانی را جلو می برند، پس از بررسی یک هیئت بی طرف، هرچه زودتر مسدود شوند.

۱۲. معترضان، خواهان رهایی سریع جنرال عبدالوحد طاقت استند. او،

دشمنان افغانستان را مخاطب قرار داده بود. وی علیه هیچ قومی، موضع نگرفته است و نه هم به اقوام، توهین می کند.

۱۳. معترضان از ستره محکمه می خواهند افرادی چون سید انور سادات، عبداللطیف پدرام، عبدالحفیظ منصور، حکیم شجاعی، عطا محمد نور و دیگران را که علناً علیه تمامیت ارضی و هویت ملی، شعار می دهند، به محاکمه بکشانند.

۱۴. معترضان، تصریح می کنند اگر خواسته های مشروع و قانونی شان پذیرفته نشوند، همچنان اعتراض خواهند کرد. بنا بر این، عواقب آن بر دوش حکومت، به ویژه لوی سارنوال و وزیر اطلاعات و فرهنگ می باشند.

و من الله توفیق

پاینده باد افغانستان

سربلند باد ملت افغان

روسیاه و مُرده باد دشمنان نهان و آشکار ما

پس از اعتراضات شدید و گسترده ی مردم در دفاع از هویت ملی و رسانه ی ژوندون، پنج تن به شمول من به نماینده گی از معترضان، با بعضی از اعضای شورای عالی ستره محکمه می بینند؛ هرچند آنان فیصله می کنند که امر تعلیق رسانه ی ژوندون را همین اکنون، فسخ می کنیم، اما اجرای سایر مواد قطعنامه، نیازمند وقت است. می افزایش بقیه را در جلسه ی عومی شورای عالی ستره محکمه، مطرح خواهند ساخت. بعداً با مراجع مربوطه صحبت کرده و تصمیم لازم را اتخاذ می کنند.

این گونه و برای بار نخست، یک حماسه ی مدنی در تاریخ کشور ما رقم می خورد. بی آن که به کسی زیان برسد، توهین شود یا بیت المال و دارایی های عامه آسیب ببینند.

فصل شانزدهم

یادآوری

به تاریخ ۲۵ جوزای سال ۱۳۹۲ ش از ریاست فرهنگی دفتر شورای امنیت ملی در ارگ، استعفا دادم. پس از آن، ارتباط مستقیم و محکم من با آن جا قطع شد. یادداشت هایی که در این کتاب آمده اند، اکثراً قبل از تاریخ فوق نوشته و ثبت شده اند.

پس از آن که ارگ را ترک کردم، بار دیگر روی انتظام، ترتیب و تکمیل محتوای «ناگفته های آن» کار کردم.

مصمم بودیم این کتاب طی سال ۱۳۹۴ ش چاپ شود، اما بعضی از دوستان تقاضا کردند اگر نسخه های دری و انگلیسی آن همزمان چاپ شوند، بهتر است. سفارش برگردان به زبان های عربی، روسی، اردو و آلمانی نیز می شد. منتها در سال ۱۳۹۴ ش به هیچ هدفی نایل نشدیم. دوستان می گفتند: فضای حاکم سیاسی بر جامعه، مافیای اقتصادی و جنگسالاران، توان هضم و تحمل این کتاب را ندارند. بنا بر این کمی باید صبر کنیم.

در جریان سال ۱۳۹۵ ش، آقای مصطفی عمرزی، ترجمه ی دری این کتاب را آغاز و طی چند ماه، تکمیل می کند. به خاطر تهیه ی نسخه ی انگلیسی هم یک افغان مقیم ناروی، قاطعانه وعده داده بود، اما پس از انتظار بسیار، چیزی رونما نمی شود.

بالاخره در سال ۱۳۹۵ ش دوستان، مشوره دادند هر طوری که می شود، کتاب «ناگفته های ارگ» باید سریعاً چاپ شود. به این دلیل که تنظیمی ها، نظام قبلی را تاراج کرده بودند و در نظام نو نیز حضور داشتند.

در اوایل سال ۱۳۹۶ ش نسخه ی پشتوی این کتاب را جهت بازنگری به دوستان سپردم. خودم نیز چند بار از نظر گذراندم؛ اما در جریان بازنگری، متوجه شدم ناگفته هایی باقی مانده اند. به این لحاظ، می خواستم به حافظه ام فشار بیاورم تا بقیه را هم بنویسم. با این حال، وقتی شروع کردم،

به روال قبلی قرار نمی گرفت. یعنی عاری از احساس و جاذبه ی اولی بود. بنا بر این به تصحیح، ترتیب، تنظیم و بازنگری متن سال ۱۳۹۳ش بسنده کردم. پس از بازنگری نسخه ی پشتو از سوی من و دوستان، برگردان دری را نیز با مقایسه با آن، تکمیل کردم.

در پایان، بار دیگر از برادران گرامی، هر یک فیاض حمید، سپین سهار و عبدالرحمن حنیف که امور کمپوز و آرایش کتاب «ناگفته های ارگ» را با حوصله مندی انجام دادند، از آقایان ضیاء الرحمن ضیاء، پوهندوی شاه محمود کدوال، پوهنیار وفا الرحمن وفا و استاد شیرعلم امله وال که امور بازنگری و تصحیح را بر عهده گرفتند، از برادر محترم، مصطفی عمرزی، که با حوصله و دید ژرف، ترجمه ی دری را آماده کرد و از تمام دوستانی که به نحو مادی و معنوی در روند این کتاب، سهم گرفته بودند، یک جهان سپاس می کنم. خدا(ج) اجر و ثواب های بزرگی را نصیب شان کند.

محمد اسماعیل یون

۳- ۱۳۹۶ش

مکروریان کهنه، کابل - افغانستان



معرفی مترجم / مصطفی «عمرزی»

(نویسنده، پژوهشگر و روزنامه نگار)

- متولد ۲ عقرب سال ۱۳۶۲ ش در کابل.
- فارغ از «لیسه ی عالی استقلال» در سال ۱۳۷۸ ش.
- فارغ به سویه ی دیپلوم از بخش «رادیو و تلویزیون» پوهنځی ژورنالیسم پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ ش.
- دارنده ی گواهینامه ی «گزارشگر انتخابات» از پروژه های آموزشی شبکه ی جهانی BBC.

تجربیات کاری:

عضو شورای مرکزی، گزارشگر، خبرنگار، روزنامه نگار، مدیر مسوول نشریه، همکار قلمی، مصحح، نویسنده، تهیه کننده، کارگردان، مسوول ارزیابی نشریات، مسوول طرح و ارزیابی و مسوول واحد فرهنگی در نهاد ها و رسانه هایی چون اتحادیه ی ملی ژورنالیستان افغانستان، اتحادیه ی ملی ژورنالیستان و خبرنگاران افغانستان، انجمن شاعران و نویسنده گان افغانستان، هفته نامه ی «قلم»، تلویزیون «۱»، رادیو و تلویزیون «باختر»، فصلنامه ی «بنیان اندیشی» (منتشره در جمهوری اسلامی ایران)، روزنامه ی «سرخط»، مجله ی «اوربند»، گاهنامه ی «تحریک»، وب سایت «پول افغان»، وب سایت «پول افغانستان»، وب سایت «دعوت میدیا ۲۴»، وب سایت «تاند»، وب سایت «روهی»، وب سایت «حقیقت»، وب سایت «دانشنامه ی افغان»، وب سایت «سمسور»، وب سایت «لر او بر»، وب سایت «نن»، وب سایت «خبرپانه»، وب سایت «کتابتون» و واحد تولید «آمو فلم».

آفرینش های کاری- فرهنگی

برنامه ها و فلم های مستند تلویزیونی:

- ۱- برنامه ی مستند تاریخی «یک سده فراز و نشیب» در تلویزیون «باختر»: ۱۴ قسمت ۲۴ دقیقه یی.
- ۲- برنامه ی مستند تاریخی «آینه ی تاریخ» در تلویزیون «باختر»: ۱۸ قسمت ۲۴ دقیقه یی.

- ۳- برنامه ی مستند ادبی «نای» در تلویزیون «باختر»: ۲۰ قسمت ۲۴ دقیقه یی.
- ۴- فلم مستند «۲۶ سرطان» در تلویزیون «باختر»: ۲۴ دقیقه.
- ۵- فلم مستند «پژواک کوهسار» (پیرامون زنده گی مرحوم فقیر فروزی) در تلویزیون «باختر»: ۴۰ دقیقه.

تخلیقات:

- ۱- صحبت های مغاره نشینان (طنزی)- منتشر شده است.
- ۲- افغانستان و بازار آزاد (سیاسی- اجتماعی)- منتشر شده است.
- ۳- مرز و بوم (تاریخی).
- ۴- چهار یادواره (معرفی چهار فرهنگی افغان)- منتشر شده است.
- ۵- سخن در سخن (معرفی کتاب ها).
- ۶- یک قرن در تاریخ و افسانه (تاریخ تحلیلی و شفاهی افغانستان از ۱۹۰۰م تا ۲۰۰۰م)- منتشر شده است.
- ۷- افغاننامه (مشاهیر افغان)- منتشر شده است.
- ۸- پشتون ها (تحلیلی)- منتشر شده است.
- ۹- رسانه ها، مدیریت و نوسان ها (رسانه یی).
- ۱۰- در هرج و مرج زیستن (سیاسی- اجتماعی).
- ۱۱- تاریخ عمیق (طنزی).
- ۱۲- اندیشه در بستر سیاست و اجتماع (مقالات منتشره در روزنامه ی سرخط)- منتشر شده است.
- ۱۳- با زبان دری (تحقیقی- تحلیلی)- منتشر شده است.
- ۱۴- روزگار (نوستالژی).
- ۱۵- پاسخ (واکنش ها).
- ۱۶- تامل و تعامل فرهنگی (فرهنگی).
- ۱۷- ارتجاع و مرتجع (انتقادی).
- ۱۸- سیر فرهنگی (فرهنگی).
- ۱۹- پی آمد تصویر (فلم و سینما).
- ۲۰- در منظر بیگانه (تحلیلی).
- ۲۱- ذهنیت متنازع (ابراز نظر).

جزوه ها:

- ۱- به رنگ آبی (زنده گی شهید مینا).

۲- مردی از سرزمین آزاده گان (زنده گی و برنامه ی انتخاباتی محمد شفیق گل آقا شیرزی).

۳- محمد نادر «نعیم» (زنده گی و برنامه ی انتخاباتی محمد نادر نعیم).

تالیفات:

۱- هنر در سینمای افغانان (فلم هنری سینمایی افغانستان از ۱۳۲۷ش تا امروز)- منتشر شده است.

گردآوری ها:

۱- زمانی که مفاخر ناچیز می شوند (تنقید تاریخی)- منتشر شده است.
۲- حقیقت خورشید (پیرامون کلمات افغان و افغانستان)- منتشر شده است.
۳- در جغرافیای جهان سوم (بررسی ستم ملی و ستیز قومی در ایران).
۴- در متن مدعا (اهل سنت در جمهوری اسلامی ایران).
۵- نگرش نو بر شاهنامه و فردوسی (تنقید فردوسی و شاهنامه)- منتشر شده است.

۶- مُنحی تاریخ (تنقید کوروش و سلسله ی هخامنشی)- منتشر شده است.
۷- آریاییسم (تنقید پدیده ی آریایی)- منتشر شده است.
۸- پور خرد (معرفی زنده یاد استاد ناصر پورپیرار)- منتشر شده است.
۹- دری افغانی (پیرامون زبان دری و ویژه گی های آن)- منتشر شده است.
۱۰- آیین های سخیف (تنقید ادیان زردشتی، مزدکی و مانوی)- منتشر شده است.

۱۱- کتاب نامه ی من (پیرامون زنده گی و کارنامه ی مصطفی عمرزی).
۱۲- پندار ستمی (تنقید و بررسی پدیده ی معروف به ستمی).
۱۳- آرکایسم (تنقید باستانگرایی)- منتشر شده است.
۱۴- معنی (گزیده هایی از سخنان اندیشمندان).
۱۵- محوطه ی سیاه (تبیین و بررسی فارسیسم).
۱۶- رسالت ملی (کارنامه ی محمد طارق بزگر).

ترجمه ها:

۱- تا حصار پنتاگون (سفرنامه ی واشنگتن): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.

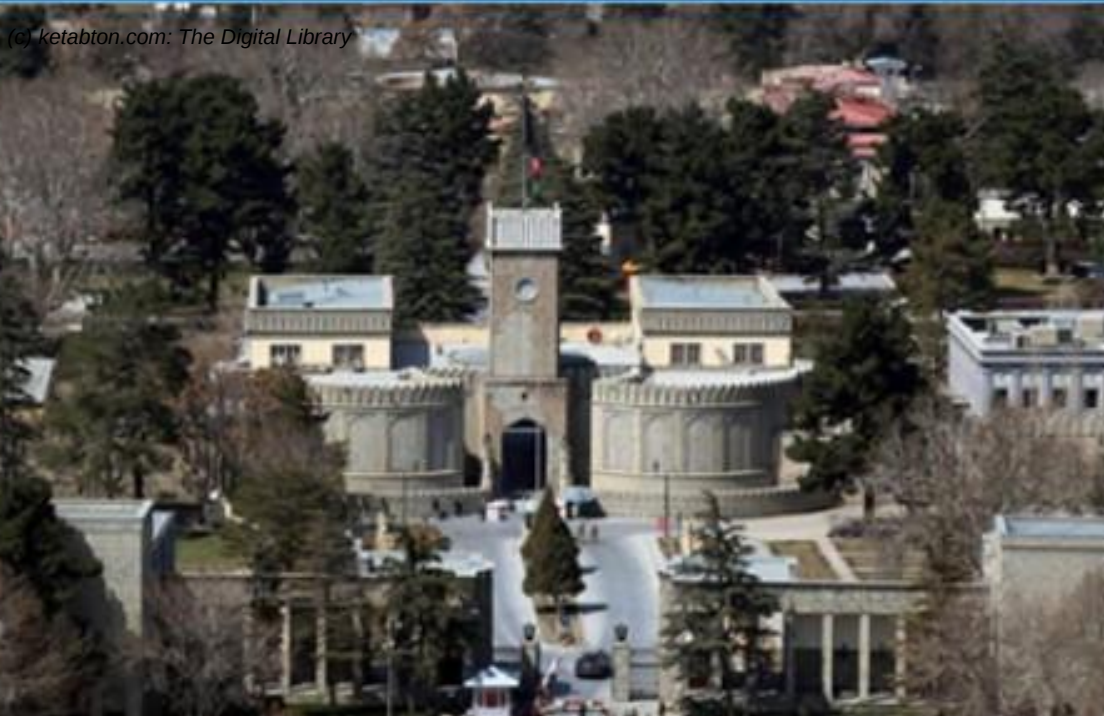
۲- رسانه های کنونی افغانی: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.

- ۳- ساختار هندسی شعر پشتو: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۴- انگیزه های فرار نخبه گان حرفه یی از افغانستان: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۵- تخت دهلی را فراموش می کنم (سفرنامه ی هند): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۶- افغانستان در پیچ و خم سیاست: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۷- اگر جهانیان شکست بخورند؟: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۸- درست نویسی پشتو: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۹- فقر فرهنگی: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۱۰- در قلب کرملین (سفرنامه ی مسکو): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۱۱- مشی «تحریک ملی افغانستان»- در اختیار «د افغانستان ملی تحریک»، قرار داده شده است.
- ۱۲- اساسنامه ی «روند ملی جوانان افغان»- در «اختیار روند ملی جوانان افغان»، قرار داده شده است.
- ۱۳- اساسنامه ی «انجمن پیشرفت و رفاه زنان افغان»- در اختیار این نهاد، قرار داده شده است.
- ۱۴- اساسنامه ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.
- ۱۵- مرامنامه ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.
- ۱۶- ناگفته های ارگ: محمد اسماعیل «یون».

همکاری های فرهنگی با دیگران در تهیه ی کتاب ها، فلم ها و برنامه ها
کتاب ها و نشریات:

«سایه بان بی سایه»، «تحقیقی پیرامون سوابق تاریخی و موقف حقوقی قرارداد و خط دیورند»، «پشتونستان»، «پژواک؛ زنده ی جاویدان است»، «منار نجات»، «حکمت انگلیس در سیستان»، «زنده گی امیر دوست محمد خان- جلد اول» و «پیروزی» (راجع به احمد یاسین سالک قادری).
فلم ها و برنامه های تلویزیونی:

- «مستند باختر» (برنامه ی تاریخی)، برنامه ی اجتماعی «همتا»، «بازتاب اعتماد مردم» (سلسله ی انتخاباتی) و «شهید ملت» (مستند زنده گی شهید عبدالحق).
- تاییدات فرهنگی - مدنی:
- ستایشنامه ی «پوهنځی ژورنالیسم» پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ش.
 - ستایشنامه ی «مجمع صلح افغانستان» در سال ۱۳۸۶ش.
 - ستایشنامه ی «شورای ژورنالیستان افغانستان» در سال ۱۳۹۳ش.
 - ستایشنامه ی «مشرانو جرگه ی افغانستان» در سال ۱۳۹۶ش.



Unspoken Arg

By:
M. Ismael Yoon



Transleted into Afghan Dari by:
Mustafa Omarzai

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library